۱۲

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد دوازدهم]

سوره الرحمن

اشاره

در مکه یا مدینه فرود آمده و هفتاد و هشت آیه است

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۳۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

الرَّحمنُ (۱) عَلَّمَ القُرآنَ (۲) خَلَقَ الإِنسانَ (۳) عَلَّمَهُ البَیانَ (۴)

الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ (۵) وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ یَسجُدانِ (۶) وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ المِیزانَ (۷) أَلاّ تَطغَوا فِی المِیزانِ (۸) وَ أَقِیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ وَ لا تُخسِرُوا المِیزانَ (۹)

وَ الأَرضَ وَضَعَها لِلأَنامِ (۱۰) فِیها فاکِهَةٌ وَ النَّخلُ ذاتُ الأَکمامِ (۱۱) وَ الحَبُّ ذُو العَصفِ وَ الرَّیحانُ (۱۲) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۱۳) خَلَقَ الإِنسانَ مِن صَلصالٍ کَالفَخّارِ (۱۴)

وَ خَلَقَ الجَانَّ مِن مارِجٍ مِن نارٍ (۱۵) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۱۶) رَبُّ المَشرِقَینِ وَ رَبُّ المَغرِبَینِ (۱۷) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۱۸) مَرَجَ البَحرَینِ یَلتَقِیانِ (۱۹)

بَینَهُما بَرزَخٌ لا یَبغِیانِ (۲۰) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۱) یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤُ وَ المَرجانُ (۲۲) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۳) وَ لَهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِی البَحرِ کَالأَعلامِ (۲۴)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۵) کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ (۲۶) وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ ذُو الجَلالِ وَ الإِکرامِ (۲۷) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۲۸) یَسئَلُهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ (۲۹)

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۰) سَنَفرُغُ لَکُم أَیُّهَ الثَّقَلانِ (۳۱) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۲) یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنِ استَطَعتُم أَن تَنفُذُوا مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلاّ بِسُلطانٍ (۳۳) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۴)

یُرسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِن نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنتَصِرانِ (۳۵) فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (۳۶)

صفحه : ۳

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش دارای رحمت عام و خاص

خدای رحمن

بپیغمبر خود آموخت قرآن را،

و انسان را آفرید،

و بوی نطق و بیان آموخت،

خورشید و ماه را بحسابی منظم (مقرر گردانید)،

و گیاه بی‌ساقه و درختان ساق‌دار سجده می‌کنند (پروردگار خود را)،

و آسمان را برافراشته و بلند نمود، و قرار داد میزان را (برای سنجش)،

تا آنکه در سنجش (و داد و ستد) طغیان و تعدّی نکنید،

و زمین را (برای آسایش) مردم گسترانید،

و در زمین میوه‌ها و درختان خرمای غلاف‌دار،

و حبوبات و دانهای برگ‌دار و گیاهان خوشبو قرار داد،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

آفرید آدم را از گل خشک مانند گل پخته شده،

و آفرید جن را از آتشی که ممزوج بهوا گشته،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

پروردگار دو مشرق (تابستانی و زمستانی) و پروردگار دو مغرب (تابستانی و زمستانی)

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید

دو دریا روان گردید بطوری که بهم نرسند

صفحه : ۴

بین آن دو دریا را فاصله‌ئی قرار داد که در هم نریزند

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

از آن دو دریا بیرون میآورد مروارید و مرجان،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

و بر آن دریاهاست کشتیهای برافراشته مانند کوه‌ها،

پس بکدام آلاء پروردگارتان تکذیب میکنید،

هر که در روی زمین است فانی است

و باقی ماند ذات پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و کرامت است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

سؤال و طلب حاجت از او نماید هر کسی که در آسمانها و زمین است، در هر زمانی و آنی او در احداث کردن و آفریدن است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

زود باشد فارغ شویم و خود را آماده کنیم برای رسیدگی بحساب شما ای جن و انس (یعنی بزودی از عمل خلقت شما فارغ میگردیم و خلقت شما تمام و بفعلیت میرسد)،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

ای گروه جن و انس اگر توانید بیرون روید از قطرها و حدود آسمان و زمین پس بیرون روید نتوانید بیرون روید مگر با قدرت و استیلای شایان،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

بر شما فرستاده زبانه تند از آتش و مس گداخته پس نتوانید از خود دفع نمائید،

پس بکدام یک از نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید.

توضیح آیات

اشاره

الرَّحمنُ الرّحمن مبتداء و خبرش جمله فعليّه (عَلَّمَ القُرآنَ) اینکه سوره مبارکه را بنام (الرّحمن) افتتاح نموده نظر به اینکه اکثر آیات

آن مشتمل بر انعامات و اکراماتی است که از قبیل رحمت واسعه پدیدار گردیده و اشاره بآن فیض منبسط و رحمت رحمانی لم یزلی است که فیّاض مطلق شمه‌ای از آن فیض غیر متناهی و از آن اشعه نور رحمت واسعه رحمانی بارض قابلیّات ممکنات پرتو افکنده و بسراسر موجودات احاطه نموده و اعدام را از ظلمت عدم و نیستی بعالم نور و هستی ظهور و بروز

صفحه : ۵

داده و هر ممکنی را در خور استعداد و قابلیّت از آن فیض منبسط و رحمت واسعه (وَ رَحمَتِی وَسِعَت کُلَّ شَیءٍ) بهره‌مند گردانیده (هر کسی را هر چه لایق بود داد) بزرگوار خدای رحمن و جواد مطلقی است که بصفت رحمانیّت و فیاضیت از هیچ ممکنی از ممکنات منع فیض ننموده و هر یک را در خور استعداد و بقدری که حکمت اقتضاء نموده از نعمتهای غیر متناهی خود وی را برخوردار گردانیده.

رحمن مثل اللّه نامی است مخصوص بذات کبریایی که احدی را نسزد موصوف بآن گردد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون (اللّه) دلالت دارد بر ذاتی که جامع تمامی اسماء الحسنی و اوصاف جلال و جمال احدی است و رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت غیر متناهی ایزدی و اینکه دو وصف ذاتی را سزد که در حد ذات خود غیر متناهی و در مرتبه صفت رحمانیّت نیز غیر محدود باشد اینکه است که اینکه دو نام شریف اختصاص بذات کبریایی پیدا نموده و دیگری را نشاید، زیرا که جز او همه محدود و متناهی میباشد (الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی) اشاره باستیلاء و سلطنت و کبریایی و احاطه و سعه رحمت رحمانی او است که تمامی ممکنات را فرا گرفته و همه موجودات تحت پرچم و سیطره قهّاریت او مسخّر امر تکوینی او گردیده و انجام وظیفه میدهند و رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی الهی‌اند لکن رحمت رحمانی شامل تمام موجودات و ممکنات گردیده و تمام موجودات از پرتو همین اسم شریف ظهور و بروز نموده‌اند و در شمول رحمت، همه یکسانند لکن رحمت رحیمی اختصاص بخواص و موحّدین دارد باقی از آن محرومند اینکه است که در (بسم اللّه) الرّحمن را مقدم انداخته بر (الرّحیم).

عَلَّمَ القُرآنَ نخستین موجودی که مشمول رحمت رحمانی و از اشعه نور وجود ازلی در عالم مادیات تظاهر نموده آیات قرآنی (و من خوطب به) او است که مخاطب به خطابهای فرقانی است و همین آیات قرآنی است که پس از تنزلاتی از عالم ما فوق الطبیعهٔ بصورت الفاظ و عبارات شیرین برآمده و بوصف فرقانی در محل قدس و قلبی که بنور الهی تلألؤ یافته بتوسط فرشته رحمت نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ عَلی قَلبِکَ لِتَکُونَ مِنَ المُنذِرِینَ

صفحه : ۶

فرود آمده که آن نبی رحمت صلی اللّه علیه و آله و سلّم که مظهر اسم رحمن (و رحمهٔ للعالمین و اول ما خلق اللّه) بشمار میرود آیات وعد و وعید را بمردم بیاموزاند و باین وسیله خلق را از کج روی بسوی جاده مستقیم که منتهی میگردد بجوار قرب رب العالمین رهبری نماید.

و همانطوری که آدم ابو البشر علیه السلام بآموختن اسماء فضیلت و شرافت یافت بر تمام ملائکه و مسجود آنها گردید آن پیغمبر رحمت را نیز بتعلیم قرآن فضیلت و برتری داد بر تمام موجودات و اعلام نمود

(لو لاک لما خلقت الافلاک)

اشاره باین که تمام موجودات بطفیل وجود تو خلق شده‌اند.

خَلَقَ الإِنسانَ دومین موجودی که باعتبار مقام و رتبه مشمول اینکه نام شریف گردیده و از پرتو نور رحمانی بوجود آمده انسان کامل است که جامع تمام فضائل و گنجینه اسرار الهی و چکیده جمیع عوالم امکانی و شاهکار خلقت و نماینده اوصاف احدی و

خلیفه اوست در روی زمین که مبدء آفرینش بدست قدرت ازلی در شالوده خلقت انسانی اسرار خلقت و رموز آفرینش را نهفته و نظر بهمان شرافت انسانی است که آدم را مسجود ملائکه قرار داده و تمام موجودات را مسخر بشر و مأمور بخدمت گذاری وی گردانیده و آنچه در عالم کبیر منتشر و پراکنده بنظر میآید در نسخه وجود آدمی بنحو وحدت مرتکز نموده و وی را مظهر و نماینده اوصاف ازلی خود قرار داده و وی را بتاج وَ لَقَد کَرَّمنا بَنِی آدَمَ مفتخر و سر افراز گردانیده و به نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی او را بمقام قرب و عندیت و منزلت در مقام قدس معرفی فرموده.

عَلَّمَهُ البَیانَ از راغب اصفهانی است که بیان کشف و ظاهر نمودن چیزی را گویند اعم از آنکه کلام و نطق و آنچه بر اینکه صفت باشد یا غیر آن (پایان) در مقام معرفی انسان اولین صفتی که انسان را بر سایر موجودات امتیاز و برتری میدهد اینکه است که بوی قوه بیان عطاء نموده و وی را بدین صفت ممتاز گردانیده

صفحه : ۷

چنانچه در وصف وی فرموده الَّذِی عَلَّمَ بِالقَلَمِ عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم سوره اقرء آیه ۳ و تعلیم بقلم کرامتی است مخصوص بانسان که هیچ موجودی خواه ملک کراما کاتبین باشد یا فلک مجرد باشد یا مادی بچنین فضیلتی مخصوص نگردیده.

در اینکه مقصود از انسان کیست که در اینکه سوره مبارکه در مرتبه دوم از مشمولین رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی واقع گردیده و بوی بیان آموخته، در اینجا بین مفسرین گفتاری است.

۱- آدم ابو البشر است و اینکه رأی را تأیید مینماید قوله تعالی وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها که تمام اسماء را بآدم آموختیم و وی را بقوله تعالی أَنبِئهُم بِأَسمائِهِم مأمور گردانیدیم ملائکه را بآن اسماء خبردار نماید.

۲- مقصود پیمبر خاتم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است زیرا که در حدیث است خداوند حضرتش را بعلوم اولین و آخرین دانا گردانید.

لکن نظر بالف و لام در الانسان که دلالت بر جنس دارد شاید مقصود جنس انسان است که تمام افراد بشر مشمول همین منقبت و فضیلت میباشند زیرا که پروردگار رحمن بهر فردی از بشر قوه‌ای در باطن و روحیه وی نهاده و آن قوه عقل وی است که بین خوب و بد تمیز میدهد و کلیات را ادراک مینماید و خیر و شر را میشناسد و نیز در ظاهر قوه نطق و سخنرانی بوی عطا نموده که ترجمان عقل او باشد و ما فی الضمیر او را ارائه دهد و بهمین قوه انسان از حیوانات امتیاز و برتری پیدا نموده و در اینکه آیه وی را در مرتبه ثانی خلقت بشمار آورده و باین صفت وی را معرفی نموده.

از بعضی مفسرین است که خداوند اینکه سوره را باسم (رحمن) مفتوح گردانیده و ابتداء نمود بذکر قرآن اشاره به اینکه قرآن اصل اصول دینیه و از بالاترین نعمتهای الهی بشمار میرود زیرا که قرآن اساس دین متین و منشأ شرع مبین است و در رتبه بالاترین اقسام وحی و نیکوتر چیزی است که در گشوده شدن درهای دین و ملت و اعز کتب الهی است در اعجاز و اینکه خلقت انسان را پس از تعلیم قرآن بیان نموده برای اینکه است که دانسته شود که غرض و غایت از آفرینش

صفحه : ۸

انسان متدین گردیدن وی است بدین حق و چون علت غایی مقدم بر علت فاعلی است لذا خلقت قرآن را مقدم انداخته بر انسان و خلقت انسان را مقدم انداخته بر آموختن وی را نطق و بیان زیرا که انسان بتوسط کلام و بیان ارائه میدهد آنچه را که در باطن خود نهفته دارد. پایان الشَّمسُ وَ القَمَرُ بِحُسبانٍ الشمس مبتدا و القمر عطف بر آن بحسبان خبر مبتداء سومین موجودی که در اینکه سوره مبارکه مخصوص بذکر گردانیده و مشمول فیض رحمانی بشمار آورده شمس و قمر است که پس از مرتبه و مقام قرآن و آزمودن

آن و پس از خلقت انسان و آزمودن وى را بنطق و بيان اول ظهور رحمت عام او در عالم طبيعيات كه مقدمه پيدايش انسان و براى نفع و بهره بردن و آسايش او لازم و ابقاء نوع بشر منوط بآنست خورشيد است كه در عالم ماديات مظهر اتم فيض سبحانى است و ماه كه خليفه و جانشين وى است در شب زمين را بنور خود روشنى ميدهد و رونق ميبخشد.

بِحُسبانٍ اشاره به اينكه شمس و قمر هر يك بنظام معين در فلك خود همان طورى كه ناظم و مربى عالم در طبيعت آنان گذارده و مقرر فرموده مسخر امر تكوينى الهى گرديده‌اند و بدون آنكه سر سوزنى از مدار خود تجاوز نمايند انجام وظيفه ميدهند و اشاره بنظم و نسق حركات ماه و خورشيد دارد قوله تعالى در سوره يس وَ الشَّمسُ تَجرِي لِمُستَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ وَ القَمَرَ قَدَّرناهُ مَنازِلَ حَتّى عادَ كَالعُرجُونِ القَدِيمِ. لَا الشَّمسُ يَنبَغِي لَها أَن تُدرِكَ القَمَرَ وَ لَا اللَّيلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسبَحُونَ اشاره به اينكه شمس در همان قرارگاه و محل استقرار خود حركت ميكند لكن قمر منزلهايى را طى مينمايد لكن هيچ يك از ماه و خورشيد از مدار خود تجاوز نمينمايند و هر يك در فلك و كره مخصوص بخود شناورند.

وَ النَّجمُ وَ الشَّجَرُ يَسجُدانِ نجم در لغت نباتاتى را گويند كه ساق ندارد و روى زمين پهن ميشود مثل

صفحه : ۹

خيار و خربوزه و غيره و شجر درخت ساقدار است و النجم عطف بقمر و الشجر عطف بنجم داده شده.

چهارمين موجود از موجوداتى كه در آيات نام برده شده و از مشمولين فيض رحمت واسعه الهى بشمار آورده گياه‌هايى است بهر دو قسم آن ساق‌دار و بى‌ساق و شايد سر اينكه بى‌ساق را در ذكر مقدم انداخته اينكه باشد كه نباتات از قبيل گندم و جو و باقى حبوبات هم از حيث عدد زيادترند و هم از حيث فائده مهمتر و نيز احتياج بآنها بيشتر است.

و شايد مقصود از نجم چنانچه بعض مفسرين را رأى چنين است ستارگان باشند كه نسبت بعالم بشرى از حيث رتبه و مقام پس از شمس و قمر بشمار آيند و مرجع ضمير يَسجُدانِ نجم و شجر است و اشاره به اينكه اينان خاضع و منقاد امر تكوينى پروردگارند و هيچوقت از خدمت مرجوعه بخود سستى نميكنند و اگر كسى بديده تحقيق بچشم و قلب آنان را نگرد آن وقت بچشم دل كه بمراتب بسيار بيناتر و روشن‌تر از چشم سر است ميبيند چگونگى ركوع و سجود آنها را. قوله تعالى أَ وَ لَم يَرَوا إِلى ما خَلَقَ اللّهُ مِن شَيءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ اليَمِينِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلّهِ وَ هُم داخِرُونَ و سجده داراى مراتبى است از تكوينى و تشريعى و همين طورى كه ظل و سايه شيئى تابع ذى ظل و قائم بوى است تمام موجودات قائم بوجود حق تعالى و موجود باو و همه خاضع و مسخر امر تكوينى الهى ميباشند پس باين لحاظ همه اشياء سجده تكوينى دارند.

از بعض مفسرين است كه مقصود از سجده آنها سايه آنها است كه سايه آنها از وقت طلوع تا غروب على الدوام كم ميشود يا زياد ميگردد مثل كسى كه گاهى براى ركوع خم ميشود و گاهى براى سجده در زمين پهن ميگردد.

ديگرى گفته اشاره بحركت اشجار و گياهاست موقع وزيدن باد، ديگرى گفته سجود آنها عبارت از حدوث آنهاست كه وجود و پيدايش آنان پس از عدم دليل بارزى است بر مخلوقيت و احتياج آنها در وجود و بقاء بمدبر حكيم كه پس از نيستى بهستى و پس از عدم بوجود آمده‌اند.

صفحه : ۱۰

لكن دانشمندان گويند هر نوعى از موجودات را سجده خاصى است كه مخصوص بوى است و ما باين چشم سر نتوانيم سجده آنها را فهم نمائيم چنانچه هر نوعى از موجودات را تسبيح مخصوصى است كه نتوانيم چگونگى آن را درك نمائيم و قوله تعالى وَ لكِن لا تَفقَهُونَ تَسبِيحَهُم اشاره بآنست.

وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ پنجمین موجودی که از حیث رتبه و مقام مخصوص بذکر و مشمول رحمت رحمانی واقع گردیده آسمان است سماء مأخوذ از سمو و بمعنی علو و بلندی است که نسبت بزمین ارتفاع دارد و شاید مقصود از (رفعها) اشاره برفعت و بلندی کرات و کهکشان ها و سیارات و اوضاع سماوی دارد که آن موجودات نسبت بزمین هم علو مکانی دارند و هم رفعت شرفی، که موجودات سماوی کما و کیفا علو و برتری دارند بر زمین و آنچه در زمین است مگر انسان که خلاصه و چکیده تمام موجودات ارضی و سمائی است و افضل و ارجمندتر از اکثر موجودات بشمار میآید.

وَ وَضَعَ الْمِیزانَ ششمین از تظاهرات فیض رحمانی وضع میزانست، میزان بوضع اولی برای سنجش و موازنه نمودن چیزی بچیزی وضع گردیده مثل میزان، قپان، مکیال و مقیاس و امثال آن لکن بوضع ثانوی شامل میگردد آنچه را که در معنی موازنه و سنجش نمودن چیزی بچیزی باشد و لو آنکه از قبیل جسم و جسمانیات محسوب نگردد مثل اینکه عملی را بسنجند بعمل دیگر، و نیز شامل میگردد تساوی و توازنی که بین اجزاء شیئی مراعات میگردد و گویند اینکه دو شیء اجزائش بیک میزان است بلکه توان گفت چنانچه بعضی را عقیده بر اینکه است که بوضع اولی میزان برای اعم از موازنه حسی و معنوی وضع گردیده زیرا که میزان لفظ عامی است که دارای مصادیق عدیده است و در تمام امور از اعتقادات و اخلاقیات و امور دیگر تعدیل میشود و شامل میگردد آنچه را که برای سنجش در امور عادی و طبیعی و

صفحه : ۱۱

در نظام جامعه تمدن بشری بکار میبندند که در معاملات تعدی بر افراد نشود و خسران و زیان بر کسی وارد نیاید و عدل و مساوات در معاملات که از آن تعبیر بعدالت میشود، در تمام امور بین جامعه برقرار باشد و نیز شامل میگردد آنچه را در معنی موازنه باشد مثل تعدیل در قوای شهویه و غضبیه.

أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ، وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ در اینکه آیات سه مرتبه میزان نام برده شده ممکن است در هر یک معنایی غیر از دیگری مقصود باشد میزان اول (وَ وَضَعَ الْمِیزانَ) چون بعد از ذکر اوضاع عالم از شمس و قمر و نجوم و اشجار و رفعت آسمانها عطف داده شاید اشاره بتعادل و توازن و نظام بین اوضاع عالم مراد باشد و میزان دوم أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ شاید میزان حسی که موازنه جسمی بجسم دیگر است مراد باشد، که از فروع و نمونه آن میزان حقیقی بشمار میرود، که ناظم عالم بین موجودات تأسیس نموده و همانطوری که اوضاع عالم روی یک میزان معین برقرار گردیده بایستی جامعه بشری نیز در معاملات و معاشرات روی پایه اعتدال قرار گیرد اینکه است که مؤکدا نهی فرموده که نباید در میزان طغیان نمائید وَ زِنُوا بِالْقِسطاسِ الْمُسْتَقِیمِ و در سوره مطففین بکم فروشان تهدید بعذاب نموده وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ.

و میزان سوم وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ شاید اشاره بمیزان عدل باشد که امر فرموده در همه حال و در همه اعمال و افعال مراعات عدل نمائید و حد وسط بین افراط و تفریط را بگیرید زیرا که جمع وزن موزون و جمع میزان موازین است و قسط بمعنی عدل است.

در مفردات چنین گفته الوزن، بمعنی شناختن اندازه شیئی است چنانچه گفته میشود (زنأ زنهٔ و زنا) و در نزد عموم مردم وزن چیزی را گویند که بآن اندازه گیری میشود بعدل و مساوات وَ زِنُوا بِالْقِسطاسِ الْمُسْتَقِیمِ- وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ) اشاره بعدالت و میانه روی در تمام اعمال و افعال و اقوال است.

خلاصه چون وزن و میزان عام است و در امور حسی و معنوی هر دو استعمال

صفحه : ۱۲

شـده ممکن است مصـادیقی پیـدا کنـد در آیه اول (وَ وَضَعَ الْمِیزانَ) بقرینه آنکه بشـمس و قمر و اوضاع سـماوی و نظام آنها عطف داده شده مراعات معنی اول اولی بنظر می آید که گفته شود مقصود از میزان تعادل و توازن بین امور سماوی و ارضی است زیرا که تعـادل و توازن بین تمـام اجزاء موجودات برقرار است چنـانچه اگر در اجزاء موجودی از موجودات سر سوزنی خلـل یابـد یا نظام و تعادل وجودش بهم خورد آن موجود بسوی عدم و نیستی رهسپار خواهد گردید چنانچه در حدیث است

(بالعدل قامت السموات و الارض)

آری موجودات بـا کثرتی که بین آنهاست کما و کیفا و تضاد و تباینی که بین آنها دیـده میشود (بجمعها حقیقـهٔ واحـدهٔ الهیـهٔ) زیرا جلوه وحـدت ربوبی و ظهور فیض رحمت رحمـانی در تمـامی آنهـا نمودار است و بـآن جلوه وحـدت الهی است که متفرقات لباس وحدت پوشیده و با هم الفت نموده و در انجام اوامر تکوینی حق تعالی میکوشند.

و از بعض مفسـرین نقـل شـده که مقصود از میزان قرآن است که قوانین و احکام آن روی میزان عـدل واقع گردیـده و میزان در آیه دوم بقرینه آنکه مؤکـدا بنی آدم را نهی نمـوده از طغیـان نمودن در میزان حمـل بر میزان حسـی نمودن اولی بنظر می آیـد و در آیه سوم بقرینه امر بقیام که ثبوت و اسـتقامت در عمل را میرسانـد و نیز لفظ وزن و قسط وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ اینکه سه کلمه مشـعر بر اینکه است که مقصود از لفـظ میزان امر بعـدل و میـانه روی و مراعات نمودن نقطه اعتـدال در تمام امور مراد است. (و اللّه العالم) وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ لام للانام لام غایت است که برای فائده عمل آرند.

هفتمین از تظـاهرات فیض رحمـانی زمین، و نعمتهای آنست و در اینکه مقصود از انام خصوص انسان است یا اعم از انسان و جن یا مقصود تمـام خلق روی زمیننـد یا خصوص جنبنـدگان روی زمین، از مفسـرین گفتاری نقل شـده و هر کسـی نسـبت بآن اظهار رأی نموده لکن بقرینه اینکه وضع زمین را مقابل ارتفاع آسمان قرار داده

صفحه : ۱۳

بمعنی اعم گرفتن اولی بنظر میآید و همین طوری که ارتفاع آسـمانها اختصاص بنوعی ندارد بلکه برای نظام کلی خلقت است زمین نیز برای نفع تمـام اهـل زمین است لکن وقتی اینکه آیه را بـا آنجـا که فرموده خَلَقَ لَکُم مـا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً جمع کنیم توان چنین اسـتفاده نمود اگر چه لفظ انام تعمیم داشته باشد و اهل زمین را شامل گردد لکن علت غایی خلقت زمین و آنچه در زمین است نفع برداری انسان است.

در تفسـیر روح البیان چنین گوید آیه اشاره ببسط ارض وجود بشریت است تا اینکه هر صنفی از افراد بشر تعیش و زندگانی خود را بر آنچه ملایم طبع آنهاست بکمال رسانند چنانچه تعیش نوع بشـر باستیفای شـهوات حیوانیه و لذائذ جسمانیه است و تعیش اصحاب قلوب و اهل معنی بواردات غیبیه و الهامات قلبیه است و تعیش ارواح علویه بتجلیات روحانیه و محاضـرات ربانیه انجام گیرد و تعیش صاحبان اسرار لاهوتیه قدسیه به تجلیات ذاتیه احدیه که مفنی و فنا کننده ما سواست خاتمه میابد.

فِیها فاکِهَهٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَکْمامِ (کم) در لغت آن پردهای را گوینـد که میوه را میپوشاند و جمع او اکمام است. پس از آنکه اشاره بخلقت زمین و وضع آن نموده و در مقام تعـداد منافع زمین بر آمده و بعضـی از نعمتهای زمین را در اینکه آیات تذکر میدهد که از جمله منـافع زمین پدیـد شـدن فـاکهه است که شامـل میگردد انواع و اقسـام میوه‌جات را که خلق زمین از آن منتفع گردنـد و تغـذیه نمایند.

و دیگر درخت خرما که در آن غلاف و لیف قرار داده که از آفات سـماوی و ارضـی مصون ماند و در پوست و غلاف محفوظ ماند چنانچه معنی اکمام است اختصاص بدرخت خرما ندارد بسـیاری از میوه‌جات را شامل میگردد و شاید اینکه ذات الاکمام اختصاص بدرخت خرما داده شده برای شرافت و اهمیت درخت خرما است که نسبت بباقی درختان مزیت دارد.

صفحه : ۱۴

وَ الحَبُّ ذُو العَصفِ وَ الرَّيحانُ سوم از منافع زمين حبوبات است از قبيل گندم و جو و ارزن و عدس و باقى حبوباتى كه از زمين روئيده ميشود و انسان از آن تغذيه مينمايد و (عصف) در لغت پوست حبوبات است و براى حفظ آنست تا وقتى كه بثمر رسد و پس از رسيدن و درو كردن پوست آنها را جدا ميكند و خوراك چهارپايان ميگردد.

چهارم از فائده‌هاى زمين روئيده شدن ريحان است ريحان چيز خوشبو را گويند و شايد مقصود از ريحان تمام انواع و اقسام گلها و رياحينى باشد كه انسان از استشمام آن محفوظ ميگردد.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ پس شما كافرين اى جن و انس بكدام يك از نعمتهاى پروردگارتان انكار ميكنيد آيا اينها را نعمت نمى‌دانيد يا انكار داريد كه از پروردگارتان باشد.

مفسرين گويند ضمير (كما) راجع بجن و انس است بدليل آنكه انام آيه بالا وَ الأَرضَ وَضَعَها لِلأَنامِ) جن و انسند و نيز (جان و ثقلان كه در آيات بعد ذكر شده تأييد مينمايد كه مقصود از ضمير (كما) جن و انس مى‌باشد.

و اينكه آيه درسى و يك موضع از اينكه سوره تكرار شده و تكرار نه فقط براى تأكيد باشد چنانچه بنظر بدوى چنين مى‌نمايد بلكه براى تقرير و تنبيه غافلين و توبيخ و تنبيه جاحدين و منكرين نعمتهاى الهى است كه عقب هر نعمتى تذكر مى‌دهد كه بايستى يك يك موجودات را تحت نظر قرار دهند و بدانند كه آنچه روى زمين و بالاى زمين بلكه هر ممكنى كه در عالم ظهور و بروز كرده و مى‌كند تماما ملك خدا و تحت تصرف او و ظهور و پرتوى است از رحمت رحمانيه غير متناهيه او و نمايشى است كه از فيض منبسط وَ رَحمَتِي وَسِعَت كُلَّ شَيءٍ بروز و ظهور نموده.

و نيز پس از دانستن و توجه داشتن كه هر چه موجود است از نعمتهاى غير متناهى او بشمار ميرود در مقام شكرگزارى ولى نعمت خود برآيند پس تكرار آيه بمناسبت كثرت نعمتهايى است كه تذكر مى‌دهد كه اولا بايد دانست كه

صفحه : ۱۵

اينكه هايى كه در سوره تذكر داده هر يك يك نعمت جداگانه ايست، و در ثانى متذكر گرديد كه اينها از نعم الهى است و تفضلا بنوع بشر عطا فرموده كسى كه متذكر اينكه دو جهت گرديد البته در مقام شكرگزارى برمى‌آيد.

خلاصه تكرار آيه دو فائده در بر دارد، يكى تذكر نعمت بودن آنچه را كه در آيات تذكر مى‌دهد و ديگر بدانند كه اينها از نعم الهى است زيرا اكثر مردم و لو موحدين با اينكه وفور نعمتهايى كه در دسترس آنان گذاشته شده اصلا توجه به نعمت بودن آن ندارند چه جاى آنكه متذكر باشند كه اينها نعمتى است از نعم غير متناهى الهى كه بايستى بشكرانه آن بوظائف راجع بآن عمل نمايند،

از دست و زبان كه برآيد كز عهده شكرش بدر آيد

و از بعضى مفسرين است كه تكرار آيه براى مبالغه است زيرا تكرار را در عرف براى مبالغه بسيار آرند، مثل اينكه در مقام احسان و امتنان گويند آيا من بتو نيكى نكردم، وقتى بتو بخشش نمودم، آيا بتو نيكى نكردم، وقتى بتو مال دادم، آيا بتو نيكى نكردم، وقتى تو را مثلا نجات دادم.

از جابر انصارى چنين نقل ميكنند كه گفته پيمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم اينكه سوره را تا آخر بخواند پس از آن فرمود چرا شما را خاموش ميبينيم جنيان از شما بهترند، زيرا كه در عقب هر دفعه كه آيه مباركه فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ را بر آنان خوانده

ميشد آنان در پاسخ ميگفتند
(لا بشيء من نعمك ربنا نكذب) فلك الحمد)
يعنى بر هيچيك از نعمتهاى تو اى پروردگار انكار نميكنيم و حمد و ستايش مخصوص بتو است.
خَلَقَ الْإِنسانَ مِن صَلصالٍ كَالفَخّارِ صلصال در لغت گل خشگى را گويند كه از شدت جفاف و خشگى در موقع جدا شدن اجزاء آن صدا ميكند كَالفَخّارِ گل پخته شده را گويند مثل آجر و خرف و امثال آن كه از ضخامت و سفتى وقتى بدست اصابت نمايد دست را صدمه زند.
در جاى ديگر در بيان خلقت آدم فرموده خَلَقَتَهُ مِن طِينٍ و در جاى

صفحه : ۱۶

ديگر إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِن صَلصالٍ مِن حَمَإٍ مَسنُونٍ و در جاى ديگر مِن طِينٍ لازِبٍ اينكه آيات در باره خلقت انسان مخالف با هم نيست، چنانچه بعض مفسرين چنين توهم نموده‌اند زيرا وقتى آيات را با هم جمع نموديم بضميمه بعض احاديث از مجموعش چنين برميآيد كه خداوند آدم را از خاك خلقت نموده پس از آنكه خاك را گل نموده (مِن طِينٍ لازِبٍ) يعنى گل چسبنده گرديد آن گل پس از آنكه مدتى ماند حَمَإٍ مَسنُونٍ يعنى مثل لاى و لجن گرديد و پس از مدتى آن گل مِن صَلصالٍ خشك و سفت شد مثل خزف گرديد پس باين بيان منافاتى بين آيات نيست و تماما حالات گلى است كه آدم از آن خلقت گرديده.
با آنكه نظر بشرافت انسان دارد كه در اول سوره وى را در مرتبه دوم از مظاهر رحمت خود بشمار آورده، لكن در اينجا در مقام قدرت نمايى ذات كبريايى خود برآمده كه انسانى كه اينكه قدر شريف است وجود جسمانى و طبيعى او از پست‌ترين مواد تهيه شده، كه اول شالوده پدر او از گل خشك و پس از آن خلقت افراد بشر از ماءٍ مَهِينٍ آب سست منى بوجود آمده و آخر او مردار گنديده، خواهد گرديد، و در بين شاهكار خلقت چه عجايب موجودى پديد گردانيده كه بر بيشترين موجودات شرافت دارد و امتياز پيدا نموده بلكه از تمام موجودات وى را برترى داده بدليل آنكه پس از خلقت آدم تمام ملائكه را مأمور گردانيد كه به آدم سجده كنند و اگر انسان افضل از تمام ملائكه نبود چگونه روا بود كه ملائكه مقربين در پيشگاه او سجده كه اظهار كوچكى و تواضع است بنمايند.
وَ خَلَقَ الجَانَّ مِن مارِجٍ مِن نارٍ مارج در لغت بمعنى اضطراب آمده و مارج من نار ظرف آتش را گويند كه مخلوط بدود باشد در (المنجد) است كه مارج (الشعلة ذات اللهب الشديد) يعنى شعله آتشى كه بسيار شديد باشد.
از فتوحات مكى از باب نهم آن چنين نقل ميكنند مارج آتشى است ممزوج بهوا كه آن را هواى مشتعل گويند و (جان) مخلوق از دو عنصر آتش

صفحه : ۱۷

است و آدم آفريده شده از دو عنصر آب و خاك است چون آب و خاك ممزوج بهم گردد آن را طين نامند و تناسل بشر بالقاء آب نطفه است در رحم و تناسل جن بالقاء هوا است در رحم انثى و بين آفرينش جان و انسان مدت هشت هزار سال طول كشيد.
(پايان) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ گويا خطاب سرزنش آميز بجن و بشر مينمايد كه چرا باول خلقتتان رجوع نميكنيد تا آنكه بدانيد از چه ماده‌اى و عنصر ضعيفى بدست قدرت ازلى بشر بصورت بشريت و جن بهيئت مخصوص بخود در آمده‌ايد و از مرتبه پست جمادى پس از تحول چه مراتب و چه مراحلى را پيموده تا صاحب عقل و ادراك گرديده‌ايد پس چگونه توانيد با اينهمه تفضلاتى كه پروردگار در باره شما انواع جن و انس اجراء نموده انكار نعمت نمائيد يا انكار نمائيد كه اينكه نعمتها از طرف پروردگار است

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ دیگر از تظاهرات رحمت رحمانی و آلاء و نعمتهای غیر متناهی او اینکه است که پروردگار رحمن پدید آورنده و تربیت کننده دو مشرق و دو مغرب است.

مشرق و مغرب زمستانی و تابستانی که طلوع و غروب خورشید و نیز باقی کواکب در تابستان و زمستان مخالف یکدیگر است و کمال قدرت و احاطه رحمت او را نشان میدهند و اینکه اختلاف که ناشی است از گردش موجودات و حرکت اوضاع سماوی و ارضی بگرد یکدیگر، برای اینکه است که شب و روز و ماه و سال و اختلاف فصول پدید شود و در نتیجه انواع موالید سه گانه حادث گردد و سر انجام آنکه غایت و فائده حرکات موجودات است از نقص بکمال رساندن بشر بلکه سایر موجودات میباشد پدید شدن وجود بشری است.

صفحه : ۱۸

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ، بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ دو دریا یکی شیرین و یکی تلخ گویند آن دو دریا اشاره بدریای فارس و دریای روم است که سطح آنها با هم تماس دارند و در هم ریزش نمیکنند، و بعضی مفسّرین در توجیه آیه چنین گفته مانعی بین آن دو دریا است که از حد خود تجاوز نمی‌کنند نه آب شیرین در آب شور ریخته میگردد و نه شور ممزوج بشیرین میگردد اینکه است که گویا در مقام سرزنش خطاب بجن و انس نموده که با اینکه عجائب خلقت چگونه نعمت و رحمت پروردگار و مربّی عالم را انکار می‌نمائید.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ از آن دو دریا بیرون آید مروارید و مرجان و برای رفع اعتراض که مروارید از دریای شور بیرون آید نه از دریای شیرین و در آیه مرجع ضمیر (منها) هر دو دریا است بدون تعیین.

مفسرین در پاسخ گفته‌اند شاید مروارید و مرجان از محل تلاقی اینکه دو دریا پدیدار میگردد، یا آنکه گوئیم چون آن دو دریا متصلند بهم آنچه از یکی از آن دو خارج گردد مثل اینکه است که از دیگری خارج گردیده، و نیز عادت عرب بر اینکه است که وقتی دو چیز را با هم گویند اگر در عقب چیزی آرند که مناسب یکی است نسبت بهر دو میدهند نظیر قوله تعالی یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ چنانچه معلوم است ضمیر کم انس است نه جن.

دیگری گفته است کسی غیر از خالق و مربی عالم خبر از ته دریا ندارد شاید در ته دریای شیرین نیز مروارید و مرجان یافت بشود.

سخنان مفسرین در تأویل آیه

(۱) طبرسی از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری روایت میکند که مقصود از بحرین، علی علیه السّلام و فاطمه علیها سلام است و برزخ بین آن دو و رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام میباشند و!!!

صفحه : ۱۹

و بروایت منهج اعمش از اهل تسنن چنین گفته من از عبد الرّحمن اسلمی شنیدم که گفت من از إبن مالك شنیدم که گفت من از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود (وقتی خورشید را مفقود نمودید رو بقمر آرید وقتی قمر را نیافتید رو بزهره آرید وقتی زهره را نیافتید رو بفرقدین آرید پس از سؤال که شمس و قمر و زهره و فرقدین چیست فرمود من مثل خورشیدم و علی علیه السّلام بجای من مثل ماه است و فاطمه علیها السّلام بجای زهره و حسن و حسین بمنزله فرقدین.

اشاره به اينكه نجات از ظلمات گمراهى موقوف باشراقات انوار باهره و مصباح هدايت آل عبا حاصل ميگردد و بدون تمسّك بانوار هدايت آنان ممكن نيست كسى از ورطه هلاكت نجات يابد شاعر چه خوب گفته:

(لى خمسهٔ اطفى بهم حرّ الجحيم الحاطمه المصطفى و المرتضى و ابناهما و الفاطمه)

(پايـان) رأى دوم مقصود از دو دريـا اطـاعت و مخـالفت نفس است و بين آن برزخ رحمت و غضب است و لا يبغيان اشاره به اينكه نفس بر معرفت دل طغيان نكند.

(سوم) بين بنـده و خـدا دو دريـا است يكى دريـاى نجات و آن قرآن است كه هر كس بآن تمسك نمايـد از غرقاب هلاكت نجات يابـد و يكى درياى هلاكت و آن دنيا است كه هر كس رو بان آرد هلاك گردد و برزخ بين آن دو مواعظ الهى است كه دل مؤمن بآن منور گردد و همانطورى كه از درياى شور درّ و مرجان بيرون آيد از درياى شـيرين رحمت كه قرآن است در علم حلال و حرام بيرون آيـد (عطـاء) (چهـارم) دريـاى عقـل است و دريـاى هـوى و برزخ بين آنهـا لطـف حضـرت عزّت و لؤلـؤ و مرجـان و توفيق و عصمت.

(پنجم) دو درياى خوف و رجاء است، يا قبض و بسط، يا انس و هيبت و برزخ قدرت بى علت و لؤلؤ حالات صافيه و مرجان لطائف وافيه.

و از كشف الاسـرار چنين نقل ميكنند كه خوف و رجاء نسـبت بعموم مسـلمانان مانند دو دريايى است كه از آن گوهر صدق و ورع بيرون ميآيد و قبض و بسط نسبت

صفحه : ۲۰

بخواص مؤمنين مانند دو دريايى است كه از آن جواهر فقد و وصل زايش مى‌كند و انس و هيبت نسبت بانبياء و صديقين كه از آن گوهر فناء بيرون آيد تا وقتى كه آنان در منزل بقاء بياسايند.

(از قعر بحر فنا گوهر بقا يابى و گر نه غوطه خورى اينكه گهر كجا يابى)

(پايـان) و از بزرگـان عرفاء نقل ميكننـد كه دو دريا اشاره ببحر روح و بحر قلب است و درياى روح اشاره بجريان تجلّيات ذاتيّه الهيه دارد و دريـاى قلب اشـاره به جريـان تجلّيـات صـفاتيه دارد و التقـاء و تمـاس روح و قلب در مقـام وحـدت و اتحاد آنها با بقاء برزخ معنوى، اشـاره است به اينكه بين دريـاى روح و دريـاى قلب حـاجز و مانعى قرار داده كه درياى روح در درياى قلب ريزش نكنـد و خاصـيّت قلب را فاسـد نگردانـد، و نيز درياى قلب غلبه نكند و مخلوط بدرياى روح گردد تا خاصـيت قلب باقى بماند وَ ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقـامٌ مَعلُومٌ اشـاره بهمين است كه هر موجـودى بـايست در مرتبه خود بـاقى مانـد تـا خاصـيّت راجع بخود را در معرض عمـل آرد.

(پايان) وَ لَهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِى البَحرِ كَالأَعلامِ و نيز از تظاهرات رحمت رحمانى و فيض سـبحانى كشتيهايى است كه در دريا روان است و در آنان بادبانها برافراشـته كه در بلندى مثل گوهرى ماند، از مجاهد نقل ميكنند كه گفته منشـئات كشتيهايى را گويند كه با بادبانها حركت ميكنند.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ در هر دو آيه اشاره باين دارد كه وقتى شـما آيات رحمت و نشانه‌هاى قـدرت و عظمت پروردگار خود را مشاهـده ميكنيـد و از جمله الطاف خداونـدى او اينكه است كه مى‌بينيد درياى باين عظمت را بتوسط پاره چوب بى‌مقدارى زير پاى شما رام گردانيده و شما را بر آن سوار نموده چگونه آلاء و نعمتهاى پروردگار خود را

صفحه : ۲۱

انکار مینمائید آیا جز پادشاه جبّار قهّار کسی بشما چنین قدرت و استیلایی داده.

کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ اینکه آیه نظیر قوله تعالی است در سوره قصص آیه ۸۸ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ

که مفسرین (فان) در اینجا و (هالک) در آنجا را حمل بر استقبال نموده‌اند که بعدا اشیاء فانی و هالک میکردند لکن حمل نمودن صیغه اسم فاعل را بر استقبال خلاف ظاهر است مگر با قرینه (فان) و (هالک) هر دو اسم فاعل میباشند و دلالت بر حال دارند و از ظاهر آیه چنین برمیآید که اشیاء در حدّ ذات خود فانی و ناچیز و باقی وجه اللّه است که در هیچ حالی فناء پذیر نیست.

وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ ذُو الجَلالِ وَ الإِکرامِ در سوره بقره آیه ۱۰۹ فرموده فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ وَ لِکُلٍّ وِجهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها (وجه) در لغت آن قسمتی از بدن را گویند که بآن مواجه و رو بروی دیگران میشود.

در مفردات چنین گوید اصل الوجه الجارحه، قال فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و تغشی وجوههم النار و چون وجه اوّل چیزی است که استقبال میکند شیء بسوی او و اشرف چیزی است که در ظاهر بدن است لهذا در شریف‌ترین و فاضلترین اشیاء و مبدء اشیاء استعمال میشود مثل اینکه گفته میشود (کذا وجه النهار) و بسا از ذات تعبیر بوجه میگردد مثل قوله تعالی وَ یَبقی وَجهُ رَبِّکَ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه در اینجا توجه بسوی حق تعالی است باعمال صالحه مثل قوله تعالی فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ

إِنَّما نُطعِمُکُم لِوَجهِ اللّهِ و بعضی گفته‌اند مقصود از وجه اللّه در تمام اینکه آیات ذات خداست و مقصود اینکه است که همه چیز هالک است مگر ذات حق تعالی.

(پایان) و چون نمیشود وجه را در آن دو آیه (فان و هالک) را حمل بر صورت نمود و نیز در آن آیه فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ را حمل بر ذات نمود و نیز نظر به اینکه سوره

صفحه : ۲۲

باسم الرَّحمن افتتاح گردیده شاید مقصود از وجه اللّه در هر سه آیه فیض منبسط و مظاهر رحمت رحمانی باشد و بنا بر اینکه توجیه آیه کُلُّ مَن عَلَیها فانٍ اشاره باین دارد که تمام موجوداتی که در عالم عرض اندام نموده و خود آرایی مینمایند از جهت ذات و حقیقتشان چون ممکنند و ممکن فی حد ذات خود فاقد وجود و شیئیت است پس باین لحاظ فانی و هالک و ناچیز است مگر وجه ذو الجلال و الاکرام و آن وجه محقق و وجود ثابتی است که موجودات رو بآن جلال و وجه کریم دارند و از آن اشعّه نور وجودی که از صفت فیاضیّت و رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی اشراق گردیده و تمام ممکنات را روشن گردانیده فیض وجود میطلبند، پس آنچه موجود است وجه حق است و هر چیزی جز مظاهر اسماء و صفات الهی، فناء و هلاک از لوازم ذات و حقیقت آنست.

و بعبارت دیگر شاید مقصود از وجه باقی وجود ربطی و ظلّی موجودات باشد زیرا ممکنات وجود استقلالی ندارند موجودیّتشان عبارت از ارتباط آنها است بخالقشان.

بعبارت واضحتر شاید مقصود از فانی و هالک دائمی حقیقت موجودات مراد باشد و از وجه باقی آن وجود ربطی و ظلی آنان است که ارتباط بخالقشان دارند بلکه وجود آنها عین ربط و افتقار است.

و توان اینکه معنی را از اسم (القیّوم) که یکی از اسماء الحسنی است استفاده نمود زیرا که در لغت (القیّوم) گفته‌اند (قائم بذاته مقوم لغیره) یعنی خودش بذات خود موجود و قوام هستی دیگران بسته بوجود و اراده او است اینکه است که بعقیده بعضی (القیّوم) اسم اعظم الهی است.

و نظر بهمین معنی دارند دانشمندانی که گفته‌اند کسی که ممکنات را ملاحظه نماید واجب را ملاحظه نموده من حیث لا یشعر زیرا

که معنی قوام ممکنـات بواجب چنانچه از اسم (القيوم) اسـتفاده میشود اینکه است که موجودات را تحقّقی نیست مگر بآن چیزی که قوام هستی آنان بسـته بوی است وقتی حقیقت شـیئی چنین شد و چون علم صحیح اینکه است که مطابق معلوم باشد پس در شناختن وجود ممکنات

صفحه : ۲۳

بایستی اول واجب را شناخت و بعدا ممکن را باو شناخت و گر نه شناسایی ممکنات بدرستی ممکن نیست.

اینکه است که گفته‌انـد وجود ممکن مثل معنی حرفی است و همانطوری که معنی حرفی مثل من والی که دو حرفند و برای ابتداء و انتهـاء هر چیزی وضـع شده‌انـد و معنی مسـتقلی ندارنـد اگر معنی مستقلی از آن اراده شـود از معنی حرفی ساقـط می گردد و معنی اسـمی بخـود میگیرد وجود ممکنـات نیز چنین میباشـند چون وجود مسـتقل ندارنـد نمیتوان بنظر اسـتقلالی آنـان را نگریست مگر از جهت ربط آنها بخالق و موجدشان.

اینکه است که گفته‌انـد ممکن (فی حد ذاته لیس و به ایس) یعنی ممکن از حیث امکان نیست مگر قوهٔ صـرف و عدم محض و فاقد کل کمالاتست و هر کمالی که در او دیده میشود از تجلیات کمال خالق وی است.

خلاـصه هر گـاه موجودات را به اعتبـار ذات و حقیقتشان بنگریم فنا و زوال از لوازم ذات آنان است و هر گاه باعتبار قوام وجودشان بموجـد و خالقشان بنگریم در احاطه علمیه او باقی و دائمی‌انـد زیرا که فانی و هالك حقیقت ممکناتند که ازلا و ابدا فانی‌اند و وجه باقی دوام فیض رحمت رحمانی حق تعالی است که از نور رحمت پرتوی بممکنات اشـراق گردیده و هر ممکنی را بقدر اسـتعداد و آنچه در خور او است لبـاس وجود و هستی پوشانیـده و نظر بهمین نعمت وجود و فیض ربـانی دارد که بعـد از آیه فرموده فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ زیرا چه آلاء و نعمتی بزرگتر و بالاتر از وجود است که از طرف فیّاض مطلق موجودات را خلعت وجود بخشوده و از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده.

يَسئَلُه مَن فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ آنچه در آسمانها و زمین است رو بآن وجه کریم دارند و از او سؤال مینمایند و از او فیض می‌طلبند.

صفحه : ۲۴

سخنان مفسرين در توجيه آيه

برای وضوح آیه مختصـری از بیـان طبرسـی که در مجمع البیان نموده ترجمه مینمائیم اهل آسـمان و زمین از او بی‌نیاز نیسـتند و رفع حوائـج خود را از وی خواهاننـد (قتـاده) اهـل زمین و ملائکه از او روزی و آمرزش میطلبنـد. (مقاتل) و نیز طبرسـی چنین گویـد بین مفسرین در توجیه كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ گفتاری است.

بعضـی گفته‌انـد یعنی شأن حق تعالی زنـده کردن طائفه و میرانیـدن طائفه دیگر است و عاقبت بخشودن ببعضـی و مریض گردانیدن بعضی دیگر است.

افاضه فیض و منع عطاء و غیر اینها راجع بامور دنیا و آخرت نیز لا تعدّ و لا تحصـی است و ابو درداء، راجع بآیه از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حـدیث میکند که فرمود (كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ) از شأن او اینکه است که گناهان را بیامرزد و آدم مهموم را فرج دهد و قومی را بلند کند و طائفه‌ای را پائین آرد.

و از إبن عباس چنین روایت میکننـد از جمله چیزی که خداوند خلق نموده لوحی است از درّ سـفید و مدادی است از یاقوت احمر و قلمی از نور و برای خداونـد هر روزی سیصد و شصت نظری است که خلق میکنـد روزی میدهد زنده میکند، میمیراند عزیز میکند ذلیل میگرداند یفعل ما یشاء اینکه است معنی قوله تعالی کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ.

و مقاتل گفته چون یهودیان گفتنـد خـدا در روز شـنبه کاری نمیکند و حکمی نمی‌نماید و نیز گفتند دهر نزد خداوند دو روز است یکی مـدت ایّام دنیـا و دیگری روز قیـامت و شـأن خداونـد در دنیا اختیار و امتحان است بامر و نهی و احیاء و اماته و اعطاء و منع و شأن او در قیامت جزاء و ثواب و حساب، اینکه بود که بر ردّ آنها اینکه آیه فرود آمد. (پایان) آری تمام موجودات چه بلسان حال و استعداد و چه بلسـان قـال از او طلب حاجت میکننـد و چون فناء و زوال ذاتی ممکن است و ممکن هم در اصل وجود و هم در بقاء محتاج بواجب الوجود و هستی بخش خود میباشد و بلسان استعداد و

صفحه : ۲۵

اضـطرار علی الـدوام از جواد مطلق فیض وجود و بقاء میطلبـد اینکه است که گفته‌اند دعاء بلسان اسـتعداد و حال ردّ نمیشود و شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی أَمَّن یُجِیبـهالمُضطَرَّ إِذا دَعاهوَ یَکشِفـهالسُّوءَ بقول مولوی:

(آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست)

و خلاـصه در موقع احتیـاج و طلب حـاجت از قاضـی الحاجـات دعـاء ردّ نمیشود و هر موجودی باعتبـار اسـتعداد خود از جواد مطلق چیزی میطلبد یکی نعمت دنیا خواهد، یکی بهشت میطلبد، یکی دیدار دوست میجوید.

و کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ اشـاره بـدوام فیض و رحمت الهی است که اگر آنی فیض وجود بممکن نرسـد بسوی عـدم اصـلی رهسپار خواهد گردید فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ تنبیه غافلین است که بدانند و متذکر باشند که موجودات علی الدوام مشمول فیض رحمت و الطاف الهی میباشند پس چگونه نعمت‌ها و آلای غیر متناهی الهی را انکار مینمایند.

(اعتراض) اینکه آیه منافات دارد با حدیث مشهور

(جفـهالقلم بما هو کائن الی یوم القیمه)

زیرا که از حـدیث چنین بر میآید که آنچه بایست موجود گردد تا روز قیامت قلم تقدیر بر آن جاری گردیده و ثبت شده و کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ دلالت دارد که خالق تعالی علی الدوام در کار خلقت است.

در پاسخ مفسـرین گفته‌اند منافاتی بین آیه و حدیث نیست زیرا که مقصود از شأن در آیه کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ شـئون یبدیها لا شئون یبتدیها، یعنی حکم ازلی بر وقوع اشیاء طوری مقرر گردیده که هر چیزی در وقت معین ظهور و بروز نماید پس مقصود از (جفـهالقلم)

آن حکم ازلی است نسبت بتقدیرات (کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ) نسبت بوقوع پیدایش هر موجودی در موقع خود، پس منافاتی بین آیه و حدیث نیست.

و بوجه دیگر ممکن است گفته شود جفـهالقلم اشاره بلوح محفوظ و کل یوم هو فی شأن اشاره بلوح محو و اثبات است.

بعبارت واضح‌تر جمع بین آیه و حـدیث اینکه طور میشود که در ازل برای

صفحه : ۲۶

هر چیزی وقت معینی مقرر گردیـده و خلاف پـذیر نیست که خود آن شـیئی با وقت مخصوص بتقـدیر ازلی تعیین گردیده پس نظر

بآن حکم و تقدیر ازلی

(جف القلم بما هو کائن)

صادق آید زیرا که حکم و تقدیر امور در ازل شده و نظر بوقوع تدریجی موجودات، هر چیزی در وقت خود کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ صادق آید زیرا که وقوع اراده ازلی بر مراد بتدریج تحقّق پذیرد.

سَنَفرُغُ لَکُم أَیُّهَ الثَّقَلانِ

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) اشاره بجنّ و انس است که بزودی از کار شما فارغ میگردیم و در قیامت بحساب شما رسیدگی مینمائیم.

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر فخر رازی را ترجمه مینمایم، چنین گوید، امّا تحقیق در مطلب اینکه است که بگوئیم عدم فراغ عبارت از اینکه است که فاعل مادامی که مشغول عمل است در آن حال ممکن نیست کار دیگری انجام دهد مثلا کسی که مشغول خیاطی است گوید من فارغ نیستم که بتوانم نامه بنویسم لکن عدم فراغ گاهی از جهت اینکه است که هر یک از دو عمل نسبت بعامل مانع از دیگری است و عامل قدرت بر جمع بین دو عمل ندارد و گاهی عمل طوری است که با عمل دیگر جمع نمیگردد نه آنکه مانع در عامل و کننده عمل باشد مثل اینکه نمیشود یک جسم در یک آن هم متحرک باشد و هم ساکن تا آنجا که گفته وقتی خداوند باختیار خود انسان را ایجاد نمود و اراده نمود که مدّتی باقی ماند، قبل از تمام شدن مدّت ممکن نیست وی را فانی نماید و باعتبار اراده اوّلی بایست وی را باقی دارد، پس در آن مدّت مانع از فراغت او از عمل، راجع بعمل او است نه قصور اقتدار او، لکن پس از آن مدتی که تعیین نموده ممکن است او را اعدام نماید و از او فارغ گردد.

و فخر رازی از اینکه مقدمه میخواهد نتیجه بگیرد که آیه سَنَفرُغُ لَکُم یعنی بزودی مدّت عمر شما تمام میشود و از شغل شما فارغ میگردیم و نیز از بعض

صفحه : ۲۷

مشایخ نقل میکند که گفته‌اند (سنفرغ) یعنی بزودی قصد شما را میکنم و نیز گفته بعضی را عقیده بر اینکه است که اینکه کلام در مقام تهدید است مثل اینکه که آقا هنگام غضب بغلامش گوید بزودی فراغت پیدا میکنم و بحساب تو رسیدگی مینمایم در صورتی که مولی مشغول کار نیست. (پایان) لکن از جمع بین اینکه آیه و آیه یَسئَلُهُ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ کُلَّ یَومٍ هُوَ فِی شَأنٍ ممکن است چنین استظهار نمائیم و بگوئیم شاید آیه اشاره باین باشد که چون ممکن مادامی که در دنیا حیات دارد علی الدّوام در راه استکمال قدم میزند و بآن استعدادی که در حقیقت وی مأخوذ گردیده از مبدء وجود فیض میطلبد تا وقتی که بمرگ جهات ما بالقوه‌ای که در او نهاده شده بفعلیّت رسید اینکه است که وقتی مبدء متعال از کار او و فیض دائمی که بایستی علی الدّوام او را از قوّه بفعل آورد و به کمال رساند فارغ گردید آن وقت جهات قابلی وی بانتها رسد دیگر لایق فیض جدید نیست، اگر چه ممکن مادامی که موجود است همین طوری که در اصل وجود محتاج بواجب الوجود است در بقاء نیز محتاج باو است، لکن چون دیگر استعداد کمال پس از مرگ باقی نمیماند که از حق تعالی فیض بطلبد اینکه است گویا حق تعالی از کار او فارغ گردیده.

و اینکه که جن و انس را در آیه (ثقلان) نامیده از جهت ثقل معنوی آنها است و آن جهات معنوی و استعدادی که در آنان مأخوذ گردانیده و بهمین ثقل معنوی اشاره دارد آن حدیث مشهور که پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی).

(طبرسی) از راغب اصفهانی است که ثقل و خفّت مقابل یکدیگرند و هر چیزی که در مقابل چیز دیگر سنگین‌تر باشد آن را ثقل نامند و اصل خفّت و ثقالت در اجسام است لکن در معانی نیز استعمال شده پایان

صفحه : ۲۸

یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ إِنِ استَطَعتُم أَن تَنفُذُوا مِن أَقطارِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلّا بِسُلطانٍ خطاب متوجّه بجن و انس است که ای جماعت عظیم جنّیان و آدمیان اگر بآن قوّت و قدرتی که در خود مینگرید توانا میباشید که نفوذ نمائید یعنی داخل گردید در قطرها یعنی در اطراف و نواحی آسمان‌ها و زمین و از آن خارج شوید فَانفُذُوا پس نفوذ کنید و داخل گردید و شما نتوانید داخل گردید و خارج شوید مگر بِسُلطانٍ یک قوّت و قدرت و استیلایی خواهد بود که بتوانید عروج بآسمانها نمائید.

در (المنجد) در لغت قطر گوید (قطر الدائرة و قطر المربّع و المستطیل و المعین هو الخط المستقیم الواصل بین الزاویتین المتقابلتین).

و نیز در لغت نفذ چنین گوید (نفذ نفذا و نفوذا و نفاذا الشیء الشیء:

خرقه و جاز عنه و خلص منه، یقال نفذ السهم الرمیّه و فیها و منها ای دخل جوفها و خرج طرفه من الشقّ الاخر) خلاصه توان از معنی لغوی اقطار السموات و الارض چنین استفاده نمود که مقصود از جوانب و نواحی آسمان و زمین کرات و سیّارات است، و نفوذ که بمعنی دخول چیزی در چیز دیگر و خروج از آنست، دخول در کرات و خروج از آنست و بنا بر اینکه معنی در اینکه مبارك آیه که توانگفت یکی از معجزات و پیشگوییهای قرآن بشمار میرود معلق گردانیده عروج بآسمان و کرات را بیك قدرت و استیلاء فوق العاده.

و شاید اشاره باین باشد که برای آدمیان و همچنین جنّیان ممکن است عروج بقطرهای آسمانها و زمین نمایند لکن با یک قوّت و قاهریّت فوق العاده، و چون در آن زمانها عروج بشر بکرات و اطراف آسمانها بنظر محال مینموده اینکه بود که مفسّرین (چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند) و بسیاری از آنان آیه را حمل بر قیامت نمودند.

صفحه : ۲۹

(۱) اگر قدرت دارید از مرگ فرار نمائید و باقطار آسمانها و زمین فرار کنید لکن نتوانید مگر باستیلا و سلطنتی که من بشما عطا کنم و چنین تسلّطی برای شما نیست و معنی سلطان قوّتی است که انسان بر چیزی استیلاء یابد و چنین قوتی برای شما نیست هر جا روید مرگ ملازم شما است.

(۲) در روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانه آتش جهنم بآنان احاطه نماید و منادی ندا کند ای آدمیان و پریان اینکه عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید لکن نمیتوانید بیرون روید مگر بحجّت و برهان و شما را برهانی نیست.

(۳) اگر قادرید بیرون روید از اقطار آسمانها و زمین تا عالم شوید بآنچه در ملکوت علوی و سفلی است پس بیرون روید لکن قادر نیستید بیرون روید مگر به بیّنه و حجتی که خدا بشما کرامت فرماید. (إبن عباس) و غیر اینها از توجیهات دیگر نیز راجع باین آیه از مفسرین نقل شده.

لکن قطع نظر از ظاهر آیه آن توجیه سوم مناسب‌تر بنظر میآید و چون در اینکه زمان که می‌بینیم اروپائیها که بقدرت علم و اختراع وسائل و اسبابی فراهم نموده‌اند و در شرف عروج باطراف آسمانها و کرات میباشند معنی ظاهر آیه بخوبی نمایان میگردد دیگر محتاج باین توجیهات نیستیم.

إلی کهفَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ اشاره به اینکه وقتی خداوند قوّت و قدرتی در بشر و همچنین در جنّ نهاده که بقوّت علم و عمل سلطنت و استیلاء پیدا نمایند که اراده کنند عروج بآسمانها نمایند چگونه سپاس گزاری از ولی نعمت خود نمیکنند بلکه نعمتهای او

را انکار میکنند.

يُرسَلُ عَلَيكُما شُواظٌ مِن نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنتَصِرانِ مرجع ضمير عليكما جنّ و انس در آيه جلو است (شواظ) در لغت بمعنى لهب

صفحه : ۳۰

و زبانه آتش است و دود آتش را نحاس نامند.

و از مقاتل چنین نقل می‌کنند که گفته پنج نهر است از مسّ گداخته که از زیر عرش جاری گردد و بر سر اهل دوزخ ریخته شود. (پایان) و بنا بر تفسیری که مفسرین کرده‌اند معنی آیه چنین میشود در قیامت وقتی ملائکه اطراف آدمیان و جنیان را میگیرند آن وقت آتش دوزخ نیز آنان را فرا می گیرد و دیگر راه چاره‌ای ندارند.

شیخ طبرسی از مسعدهٔ بن صدقه و او از کلیب چنین روایت میکند که گفته ما نزد ابا عبد اللّه علیه السّلام بودیم و بر ما حدیث میگفت پس فرمود روز قیامت خداوند مردم را در صعید واحد جمع می‌نماید آن وقت امر مینماید بملائکه هفت آسمان که هبوط بزمین نمایند و آنها هفت صنف گردند و باطراف جنّ و انس احاطه نمایند و آنان در میان هفت صنف ملائکه گرفتار گردند که هیچ مفرّی برای آنها باقی نماند آن وقت منادی ندا کند یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ تا آخر آیه. (پایان) اینکه روایت تأیید مینماید قول مفسرین را که آیه را حمل بر قیامت نموده‌اند لکن بنا بر آنچه از ظاهر آیه استفاده میشود چنانچه از آیه بالا یا مَعشَرَ الجِنِّ وَ الإِنسِ استظهار نمودیم معنی ظاهر آیه اینطور می‌شود که پس از آنکه جنّیان و آدمیان با آن قوّت و استیلاء عروج باطراف آسمانها و کرات نمودند شعله آتش و دود بآنها اصابت مینماید و آنها را بیچاره می گرداند و آن وقت دیگر راه علاجی برای آنان نیست چنانچه آیاتی در قرآن تصریح مینماید که جنّیان وقتی عروج بآسمان می نمایند که استراق سمع نمایند بتیرهای شهاب رانده میشوند، مثل قوله تعالی در سوره جنّ آیه ۸ حکایت از جنّ فرموده وَ أَنّا لَمَسنَا السَّماءَ فَوَجَدناها مُلِئَت حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً و نیز در سوره و الصّافات آیه ۷ راجع بآسمان دنیا فرموده وَ حِفظاً مِن كُلِّ شَيطانٍ مارِدٍ إِلّا مَن خَطِفَ الخَطفَةَ فَأَتبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ و نیز در سوره حجر آیه ۱۶ راجع بآسمان فرموده وَ لَقَد جَعَلنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنّاها لِلنّاظِرِينَ وَ حَفِظناها مِن كُلِّ شَيطانٍ رَجِيمٍ إِلّا مَنِ استَرَقَ السَّمعَ فَأَتبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ

خلاصه راجع بجنّ چنانچه آیات قرآنی شاهد بر آن است در همین عالم وقتی

صفحه : ۳۱

عروج بآسمان مینمایند به تیرهای شهاب که پاره آتش است رانده میشوند شاید حال انسان نیز چنین باشد که ممکن است بقوت علم و اختراع عروج بطرف آسمان نمایند و بهمان تیرهای شهاب که بجنّیان اصابت می‌نماید بآنان نیز برخورد نماید.

و روایت منافی با اینکه معنی نیست بلکه مؤید آنست زیرا که امام علیه السّلام نفرموده آیه منحصر بموقع قیامت است شاید مقصود چنین باشد که در قیامت وقتی ملائکه هفت آسمان کفار را محاصره نمودند بطور سرزنش بآنان گفته میشود شما که در دنیا آرزوی تسخیر کرات آسمانها را در دل میپرورانیدید اگر راست می گویید حالا عروج بآسمان نمائید.

لکن با اینحال ممکن است مقصود از اینکه دو آیه همانطوری باشد که مفسرین توجیه نموده‌اند یا معنی دیگری مقصود باشد علم آن نزد خدا و راسخین فی العلم است. (اللّه اعلم بتفسیر کلامه).

صفحه : ۳۲

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۷۸]

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَت وَردَةً كَالدِّهانِ (٣٧) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٣٨) فَيَومَئِذٍ لا يُسئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لا جانٌّ (٣٩) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴٠) يُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِيماهُم فَيُؤخَذُ بِالنَّواصِي وَ الأَقدامِ (۴١)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴٢) هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا المُجرِمُونَ (۴٣) يَطُوفُونَ بَينَها وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴۵) وَ لِمَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (۴۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴٧) ذَواتا أَفنانٍ (۴٨) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۴٩) فِيهِما عَينانِ تَجرِيانِ (۵٠) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵١)

فِيهِما مِن كُلِّ فاكِهَةٍ زَوجانِ (۵٢) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵٣) مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِن إِستَبرَقٍ وَ جَنَى الجَنَّتَينِ دانٍ (۵۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵۵) فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرفِ لَم يَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جانٌّ (۵۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵٧) كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَ المَرجانُ (۵٨) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۵٩) هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ (۶٠) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶١)

وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ (۶٢) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶٣) مُدهامَّتانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶۵) فِيهِما عَينانِ نَضّاخَتانِ (۶۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶٧) فِيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ (۶٨) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (۶٩) فِيهِنَّ خَيراتٌ حِسانٌ (٧٠) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧١)

حُورٌ مَقصُوراتٌ فِي الخِيامِ (٧٢) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧٣) لَم يَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جانٌّ (٧۴) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧۵) مُتَّكِئِينَ عَلى رَفرَفٍ خُضرٍ وَ عَبقَرِيٍّ حِسانٍ (٧۶)

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧٧) تَبارَكَ اسمُ رَبِّكَ ذِي الجَلالِ وَ الإِكرامِ (٧٨)

صفحه : ۳۳

(ترجمه)

پس در آن هنگام آسمان شکافته و میگردد گل سرخ مثل روغن

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

و در آن روز نه از جن و نه از انسان از گناهانش سؤال نمیشود،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

گناهکاران برویهایشان شناخته میشوند پس گرفته میشوند بموهای پیشانی و قدمهایشان،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

اینکه همان جهنمی است که گناهکاران تکذیب مینمودند (و دروغ می‌انگاشتند)

گناهکاران دور میزنند بین جهنم و بین آب جوشان گداخته کننده،

و برای کسی که بترسد از عظمت و مقام پروردگارش وی را دو بهشت است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت (اقسام و انواع نعمتهای گوناگون مهیا است)

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت دو چشمه جریان دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو صنف وجود دارد،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

اهل بهشت تکیه میکنند بر فرشـهایی که آستر زیر آنها از استبرق و حریر تهیه شده و میوه‌های (اینکه دو بهشت) نزدیک است بزمین بهشت،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

در آن (دو بهشت است) فراخ چشمان که قبلا تماس ننموده آنان را نه انسانی نه جنی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

گویا آنها یاقوت و مرجانند،

صفحه : ۳۴

بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب میکنید،

آیا نمیباشد جزای نیکی جز نیکی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

و نزدیک بهشتیان دو بوستان دیگر است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید

که بسیار سبز و از شدت سبزی بسیاهی زند

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

در آن دو بهشت که (نزدیک بآن دو بهشت اول است) دو چشمه‌ای است که در جوشیدنند

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می کنید،

در آن دو بهشت میوه و درخت خرما و انار است،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

در آن بهشتها زنهای نیکو سیرت و نیکو صورت میباشند،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

حوریهایی هستند پرده نشینان در خیمه‌ها،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

تماس نگرفته پیش از آنها با آن حوریان نه جنّی و نه انسانی،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

اهل بهشت تکیه کنند بر بالشها و فرشهای سبز و بساطهای قیمتی نیکو،

پس بکدام نعمتهای پروردگارتان تکذیب می‌کنید،

بزرك و بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و كرامت است.

توضیح آیات

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَت وَردَةً كَالدِّهانِ (شقّ) در لغت بمعنی شکافتن و بدو نصف گردیدن آمده.
از اینکه قبیل آیات راجع بواقعه قیامت در قرآن بسیار آمده مثل إِذَا السَّماءُ انشَقَّت ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا يَومَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالغَمامِ و امثال اینها اشاره به اینکه هنگام وقوع عالم قیامت عالم مادّیّات و طبیعیات مندك و پراکنده می‌گردند و سماء چنانچه در جای دیگر تذکر دادیم شاید مقصود کرات و سیّارات و کهکشانها باشد زیرا که سماء مأخوذ از سموّ است و بمعنی علوّ و مرتبه بالا است اگر شیئی مادّی و طبیعی موصوف بسموّ گردد مرتبه بالا و علوّ مکانی آن مقصود است

صفحه : ۳۵

و اگر امر معنوی موصوف بسموّ گردد علوّ مرتبه و بلندی مقام و رتبه آن مقصود است و در قرآن مجید سماء را بدخان معرّفی نموده آنجا که فرموده ثُمَّ استَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ و شاید دخان اشاره بجسم لطیف اثیری یا شبیه باو باشد و مقصود از شکافتن آن تفرق کرات و سیارات باشد که بفقدان آن قوه اثیری و نیرویی که بتقدیر (عزیز علیم) آنها را با هم جمع نموده وقتی آن نیرو و جسم اثیری باراده حق تعالی مضمحل گردید اوضاع آسمانی از هم گسیخته و اجزاء آن پراکنده می‌گردد وَردَةً كَالدِّهانِ در مجمع البحرین گفته وَردَةً كَالدِّهانِ یعنی حمراء که آسمان پس از شکافته شدن متلوّن رنگ برنگ می‌گردد مثل روغن آب شده اول زرد و پس از آن قرمز و سرخ می‌گردد مثل گل سرخ، و دهان جمع دهن و بمعنی روغن است. (پایان)

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) چون آسمان شکافته گردد در آن حال ملائکه فرود آیند فَكانَت وَردَةً پس از آن آسمان برنگ گل سرخ گردد و اگر چه الوان مختلف را ورد نامند لکن رنگ سرخی بر باقی الوان غلبه دارد پس باین لحاظ اطلاق ورد بر گل سرخ از قبیل اطلاق کلّی بر فرد غالب. (منهج) (۲) فَكانَت وَردَةً یعنی آسمان مثل اسبی گردد که سفیدی وی بسرخی یا بزردی زند که در زمستان سرخ و در تابستان زرد و در شدّت سرما خاکستری رنگ گردد منزّه است خالق آن که مطابق مشیّت خود تغییر می‌دهد آن را بالوان مختلف (طبرسی) كَالدِّهانِ تشبیه بروغن زیت از آن جهت است که هر ساعت روغن زیت برنگی می‌نماید پس در آن روز آسمان مثل ورد باشد در رنگ و مثل دهن باشد در اختلاف الوان. (مجاهد و قتاده و ضحاك).
فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ شاید اشاره باین باشد که آن کسی که در مدّت مدیدی اوضاع عالم را روی

صفحه : ۳۶

یک میزان مضبوطی نگاه داشته و هر یك از اجزاء عالم ارضی و سمائی را در محل و مقرّ خود موظّف بانجام عملی گردانیده و در مدّت معیّنی بقدری که حکمت الهی اقتضاء بقاء آن را داشته همگی دست بدست هم داده و بیك صورت وحدانی بطرز حکیمانه

اینکه کاخ مجلّل عالم جهانی را تشکیل داده‌اند که افراد بشر و افراد جن در اینکه عامل استکمال روحانی و جسمانی پیدا نمایند و پس از منحل شدن عالم طبیعیّات عامل دیگری که آخرین مقام انسانی و در خور رتبه و مقام وی است بجزای اعمال خود (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) برسند پس چگونه نعمتهای الهی را تکذیب مینمائید.

فَیَومَئِذٍ لا یُسئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لا جَانٌّ پس از شکافته شدن آسمان و پدید شدن عالم قیامت سؤال نمیشود نه از آدمی و نه از جن که چه کردید زیرا که اعمال هر کسی در بشره وی ظاهر می‌گردد بلکه چون یکی از اوصاف قیامت تُبلَی السَّرائِرُ است که باطنها ظاهر می‌گردد و نیز تمام اجزاء بدن انسان بزبان آیند و بر ضرر او شهادت می‌دهند اینکه است که قیامت را عالم حیوان معرفی نموده وقتی چنین است دیگر چه جای سؤال است (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است) و آیه بعد یُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِیماهُم فَیُؤخَذُ بِالنَّواصِی وَ الأَقدامِ همین معنی را تأیید می‌نماید که روز رستاخیز در صورت و سیمای گناهکاران آثار گناه ظاهر و هویدا است.

و اینکه منافی با آیات دیگر نیست که دلالت دارد که از همه سؤال می‌شود مثل قوله تعالی فَوَ رَبِّکَ لَنَسئَلَنَّهُم أَجمَعِینَ عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ سوره حجر آیه «۱۹۲» و نیز قوله تعالی وَ قِفُوهُم إِنَّهُم مَسؤُلُونَ سوره الصافات آیه «۲۲۴» زیرا چنانچه

---

(۱) پس قسم بپروردگار تو که هر آینه از تمام آنها سؤال می‌کنیم از آنچه بودند که عمل می‌کردند

(۲) نگاه دارید آنان را که آنها پرسیده شوندگانند

صفحه : ۳۷

از آیات و احادیث توان استفاده نمود مراحل و عقبات قیامت بسیار است و شاید اینکه آیه (لا یسئل) راجع بیکی از مواقف باشد یا اول ظهور قیامت مراد باشد، و طبرسی از امام رضا علیه السّلام چنین روایت می‌کند که فرمود (هر کس معتقد بخدا باشد گناه کند و توبه نکند در عالم برزخ او را عذاب کنند و روز قیامت دیگر بر او گناهی نیست که از او سؤال شوند بِالنَّواصِی وَ الأَقدامِ یعنی آنها را بموی پیشانی و قدم هایشان می‌گیرند شاید اشاره باین باشد که آثار گناه مجرمین از موی پیشانی آنان تا بقدم آنها را گرفته و در تمام اندام آنها آثار غضب الهی هویدا و ظاهر گردیده و اینکه آیه تأیید می‌نماید آن اخبار و احادیثی را که دلالت دارد در قیامت هر کسی بصورت عملش وارد محشر می‌گردد و بصورت اخلاقش ظهور می‌نماید.

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ شاید اشاره باین باشد که آن پروردگاری که پس از مردن و منحل گردیدن بدن شما و خراب شدن دنیا شما را فانی نمیگرداند بلکه در عالم دیگر که از حیث رتبه و تمامیّت فوق اینکه عالم دنیا است بشما حیات نوینی می‌بخشد و شما را زنده می‌گرداند بزندگی تمامتر و کاملتر تا اینکه بنتیجه اعمال و افعال خود برسید پس چگونه ولی‌نعمت خود را ستایش نمیکنید و نعمتهای او را تکذیب می‌کنید.

هـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا المُجرِمُونَ (هـذه) از اسماء اشاره و اشاره بآیه بالا است و گویا ملائکه یا خزنه جهنم بگناهکاران گویند اینکه آن جهنمی است که انبیاء گوشزد شما نمودند و شما دانسته از روی کبر و عناد و یا ندانسته از روی بیخردی و عدم تدبّر انکار نمودید و دروغ پنداشتید.

یَطُوفُونَ بَینَها وَ بَینَ حَمِیمٍ آنٍ (حمیم) در لغت آب جوشان را گویند و (آن) مشتق از (انّی یأنی) بمعنی اشتداد و شدّت حرارت است در مقام تهدید گناهکاران بر آمده و اشاره بسختی عذاب

صفحه : ۳۸

آنهـایی است که منکر معـاد و جهنم و بهشت و باقی اوضاع اخروی می‌باشـند که وقتی آنان را بجهنم انداختنـد آنان در بین درکات دوزخ و بین آب جوشـانی که در منتهـا درجه شـدت است دور می‌زننـد و همـان طوری که بهشتیـان در درجـات بهشت مقامـات و درجـات غیر محـدودی دارنـد که از هر درجه‌ای بـدرجه دیگر صـعود نماینـد و از نعمتهـای بهشـتی محظوظ گردنـد، زیرا که آنـان مشـمول الطاف الهی و بهشت دار کرامت و مظهر اسم (الرحمن) است و فیض حق تعالی محـدود بحـدّی نیست و غیر محـدود اسـت همین طور که جهنم که مظهر غضب و نماینـده اسم (شدیـد العقـاب) است درکـات غیر محـدودی دارد و منکرین معـاد که آیه بالا اشاره بآنان دارد در آن درکات دور می‌زننـد و شایـد یطوفون اشاره باین باشـد که همانطوری که آنان در دنیا مثل کرم ابریشم علی الـدّوام بـدور آرزوهای دور و دراز خود می‌چرخنـد و در مقام انسانیت و معارف الهیّه قـدمی بالا نمی‌رونـد همین طور در جهنم که نتیجه اعمال آنها است برای چشیدن عذاب در درکات آن دور می‌زنند و صعود و خروجی برای آنان نیست.

در تفسیر منهـج الصـادقین چنین گفته در بعض روایـات است که یـک وادی در جهنم است که در آن چرک و ریم جهنمیـان جمع شـده و اهل جهنم را با همان زنجیر و غلهایی که بسـته شده‌انـد بآن جا بکشاننـد و همه را در آنجا معـذّب نماینـد تا آنکه مفصـلها و رگهای آنها از هم بگسلد و دو مرتبه رگهای آنها بهم پیوندد پس آنها بهمین ترتیب همیشه معذّب باشند.

فَبِأَيِّ آلاـءِ رَبِّكُمـا تُكَذِّبانِ چون اینکه مبـارک سوره بـاسم (رحمن) افتتاح گردیـده و تکرار اینکه آیه نیز اشاره بآلاء و نعمتهای اله رحمن است اینکه است که آنچه در هر عاملی از برای بشر مهیّا نموده و بوی وعده یا وعید داده تماما حتی جهنم بدلالت حدیث (غلبت رحمتی علی غضبی)

آن نیز نسبت ببشـر نعمت و رحمت است زیرا که خلقت جهنم دو فائـده در بر دارد یکی برای تهدیـد و انذار بشـر است که شاید از عذاب جهنم ترسناک

صفحه : ۳۹

گردد و وی را از مخالفت حق تعالی و نفس و هوی پرستی باز دارد تا آنکه سعادتمند گردد.

و دیگر آدم موحد گناهکار چون در اثر گناه و قذارت نفسانی لایق بهشت که دار کرامت الهی است نمیباشد بایستی در آخرت مثل طلاـی مغشوش که در کوره آتش زرگری آب می‌کننـد تـا غش آن گرفته شود و طلاـی ناب بیرون آیـد همین طور خـدای رحمن جهنم را قرار داده که آدم موحـد گناهکـار مـدّت کم یـا زیادی «بسـته بقـذارت گناه» در کوره جهنمی سوخته گردد تا آنکه طلای روح و قلب وی از غش و کثافـات گنـاه بیرون آیـد و لاـیق بهشت که جـای نیکـان و دار رحمت الهی است بگردد و گر نه چطـور منـاسب بـا عـدل الهی است که مردمـان پـاک و ناپـاک را در یک محل جمع کنـد و آنان را بیک نظر بنگرد، هرگز چنین نیست. و اینکه نوع رحمت نیز شامل آدم گناهکار می‌گردد نه کفار زیرا بدلالت آیات قرآنی کفار مخلد در جهنم می‌باشند.

وَ لِمَن خـافَ مَقـامَ رَبِّهِ جَنَّتـانِ اینکه آیه نظیر آیـات دیگر است مثل قوله تعالی یَومَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ العالَمِینَ أ فَمَن هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفسٍ بِما کَسَبَت.

مفسـرین آیه را دو طور تفسـیر نموده‌اند، کسـی که بترسد از ایسـتادن در موقف حساب نزد پروردگار و ترک معاصی نماید و دیگر کسـی که بترسد و بداند خدا شاهد و حافظ اعمال او است و در معصـیت جسارت ننماید و بطاعت اتیان نماید چنین کسی وی را دو بهشت است، و شایـد مقصود از مَقامَ رَبِّهِ مرتبه و عظمت و کبریایی او است و چون خوف و خشـیت بدون معرفت بمقام ربوبی برای کسـی میسر نخواهد گردید پس ممکن است آیه اشاره باین باشد که آن کس که خدا را بعظمت و جلال و بمقام الوهیّت شناخت و شناسایی او سبب خوف و خشیت او گردید چنانچه فرموده إِنَّما یَخشَی اللّهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ برای چنین کسی دو بهشت است.

صفحه : ۴۰

روایتی از صادق آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در معنی آیه نقل می کنند که فرمود (هر کس بداند که خداوند اعمال خیر و شرّ او را می‌بیند و نیز گفتار وی را می‌شنود و همین علم او وی را از معاصی باز دارد برای چنین کسی دو بهشت است).

(منهج الصادقین) در اینکه مقصود از دو بهشت چیست گفتاری از مفسّرین نقل شده و هر یک اظهار رأیی نموده‌اند:

۱- یکی بهشت (عدن) و دیگری بهشت (نعیم) ۲- یکی برای انسان آماده شده و دیگری برای جنّ زیرا که خطاب بثقلین یعنی جنّ و انس است.

(۳) یکی برای اداء طاعت آماده شده و دیگر برای ترک معصیت مهیّا گردیده. ۴- یکی برای خادم و نوکر و دیگری برای مخدوم و آقا.

۵- یکی از روی عدل عطا گردیده و دیگری بر سبیل فضل بخشیده شده ۶- یکی از طلا ساخته شده و دیگری از نقره.

۷- یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از یاقوت و عنبر و گلش از مشک ازفر.

۸- یکی بهشت روحانی و یکی بهشت جسمانی.

و بهترین توجیهات که بحقیقت نزدیکتر می‌نماید همان است که گفته شود مقصود از دو بهشت بهشت روحانی و بهشت جسمانی است زیرا که بهشت اسم جنس است و تمام انواع و اقسام بهشت‌ها را شامل می گردد و تعدد آن بانواع است نه بافراد و بهشت روحانی و جسمانی دو نوع از بهشت می‌شود که تحت هر یک از آن افرادی است و اینکه دو نوع بهشت در تمام خصوصیات از هم جدا و متمایز است جز آنکه هر دو بازاء عمل نیک تفضلا عنایت می گردد.

و نیز بقرائن و اماراتی می‌توان اینکه رأی را ترجیح داد یکی از خود آیه و لِمَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ بضمیمه آیاتی که گفته شد و روایتی که از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده و نیز حدیث دیگر که وقتی حضرت امیر علیه السّلام عمرو بن عبد ود را کشت باو گفتند از او نترسیدی فرمود

(کیف یخاف سوی اللّه من لم یعبد سواه

صفحه : ۴۱

طرفة عین)

از مجموع اینها چنین استفاده می‌شود که اینکه دو بهشت موعود برای کسی است که دارای دو صفت باشد یکی از عظمت خدا و بزرگواری او بترسد و دیگر در مقام بندگی پایداری نماید و خوف از خدا منوط بمعرفت است، کسی که خدا را (بعلم الیقین یا بعین الیقین) نشناسد هرگز خوف و خشیت بر وی غالب نمیگردد و در مقام بندگی استقامت و پایداری نمینماید، و معرفت چون امر روحانی است، و بایستی جزای عمل درخور عمل باشد اینکه است که جزای او بهشت روحانی است، و ایستادگی در عمل چون بعمل جسمانی تمام می گردد جزای آن بهشت جسمانی است آری خوف و خشیت منوط بمعرفت است، و قیام و ایستادگی در مقام اطاعت کسیراست که در طریق بنده‌گی و اطاعت و فرمان بری ثابت و با متانت و استقامت باشد، و چنین موهبتی کسی را میسّر می گردد که معارف وی از (علم الیقین) تجاوز نموده و (بعین الیقین یا حق الیقین) رسیده و آنان (سابقین) میباشند که در باره آنهاست وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ و نیز در باره آنان است فَرَوحٌ وَ رَیحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ البته چنین اشخاصی نه فقط در آخرت بلکه توان گفت اینان در همین دنیا نیز دارای دو بهشتند بهشت روحانی و بهشت جسمانی زیرا که روحا و جسما همیشه از الطاف الهی و نظر بوجهه الکریم محظوظ و شادمانند و در باره آنان صادق آید قوله تعالی لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی وَ زِیادَةٌ از بعض عرفاء است که دو بهشت یکی بهشت همین دنیاست و آن لذّت مناجات و آن حظوظ و لذائذی است که عارفین را

از قبل مناجات و كشف حقايق و مشاهدات و واردات قلبى مى‌سرّ مى گردد، و ديگر بهشت موعود كه در عالم آخرت از آن كامياب مى گردند.

ذَواتا أَفنانٍ (افنان) جمع فنن است و عبارت از غصنه و قنچه‌اى است كه اول در اشجار پديد ميگردد و مرجع ضمير تثنيه در (افنان) دو بهشتى است كه در آيه بالا ذكر شده و اشاره است به اينكه اينكه دو بهشت صاحب غصون و قنچه‌هايى است.

صفحه : ۴۲

سخنان مفسرين در توجيه آيه

اگر چه مفسرين توجيهاتى راجع بافنان نموده‌اند كه مقصود ميوه‌هاى رنگارنگ يا ميوه‌هاى مختلف يا قنچه‌هايى است كه در اشجار بهشت روئيده شده لكن شايد مقصود از افنان قنچه‌هايى است كه در اثر معارف حقه و اعمال صالحه در باغستان نفس ناطقه انسانى در اينكه عالم دنيا روئيده شده است و در عالم آخرت بثمر رسيده و صورت خارجى پيدا نموده و در دو بهشت روحانى و جسمانى، آنان نمودار گرديده و شجره توحيد كه (أَصلُها ثابِتٌ وَ فَرعُها فِي السَّماءِ) هر قدر قطورتر و محكم تر باشد ساقه‌هاى و قنچه‌هاى آن زيادتر ميگردد فِيهِما عَينانِ تَجرِيانِ، فِيهِما مِن كُلِّ فاكِهَةٍ زَوجانِ در مقام اوصاف آن دو بهشت موعود بر آمده كه در آن دو بهشت دو چشمه آب جريان دارد، و از هر ميوه‌اى جفت جفت براى اهلش مهيّا است بنا بر اينكه آن دو بهشت هر دو جسمانى باشند اينكه اوصاف نيز جسمانى ميشود، لكن چنانچه از آيه استظهار نموديم اگر يكى جسمانى و ديگرى روحانى مقصود باشد صفات هر يك نيز بايستى در خور خودش باشد.

مثل اينكه شجره بهشت روحانى آن است كه فرموده (كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصلُها ثابِتٌ وَ فَرعُها فِي السَّماءِ) و نيز چشمه آن عين كافورى و غين زنجبيلى و ماء سلسبيل است و ميوه آن لذائذ روح افزايى است كه روح و قلب اهلش را تقويت مينمايد و در وصف آن صادق آيد كه (نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه بخاطر احدى خطور نموده) و قوت بخش حيات جان آنان است و نعمتهاى بهشت جسمانى نيز در خور خوش حيات بخش قواى جسمانى است.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ اشاره به اينكه شما افراد آدميان و جنّيان با اينكه همه نعمتهاى دنيوى و اخروى كه از طرف پروردگار براى شما مهيّا شده چگونه سپاس گذارى نميكنيد و آنكار نعمت

صفحه : ۴۳

مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِن إِستَبرَقٍ بميزان عربى متكئين حال است براى وَ لِمَن خافَ در آيه بالا و بَطائِنُها جمع بطن و باطن مقابل ظاهر است و آنچه در كمون شيئى ناپيداست آن را بطن آن گويند و بهمين مناسبت آستر فرش بهشتيان كه بر آن تكيه نموده‌اند بطائن گويند، استبرق حرير چينى است كه متوسط بين رقّت و غلظت است.

و خلاصه اينكه آيه در مقام تعداد نعمتهايى است كه براى كسانى مهيّا گرديده كه هميشه خائف و ترسناكند كه مبادا در مقام عبوديّت و بندگى استوار نگرديده باشند كه از جمله تشريفاتى كه براى چنين اشخاص مهيا گرديده متكا و بالشها و فرشهايى است كه آستر آنها كه در باطن آنها مخفى است و مرتبه زيرين آنست از حرير ديباج تهيه شده وقتى آستر فرش بهشتيان چنين باشد روى آن چه خواهد بود البته روى آن از تعريف و توصيف بيرون است.

از اينكه آيات چنانچه تمام آيات قرآنى چنين است توان رموز و اسرارى استخراج نمود شايد اينكه اشاره باين باشد آن كسانى كه

در طریق بندگی قیام و استقامت نمودند مُتَّکِئِینَ عَلی فُرُشٍ در بهشت از تعب و مشقّت و زحمت و از هر گونه آلام و مشقّات و بیچارگیهای دنیوی راحت گردیده و در دستگاه سلطنتی و مقام مجلّل خود بدون هر گونه رنج و تعب جسمانی و روحانی استراحت نموده و تکیه زده‌اند.

و بَطائِنُها مِن إِستَبرَقٍ که آستر فرش بهشتیان از (استبرق) تهیه شده چون که (استبرق) در آیه تخصیص بذکر داده شده از بالاترین اشیاء نفیس و قیمتی دنیا بشمار میرود شاید اشاره باین باشد که شریفترین و نفیس‌ترین موجودات اینکه عالم دنیا نسبت بعالم آخرت پست و زبون مینماید و در مرتبه زیرین آن واقع است زیرا که دنیا مأخوذ از دنی و پستی است مقابل عالم آخرت که عالمی است از حیث رتبه و مقام فوق عالم دنیا بشمار میرود و چون عوالم در طول هم واقع است عالم آخرت فوق عالم دنیا است زیرا که نهایت شرف و کمال عالم دانی دنیوی بدایت

صفحه : ۴۴

عالم اخروی است مخصوصا مقام بهشتیان و درجات صعود آنان زیرا که بهشتیان کسانی میباشند که مراتب کمال را پیموده و بآخرین درجه کمال انسانیّت رسیده‌اند و علوّ روحانی پیدا نموده و روحانیّتشان غالب بر طبیعت آنها گردیده اینکه است که جامع تمام مراتب زیرین که در راه نوردی خود کسب نموده‌اند گردیده‌اند و بفعلیّت اخیر خود رسیده‌اند، اینکه حال بهشت جسمانی آنها است چه جای بهشت روحانی آنها که مقام مقربین است که آن فوق تمام مراتب و درجات است و اصلا در خور وصف نیاید زیرا که آن از منتهی درجه کمال انسانی بروز و ظهور نموده و چون عموم بشر تا در اینکه جلباب عالم طبیعی پیچیده شده‌اند نتوانند مقام بهشت مقربین را درک نمایند اینکه است که در اکثر آیات هر جا توصیفی از بهشت شده تشبیه باشیاء نفیس دنیوی نموده که هر کس بقدر فهم خود از آن استفاده نماید.

وَ جَنَی الجَنَّتَینِ دانٍ میوه‌های بهشت نزدیک بزمین و در دسترس آنان قرار گرفته اشاره به اینکه اهل بهشت در آنجا در کمال استراحت و خوشی میباشند حتی زحمت برخاستن و میوه چیدن از درخت برای آنان نیست.

و شاید اشاره باین باشد که چون اهل بهشت مخصوصا آن قسمت مقربین آنها چون مظهر و نماینده صفات حق تعالی و محیط بر موجودات و متصرّف در مادیّاتند همه چیز نزد آنان حاضر و بر همه چیز مسلّط و استیلاء دارند هر چه بخواهند بمحض اراده نزد آنها حاضر بلکه بدلالت آن روایت مشهور

(العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الربوبیهٔ)

ظهور تام اینکه مقام در قیامت تحقق پذیرد و باذن حق تعالی خلّاق بهشت و نعمتهای بهشتی میگردند چنانچه در روایات رسیده که علی علیه السّلام قسمت کننده بهشت و جهنم میباشد، اگر احاطه و استیلایی نباشد چگونه حضرتش قسمت کننده بهشت و جهنّم میگردد.

صفحه : ۴۵

فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ چون اکثر آیات در اینکه سوره در مقام بیان نعمتها و تفضلات گوناگون است و شکر هر نعمتی بایست در خور همان نعمت باشد اینکه است که در عقب هر آیه که مشتمل بر نعمتها و بیان چیزهاییست که از چشمه فیض صفت رحمانی اله عالم جلّ شأنه تراوش نموده بشر را تذکر میدهد که بایستی همیشه شکر گذار باشید.

فِیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرفِ لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ ظاهرا مرجع ضمیر جمع در (فیهن) قصور و منازل آن دو (جنّتین) در آیه بالا است مفسرین گویند قاصِراتُ الطَّرفِ صفت حوریان بهشتی است که آنان چشم فرو بندند از اینکه بغیر شوهرهایی که برای آنها

مهیّا گردیده‌اند بنگرند از إبن عباس چنین نقل میکنند که هر یک از آن زنان حوریّه بشوهرهای خود گویند بعزّت و جلال خدا در بهشت از تو زیباتر نمی‌بینم خدا را شکر میکنم که مرا نصیب تو گردانیده لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ آن حوریان بهشت چنینند که نه انسان و نه جنی قبلا آنان را مس ننموده.

اینکه آیه نیز مثل آیات دیگر اسرار و رموزی در بر دارد و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که گوش زد بشر نماید که همانطوری که عذاب اخروی نتیجه اعمال و افعال نکوهیده انسان است چنانچه از احادیث استفاده میشود که در قیامت و همچنین در قبر اعمال مجسم میشود و صورت میگیرد و آثار خارجی پیدا مینماید همین طور نعمتهای بهشتی که بمؤمنین و متّقین و خائفین وعده داده شده نتیجه اعمال و ظهور افعال و اخلاقیات خود انسان و عکس العمل او و ناشی از خود وی است وَ أَنَّ اللّه لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ.

پس از اینکه بیان معلوم میشود که شاید قاصِراتُ الطَّرفِ اشاره باین باشد که چون آن حوریان ناشی از اعمال خود انسانند که عمل نیک آنها علت و سبب پیدایش آنان گردیده و هر معلولی تابع علّت و هر مسبّبی تابع سبب خود است

صفحه : ۴۶

اینکه است که حوریان چشم از غیر شوهر خود بسته‌اند و تابع شوهر خود میباشند و از او جدا نمیشوند.

و دلیل از آیات و اخبار که دلالت دارد بر تجسم اعمال بسیار است مثل قوله تعالی یَومَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأتُونَ أَفواجاً در احادیث دارد که معاذ بن جبل از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از معنی اینکه آیه سؤال نموده حضرتش پس از آنکه بسیار گریه کرد فرمود ای کسی که سؤال بزرگی نمودی بدانکه روز قیامت مردم ده نوع میگردند و بده صورت محشور میشوند بعضی بصورت میمون و بعضی بصورت خنزیر و تا دهم آن را شمار مینماید و تمام احادیث در جلد سوم اینکه تفسیر در ذیل آیه بالا تا اندازه‌ای شرح داده شده تکرار نشود.

و نیز شیخ بهایی علیه الرحمه در اربعین خود از کتاب کافی بسند صحیح از سدیر صیرفی در ضمن حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السّلام چنین نقل میکند که فرموده روز قیامت خداوند مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند و با او مثالی است در جلو او هر گاه مؤمن از هول قیامت بفزع میافتد مثال بوی گوید نترس و محزون مباش و او را از جانب خدا بشارت میدهد بسرور و کرامت، مؤمن از وی سؤال میکند تو کیستی (یرحمک اللّه) گوید من آن سروری میباشم که در دنیا داخل نمودی بر برادر مؤمن خود خداوند مرا خلق کرد از آن سرور.

در بیان اینکه حدیث شیخ بهایی فرموده اینکه روایت دلالت دارد که اعمال در روز قیامت تجسّم پیدا میکند و در بعض اخبار وارد شده که اعتقادات نیز تجسم پیدا میکند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه ظاهر میگردند بصور نورانی نیکو و باعث سرور و ابتهاج صاحبش میگردند و اعمال سیّئه نیز بصورت قبیح ظلمانی ظاهر میگردند و باعث حزن و اندوه صاحبش میگردند تا آخر کلامش. (پایان) کَأَنَّهُنَّ الیاقُوتُ وَ المَرجانُ گویا آن حوریان در قرمزی مانند یاقوتند و در سفیدی و روشنی مثل مرجان و مرواریدند. چنانچه گویند از زیر چندین حلّه و لباس سفیدی ساق پای آنان نمایان است آری تظاهرات و صفای قلب بهشتیان است که در آن وقت تظاهر نموده و بصورت زیبا

صفحه : ۴۷

در آمده و جلوه گری مینماید.

خلاصه چنانچه اشاره نمودیم در اینکه آیات اسرار و رموزی نهفته لکن اندکی تأمل و دقت نظر لازم دارد آیات قرآنی را نباید سطحی و سرسری نگریست اینقدر که از طرف معصومین علیهم السلام برای قرائت قرآن ثواب و فضیلت رسیده و برای ثواب

خوانـدن قرآن درجـاتی گفته شـده نه فقط از جهت تلفّظ آیات و لقلقه زبان است بایستی در آن تأمل نمود تا آنکه هر کسـی بقـدر استطاعت و فهم خـود ذره‌ای از آن درّ و جـواهراتی که در خلاـل کلمـات روح افزای الهی مکنون است اسـتخراج نماینـد در سوره محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در مـذمّت کسانی برآمـده که تفکر و تدبّر در آیات قرآنی ندارند مثل قوله تعالی أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها آیا آنها در قرآن تفکّر و تدبّر ندارند آیا بر قلبهای آنان قفل زده شده.

و نیز تعریف و تمجیـد مینمایـد کسـانی را که از قرآن اسـتنباط مینماینـد مثـل لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ سوره نساء آیه ۸۵، معلوم است استنباط نمودن از قرآن منوط بتدبر در آن است.

هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ بقاعده عربیّت استفهام در مقام انکار تقریر است یعنی آیا جزای احسان غیر از احسان چه خواهد بود، و البتّه جزاء الاحسان احسان است اینکه آیه تأییـد مینماید مطالب و رموزی را که از آیات اسـتخراج نمودیم اشاره به اینکه اینکه دو بهشت و نعمت‌های آن پاداش و نتیجه و اثر خوبیهای اعمال و اخلاق و سجیّه نیکوی شما است که بر آن مترتّب میگردد.

انس از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که بعد از تلاوت اینکه آیه فرمود آیا میدانید پروردگار شما چه میگویـد، گفتنـد خدا و رسول او داناتر است گفت خدای شـما میگوید نیست جزای کسـی که (توحید) باو کرامت نمودیم مگر بهشت و از محمّـد حنفیه نقل میکنند که گفته آیه (مسـجلهٔ للبرّ و الفاجر) یعنی آیه مرسل است که نیکوکار و بدکار هر دو را شامل است هر کس نیکی کند نیکی

صفحه : ۴۸

می‌بینـد و هر کس بـدی کنـد بـدی بینـد. (منهج الصادقین) آری آیه مطلق است اختصاص بمؤمن ندارد شامل مؤمن و کافر میگردد عکس العمل نیک نیک است و عکس العمل بد بد است:

بلبل بشاخ سرو بگلبانک پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

چون که بد کردی بترس ایمن مباش

که بود تخم و برویاند خداش

فعل تو است اینکه غصه‌های دمبدم اینکه بود معنای قد جفّ القلم

لکن چون مؤمن وجه قلبش بروی خداست و هدف وی در اعمال و افعالش رضا و خوشـنودی او است اینکه است که در آخرت که محل قرارگاه انسان است با چندین برابر نتیجه اعمالش عاید وی میگردد اگر چه در دنیا نیز از نتیجه اعمال خود بهره‌مند است.

لکن کـافر چون وجه قلبش رو بـدنیا است و مقصودش انتفاعات دنیوی و حظوظات مادی و لذائـذ طبیعی است اینکه است که نتیجه اعمـال خوب وی در همین دنیا عایـد وی میگردد زیرا که غایت و مقصود او همین بوده چنانچه اشاره مینمایـد بآن قوله تعالی أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی و نیز بهمین مطلب اشاره دارد کلام رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در آن حـدیث مشهور

(لکل امرئ ما نوی)

وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ و در نزدیکی آن دو بهشتی که در آیه بالا برای (خائفین) وعده داده و برای آنان مهیّا نموده دو بهشت دیگری است که اینکه دو بوستان نزدیک بقصرها و آرامگاه آنان است.

سخنان مفسرین در توجیه آن دو بهشت

(۱) اینکه دو بوستان نزدیک بهمان دو بوستان اوّل است و اشاره بزیادتی نعمتهای آنان است که از بهشتی ببهشتی و از بوستانی ببوستانی روند که ملال بخاطر آنها نرسد.

صفحه : ۴۹

(۲) اینکه دو بهشت دون آن دو بهشتی است که برای (خائفین) مهیّا گردیده و اشاره بعلوّ مرتبه آنها است که مقام سلطنت آنها فوق مراتب دیگران است زیرا که اکثر مفسرین را عقیده بر اینکه است که دون بمعنی انحطاط مرتبه و شرافت است پس بنا بر اینکه معنی آیه اشاره دارد که در مرتبه پائین‌تر و نازلتر از مقام آن دو بهشتی که برای آن اشخاص آماده شده دو بهشت دیگر نیز برای کسانی که در مرتبه و مقام پائین‌تر از آنها محسوب میگردند مهیّا گردیده و اینکه رأی را تأیید مینماید آن حدیثی که در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده آن دو بهشت اول از زر و برای مقربین درگاه احدیّت آماده شده و آن دو بهشت پائین‌تر از نقره و برای اصحاب یمین مهیا گردیده.

و نیز از عیّاشی و او از ابی بصیر چنین نقل میکند که گفته بحضرت صادق علیه السّلام گفتم فدای تو شوم مرا خبر ده از مرد مؤمن که وی را در دنیا زن مؤمنه‌ای باشد آیا در بهشت بین آنان ازدواج هست یا نه، فرمود یا ابا محمّد خدا عادل و حکیم است اگر مرد افضل از زن باشد او را مخیّر گرداند آن زن را از جمله زوجات خود قرار دهد و اگر زن بهتر باشد مخیّر گرداند اگر خواهد شوهر خود را اختیار کند که او زوج وی باشد، بعد از آن فرمود نگوئید بهشت یکی است زیرا خدا فرموده وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ و نگوئید بهشت یک درجه و یک مقام دارد زیرا که خدا فرموده (درجات بعضها فوق بعض) و مراتب و درجات آن بقدر اعمال است، گوید گفتم یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چون در قیامت مقام بعض مؤمنین عالی‌تر و بلندتر از بعض دیگر است اگر بخواهند یکدیگر را ملاقات نمایند چگونه میسّر میگردد فرمود آنکه مرتبه او فوق باشد تواند هبوط نماید بمرتبه پائین‌تر و آنکه در مرتبه پائین‌تر است نتواند صعود نماید ببالا زیرا که شایسته آن مقام نمیباشد و هر گاه میل ملاقات یکدیگر را نمایند در یک مکان مرتفعی هم دیگر را ملاقات مینمایند.

علاء بن سیّابه گوید گفتم یا ابا عبد اللّه علیه السّلام مردم از گفتار ما تعجب میکنند که گوئیم بعضی را از جهنم بیرون آرند و ببهشت برند و در آنجا اولیاء اللّه باشند فرمود ای علاء حق تعالی فرموده وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ بخدا قسم آنها اولیاء اللّه

صفحه : ۵۰

نباشند گفتم آنان کافرند فرمود اگر کافر بودند بهشت نمیرفتند گفتم پس مؤمن مردّد باشند فرمود بخدا قسم اگر مؤمن بودند بدوزخ نمیرفتند و لکن میانه حال باشند بعد از نقل روایت چنین گوید تأویل روایت اگر صحیح باشد اینکه میشود اینان از افاضل مؤمنین نیستند. (کلام طبرسی بپایان رسید) مُدهامَّتانِ اینکه دو بهشت بسیار سبزند که از شدّت سبزی بسیاهی مانند، بعض مفسرین گویند اینکه آیه مشعر بر اینکه است که در اینکه دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط و پهن بر زمین است و اشجار و فواکه در اینکه دو بهشت بسیار است. (منهج) فِيهِما عَينانِ نَضّاخَتانِ در اینکه دو بهشت دو چشمه‌ای است که طوری آب از زمین آن میجوشد که

سنگ ریزه‌ها و ریگهای اطراف آن را بالا می‌اندازد و اینکه اشاره بتفاوت مراتب بین اینکه دو بهشت است و دلالت دارد بر پستی مرتبه اینکه دو چشمه نسبت بدو چشمه‌ای که در آیه بالا ذکر شده، و بر اینکه قیاس است آنچه بعد از اینکه آمده، و از إبن عباس نقل میکنند که اینکه دو چشمه‌ای که در بهشت میجوشد از مشک و عنبر و کافور است و برای اولیاء خدا تهیه شده و بنا بر قول إبن عباس اینکه چهار بهشت برای (خائفین) است (منهج الصادقین) لکن قول إبن عباس در صورتی که سند صحیحی برایش نباشد حجت نیست و اختصاص دلیل میخواهد فِیهِما فاکِهَةٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ با آنکه خرما و انار دو نوع از انواع فاکهة بشمار میروند تخصیص دادن آن دو را بذکر زیادتی، منافع آنها را میرساند.

فِیهِنَّ خَیراتٌ حِسانٌ در مقام صفت دیگری است از اوصاف آن دو بهشت دیگر و مرجع ضمیر

صفحه : ۵۱

جمع در فِیهِنَّ قصور و منازل آن دو بهشت است با اوصاف و خصوصیات آن و خیرات جمع خیره یعنی زنهای برگزیده نیکو سیرت و زیبا صورت رعنا قامت که آنان با اخلاق نیک و اعمال شایسته و سجیّه نیکو آراسته‌اند و خیرات حسان را بزنهای صالحه آدمی تفسیر نموده‌اند.

حُورٌ مَقصُوراتٌ فِی الخِیامِ در مجمع البحرین چنین گفته الحور جمع حورا بالفتح و المدّ و هی شدیدة بیاض العین فی شدة سوادها. و از إبن ابی عمر چنین نقل میکند که گفته (الحواریون) چشمهای آنان مثال چشم آهو و گاو سیاه است و در بنی آدم حور گفته نشده. (پایان) حور مقصورات شاید بدل خیرات حسان باشد یعنی خیرات حسان حوریانی میباشند پنهان شده در خیمه‌ها که چشمان خود را برای غیر شوهران خود باز نمیکنند و شاید صفت دیگری باشد از اوصاف آن دو بهشت دیگر لکن بنا بر تفسیری که خَیراتٌ حِسانٌ را بزنهای مؤمنه دنیویّه توجیه نمودند با اینکه آیه ذیل لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ وفق نمیدهد.

از إبن مسعود نقل میکنند که گفته هر زنی را خیمه‌ای باشد که طول آن شصت زرع است.

لَم یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ یعنی اینکه حوریان نامبرده برای بهشتیانند و قبلا نه انسانی و نه جنّی آنها را مس ننموده پس بنا بر آن توجیه که مقصود از خَیراتٌ حِسانٌ زنان خوب دنیوی باشند فضیلت دیگری است برای آن دو بهشت دیگر نه آنکه اوصاف دیگر نه آنکه صفت یا بدل از خَیراتٌ حِسانٌ باشد و لَم یَطمِثهُنَّ صفت حوریان است نه اوصاف زنهای دنیا مُتَّکِئِینَ عَلی رَفرَفٍ خُضرٍ وَ عَبقَرِیٍّ حِسانٍ متکئین حال است یعنی اهل آن دو بهشت دون، تکیه کنندگانند بر فرشهای

صفحه : ۵۲

عالی گسترده و بالشهای سبز و بساطهای قیمتی که در منتهی درجه زیبایی است، از راغب اصفهانی است که عَبقَرِیٍّ حِسانٍ یک قسمی از فرش است که خدای تعالی مثل آورده، بر فرشهای بهشتیان.

چنانچه گفته شد اکثر مفسرین آن دو بهشت اول را اختصاص بمقربین داده‌اند و آن دو بهشت دون وَ مِن دُونِهِما جَنَّتانِ که اشاره بانحطاط مرتبه اوست اختصاص باصحاب یمین داده‌اند.

آری علاوه بر اینکه کلمه دُونِهِما که اشاره بانحطاط درجه و مقام دارد و اینکه توجیه را که دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص اصحاب یمین است تأیید مینماید، آثار و خواصی که برای هر یک از آن دو بهشت بیان فرموده چنانچه اشاره ببعض آنها نمودیم اینکه معنی را نیز بخوبی ظاهر میگرداند زیرا آن دو بهشت اول را بخصوصیاتی و آثاری معرّفی نموده و آن دو بهشت دوّم را نیز بخصوصیّات دیگری توصیف فرموده وقتی اینکه آثار را مقابل هم انداختیم بخوبی ظاهر میگردد که آن دو بهشت اول اختصاص بمقربین دارد و آن دو بهشت دون مخصوص باصحاب یمین است.

ذَواتا أَفنانٍ که اشاره بشاخه‌های اشجار دارد و مخصوص بـدو بهشت اوّل است مقابل انـداخته با مُدهامَّتانِ که مخصوص دو بهشت دوم است و تفسیر به سبزیجات زمینی و علفزارهای سبز و خرم شده و اگر چه سبزیجات و اشجار هر دو از نباتات بشمار میروند لکن از حیث شرف و فضیلت بین آنها تفاوت بسیار است.

و نیز عَینـانِ تَجرِیـانِ که مخصوص به دو بهشت اول است و شـدّت و زیـادتی آب و جریـان دائمی آن را میرسانـد مقابـل انـداخته با نَضّاخَتـانِ که اختصاص به دو بهشت دیگر دارد که چنین جریانی نـدارد، بلکه چنانچه تفسیر شـده ماننـد فواره ایست که از آن آب ریزش نماید و معلوم است که بین ایندو عین تفاوت بسیار است و نیز از آیه مِن کُلِّ فاکِهَهٍ زَوجانِ که لفظ (کل) اشاره بتمام انواع و اقسام میوه‌جاتی است که برای بهشتیان درجه اول مهیّا گردیـده و مزید شـرافت آنان را میرساند و شاید زَوجانِ اشاره بنعم روحانی و جسمانی هر دو باشد و آن را مقابل

صفحه : ۵۳

انـداخته با فِیهِما فاکِهَهٌ وَ نَخلٌ وَ رُمّانٌ که اختصاص بـدو بهشت دیگر دارد و لفظ (کل) که در وصف فاکِهَهٌ دو بهشت اول است و در دو بهشت دوم نیست محدودیت آن دو بهشت دیگر را میرساند.

و نیز فِیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرفِ که در وصف حوریـان دو بهشت اول است مقابل انـداخته با خَیراتٌ حِسانٌ که از اوصاف آن دو بهشـت دیگر است و بزنهای زیبا صورت نیکو سیرت تفسیر شده و بنا بر آن توجیه که بزنهای آدمی تفسیر شده آنان اگر چه بشـر و انسان کامل و صالحند که مقام بهشتی دارند.

و از اینکه جهت بر حوریان بهشتی شرافت و مزیت دارند لکن چنانچه گفته شد حوریان آن دو بهشت اوّل مزیّت آنان باین است که چون (بقصـرات الطرف) معرفی شده‌انـد و قاصِراتُ الطَّرفِ چنانچه تفسیر نموده‌انـد آنان چشم از غیر شوهر خود پوشـیده‌اند و تابع شوهر خود میباشـند، از اینجـا توان پی برد که اینکه حوریـان نتیجه اعمـال و از آثـار اخلاقیّات خود اهل آن دو بهشت ظهور و بروز نموده‌انـد بخلاف خَیراتٌ حِسانٌ که بزنهـای دنیـوی تفسیر شـده و در آن حـدیث فرمود در صورت مایـل بودن آنهـا بزوج خود با شوهرهای خود ازدواج مینماینـد پس تابع آنها نمیباشـند زیرا که اهل بهشت خواه زن باشد و خواه مرد هر یک شخصیت برای خود دارند و آزادند و تابع غیر نمیشوند پس از اینکه حیث بین آنان تفاوت بسیار است.

و نیز آیه کَأَنَّهُنَّ الیاقُوتُ وَ المَرجانُ که از اوصاف قاصِراتُ الطَّرفِ و حوریان آن دو بهشت اوّل بشـمار آورده مقابل انداخته با حُورٌ مَقصُوراتٌ فِی الخِیامِ که از اوصاف حوریان آن دو بهشت دیگر است و برای آنان چنین لطافت و نور و صفایی ذکر نشده.

و نیز مُتَّکِئِینَ عَلی فُرُشٍ بَطائِنُها مِن إِستَبرَقٍ چنـانچه در توجیه آیه گفتیم شایـد اشـاره باین باشـد که نهایت مرغوبات و اشیاء نفیس دنیوی بدایت و اوّل درجه آن دو بهشت اوّل بشـمار میرود و فضـیلت آنها را مقابل انداخته و با رَفرَفٍ خُضرٍ که اوصاف فرشهای آن دو بهشت دیگر است و اگر چه آنها را بپارچه‌های سبز

صفحه : ۵۴

قیمتی معرّفی نموده‌انـد لکن از آیه چنین استفاده توان نمود که روی فرش آن دو بهشت دیگر مطابق با زیر فرشـهای آن دو بهشـت اوّل است و شاید اشاره باین باشد که مرتبه آن دو بهشت دیگر زیر آن دو بهشت اول محسوب میگردد.

خلاصه اینکه توصیفات و مقابـل هم انـداختن اینکه دو بهشت را بـا هم دلیـل بارزی است بر همان توجیهی که در آیه نمودیم زیرا همـانطوری که بین کمالات مقرّبین و اصـحاب یمین تفـاوت بسـیار است همین طور بین مقامـات اخروی آنـان نیز تفاوت بی‌انـدازه است.

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ اشاره به اینکه با اینهمه نعمتهای دنیوی و اخروی که بشما عطاء نموده چگونه نعمتهای پروردگار خود را تکذیب نموده و انکار میکنید.

تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ بزرگ و بزرگوار است نام پروردگار تو که صاحب جلال و عظمت و صاحب کرم و رحمت و فیّاض علی الاطلاق است.

اوّل سوره را بنام (رحمن) که دلالت بر سعه فیض و رحمت رحمانی و فیض منبسط احدی دارد افتتاح نموده و انواع و اقسام فیاضیّت خود را در خلال آیات ارائه داده و آخر سوره را بنام ذو الجلال و الاکرام خاتمه داده اشاره به اینکه آنچه عطاء نموده فقط از روی کرم و دلیل بر عظمت و بزرگواری او است و تنبیه بر اینکه است که بایستی مبدء فیض را بصفات جلال و اکرام ستایش نمائید.

سوره واقعهٔ

اشاره

نود و شش آیه است و در مکه نازل شده مگر آیه ۸۱ و ۸۲ که در مدینه طیّبه نازل شده است.

[سوره الواقعهٔ (۵۶): آیات ۱ تا ۴۰]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ (۱) لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ (۲) خافِضَةٌ رافِعَةٌ (۳) إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۴)
وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا (۵) فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا (۶) وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً (۷) فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ (۹)
وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰) أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۳) وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴)
عَلى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ (۱۵) مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ (۱۶) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۷) بِأَكْوابٍ وَ أَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ (۱۹)
وَ فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) وَ حُورٌ عِينٌ (۲۲) كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴)
لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً (۲۵) إِلاَّ قِيلاً سَلاماً سَلاماً (۲۶) وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ (۲۹)
وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ (۳۰) وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ (۳۱) وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ (۳۴)
إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً (۳۵) فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً (۳۶) عُرُباً أَتْراباً (۳۷) لِأَصْحابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۳۹)
وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰)

ترجمه

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

موقعی که واقع گردید واقعه (قیامت)

برای وقوع آن واقعه تکذیب کننده‌ای نیست،

آن روز پست کننده (مردمی) و بلند کننده (مردم) دیگری است،

چون زمین سخت بجنبش آید،

و کوه‌ها پراکنده گردد پراکنده‌شدنی سخت،

پس کوه‌ها میگردند غباری متفرّقی

(آن وقت) شما مردم سه صنف و سه قسمت میگردید،

یک قسمت اصحاب دست راست (که در صف عالی قرار گرفته‌اند) چه عجب مردمانی میباشند یاران دست راست،

صنف دیگر یاران چیند چه عجیب است حال مردمان دست چپ،

صنف دیگر سبقت گیرنده گانند،

که اینان مقربان (درگاه احدیتند)

و جایگاه آنها بهشت پر نعمت است،

مقرّبین گروهی از اولین

و گروه کمی از آخرینند

و آنان بر تختهایی که از جواهرات ساخته شده،

تکیه کنندگانند در حالی که تختها برابر یکدیگرند،

گردش میکنند اطراف آنها برای خدمت پسرانی که جایگاه همیشگی آنها در بهشت است

با کوزهای بیدسته و دسته‌دار و جامها از شراب پاک و صافی

که از نوشیدن آن شرابها دردسر نکشند و نه بی‌عقل گردند،

و در آن بهشتها میوه‌جاتی نهاده شده از آنچه اختیار کنند

و نیز گوشت پرندگان آنچه را که بخواهند

(و در آن بهشتها) حوریان زیبایی میباشند،

که مانند درّ در صدف پوشیده‌اند،

اینها پاداش اعمال آنان است

و در آن بهشتها لا يَسمَعُونَ فِيها لَغواً استماع حرف لغو نمیکنند

مگر گفتاری که سلام و سلامت او راست وَ لا تَأثِيماً تاثيم تفعيل است يعنى نسبت گناه بكسى داده نميشود،

و یاران دست راست و چه عجب است حال اصحاب دست راست،

آنان در میان درختان سدر بی‌خار،

و درختان مورد بر هم پیچیده،

در سایه کشیده طولانی،

و کنار آب‌های جاری

و میوه‌های بسیار

که نه هرگز تمام میشود و نه اهل آن ممنوع میگردند

و برای آنان است زنان بلند مرتبه

صفحه : ۵۷

بدرستی که ما آن حوریان را (بدون ترتیب خلقت دنیوی) بلکه بطور انشاء خلقت نمودیم

پس قرار دادیم آنها را باکره

آنها شیفته شوهرهای خود میباشند

اینکه نعمتها مخصوص اصحاب دست راست است

و آنان گروهی از پیشینیان

و گروهی از بعدیها میباشد.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ، لَیسَ لِوَقعَتِها کاذِبَهٌ پس از آیات رحمت که در سوره (الرحمن) تذکّر داده انسان را بواقعهٔ قیامت متذکّر میگرداند که آنهم از صفت رحمانی او پدید گردیده، بلکه نظر به اینکه دلالت دارد بر بقاء انسان پس از مرگ از بالاترین ظهور رحمت و فیض رحمانی او بشمار میرود زیرا که بقاء و حیات جاودانی که بالاترین آرزوی انسانی است و از اینکه سوره مبارکه استفاده میشود فوق تمام نعم الهی است.

الواقعهٔ مثل آزفهٔ- الخافّهٔ- الصّاخهٔ- الطّامهٔ و غیر اینها که در آیات کلام اللّه تذکّر داده نامهای قیامت است و تماما اخبار از وقوع قیامت و تحقّق آن است و اشاره به اینکه قیامت محقّق الوقوع است و شکی در آن نیست.

در مفردات راغب چنین گفته (الوقوع ثبوت الشّیء و سقوطه) و نمیآید مگر در امری که در آن شدت و کراهت باشد و اکثر آنچه در قرآن از لفظ (وقع) آمده اشاره بعذاب و امر سخت است مثل إِذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ، لَیسَ لِوَقعَتِها کاذِبَهٌ (پایان)

سخنان مفسرین در شرح آیه

برای وضوح آیه مختصری از تفسیر مجمع البیان را ترجمه مینمایم:

إِذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ یعنی وقتی قیامت قیام نمود (إبن عباس) (الواقعه) اسم قیامت است مثل (آزفهٔ) و غیر آن یعنی زمانی که حادث شد حادثه قیامت و آن نزد نفخه دوّم اسرافیل است و از بعض مفسرین است که قیامت را واقعه نامیده‌اند نظر بکثرت سختیهایی که در آن وقت واقع میگردد و نیز نظر بشدّت وقع و مرتبه

صفحه : ۵۸

قيامت است كه بواقعهٔ ناميده شده، و در تقدير ذكر و إِذا وَقَعَتِ الواقِعَةُ يعنى ياد كنيد واقعه قيامت را و غرض تحريص و ترغيب بر اينكه است كه خود را مهيّا نمائيد براى چنين روز سختى لَيسَ لِوَقعَتِها كاذِبَةٌ يعنى در آمدن و ظاهر شدن آن روز كذب و دروغى نيست و معنى آن اينكه است كه قيامت محقق الوقوع است و بعضى گفته‌اند بدليل عقل و نقل ثابت گرديده كه قيامت واقع است. (پايان) ديگرى چنين گفته لَيسَ لِوَقعَتِها كاذِبَةٌ يعنى موقع پديد شدن قيامت كسى يافت نميشود كه بخدا افتراء بندد و باو نسبت شريك و ولد و رفيق دهد زيرا كه در آن وقت تمام خلائق ايمان دارند در صورتى كه بيشترين مردم در دنيا كافر ميباشند و لام لِوَقعَتِها لام توقيت است يعنى در آن وقت چنينند و (الكاذبه) اسم فاعل است يعنى در باره قيامت دروغ گوينده‌اى نيست بلكه آنچه در باره آن خبر داده شده صدق و حق است و كذبى نيست براى وقعه قيامت و بنا بر اينكه توجيه لَيسَ در آيه بمعنى (لا- يكون) ميشود يعنى در آن وقت نميباشد تكذيب كننده‌اى و قوله تعالى لا يُؤمِنُونَ بِهِ حَتّى يَرَوُا العَذابَ الأَلِيمَ و نيز قوله تعالى وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِريَةٍ مِنهُ حَتّى تَأتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً أَو يَأتِيَهُم عَذابُ يَومٍ عَقِيمٍ«۱» اينكه توجيه را تأييد مينمايد- لكن آيات ديگر مثل قوله تعالى وَ يَومَ تَقُومُ السّاعَةُ يُقسِمُ المُجرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيرَ ساعَةٍ«۲» و نيز قوله تعالى وَ مَن كانَ فِي هذِهِ أَعمى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعمى و امثال اينكه آيات دلالت واضح دارد كه كفار همين طورى كه در اينكه عالم چشم بصيرت آنان كور است و آيات الهى را نمى‌بينند و از اينكه جهت ايمان نمى‌آورند و تصديق ندارند در قيامت هم چشم دل آنان كور است و آياتى كه دلالت دارد كه آنان در روز جزاء تصديق مى‌نمايند مثل همين آيات بالا جمعا

---

(۱) سوره حج آيه ۵۴ كسانى كه كافر شدند هميشه در شك‌اند از او تا وقتى كه آمد آنها را قيامت يا آمد آنها عذاب يوم بى‌نفع

(۲) سوره روم آيه ۵۵ روزى كه قيامت بر پا ميگردد گنهكاران سوگند ياد ميكنند كه ما درنگ نكرديم مگر يك ساعت

صفحه : ۵۹

با آيات ديگر مثل قوله تعالى وَ بَدا لَهُم مِنَ اللّهِ ما لَم يَكُونُوا يَحتَسِبُونَ و نيز قوله تعالى فَلَمّا رَأَوا بَأسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحدَهُ وَ كَفَرنا بِما كُنّا بِهِ مُشرِكِينَ سوره (مؤمن) آيه ۸۴ خلاصه از جمع بين آيات توان استفاده نمود كه در قيامت كفار از روى ترس ايمان مى‌آورند نه آنكه تصديق واقعى بنمايند. (تفسير روح البيان) از صيغه ماضى در إِذا وَقَعَتِ و ايراد مصدر در (واقعهٔ وقعتها) چنين توان استفاده نمود كه آيه اخبار است از وقوع واقعه قيامت و ظاهرا زمان گذشته و آينده در آن مأخوذ نيست زيرا كه تمام ازمنه نسبت بعلم حضورى حق تعالى يكسانست گذشته و حال و آينده نسبت بموجودات زمانى بعضى نسبت ببعض ديگر تصور دارد نه آنكه نسبت بآنكسى كه تمام ازمنه در احاطه علميّه او آنى مينمايد و همچنين تمام امكنه نسبت باو نقطه‌اى ماند زيرا چنانچه مى‌بينيم اكثر آياتى كه راجع باوضاع قيامت است بصيغه ماضى يا حال آمده كه دلالت بر وقوع و ثبوت دارد اگر چه قيامت نسبت ببشر كه ظرف زمان واقع است آينده مينمايد زيرا كه تمام موجودات مادّى و طبيعى محدود بحدّ زمانند و بشر نيز از اينكه جهت نفس حيوانيش محدود بحدّ و زمان و زمانى است تا زمان دنيوى وى منقضى نگردد قيامت بر او ظاهر نميگردد لكن تمام موجودات در احاطه علميّه حق تعالى بلكه نزد بشرى كه از مرتبه طبيعى و حيوانى گذشته و در سير استكمالى و در مدارج كمال بمنتها درجه انسانيت رسيده تمام موجودات گذشته و آينده نزد او مكشوف است و صفحه عالم وجود در نظر وى ظاهر و هويدا است.

و حديث معراج كه بهشت و جهنّم را بحضرتش ارائه دادند اينكه مطلب را تأييد مى نمايد زيرا اگر عالم قيامت در هيچ عالمى از عوالم موجود نبود چگونه رؤيت ميشد و چگونه ممكن بود از آن خبر بدهند آرى چون نوع بشر در عالم تفرقه و عالم كون و فساد واقعند تا در اينكه جلباب مادّيّات واقعند راهى بسوى آن ندارند و نتوانند ادراك نمايند.

چنانچه در جلد اوّل اینکه تفسیر در ذیل توضیح آیه ۲۴ از سوره بقره راجع به اینکه آیا بهشت و جهنم فعلا موجودند یا بعدا موجود میگردند تا اندازه‌ای

صفحه : ۶۰

بحث کردیم و چنین اظهار نمودیم که بدلالت آیاتی که راجع بواقعه قیامت و بهشت و جهنم در قرآن آمده مثل إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ و نیز در سوره توبه آیه ۴۹ در وصف هیزم جهنم فرموده وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلكافِرِينَ آتش گیرانه جهنم مردم و سنگ است و از کلمه أُعِدَّت که آتش آماده شده برای کافرین و نیز در آیه ۲۵ حکایت از قول بهشتیان هذَا الَّذِی رُزِقنا مِن قَبلُ و از امثال اینکه آیات چنین توان استفاده نمود که بهشت و جهنم فعلا دو مرتبه خود موجودند و کافر در همین عالم دنیا بالقوه و در معنی نه در صورت در جهنّم است و چنینند بهشتیان چنانچه در کتاب معاد و آخرین سیر بشر اندازه‌ای توضیح دادیم که عالم آخرت از حیث رتبه و مقام و تمامیّت فوق اینکه عالم و محیط بر اینکه عالم است.

و برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألهین را ترجمه مینمایم در تفسیر آیه بالا چنین گوید.

در بسیاری از آیات قرآن مجید راجع بواقعه قیامت و اوصاف آن تعبیر بالفاظی نموده که دلالت بر ثبوت و وقوع فعل دارد مثل قوله تعالی وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّماواتِ وَ مَن فِي الأَرضِ و نیز قوله تعالی وَ نادی أَصحابُ الجَنَّةِ وَ نادی أَصحابُ الجَنَّةِ وَ نادی أَصحابُ الأَعرافِ و اشباه آن بسیار است و اهل مجادله در تفسیر اینکه آیات در زحمت و تکلّف افتاده‌اند چنانچه صاحب کشّاف و غیر آن در توجیه آیه چنین گفته‌اند قیامت را بوقوع توصیف نموده در صورتی که قیامت هنوز واقع نگردیده و اینان متذکر نگردیده‌اند قوله تعالی که فرموده ما خَلقُكُم وَ لا بَعثُكُم إِلّا كَنَفسٍ واحِدَةٍ و از آیه چنین برمیآید که خلق کردن و مبعوث نمودن نسبت باو یکسان است زیرا که تجدد آفرینش خلق در زمانها و حدوث و تفرق آنها در ظرف زمان نسبت بمبدء آفرینش و ملائکه مقربین و عقول اولیاء او دفعهٔ واحدهٔ انجام گیرد و

حدیث جفّ القلم بما هو کائن

را وقتی با قوله تعالی كُلَّ يَومٍ هُوَ فِي شَأنٍ جمع نمودیم از مجموعش چنین استفاده میشود که او راست شأنی واحد در شئون بسیار یعنی نه عملی او را از اعمال دیگر مشغول میکند و نه زمانی از زمانی و نه

صفحه : ۶۱

مکانی از مکانی او را باز میکند با انبساط نور وجودش و شمول علمش و نزول رحمتش که ملأ اعلا تا ما تَحتَ الثَّری را احاطه نموده، همین طور است مبعوث نمودن خلق را از قبرهای آنان که نسبت باو تعالی بیک لحظه انجام گیرد وَ ما أَمرُ السّاعَةِ إِلّا كَلَمحِ البَصَرِ أَو هُوَ أَقرَبُ و از خصوصیات قیامت اینکه است که مقدار آن نسبت بدسته‌ای پنجاه هزار سال مینماید قوله تعالی تَعرُجُ المَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيهِ فِي يَومٍ كانَ مِقدارُهُ خَمسِينَ أَلفَ سَنَةٍ و نسبت بدسته دیگر كَلَمحِ البَصَرِ أَو هُوَ أَقرَبُ مثل بهم خوردن چشم یا سریعتر انجام میگیرد اینکه است که فرموده إِنَّهُم يَرَونَهُ بَعِيداً وَ نَراهُ قَرِيباً (پایان) و نیز کاشف الغطاء قدّس سره در بعض تألیفات خود راجع بمعاد بیان خوبی دارد که برای وضوح آیه مختصری از آن را نیز ترجمه مینمایم، بعد از آیات و احادیث چنین گفته، من میگویم تعبیر صحیح‌تر اینکه است که ما گفتیم حیات نشئه آخرت بعینه حیات همین نشئه دنیا است نه آنکه منقلب گردد لکن دنیا غلاف آخرت و قشر آن است و آخرت لبّ و حقیقت آن است، و فعلا آخرت موجود است با دنیا چنانچه بهمین مطلب اشاره دارد قوله تعالی يَعلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَياةِ الدُّنيا وَ هُم عَنِ الآخِرَةِ هُم غافِلُونَ سوره روم آیه ۷ و نیز قوله تعالی يَستَعجِلُونَكَ بِالعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ سوره عنکبوت آیه ۵۴ و اسم فاعل حقیقهٔ در حال است نه در آینده آری آخرت داخل در دنیا است مثل

معنی در لفظ، و روح در جسد، و هیولی در صورت و ببعض اعتبارات صحیح است گفته شود حقیقتا دنیا با آخرت متحد و یکی میباشد و اتحاد حقیقی اتحاد ما بالقوهٔ است بما بالفعل، یعنی انسان آنچه را که در اینکه عالم بالقوهٔ داراست و بورود در آخرت بالفعل میگردد مثل اتحاد مادّه با صورت و جنس با فصل و نزد عارفین شکی نیست که آنچه در اینکه دنیاست قشر است و لب و جوهر آن در آخرت است، و از اینجا معلوم میشود سرّ آنچه از آیات و احادیث استفاده میشود که در آخرت اعمال صورت میگردد و مجسم میشود و ملکات نیز ظاهر میگردد و تمام اینها حقّ و صحیح است و شکی در آن نیست و فقط باین مطالب ایمان دارند کسانی که واصل گردیده‌اند، و آنان

صفحه : ۶۲

کسانی میباشند که حقایق نزد آنان مکشوف گردیده و حقائق واقعیّات را عیانا مشاهده مینمایند و درجه آنها از مؤمنین بالغیب بالاتر رفته زیرا که غیب نزد آنان شهود گردیده. (پایان) لَیسَ لِوَقعَتِها کاذِبَهٌ خلاف واقع را کذب گویند و ممکن است که لَیسَ با جمله‌ای که در عقب دارد صفت باشد برای کاذبهٔ و کاذِبَهٌ اسم فاعل و برای زمان حال آرند که معنی آیه چنین شود قیامت عین واقع است و دروغ و خلافی در وقوع آن نیست.

خافِضَهٌ رافِعَهٌ خافضهٔ- مبتداء- رافعهٔ- خبر مبتداء یا دو صفت میباشند از صفات واقعهٔ قیامت زیرا که در مقام اوصاف قیامت است که واقعه قیامت بعضی را زبون و پست میگرداند و جماعتی را بلند و ارجمند میکند و شاید اشاره باین باشد که قیامت چون روزی است که در وصف آن فرموده یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ کشف غطاء میشود و پرده از روی کارها برداشته میشود و هر چیزی بحقیقت و باوصاف کامنه در خود پدیدار میگردد و بروز و ظهور مینماید اینکه است که کفّار و اشقیاء همین طوری که در دنیا از جهات روحانیّت در مرتبه نازله واقعند و در جهات روحانیّت قدیم بالا نرفته‌اند در قیامت نیز در (اسفل سافلین) طبیعت فرود میآیند و بدرکات هاویه هبوط مینمایند لکن سعداء همین طوری که از جهات روحانیّت و ایمان و تقوی در مرتبه عالی واقعند در آن واقعه نیز بدرجات عالیه مراتب انسانیّت صعود مینمایند و اینکه امری است ثابت و متحقّق الوقوع چنانچه از صیغه اسم فاعل که برای ثبوت و دوام آرند توان استفاده نمود و ظهور و بروز حقایق در قیامت که آخرین سیر استکمالی بشر است بایستی انجام گیرد، زیرا که آن وقتی است که کار بشر تمام شده و آنچه در آن بالقوّه بوده بفعلیّت رسیده و حالت منتظره‌ای در او باقی نمانده آن وقت است که آنچه در باطن خود مکنون نموده ظهور خارجی پیدا مینماید و بنتیجه میرسد.

صفحه : ۶۳

إذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجًّا، وَ بُسَّتِ الجِبالُ بَسًّا، فَکانَت هَباءً مُنبَثًّا (اذا) و جملات بعد از آن یا بدل از جمله إذا وَقَعَتِ الواقِعَهُ است یا منصوب بنزع خافض است و (رجّ) در لغت حرکت شدید را گویند.

و اینکه چند جمله و نیز جملات بعد اخبار است از آنچه هنگام وقوع قیامت واقع است که زمین بطوری بجنبش آید که تمام بناها خراب گردد و نیز کوهها پراکنده شود بطوری که ریز ریز و پاره پاره پراکنده و متفرّق گردد، و از بعض مفسرین است که (نسف) بمعنی قلعست قوله تعالی وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الجِبالِ فَقُل یَنسِفُها رَبِّی نَسفاً و می‌پرسند از تو حال کوهها را پس بگو در جواب آنها پراکنده سازد آنها را پروردگار من پراکنده ساختی بعد از آنکه برکند آنها را از جای خود فَکانَت هَباءً مُنبَثًّا مندك و پراکنده میگردند در هوا مثل ذرّاتی که در اشعّه نور خورشید دیده میشود و از حضرت امیر علیه السّلام چنین روایت میکنند که فرموده در قیام ساعهٔ کوهها گردی میشوند در هوا پراکنده میشوند مانند گردی که از سم چهار پایان پدید می گردد.

وَ کُنتُم أَزواجاً ثَلاثَهً یعنی در آن وقت مردم سه صنف میگردند و بسه طائفه قسمت میشوند.

بعض حکمای اسلامی چنین گوید اصناف سه گانه بشر ناشی از قوای سه گانه او است زیرا که قوای مدرکه انسانی سه قسم است: قوّه عقل- قوّه خیال- قوّه حس- و برای هر یک از اینکه قوی کمالی است لایق بخود، کمال قوّه عاقله در ادراک معارف الهیّه و علوم ربانیّه است و هدفش در اعمالش وجه کریم و طریق سیرش منتهی میگردد بجوار ربّ العالمین- و کمال قوّه خیال در تهذیب اخلاق و عمل خیرات و تبدیل نمودن اعمال نکوهیده شهویهٔ و غضبیهٔ طبیعیهٔ باعمال نیک و سجیه‌های نیکوی انسانی- و کمال قوّه حسیه بادراک ملایمات جسمانیّه و حظوظات طبیعیه‌ای است که سر انجام آن منتهی می گردد بقعر جحیم. (صدر المتألهین)

صفحه : ۶۴

فَأَصحابُ المَيمَنَةِ ما أَصحابُ المَيمَنَةِ پس از آنکه مردم را در قیامت بسه صنف قسمت نمود در مقام خصوصیّات هر یک و مقام و رتبه آنان برآمده و آنها را بخصوصیّاتی معرفی فرموده، و اول اصناف سه گانه را موصوف نموده باصحاب یمین و (بماء) تعجب که اشاره بمقام بلند آنان است و باصحاب میمنه آنها را ستایش و تعریف و تمجید میفرماید و (میمنه) مأخوذ از یمن و برکت است و گویند عرب وقتی در مقام عظمت و منزلت کسی نسبت بخود برمی‌آید گوید (فلان منی بالیمین) اشاره به اینکه بقدری اینکه شخص بمن نزدیک است که گویا دست راست من است زیرا که انسان بیشتر امور خود را بدست راستش انجام میدهد و اینکه مثل اینکه است که در عرف گویند فلانی چشم من است دست من است و چنین تأویلاتی در عرف متداول است.

از إبن عباس نقل میکنند که اصحاب یمین کسانی میباشند که آن موقعی که ذرّاتی از پشت آدم بیرون ریخت اینان در طرف راست او بودند- و اصحاب شمال آنهایند که از طرف چپ آدم علیه السّلام ریخته شدند یا اصحاب یمین آنهایند که در قیامت نامه اعمالشان را بدست راستشان میدهند و اصحاب شمال کسانی میباشند که قیامت نامه اعمالشان را بدست چپشان میدهند. (پایان) وَ أَصحابُ المَشئَمَةِ ما أَصحابُ المَشئَمَةِ دوم اصناف را اصحاب (مشئمه) نامیده و در اینجا نیز «بماء» استفهامیه که در مقام تعجب آرند صنفی از مردم را توصیف بمشئمه نموده اشاره باین است که خسّت و پستی آنان تعجب‌آور است زیرا انسانی که بایستی در مرتبه ترقی و تعالی حائز مقامی گردد که پا بر دوش ملائکه نهند و از تمام ممکنات برتر رود چگونه خود را در هاویه ظلمانی طبیعت سرنگون گردانیده و با حیوانات سبعی و بهیمی همدوش گردیده- آری عقلای عالم تعجب می کنند که چگونه انسانی که دارای عقل و تمیز است و می‌داند سعادت او در پرورش قوای روحانی او است خود را اینطور

صفحه : ۶۵

وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ، أُولئِكَ المُقَرَّبُونَ

سؤال

راجع بآن دو صنف اول بماء استفهامی که در مورد تعجب آرند سؤال نموده و گفته ما أَصحابُ المَيمَنَةِ، و ما أَصحابُ المَشئَمَةِ لکن نسبت بسابقین چنین تعجّب و سؤالی نشده فقط در مقام توصیف آنان برآمده و آنها را بقرب و منزلت و رفعت شأنشان توصیف نموده.

پاسخ

چون نامیدن آنها را (بسابقون) مکفی از بیان است یعنی توصیف آنان بسبقت گیرندگان معرّف آنها است لذا از وصف دیگری بینیاز گردیده زیرا که الف و لام (السابقون) خواه الف و لام جنس باشد یا استغراق اطلاق دارد و کسی را شامل میگردد که در تمام اعمال نیک پیشی گرفته و پیش قدم باشد و چنین کسی لایق مقام قرب و منزلت عند اللّه است.

در اینکه (السابقون) کیانند بین مفسرین گفتاری است

محقق کاشانی در کتاب وافی چنین گوید مردم را بسه صنف تقسیم نموده‌اند زیرا که اصول عوالم سه قسم است اول عالم جبروت، و آن عبارت از عالم عقول مجرده است که اهل آن منزّه از ماده و صورت و لوازم مادیاتند و آنان سابقونند و روح القدس در آنها است (دوم) عالم ملکوت و آن عالم مثال و خیال مطلق است و آن مجرد از ماده است نه از صورت و اهل آن اصحاب میمنه‌اند (سوم) عالم ملك و آن را عالم شهادت و عالم محسوسات گویند و اهل آن اصحاب مشئمه‌اند. (پایان) در بعض روایات است که سابق کسی است که از اول جوانی باعمال نیك و سجیه‌های نیکو مداومت نماید تا آخر عمر، و اصحاب یمین کسانی میباشند که در اوائل عمر مشغول معصیت بوده و در آخر بتوبه بازگشت نموده‌اند و اصحاب شمال کسانی میباشند که تمام عمر را بمعصیت گذرانیده‌اند.
و نیز از حضرت امیر علیه السلام چنین نقل میکنند که فرموده السّابِقُونَ پیشی گیرندگانند

صفحه : ۶۶

بنمازهای پنجگانه که از اول همه تکبیر گویند، و از إبن عباس روایت میکنند که گفته (السابقون) کسانی میباشند که بهجرت با رسول سبقت بر غیر گرفته‌اند و إبن کیسان گفته مقصود سبقت گرفتن در تمام مأمورات الهی است، دیگری گفته مقصود سبقت گرفتن در علوم و فضائل است.
در منهج الصادقین چنین اظهار مینماید که تمام اوصاف و خصوصیاتی که راجع بسابقین گفته شده در باره مولی امیر المؤمنین (ع) صادق آید زیرا اگر مقصود از سابقین سبقت و پیشی‌گیرندگان باسلام باشد معلوم است که از مردها اول کسی که ایمان آورد علی (ع) بود و اول کسی که با پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نماز خواند علی (ع) بود، ابو ذر غفاری از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث می‌کند که حضرتش بعلی (ع) خطاب نمود و فرمود یا علی تو اول کسی می‌باشی که بمن ایمان آوردی و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم که بین حق و باطل را جدا میکنی.
و بر همه کس واضح است که در راه جهاد بر همه مجاهدین سبقت داشت و پیشقدم بود و نیز از اخطب خوارزمی که یکی از بزرگان سنیها است در کتاب اربعین خود از انس بن مالك چنین نقل میکند که او گفته من از رسول خدا شنیدم که فرمود (روز قیامت علی (ع) را بهفت نام میخوانند یا صدیق- یا دال- یا عابد- یا هادی یا مهدی- یافتی- یا علی یعنی ای تصدیق کننده‌ای دلالت کننده‌ای عبادت کننده ای هدایت کننده‌ای جوان شجاع ای علی تو با شیعیان و دوستان خود وارد بهشت شو. (پایان) خلاصه تمام مناقب و فضائلی که در باره سبقت گیرندگان گفته‌اند و بالاتر و کاملتر او در باره مولی امیر المؤمنین (ع) صادق آید پس مصداق کامل سابقین و مقربین وجود مبارك علی (ع) است اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل می‌گردد هر کس را که در بسیاری از اعمال خیر بر دیگران سبقت گیرد لکن فرد کامل آن، وجود مبارك او است.
آری وقتی ممکن است انسان بچنین مقامی رسد و در ردیف سابقین و مقربین

صفحه : ۶۷

قرار گیرد که زنجیر قوای سبعی و حیوانی را از پای خود در آورده و در مراتب روحانی ترقی و تعالی نموده و از مرتبه دانی طبیعت باوج عالم حقیقت صعود نموده و مراحل سیر خود را پیموده و بآخرین نقطه کمال انسانیت فائز گردیده و در جوار قرب احدیت و محل امن و امان در جایگاه قدس نزد (ملیک مقتدر) متمرکز و ساکن گردیده زیرا چنانچه از آیه برمیآید سابقین کسانی میباشند که در مراتب روحانی بر دیگران سبقت گرفته‌اند.

أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ اینکه گروه پیشی گیرندگان نزدیکانند السّابِقُونَ السّابِقُونَ مبتداء أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ خبر مبتداء در مقام اوصاف و فضائل مقربین برآمده و آنان را بقرب و منزلت توصیف نموده.

عرفای الهیین گویند قرب در مقابل بعد چهار مرتبه دارد، قرب زمانی- قرب مکانی- قرب معنوی- قرب الهی- قرب زمانی مثل اینکه گوئیم زمان حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بما نزدیک‌تر است از زمان حضرت عیسی- قرب مکانی مثل اینکه گوئیم قمر بما نزدیک‌تر است از شمس- قرب معنوی مثل اینکه گوئیم علماء نزدیکترند برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم از جهال یا آنکه گوئیم فلانی نزدیک‌تر است بپدرش از پسر دیگر او- قرب الهی برتر و بالاتر و دقیق‌تر است از قرب معنوی قرب حق تعالی بتمام موجودات از جهت احاطه رحمت رحمانی و فیض منبسط الهی یکسان است چنانچه فرموده هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم لکن قرب مخلوقات نسبت باو تفاوت بسیار دارد قرب هر کسی نسبت بحق تعالی بقدر کمالات نفسانی وی است، چون ذات کبریایی کامل مطلق است هر کس نسبت بدیگران از حیث کمالات نفسانی و روحانی کاملتر گردیده البته از حیث کمال نزدیک‌تر باو است و انسان وقتی کامل میگردد که عظمت و کبریایی الهی چنان در اعماق قلب وی فرو رفته و بروی استیلاء نموده که خود و موجودات را غرق دریای عظمت حق

صفحه : ۶۸

بیند بلکه اصلا خود و آثار خود را در میان نبیند فقط یک دریای مواج و یک حقیقت محیطی را نکرد که بتمام موجودات احاطه نموده البته درک اینکه معنی برای هر کس میسر نیست، کسی از اینکه اکسیر خدایی چشیده که تمام همش یکی گردیده و محبت الهی در تمام شراشر وجودش نفوذ نموده آن وقت از خود فانی و بحق باقی میگردد چنانچه در آن حدیث معروف که یکی از احادیث قدسی است فرموده:

(و انه یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش به ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته)

آری کسی که محبوب حق تعالی گردید فیض رحمت او در تمام اعماق وجودش نفوذ می‌نماید آن وقت غرق دریای ملکوت می‌گردد و محبت حق تعالی با گوشت و پوست و خون وی مخلوط میگردد و غیری در نظر وی باقی نمیماند بلکه خود را نیز فراموش میکند تا بجایی رسد که حق تعالی بمنزله چشم و گوش و باقی اعضاء وی میگردد باو میگوید و باو میشنود.

و افراد بشر اگر چه از جهت ماهیت و حقیقت نوعی یکی بشمار میروند لکن از جهت کمالات نفسانی و قرب و بعد آنان بمبدء تفاوت بسیار دارند، ممکن است افرادی بقدری در علو مقام و رتبه بالا روند که از ملائکه برتر گردند، و افرادی چنان در حضیض مادیت فرو روند که از هر حیوانی پست‌تر و بی‌مقدارتر شوند، و البته بین اینکه دو مرتبه مراتب بسیار است السّابِقُونَ اشاره بمرتبه اول است و أَصحابُ المَشئَمَةِ اشاره بمرتبه آخر و أَصحابُ المَیمَنَةِ اشاره بمتوسطین بین آن دو دسته‌اند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

۱- درجه سابقين بقدرى بلند است كه نزديك بعرش پروردگار است و غرق در بحار رحمت اويند و در اعلى درجات بهشت واقعند و سابقون دوم تأكيد سابقون

صفحه : ۶۹

اول و خبر آن (اولئك المقربون است) (منهج الصادقين) ۲- ديگرى گفته مقصود اينكه است كه سبقت گيرندگان نزديكانند ببهشت و آنان زودتر از اصحاب يمين ببهشت ميروند.

۳- سبقت گيرندگان بطاعت نزديكترند برحمت خدا و در اعلى درجه مقام و منزلت ميباشند نزد حق تعالى. (مجمع البيان) ۴- ديگرى گفته سابقون كسانى ميباشند كه درجات آنها بخدا نزديك است و اينكه قرب زمانى و مكانى نيست بلكه قرب معنوى است. (پايان) خلاصه چنانچه در محل خود مبرهن گرديده كمال انسانى در قوت عقل نظرى و عقل عملى وى است، و كمال عقل نظرى در علم و معرفت بحق تعالى و صفات جلال و اوصاف كمال آن فرد ذو الجلال صورت ميگيرد، و معرفت بمقام الوهيت مراتبى دارد كه دانشمندان از آن تعبير (بعلم اليقين- و عين اليقين- و حق اليقين) نموده‌اند و همان طورى كه كمال عقل نظرى در رسيدن بمرتبه (عين اليقين و حق اليقين است كمال عقل عملى در تحصيل ملكه تقوى است.

و شايد مقصود از مقربين كسانى باشند كه در مرتبه عقل نظرى حائز مقام (عين اليقين- يا حق اليقين) گرديده‌اند و در مرتبه تقوى نيز بمنتهى درجه كمال نائل گرديده و داراى ملكه حميده تقوى ميباشند.

و شايد اصحاب يمين اشخاصى باشند كه معارف آنان هنوز از (علم اليقين) تجاوز ننموده و راجع بتقوى نيز بمنتهى درجه كمال كه آن مرتبه سوم آن است نرسيده باشند خلاصه آنان در علم و عمل متوسط باشند.

شيخ بهايى رحمه اللّه در كتاب اربعين خود بسند متصل از امام جعفر بن محمّد لصادق (ع) و آن حضرت از پدران خود تا ميرساند سلسله حديث را بپيمبر اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم

(قال رسول اللّه (ص) من عرف اللّه و عظمه منع فاه من الكلام و بطنه من الطعام و!!! نفسه بالصيام و القيام قالوا يا رسول اللّه بآبائنا و امهاتنا هؤلاء اولياء اللّه قال ان اولياء اللّه سكتوا فكان سكوتهم فكرا و تكلموا فكان كلامهم ذكرا و نظروا

صفحه : ۷۰

فكان نظرهم عبرة و نطقوا فكان نطقهم حكمة و مشوا فكان مشيهم بين النّاس بركة لولا- الآجال الّتى قد كتبت عليهم لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الى الثواب.

رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم در اينكه حديث شريف عارفين الى اللّه را دو قسمت نموده و باوصافى آنان را معرفى فرموده يك مرتبه كسانى ميباشند كه ايمان و معرفتشان بحق تعالى (از علم اليقين) تجاوز ننموده و آنان كسانى هستند كه برياضات شرعيه در راه سلوك الى اللّه جديت مينمايند كه خود را بمرتبه بالاترى برسانند اينكه است كه نسبت بآنها اوصافى بيان فرموده از قيام و صيام و خوددارى نمودن از طعام و كلام، ديگر مرتبه كسانى است كه معرفتشان بمرتبه (عين اليقين يا حق اليقين رسيده و آن بزرگواران كه از اولياء اللّه بشمار ميروند آنان را نيز بصفاتى معرفى فرموده.

و اينكه دو مرتبه از مراتب عارفين الى اللّه را بقرينه اوصافى كه نسبت بهر يك از آنان بيان فرموده توان تطبيق نمود باصحاب يمين و مقربين كه اصحاب يمين كسانى ميباشند كه قواى خود را كنترل نموده و تحت حكم عقل و نقل نگاه داشته‌اند اينكه است كه زبانشان را حفظ مينمايند از كلام بيجا و حرف لغو، و شكم خود را نگاه ميدارند از فضولات طعام، و بر مشقت عبادت تحمل

مینمایند که عمده آنها نماز و روزه است اینکه صفات بعینه از اوصاف اصحاب یمین است.

لکن اوصـاف اولیاء اللّه فوق اینها است که مقربین دارای چنین اوصافی میباشـند با زیادتر اینکه است، که در اینکه حـدیث اولیاء اللّه را باوصـاف دیگری معرفی فرموده که علاوه بر اینکه آنان دهن خود را باز میدارنـد از کلام و سـکوت مینماینـد سـکوت آنها فکر است که بزبان ساکتنـد و بـدل و قلب متذکر اوصاف ذو الجلال میباشـند و هر گاه کلامی گویند کلام آنها نیز ذکر است و نظر آنها عبرت است که بهر چه نظر کنند در آن تدبر و فکر میکنند و مشـی آنان بین مردم برکت است که ببرکت وجود آنها مردم در امانند و اولیاء اللّه چنان مشتاق لقای حق تعالی

صفحه : ۷۱

میباشـند که اگر نبود وقتی که در قضـای الهی برای آنان تعیین شـده و تحت مجاری حکم حق تعالی واقع گردیده‌انـد روح آنان در بدنشان قرار نمیگرفت زیرا که در اثر معرفتشان واقع گردیده‌اند بین خوف و رجاء که هیبت و عظمت الهی از یک طرف حب و مهر او از طرف دیگر چنان آنان را مضطرب گردانیده که روح در بدنشان قرار نمیگیرد.

و شاید مقصود از اصـحاب شـمال کسانی باشـند که یا منکر الوهیتند یا شاك در آن، و نیز از ملکه تقوی بی‌نصـیب و در قعر ظلمت طبیعت واقع گردیده‌انـد زیرا که آن عـذابهای کـذایی که برای آنـان مهیا شـده مناسب آدم موحـد نیست و لو آنکه فاسق و گنه‌کار باشد.

سؤال

روی قاعـده ترتیب بایستی اول مقربین گفته شود پس از آن اصـحاب یمین پس از آن اصـحاب شـمال با اینکه بر خلاف ترتیب اول اصحاب یمین بعد از اصحاب شمال پس از آن بیان مقربین شده.

پاسخ

چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند ممکن است در اینکه ترتیب نکته‌ای مأخوذ باشد، به اینکه گوئیم عالم و جهان را یک شخص فرض کنیم دارای دو طرف، و عرش رحمـانی محیـط و مسـتولی بر آن، و اصـحاب یمین نظر بشـرافت و برتری آنـان در طرف راست عالم واقعند و اصحاب شمال نظر بپستی رتبه آنها در طرف چپ عالم واقع گردیده‌اند و مقربین از جهت قرب و منزلت آنان در ظل عرش و مقابـل آن واقعنـد فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ جار و مجرور یا متعلق بسابقون است و یا متعلق بعامل مقـدر (یعنی یواقعون) و جنـات را که بصـیغه جمع آورده نه مفرد نظر بعلو مقـام و احـاطه آنان است که در بهشـتهای پر نعمت میباشـند و آیه در مقام رتبه و مقام مقربین

صفحه : ۷۲

برآمده و اول جایگاه و آرام‌گاه آنها را تذکر میدهد که برای آنان بهشتهایی مهیّا گردیده با اوصاف مخصوص.

و چون شالوده انسان از روح و بدن تشکیل گردیده و برای هر یک مقام و رتبه‌ای است در خور خود، و تمامیّت و فضیلت وی وقتی تحقـق پـذیرد که در هر دو جهت و هر دو جنبه بکمـال رسـد، و اگر در جهـتی کامـل و در جهت دیگر نـاقص مانـد بـدرجه مقربین

نخواهد رسد.

و نظر بآن دو جنبه انسان است كه توان بهشت را دو قسمت نمود، بهشت روحانى كه مملوّ از نعمتهاى روحانى است و در خور مقام و رتبه روحانى بشر است، و بهشت جسمانى كه در آن انواع و اقسام نعمتهاى جسمانى مهيّا گرديده، و شكى نيست كه اگر انسان در جهتى كامل و در جهتى ناقص مانند بدرجه مقربين نخواهد رسيد اينكه است كه مقرّبين در تمام انواع و اقسام بهشتهاى پر نعمت مقام دارند زيرا مقام روحانى آنها بدرجه‌اى است كه در ظل عرش رحمن اقامت مينمايند و در جايگاه قدس متمكن ميگردند و نيز در بهشت جسمانى در لذائذ و حظوظات طبيعى كه در اثر تهذيب اخلاق و صفاى قلب و تقوى و اعمال شايسته حائز گرديده‌اند هميشه متنعّم خواهند بود.

و از بعض عرفاء نقل ميكنند كه در توجيه آيه چنين گفته فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ اشاره دارد ببهشت ذات، و بهشت صفات، و بهشت افعال، و (سابقين مقربين) كسانى ميباشند كه از خود و صفات خود فانى و بحق تعالى باقى‌اند، و براى هر يك از اينكه اوصاف سه گانه بهشتى است در خور خود (جَزاءً وِفاقاً) زيرا بايستى جزاء موافق عمل باشد و كلمه (النعيم) در آيه شامل تمام نعمتهاى دنيوى و اخروى ميگردد اگر اينكه رموزات الهيه را فهميدى بگنجهاى الهيّه فائز گرديده‌اى ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الآخِرِينَ (ثلّه) در لغت بمعنى قطعه‌اى است از پشم كه بهم پيچيده شده باشد (راغب)

صفحه : ۷۳

در اينجا ظاهرا اشاره بجماعت بسيار است مقابل جماعت اندك.

در اينكه مقصود از اوّلين كه از سابقين بشمار آورده و در مقام قرب واقع گرديده‌اند كيانند از مفسرين گفتارى نقل شده.

(۱) آنان جماعت بسيارى ميباشند از اوّلين يعنى تابعين پيمبران سلف وَ قَلِيلٌ مِنَ الآخِرِينَ كمى از امت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم زيرا آنهايى كه سبقت گرفته‌اند باجابت پيمبر اسلام نسبت بسبقت گيرنده‌گان بانبياى سلف كمترند (۲) جماعت بسيار از اوائل اينكه امت و كمى از آخرين آنها از كسانى كه نزديكند بآنان (مجمع البيان) عَلى سُرُرٍ مَوضُونَةٍ، مُتَّكِئِينَ عَلَيها مُتَقابِلِينَ در مقام نعمتهاى جسمانى و كراماتى كه بمقربين مبذول ميدارد برآمد و اشاره ببعض آنها نموده اگر چه نعمتها و بخششهاى جسمانى و روحانى كه در قيامت نصيب مقربين ميگردد تحت حدّ و اندازه نمى‌آيد لكن در اينكه آيات بقدرى كه ذهن كوچك بشر دنيوى تواند تحمل نمايد تذكر ميدهد.

عَلى سُرُرٍ مَوضُونَةٍ براى مقربين تختهايى مهيا گرديده كه بانواع و اقسام جواهرات از ياقوت و الماس و زمرّد زينت داده شده، از (كلبى) نقل ميكنند كه گفته هر تختى سيصد زرع است مقربين وقتى خواهند بالا رونده تخت پائين مى‌آيد و آنها بر آن مى‌نشينند و بالا ميرود مُتَّكِئِينَ عَلَيها مُتَقابِلِينَ بهشتيان بر آن تختها و سريرهاى مجلل تكيه زده‌اند در حالى كه اهل بهشت رو بروى يكديگر قرار گرفته‌اند كه از مجالست با هم محظوظ گردند و از تنهايى ملول نشوند و شايد اشاره بتختهاى متعدّد باشد كه رو بروى هم چيده شده و منزلگاه سلطنتى آنان را مجلّل گردانيده.

يَطُوفُ عَلَيهِم وِلدانٌ مُخَلَّدُونَ، بِأَكوابٍ وَ أَبارِيقَ اهل بهشت بر آن تخت‌هاى سلطنتى تكيه نموده و در محل امن و امان قرار

صفحه : ۷۴

گرفته باطراف آنان پسران و كودكان ماه صورت نيكو سيرت با كمال صباحت و نزاهت كودكى و جوانى كه اصلا در بهشت آفريده شده‌اند و جاويدانند با كوزه‌ها و ليوانهاى بيدسته و ليوانهاى دسته‌دار (كه اشاره بتمام انواع و اقسام آبخوريها است كه براى بهشتيان مهيّا گرديده) باطراف آنها براى خدمت‌گذارى آنان ميگردند وَ كَأسٍ مِن مَعِينٍ، لا يُصَدَّعُونَ عَنها وَ لا يُنزِفُونَ با كاسه‌هاى

از شراب بهشتی با آب زلال که شاید اشاره بماء سلسبیل، یا شرابا کافورا، و شرابا زنجبیلا دارد آنان از چنین آب معینی سیراب میگردند و آن شرابی است که نه درد سر می‌آورد و نه عقل را زائل میگرداند.

وَ فاکِهَةٍ مِمّا یَتَخَیَّرُونَ، وَ لَحمِ طَیرٍ مِمّا یَشتَهُونَ از إبن عباس نقل میکنند که گفته اهل بهشت چنینند که اگر مرغی در خاطرشان خطور دهند و میل داشته باشند فورا همان طوری که خواهند ظاهر میگردد.

و از ابو سعید خدری نقل میکنند که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده در بهشت مرغانی در پروازند که هر یک هفتاد هزار پر دارند و مؤمن هر وقت میل بطعام دارد یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان طعام او افتد و پرهای او بریزد و از هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خشبوتر و از عسل شیرین‌تر و هیچکدام برنگ دیگر نماند یعنی هر یک بیک رنگ خاصّی باشد و نیز حدیثی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که مضمونش اینکه است، ملکی در بهشت پس از اذن دخول سلام میکند بر بهشتیان و وارد میگردد و نامه‌ای بآنها میدهد که در آن نامه خطاب باو شده

(من الحیّ القیوم الذی لا یموت الی الحیّ القیّوم الّذی لا یموت فانی اقول للشیء کن فیکون و قد جعلتک الیوم تقول للشیء کن فیکون)

پس از آن حضرت فرمود اهل بهشت چنینند که (بهر چه گویند

صفحه : ۷۵

باش فورا موجود میگردد) اشاره به اینکه اهل بهشت دارای قوّه خلاقیت میگردند که آن از بالاترین نعمتهای بهشتی بشمار میرود.

وَ حُورٌ عِینٌ کَأَمثالِ اللُّؤلُؤِ المَکنُونِ و نیز حوریان سفید اندام گشاده چشمان که مثل مرواریدی مانند که در صدف محفوظ باشد چنین حوریانی بدور بهشتیان میگردند ممکن است در آیه (فیها) در تقدیر گرفت که آیه چنین باشد (فیها حور عین) و از عبد اللّه مسعود نقل میکنند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده در بهشت نوری پدید آید اهل بهشت گویند اینکه چه نوری است گویند روشنی دندان حوری است که بر وی شوهر خود میخندند جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ چون بایستی جزاء مطابق عمل باشد چنانچه در جای دیگر فرموده جَزاءً وِفاقاً و مقربین بنا بر توجیهی که شده دارای مقامات روحانی و جسمانی هر دو میباشند در مقامات روحانی در اعلی درجه قرب و منزلتند و چون راجع بکمالات نفسانی نیز در منتهی درجه کمالند پس بایستی آنان هم از حیث نعمتهای روحانی که ناشی از قرب و نزدیکی آنان است بحق تعالی و هم از حیث حظوظات نفسانی در هر دو جهت برخوردار و در منتها درجه کمال باشند.

اینکه است که از اینکه آیه جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ چنین توان استفاده نمود که آن نعمتهای بهشتی که در آیات بالا تذکّر داده شد جزاء اعمال نیک آنان است نه اینکه جزای معارف آنها باشد و بوجه دیگر شاید مقصود از اینکه تشریفات نه اینکه باشد کرامتی که نسبت بآنها مبذول میگردد فقط همین نعمتهای جسمانی است بلکه علو روح و مقام روحانی آنان بدرجه‌ای است که تمام نعمتهای بهشتی تحت حکومت آنها است و آنان نسبت بآنها خلاقیت دارند نه آنکه محدود بحدود آنها گردند چنانچه

صفحه : ۷۶

از کلمه یَتَخَیَّرُونَ در آیه بالا- توان استفاده نمود که تمام نعمتها در اختیار آنها نهاده شده و نسبت بآنها خلاقیّت دارند و نیز مؤید اینکه مطلب آن حدیثی است که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که ملکی از جانب خدا برای اهل بهشت نامه‌ای میآورد تا آخر.

برای وضوح آیه مختصری از بیانات صدر المتألّهین را ترجمه مینمایم، در توجیه آیه جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُونَ چنین گفته جزاء علوم و

تعقلات مقربین فقط بهشت و نعمتهای بهشتی نیست بلکه مشاهده حق تعالی و صفات و أسماء او و ملائکه مقربین و آثار آنها است و تحقیق در مطلب اینکه است که چون لذّات تابع ادراکات است و انسان جامع جمیع قوی و غرایز است و لذّت هر قوّه و غریزه‌ای در آن چیزی است که مناسب آن است که برای وی خلق گردیده و الم آن نیز در فقدان وی است مثل اینکه لذّت غضب در انتقام و لذّت شهوت در نکاح و لذّت بصر در ادراک الوان و لذّت سمع در الحان و صداهای خوش و لذّت قوّه لامسه در لمس چیزهای لطیف و لذّت قوّه واهمه در امیدواری است و الم هر یک از آنها در فقدان آن چیزی است که مناسب وی است همین طور در قلب انسان قوّه‌ای است که آن را نور الهی گویند (أَ فَمَن شَرَحَ اللّهُ صَدرَهُ لِلإِسلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِن رَبِّهِ) و آن غیر از روح حیوانی است زیرا که روح حیوانی از عالم خلق است و آن نور از عالم امر است، و آن را عقل نظری نامند، و از سایر قوی و مشاعر امتیاز دارد زیرا که ادراکات آن برتر و بالاتر از مرتبه محسوسات و متخیّلات بشمار میرود و لذّت آن در رسیدن بآن معانی و المش در محرومیّت از آن است، و اینکه قوی بانسان داده شده برای آنکه تمام حقایق را ادراک نماید پس مقتضی طبع وی چنین است که بموجودات عقلیّه از معرفت اله و ملائکه مقربین فائز گردد، و نیز چگونگی افتقار آنها را بخالق مدبر حکیم که متصف بصفات الهیه است ادراک نماید، و لذّت چنین کس در ادراک امور عقلیّه و المش در فقدان آن است، و برای آدم صاحب عقل مخفی نیست که در معرفت لذّتی است که برتری و تفوّق دارد بر تمام لذّات جسمانیه و کسی که چنین ادراکی نداشته باشد معلوم میشود چنین قوه‌ای در وی خلق نشده

صفحه : ۷۷

یا خلق شده و فاسدش نموده است.

پس از اینجا معلوم میشود که سعادت انسان در ادراک حقایق و نعمت آن در حصول آنست و اینکه است که باعتباری نه در آسمان خلق شده و نه در زمین نه در دنیا و نه در آخرت نه در بهشت و نه در جهنّم.

و باعتبار دیگر در تمام موجودات توان اینکه حقایق را دریافت زیرا که عارف در هر یک از موجودات بچشم بصیرت حقایق کلّی ملکوتی که منطوی در آن است مینگرد و ادراک مینماید و انکشاف تام در قیامت نصیب اهلش میگردد، و فرقی نیست بین مشاهده در دنیا و مشاهده در آخرت مگر از حیث خفاء و ظهور که کشف تام در قیامت صورت میگیرد چنانچه فرموده یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم و مخفی نیست که لذّت و شرافت هر علمی بقدر شرافت معلوم است لذّت علم خیاطی و زراعت مثل لذّت علم بمعرفت اله و صفات او و ملائکه نیست پس بالاترین لذّات و بالاترین سعادات معرفت بخدا و نظر بوجه کریم او است، و پی بردن باسرار امور الهیّه و کیفیت تدبیر او راجع بعالم ملک و ملکوت و منتهی چیزی که بشود چنین لذّت را بآن توصیف نمود همان است که گفته، آن لذّتی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده.

تا آنجا که فرموده اهل آخرت دو قسمند یک قسم از آنها اصحاب یمینند و آنان اهل بهشتند، و دیگر اصحاب شمالند و آنها اهل جهنمانند، و کسی که برای دنیا عمل کند اجر عمل خود را در همین دنیا می‌بیند و عاقبت او حسرت و ندامت است، و کسی که برای آخرت کار کند اجر وی بهشت و نعمتهای بهشتی است، و کسی که مقصود و نظرش در معرفت حق تعالی و شناسایی مبدء و معاد و شناختن حقیقت اشیاء چنانچه هست مقصور گردد جزای وی اتصال بملإ اعلا و مجاورت رحمت حق تعالی و مطالعه ملکوت و دوام نظر بسوی وجه کریم او است وَ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ اینکه است که در آیه پس از بیان نعمتها که بمقربین عنایت مینماید تصریح میکند که

صفحه : ۷۸

اینها جزای اعمال آنها است نه جزاء علوم و معارف آنها زیرا که جزاء علوم غایت و فائده‌ای برای آنها نیست مگر خود علوم و معارف در آن وقتی که آنها را دریافت و بآن نائل گردید (پایان) لا یَسمَعُونَ فِیها لَغواً وَ لا تَأثِیماً، إِلّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً اشاره به اینکه سابقین از جهت نعمتهای جسمانی بتمام قوی و مشاعر ادراك لذّت میکنند، و در منتهی درجه راحتی و آسایشند و همین طوری که بر تختهای سلطنتی خود تکیه زده‌اند و مأکولات آنان گوشت طیر و میوه‌هایی است که در اختیار آنها نهاده شده و مشروب آنها آب معین و از آب خوشگوار سیراب گشته و ولدان و حوریان بهشتی با لیوانهای مرصّع بدور آنها طواف مینمایند، از جهت استماع نیز هیچ حرف لغو و سخن بیهوده‌ای که ملال آور باشد نمیشنوند و هر چه بشنوند کلام نیك و تحیّت و سلام است که بر بهجت و سرورشان افزوده میگردد.

وَ أَصحابُ الیَمِینِ ما أَصحابُ الیَمِینِ، فِی سِدرٍ مَخضُودٍ، وَ طَلحٍ مَنضُودٍ وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ ما أَصحابُ الیَمِینِ (ماء) تعجّب اشاره بعظمت مقام آنها است فِی سِدرٍ مَخضُودٍ درخت بزرگ بی خار و بی خس وَ طَلحٍ مَنضُودٍ درخت بزرگی که شاخه‌های آن بهم پیچیده و میوه آن (موز) یا درخت امّ غیلان است و آن درختی است که از پا تا بالای آن همه شکوفه و شیرین است، گویند امّ غیلان شجره‌ای است در یمن و حجاز که نیکوتر و خوش منظره‌تر از باقی اشجار است وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ که سایه آن درخت کشیده شده و قطع نمیگردد و گویند هر چیزی که قطع نشود عرب آن را (ممدود) گوید، در حدیث است که در بهشت درختهایی است که اگر سوار تندرو چند سال برود از زیر سایه آن بیرون نرفته و هوای بهشت همیشه مثل بهار معتدل است منهج

صفحه : ۷۹

(سؤال)- چه شرافت و لذّتی است در میوه درخت سدر و مورد که آن دو درخت را از تشریفات اهل یمین بشمار آورده (جواب) مفسّرین در پاسخ اینکه سؤال گفته‌اند در طائف درختی است بنام (مزدوج) و در آنجا نیز درختان بسیار است مسلمانها گفتند ای کاش ما نیز چنین درختهایی داشتیم پس اینکه آیه نازل گردید ضحاك دیگری گفته سبب اختصاص دادن چنین درختهایی ببهشت دو چیز است، یکی چنین درختها در نظر جماعتی بزرگ و با عظمت مینموده، زیرا که مأکولات و مشروبات و ملبوسات هر اقلیمی طوری است و همانها در نظر آنان بزرگ مینماید و راغب بآن میباشند و در بهشت همه طور نعمتهایی برای اهلش مهیّا است چنانچه فرموده وَ لَکُم فِیها ما تَشتَهِی أَنفُسُکُم وَ لَکُم فِیها ما تَدَّعُونَ دیگر هر چیزی که در دنیا است در آخرت صورتی دارد و بسیار میشود که چیزی در دنیا صورت آن زشت مینماید لکن صورت اخروی آن در منتهی درجه حسن و لطافت است، آیا نمیبینی چگونه مؤمنین در دنیا صورتهای آنان زرد و لاغر و چشمهای آنان بگودی فرو رفته و در آخرت صورتهای آنها روشن‌تر از خورشید و نورانی‌تر از قمر است تا آخر کلامش که مفصّل است (صدر المتالّهین) وَ ماءٍ مَسکُوبٍ، وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ، لا مَقطُوعَةٍ وَ لا مَمنُوعَةٍ و نیز برای اصحاب یمین همیشه آب ریزش میکند و هیچ وقت منقطع نمیگردد و گویند آن آبی است که از بهشت عدن همیشه برای آنان سرازیر است.

وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقطُوعَةٍ وَ لا مَمنُوعَةٍ و نیز برای اصحاب یمین در بهشت میوه‌هایی آماده شده که هیچ وقت قطع شدن ندارد و تمام نمیشود و از خوردن آن هم مانعی ندارند.

و شاید اشاره باین باشد که همین طوری که آنان همیشه مشغول عبادت و پرستش خداوند تعالی بودند و امور طبیعی و حظوظات نفسانی، آنان را از عمل نیک باز

صفحه : ۸۰

نمیداشت و مانع از عبادتشان نمیشد و چون بایستی جزاء مطابق عمل باشد اینکه است که در آخرت نعمتهای آنها دائمی است و

منقطع شدنی نیست وَ فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ، إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً، فَجَعَلناهُنَّ أَبکاراً، عُرُباً أَتراباً دیگر از نعمتهای اصحاب یمین اینکه است که در بهشت برای آنان فرشهای بسیار مجلّل و نفیس و بلند قدر و گران قیمت مهیّا گردیده که بر آن تکیه زنند و از هر تعب و زحمت و مشقّتی استراحت نمایند.

از حضرت امیر علیه السّلام چنین روایت میکنند که در معنی فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ چنین فرموده یعنی فرشهایی است که بر بالای تختهای آنها افکنده شده.

و بقول بعضی فرش در اینجا کنایه از (زن) است زیرا که عرب زوجه را فرش نامد چنانچه در حدیث رسیده که (الولد للفراش) و بنا بر اینکه معنی (مرفوعة) اشاره بمقام بلند آنها است در حسن و عظمت جمال و زیبایی و ارتفاع شأن.

إِنّا أَنشَأناهُنَّ إِنشاءً، فَجَعَلناهُنَّ أَبکاراً، عُرُباً أَتراباً آن حوریان بهشتی را بچهار صفت معرّفی نموده اوّل آنها، زنهای بهشتی هستند که در بهشت آفریده شده‌اند نه در دنیا دوم دختران باکره میباشند سوم عُرُباً یعنی آنها عاشقان و شیفتگان شوهرهای خودند چهارم همه در سنّ سی و سه سالگی میباشند و از بعضی روایت نقل میکنند که اهل بهشت همگی از مرد و زن بدنهای آنها پاک و بی مو و سفید اندام مجعّد مو و سیاه چشمان و در سن سی و سه سالگی میباشند.

لِأَصحابِ الیَمِینِ اینکه نعمتها و تشریفات برای اصحاب یمین که خوبان مؤمنین‌اند تهیه شده- وقتی اینکه تفضّلاتی که برای اصحاب یمین تعداد نموده با آنچه برای (سابقین مقربین) آماده نموده با هم مقایسه نمائیم تفاوت بین اینکه دو صنف از مؤمنین بخوبی نمایان میگردد چنانچه میبینیم محل آرامگاه (سابقین) که موصوف بقرب گردیده‌اند

صفحه : ۸۱

بهشتهای پر نعمت قرار داده و محل آرامگاه اصحاب یمین را زیر سایه درخت سدر و مورد مهیّا نموده و چه قدر فرق است بین جنّات النّعیم که بصیغه جمع آورده و دلالت بر تمام درجات بهشتی دارد با درخت سدر و مورد البته هیچ مقایسه با هم نتوان نمود همین طور مقام مقربین را نتوان مقایسه بمقام اصحاب یمین نمود زیرا که جایگاه مقربین محلّ قرب الهی است و جایگاه اصحاب یمین محل وفور نعمتها است.

و نیز چه قدر فرق است بین فُرُشٍ مَرفُوعَةٍ که تکیه گاه (اصحاب یمین) قرار داده با سُرُرٍ مَوضُونَةٍ که تکیه گاه مقربین است- و نیز مشروبات اصحاب یمین را (بماء مسکوب) معرفی نموده مقابل مشروبات سابقین که (بماء معین) تعریف کرده.

وقتی اینکه آیه را با آیات سوره (مطفّفین) که راجع بمشروبات بهشتیان است جمع کنیم از مجموعش توان چنین استفاده نمود که مشروبات بهشتیان باعتبار مقامشان منقسم بدو قسمت میگردد قسمتی از آن اختصاص باصحاب یمین دارد که در اینجا (وَ ماءٍ مَسکُوبٍ) و در سوره (مطفّفین) آیه ۲۴ ب (رَحِیقٍ مَختُومٍ) که از آن بخمر سفید مهر شده بمسک معرّفی شده و نیز راجع باوصاف (رَحِیقٍ مَختُومٍ) در آیه ۲۶ همان سوره مزبور فرموده وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِیمٍ در لغت تسنیم گفته‌اند تسنیم آبی را نامند که از بالا بپائین ریزد از کلمه مزاجه در آیه توان استفاده نمود که آب آنها خالص نیست بلکه ممزوج است و از بالا بپائین ریزد و خالص آن برای مقربین آماده شده که از آن در اینکه سوره بِکَأسٍ مِن مَعِینٍ تعبیر شده و نیز در سوره (مطفّفین) آیه ۲۷ از عَیناً یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ چنین استفاده میشود که برای مقربین آب دیگری است خالص که ممزوج بچیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین ممزوج است.

خلاصه وقتی اینکه آیات را پهلوی هم گذاریم و با هم جمع کنیم از مجموعش چنین استفاده میشود که برای مقربین چشمه دیگری است خالص که ممزوج بچیزی نیست آن طوری که مشروب اصحاب یمین ممزوج است.

صفحه : ۸۲

و شايد اشاره باين باشد كه اصحاب يمين اگر چه از خوبان و صلحاء ميباشند لكن مثل مقربين خالص نيستند.

و در جلد چهارم اينكه تفسير در سوره مطففين در صفحه ۵۹ راجع به بآيه مِزاجُهُ مِن تَسنِيمٍ اندازه‌اى در باره آن توضيح داديم مراجعه بآن جا شود.

و نيز چه قدر فرق است بين آن لَحمِ طَيرٍ و فاكِهَةٍ كه در اختيار مقربين گذاشته شده با آن فاكهه بسيارى كه براى اصحاب يمين آماده شده و نيز در مقابل حُورٌ عِينٌ كه مثال لؤلؤ مكنون است و براى مقرّبين تهيه شده، و حوريان بهشتى بآن اوصافى كه در آيه بيان نموده كه براى اصحاب يمين آماده شده.

با اينكه بقرينه آخر آيه كه در اوصاف بهشت مقرّبين فرموده جَزاءً بِما كانُوا يَعمَلُونَ چنانچه در توضيح آيه گفته شد اينها جزاء و پاداش اعمال ظاهرى آنها است لكن پاداش مقام روحانى و رتبه ملكوتى آنان فوق آن است كه در لفظ و بيان آيد و برتر از آن است كه محدود بحدّى گردد، اينكه است كه در اينجا همين بر نعمتهاى جسمانى آن نفوس قدسيّه اختصار نموده و متعرّض نعمتهاى روحانى آنها نگرديده و آن همان قرب آنها است بحق تعالى و دخول آنان است در ملأ اعلا كه موصوف بمقربين گرديده‌اند و بالاترين نعمتهاى آنها همان لذائذ و حظوظاتى است كه از مشاهده انوار عظمت الهى نصيب آنان ميگردد كه تحت تصور نيايد.

آرى كسى كه در اينكه عالم از اينكه اكسير خدايى بهره‌مند گردد و از آن آب رحمت قطره‌اى بذائقه جانش رسد در روز موعود كه هر چيزى بفعليّت اخير خود رسيده بكمال لايق بخود ميرسد و حقيقت او ظاهر گرديده و ظهور و بروز مينمايد آن وقت است كه ناتمامى آن كه در اثر اشتغال بامور طبيعى ناقص مانده باتمام ميرسد، لكن كسى كه در اينكه عالم دنيا اختصار بر همين عبادات و اجتناب از محرمات نموده، با آنكه داراى ايمان و عمل صالح باشد لكن ايمان او فقط بدرجه (علم اليقين) رسيده نه (عين اليقين) البته چنين كسى در آخرت از اصحاب يمين است و بقدر اعمالش و حسن نيّتش داراى بعضى درجات بهشتى است، لكن چنانچه گفته شد مقرّبين

صفحه : ۸۳

كسانى ميباشند كه ايمانشان از مرتبه (علم اليقين) ترقّى نموده و بمرتبه (عين اليقين) يا (حقّ‌اليقين) رسيده زيرا كه در آخرت درجه و مقام هر كس بقدر سعه ايمان و معرفت وى است.

ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الآخِرِينَ در لغت يك قطعه جمع شده از پشم را ثلّه گويند و در عرف جماعت بسيارى را ثلّه نامند و ثُلَّةٌ مِنَ الأَوَّلِينَ يعنى جماعت بسيارى از اوّليها وَ ثُلَّةٌ مِنَ الآخِرِينَ جماعت بسيارى از آخريها.

راجع به اينكه مقصود از اوّليها و آخريها كيانند همان طورى كه راجع بسابقين گفته شد بين مفسّرين گفتارى است و بسيارى از مفسرين نظر بدلالت بعض احاديث گويند مقصود از اوّلين و آخرين هم در اينجا و هم راجع بسابقين امّت پيمبر خاتمند و از إبن مسعود چنين حديث ميكنند كه گويد شبى خدمت رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم بودم حضرتش راجع به امم گذشته صحبت مينمود چون مجلس تمام شد برخواستيم و هر يك بمنزل خود رفتيم روز ديگر فرمود شب گذشته تمام پيامبران و امّت آنها را!!!!!! وانمودند بعضى از پيمبران را ديدم بسيار امّت داشتند و بعضى كمتر و بعضى بيشتر از سه نفر امّت نداشتند و جمعى ديگر يك امّت داشتند جماعت ديگر هيچ امّت نداشتند ديدم پيمبرى آمد با امّت بسيار تعجب كردم گفتم خداوندا اينكه كدام پيمبر است خطاب آمد اينكه برادر تو موسى بن عمران است و اينها بنى اسرائيلند گفتم خدايا امت من كجايند خطاب آمد بدست راست خود نگاه كن چون نظر كردم ديدم در صحراى مكه بقدرى كه چشم كار ميكند مردمى هستند گفتم خدايا اينها كيستند گفت اينها

امت تواند آیا راضی شدی یا نه گفتم راضی شدم گفت در طرف چپ خود نگاه کن چون نظر کردم دیدم از کثرت آنها افق آسمان پوشیده شده بود گفتم اینها کیستند گفتند اینان امّت تواند آیا خشنود شدی گفتم آری پس از آن فرمود از امّت تو هفتاد هزار نفر بیحساب داخل بهشت میگردند (عکاشه)

صفحه : ۸۴

برخواست و گفت یا رسول اللّه دعا کن من از آنها باشم گفت

(اللّهم اجعله منهم)

دیگری برخواست و همین التماس را نمود فرمود (عکاشه) بر تو سبقت گرفت آن گاه عبد اللّه مسعود گفت یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم گمان ما اینکه است که اینکه هفتاد هزار نفر کسانی میباشند که در اسلام زائیده شده‌اند و بر آن استقامت و پایداری مینمایند فرمود چنین نیست آنهایند که دزدی نکنند و تکبر نمیکنند و فال بد نزنند و بر خدا توکل نمایند پس از آن فرمود امیدوارم امت من چهار یک اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم بعد فرمود امیدوارم نصف اهل بهشت باشند ما همه تکبیر گفتیم پس از آن اینکه آیه نازل گردید ثُلَّةٌ مِنَ‌الأَوَّلِینَ‌وَ ثُلَّةٌ مِنَ‌الآخِرِینَ‌صدر المتألّهین راجع بتوجیه آیه بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

نوع انسانی از اول بعثت آدم همیشه سالک بسوی حق تعالی و در طریق هدایت یافتن بسوی او در اطوار خلقت قدم میزده و در اطوار خلقت بتدریج ترقی و تعالی مینموده و از طریق انبیاء و سفراء و انزال کتب آسمانی و معجزات بحسب استعداد زمان نوع بشر مستعد کمال گردیده تا وقتی که نوبت هدایت و ارشاد بخاتم الانبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید آن وقت ترقّیات بشری را بمنتهی درجه رسانید و روح آدمی را باعتبار فطرت ثابته و نشئه باقیه بغایت کمال رسانید.

و از ارسطاطالیس فیلسوف حکایت میکنند که چنین گفته (وراء طور عقل طور دیگری است) لکن مخصوص باهل آخر الزمان است چنانچه در اوائل خلقت طور ادراک بشر مخصوص بحواس بوده و پیمبر آنها (ادریس علیه السّلام) بوده و مردمان آن وقت از طریق حواس ظاهره دانا گردیده بودند بآنچه در آسمانها است از عدد کرات فلکیه و عدد ستارگان و اوضاع و هیئات و حرکات آنها، و پس از آنکه نوع بشر رشد نمود و قوّه واهمه و همّت آنان ترقی کرد چنانچه بنی اسرائیل چنین بودند و پیمبر آنها حضرت موسی علیه السّلام بود اینکه بود که موسی علیه السّلام از آنها بسیار اذیت کشید و بعضی از آنان را بلحظه‌ای هلاک گردانید، پس از زمانی بعد که زمان ما باشد

صفحه : ۸۵

مردم ترقّی نمودند و دارای عقل گردیدند لکن طور وراء عقل اختصاص باهل آخر الزمان دارد.

پس از کلام ارسطاطالیس مرد فیلسوفی تصدیق وی را نمود و گفت پیمبر چنین مردمانی محمّد بن عبد اللّه عربی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بوحی از جانب حق تعالی مطلع میگردد و ادراک مینماید آنچه را که کسی پیش از او ادراک نکرده بود اینکه است که نبی خاتم بر سائر انبیاء فضیلت دارد و امت او نیز بر سائر امم برتری و فضیلت دارند و قوله تعالی کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ شاهد بر آن است و نیز زیادت شرف و فضیلت در پیمبر دلالت دارد بر کثرت عدد صحابه و تابعین و ائمّهٔ الهداهٔ و مأمومین و اتباع صالحین و اشباع مؤمنین و بعضی از روایات مؤیّد همین حرف است (پایان)

صفحه : ۸۶

[سوره الواقعة (۵۶): آيات ۴۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ أَصحابُ الشِّمالِ ما أَصحابُ الشِّمالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٍّ مِن يَحمُومٍ (۴۳) لا بارِدٍ وَ لا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُم كانُوا قَبلَ ذلِكَ مُترَفِينَ (۴۵)

وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الحِنثِ العَظِيمِ (۴۶) وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ (۴۷) أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ (۴۸) قُل إِنَّ الأَوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ (۴۹) لَمَجمُوعُونَ إِلى مِيقاتِ يَومٍ مَعلُومٍ (۵۰)

ثُمَّ إِنَّكُم أَيُّهَا الضّالُّونَ المُكَذِّبُونَ (۵۱) لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِن زَقُّومٍ (۵۲) فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ (۵۳) فَشارِبُونَ عَلَيهِ مِنَ الحَمِيمِ (۵۴) فَشارِبُونَ شُربَ الهِيمِ (۵۵)

هذا نُزُلُهُم يَومَ الدِّينِ (۵۶) نَحنُ خَلَقناكُم فَلَو لا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَ فَرَأَيتُم ما تُمنُونَ (۵۸) أَ أَنتُم تَخلُقُونَهُ أَم نَحنُ الخالِقُونَ (۵۹) نَحنُ قَدَّرنا بَينَكُمُ المَوتَ وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِينَ (۶۰)

عَلى أَن نُبَدِّلَ أَمثالَكُم وَ نُنشِئَكُم فِي ما لا تَعلَمُونَ (۶۱) وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولى فَلَو لا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَ فَرَأَيتُم ما تَحرُثُونَ (۶۳) أَ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ (۶۴) لَو نَشاءُ لَجَعَلناهُ حُطاماً فَظَلتُم تَفَكَّهُونَ (۶۵)

إِنّا لَمُغرَمُونَ (۶۶) بَل نَحنُ مَحرُومُونَ (۶۷) أَ فَرَأَيتُمُ الماءَ الَّذِي تَشرَبُونَ (۶۸) أَ أَنتُم أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزنِ أَم نَحنُ المُنزِلُونَ (۶۹) لَو نَشاءُ جَعَلناهُ أُجاجاً فَلَو لا تَشكُرُونَ (۷۰)

صفحه : ۸۷

(ترجمه)

چه عجيب است حال اصحاب دست چپ

كه اينان در باد گرم سوزان و آب جوشانند،

و در سايه‌اى از دود سياه گرم

كه آن سايه نه خنكى آرد و نه سودى رساند،

محقّقا اينان كسانى بودند كه در دنيا متموّل و در ناز و نعمت بودند

و اينان كسانى بودند كه مصرّ بودند بر گناهان بزرگ

و چنين بودند كه ميگفتند آيا ما وقتى مرديم و خاك و استخوان گرديديم ثانيا مبعوث ميگرديم و زنده ميشويم

آيا آباء و اجداد سابق ما (زنده ميگردند)

اى پيمبر بگو بآنان كه محققا اولين (كسانى كه پيش از شما بودند) و آخرين و آنهايى كه (بعد از شما بدنيا آيند)

همگى جمع ميگردند در ميعادگاه روز معلوم (روز قيامت)،

پس از آن محققا كسانى كه (از طريق حق) گمراه گرديده‌اند و قيامت را انكار مينمايند،

هر آينه خواهند خورد از درخت (زقّوم)،

پس پر ميكنند از آن شكمهاى خود را،

پس از آن آشامیدنی شما از آب جوشانست،
که می‌آشامید از آن آب جوشان مثل شتر بسیار تشنه،
اینکه است تشریفات آنها در روز قیامت،
ما آفریدیم شما را پس چگونه باور نمیکنید و تصدیق (بروز جزاء) ندارید،
آیا نمی‌بینید شما آنچه را از منی که میریزد در رحم زنهایتان
آیا شما می‌آفرینید او را یا ما خلق کننده‌ایم،
ما اندازه گیری میکنیم بین شما مردن (عمر شما را)، و کسی بر ما سبقت گیرنده نیست،
بر اینکه تبدیل کنیم (شما را) بامثال شما و بیافرینیم شما را در صورت و هیئتی که نمیدانید،
و هر آینه محققا شما میدانستید آفرینش نخستین (یعنی زندگی دنیا را) پس چگونه متذکر نمیشوید
پس آیا دیدید شما آنچه را که میکارید
(و چنین گمان میکنید) که شما می‌رویانید آن را (باید بدانید) که ما می‌رویانیم
اگر بخواهیم هر آینه آن گیاه را تباه می‌گردانیم پس تعجب می‌کنید
و گوئید ما بغرامت و خسارت، دچار گردیدیم
بلکه ما (از زراعت و انتفاع) محروم گردیدیم،
پس آیا شما دیدید آبی که می‌آشامید،
آیا شما آن را از ابر سفید فرود می‌آورید یا ما آن را نازل میگردانیم
اگر بخواهیم آن آب را تلخ و شور می‌گردانیم پس چرا شما شکر نمیکنید.

صفحه : ۸۸

(توضیح آیات)

وَ أَصحابُ الشِّمالِ ما أَصحابُ الشِّمالِ، فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ، وَ ظِلٍّ مِن یَحمُومٍ لا بارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ پس از بیان سر انجام مقربین و اصحاب یمین و پاداش اعمال و کراماتی که نسبت بآنان مبذول گردانیده در مقام سوء عاقبت و عذاب اخروی اصحاب شمال و کسانی که در اثر کفر و انکار مبدء و معاد خود را از رتبه انسانیّت ساقط نموده‌اند برآمده و (بماء) تعجب که اشاره بشدّت عذاب و بد حالی آنان دارد بسه نوع از عذاب و شکنجه آنان را تهدید مینماید.

فِی سَمُومٍ سموم باد گرمی را گویند که دارای سمّیت باشد و کشنده است چنین بادی در مسام بدن و عروق و دماغ آنان درآید حَمِیمٍ آب جوشانی است که در منتهی درجه حرارت باشد بر آنها ریخته میشود وَ ظِلٍّ مِن یَحمُومٍ و نیز برای آنان است سایبانی از دود سیاه که آن سایبان نه خنکی دارد که قدری شدت حرارت آنها را تسکین دهد و نه انتفاعی از آن برده میشود.

إِنَّهُم کانُوا قَبلَ ذلِکَ مُترَفِینَ، وَ کانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الحِنثِ العَظِیمِ چون جزاء و پاداش عمل روی میزان عدل بایستی مطابق عمل باشد در اینجا سه نوع از عذاب برای اصحاب شمال مهیّا گردیده بازاء سه نوع عمل آنان و نکته کلام اینجاست که چون انسان باعتبار طبیعت بطور کلی دارای سه قوّه است، قوّه شهویه قوه غضبیّه، قوّه واهمه و هر گاه اینکه قوای سه گانه روی میزان اعتدال نگاه داشته گردیده و بصلاح دید عقل و شرع عمل آنان انجام گرفت آن وقت آدمی بکمال انسانیت فائز میگردد و از اصحاب یمین محسوب میشود.

لکن اگر اینکه قوای سه گـانه مخـالفت نمودنـد و از حکم عقـل و شـرع خارج گردیدنـد و خودسـرانه عمل نمودنـد البته در پرتگاه جهالت و بی‌خردی سرنگون

صفحه : ۸۹

خواهنـد گردیـد، و شایـد مترفین در آیه اشـاره باشـد بطغیـان قوه غضبیّه وقتی از اعتـدال خارج گردد آن وقت حب ریاست و فرمان فرمـایی و استیلاء و تفوق بر اقران بر وی غالب میگردد و برای رفعت و مقام خود در صـدد بر می‌آیـد که بر دیگران تفوّق و استیلاء پیدا نماید و بعضـی مفسّـرین (مترفین) را حمل بر استیلاء قوّه شـهویه نموده نظر به اینکه مترفین کسانی را گویند که نعمت آنها زیاد باشد لکن ظاهرا مترفین حمل بر طالبین شهرت کردن مناسب‌تر بنظر می‌آید.

و نیز شایـد مقصـود از یُصِـرُّونَ عَلَی الحِنثِ العَظِیمِ کسـانی باشـند که قـوای شـهویّه بر آنـان غـالب گردیـده و برای نائـل گردیـدن بحظوظات نفس حیوانی از هیچ گناه بزرگی خودداری نمینمایند از هر راهی که بشود قوای حیوانی شـهوانی خود را تسکین دهند و در طلب آن میکوشند.

و نیز ممکن است گفته شود انکـار معـاد از مقتضـیات قوه واهمه بشـمار می‌رود زیرا که قوه واهمه بـدون اعـانت عقل قاصـر است و مطالب کلّی عقلانی را نتوانـد ادراک نمایـد اینکه است که اگر از حکم عقل و شـرع خارج گردید چون بخودی خود نتواند معاد و حیات اخروی را درک نماید انکار میکند.

و نیز منکرین معاد عقل خود را رشـد ندادهانـد و طبع سـرکش آنان زیر بار طاعت انبیاء نمیرود که بگفته آنان قبول معاد کننـد اینکه است که انکـار می‌کننـد و چون غالبـا انکار معارف از روی جهل و بی‌خردی پدیـد می‌گردد شایـد بمناسبت آنکه جزاء بایستی در خور عمل باشد کیفر و مجازاتشان سایه‌ای از دود سیاه میگردد.

وَ کانُوا یَقُولُونَ، أَ إِذا مِتنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبعُوثُونَ، أَ وَ آباؤُنَا الأَوَّلُونَ چنانچه گفته شـد کفار چون عقل خود را در اثر انقیاد و اطاعت حق تعالی قوت نداده و رشد عقلی ندارند قوّه واهمه آنها و فهم ناقص آنان جز عالم طبیعت دنیوی را نتواند فهم کند اینکه است که از روی تعجّب گوینـد چگـونه ممکن است انسـانی که مرد و بـدنش خـاک گردیـد ثانیـا برگردد بحـالت اول و در قیـامت مبعوث گردد و آن بی-

صفحه : ۹۰

خردان فکر نمیکننـد آن کسـی که انسان و تمام موجودات را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد پس از مردن و تفرّق اجزاء ثانیا نیز بانسان حیات نوینی کرامت نمایـد و او را بحالت اولیه خود برگردانـد با اینکه در مرتبه اول هیچ نبوده لَم یَکُن شَیئاً مَذکُوراً لکن در مرتبه ثـانی پس از مردن روح او که لطیفه ربّانی است بـا جسـد مثـالی وی در جایگـاه خود موجود است بلکه چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مادّه بدن او نیز در جایگاه خود موجود است فقط بمردن، روح بحکمتهای چندی از بدن و اجزاء آن مفارقت مینماید لکن آن مادّه اولیه بدن در جای خود محفوظ است و در قیامت که هر چیزی باصل خود برمیگردد، بحکم قادر حکیم روح و بدن با هم جمع گردیـده بانسـان حیـات پاکیزه‌ای که قابل دوام و بقاء باشـد افاضه میگردد قُل إِنَّ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ لَمَجمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ خطاب بر رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو محققا اولین و آنهایی که در ابتداء خلقت بدنیا آمده‌اند از آباء و اجداد شـما و آنهایی که تا آخر دنیا موجود می‌گردند در آن روز معیّنی که محل میعادگاه شـما است و آن روزی است معین و ثابت همگی جمع می‌گردید.

ثُمَّ إِنَّکُم أَیُّهَا الضّالُّونَ المُکَذِّبُونَ، لَآکِلُونَ مِن شَجَرٍ مِن زَقُّومٍ فَمالِؤُنَ مِنهَا البُطُونَ، فَشارِبُونَ عَلَیهِ مِنَ الحَمِیمِ، فَشارِبُونَ شُربَ الهِیمِ

(زقّوم) در لغت غذا و خوراکی کریهه و بد مزه را گویند و از بعض مفسرین است که (زقّوم) خوراکی است که در طعم تلخ و در لمس گرم و در شامّه بد بو و در رؤیت سیاه و از خوردن آن شکم باد می کند.

پس از آن خطاب سخط آمیز بمنکرین معاد نموده که ای گمراهان از طریق حق از روی بی‌خردی و نفهمی منکر معاد میباشید، آن موقعی که در قیامت جمع می گردید البته خوراك شما از درخت زقّوم است که بدترین غذاها است و از آن زقوم

صفحه : ۹۱

شکمهای شما پر میگردد وقتی شکمهای شما پر شد تشنه می گردید و آشامیدنی شما آب گرم است و چون در اثر زقّوم تشنگی بر شما غلبه مینماید آن وقت مثل شتر تشنه از آن آب گرم می‌آشامید، در سوره و الصافات آیه ۶۲ در وصف زقوم فرموده إِنَّها شَجَرَةٌ تَخرُجُ فِی أَصلِ الجَحِیمِ- طَلعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ آری همان طوری که کلمه طیبه را تشبیه نموده بشجره طیبه چنانچه در سوره ابراهیم آیه ۲۹ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصلُها ثابِتٌ وَ فَرعُها فِی السَّماءِ کلمه خبیثه را نیز تشبیه نموده بشجره خبیثه آیه ۳۱ همان سوره وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجتُثَّت مِن فَوقِ الأَرضِ ما لَها مِن قَرارٍ در اینجا شاید اشاره باین باشد که ریشه درخت زقوم در قعر جهنم طبیعت و در نفس پلیدی که از فطرت اصلیّه خود منحرف گردیده روئیده میگردد و ثمره و حاصل آن از ظاهر سرایت مینماید بباطن، اینکه است که در مقام تکذیب پیمبران برمیآید و برای رسیدن بمقاصد شوم خود از هیچ نوع اعمال نکوهیده خودداری نمینمایند نه از مغالطه کاری در گفتار و نه از کج روی در رفتار و نه از فساد نمودن بین خلق اللّه و نه از ایذاء و نسبت ناروا دادن بانبیاء و اولیاء از هیچ عمل قبیحی خودداری نمینماید، و توان گفت هر یک از اینکه اعمال نکوهیده سری است از سرهای شیاطین که از آن شجره خبیثه روئیده شده و میوه و نتیجه اینکه شجره خبیثه در قیامت همان زقومی شود که بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم در دنیا ریشه آن را که انکار مقام ربوبیت و مقدسات دین باشد بدست خود در باطن خود کاشته و در آن وقت که باطنها ظاهر می گردد تظاهر مینماید و حرارت آن افزوده می گردد و از شدت حرارت مثل شتر تشنه آب طلب می کند آن وقت از حمیم و غسّاق بوی آب می‌دهند و آن آبی است که اندرون آنان را پاره پاره می کند هذا نُزُلُهُم یَومَ الدِّینِ هذا اشاره بآیات جلو است و شاید مقصود چنین باشد که زقوم و حمیم پیشکش و تشریفاتی است که در اول فرود آمدن کفار در روز معاد بجهنم برای آنان مهیا و آماده

صفحه : ۹۲

شده و عذابهای سخت‌تر و ناگوارتری در عقب دارند.

نَحنُ خَلَقناکُم فَلَو لا تُصَدِّقُونَ مادیون گویند چطور ممکن است بدن مرده‌ای که از هم پاشیده و اجزاء آن در چندین ملیارد ملیاردها بدن دیگر و چیزها در آمده و تغییر شکل داده ثانیا جمع شود و همان بدن اولی تشکیل گردد اینکه آیه در مقام ردّ آنان برآمده که همان طوری که شما را ابتداء از نیستی بهستی آوردیم و اجزاء بدن شما را با هم ترکیب نمودیم و اندام شما را تشکیل دادیم قدرت داریم ثانیا نیز اجزاء بدن شما را که متفرّق و خاك گردیده با هم جمع نموده و بشکل اول در آوریم و وقتی شما خلقت اول را دیدید چگونه بخلقت دوم اعتراف نمی‌نمائید.

أَ فَرَأَیتُم ما تُمنُونَ، أَ أَنتُم تَخلُقُونَهُ أَم نَحنُ الخالِقُونَ اینکه آیه در ردّ کسانی است که گویند ما از نطفه پدید گردیده‌ایم و امور عالم را مستند بطبیعت می‌دانند و معتقدند که زندگی و حیات در سطح کره زمین بطور اتفاقی و ناگهانی پدید گردیده و گویند اصل تمام موجودات و ماده قوّه‌ای است که آن را بعضی نیرو و بعضی اثیر و بعضی انرژی می‌نامند و بسیر تکاملی موجودات زنده بوجود آمده‌اند.

لكن آن بيخردان فكر نمى‌كننـد كه بر فرض كه حـدس آنان درست باشـد و تمام موجودات از ماده و نيرو تشكيل شـده باشـد ماده اوليه كه آن را مادهٔ المواد گوينـد با قوه‌اى كه آن را حركت مى‌دهد كه بقول آنها اينكه دو ماده موجوداتند از كجا آمده چه نيروى خلاقه‌اى در آنان تأثير نموده و آنها را باشكال مختلفه در آورده و تمام موجودات را داراى روح گردانيده و بعضى موجودات را قوّه ادراك و تميز داده كه تصـرف در ماديـات مى‌نماينـد، اگر گوينـد وجود مـاده و نيرو ضـرورى است و بعبارت ديگر اگر مادّه و قوه واجب الوجودند كه در وجود محتاج بغير نيستند پس چگونه

صفحه : ۹۳

باعتراف خود آنان در يكـديگر تحليل مى‌رونـد كه مادّه نيرو و نيرو ماده ميگردد و هر عاقلى ميفهمـد واجب الوجود موجودى است كه مسـتقل در وجود باشـد و قوام وجودش بسـتگى بغير نـدارد، مـاده و نيرو باصـطلاح علماء جديـد، و هيولى و صورت، باصـطلاح حكماى قديم هيچكدام مستقل بوجود نمى‌باشد، وجود هر يك منوط بوجود ديگرى است، پس هر يك قطع نظر از ديگرى، ممكن الوجود مى گردد زيرا كه معنى ممكن الوجود همين است كه در وجود و در پيدايش آثار محتاج بديگرى باشد.

و اگر گوينـد قوّه‌اى است فوق مـادّه و نيرو كه آن اصـل موجودات است و آن را نمى‌توانيم فهم كنيم از آثـار پى بوجودش مى‌بريم گوئيم اگر آن يك حقيقت مسـتقلى باشـد مجرّد از ماده و آثار و موجودات از روى علم و قدرت از او پديد گرديده هر چه خواهيد آن را اسم گذاريد آن همان خداى موحدين است اسم آن را عوض نموده‌ايد.

و اگر آن اصـل را نيز موجود مسـتقل ندانيـد و گوئيـد آن نيز در وجود و ظهور آثـار محتـاج بـديگرى است آن وقت لا ـ بـد بايستى اعتراف نمائيد باصل ثابتى تا آنكه سلسله علل و معلولات برسد بمبدئى كه مستقل بوجود و هستى است و وجود او ضرورى و دائمى باشد و گر نه تسلسل محال لازم آيد.

(خلاصه) اينكه مباركـ آيه بطور وضوح جواب ماديين را ميدهد و اشاره باين است كه شـما علّت اعدادى يعنى وجود شما معدّ و از شرائط پيـدايش نطفه و منى مى‌باشـد نه علّت فـاعلى و نظـام خلقت موجـودات بر اينكه اسـتوار گرديـده كه وجود مادّيّات را منوط بمـدت و عـدّت گردانيـده و براى هر چيزى شـرائط و معـدّاتى مقرر فرموده، اگر چه بـدون آن شـرائط نيز قـدرت بر ايجاد هر چيزى دارد، چنـانچه در اول خلقت حيوانـات و گياهـا چيزى نبوده‌انـد كه از آن توليـد مثـل شود ناگهانى بهمان علّت حقيقى و اراده لم- يزلى موجود گرديده‌اند، لكن حكمت چنين اقتضاء نموده كه مادّيّات مسبوق بمدت و عدّت باشند.

صفحه : ۹۴

نَحنُ قَدَّرنا بَينَكُمُ المَوتَ وَ ما نَحنُ بِمَسبُوقِينَ عَلي أَن نُبَدِّلَ أَمثالَكُم وَ نُنشِئَكُم فِي ما لا تَعلَمُونَ خداى عزّ و جل براى تنبيه بشـر چنين اظهار مى‌فرمايد كه اى انسان بدان ما براى زندگانى هر فردى اجل و مدتى قرار داده‌ايم و كسـى را نرسد نه در خلقت و نه در اندازه بقاء و مدت عمر بر ما پيشى گيرد.

آيه بالا ـ نَحنُ خَلَقناكُم اشاره باين دارد كه علّت موجـده يعنى آنكه شـما را از نيستى بهستى آورده اراده و قـدرت ازلى الهى است و اينكه آيه اخير شايـد اشاره باين باشـد كه گمان نكنيد كه پس از خلقت در بقاء محتاج بعلت نيستيد زيرا كه ممكن همان طورى كه در وجود محتـاج بعلت موجـده است در بقـاء نيز محتاج بعلت مبقيه است، و علت مبقيه موجودات ما هستيم نه غير ما، مـدت عمر هر كسـى در تقـدير ازلى ما ثابت و مسـتقر است فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم لا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ سوره اعراف آيه ۳۲، و نيز قدرت داريم كه شما را تبديل نمائيم بامثال شما و شما را خلقت كنيم در چيزى كه نميدانيد.

از اينكه آيات سه مطلب توان اسـتخراج نمود (اول) خلقت و پيدايش شـما افراد بشـر و تمام موجودات بقدرت ازلى حق تعالى انجام

گرفته کسی در امر خلقت بر او پیش دستی ندارد (دوم) بقاء و اندازه عمر آدمی و بقاء هر چیزی بدست قدرت او است.
(سوم) آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده قدرت دارد که شما را تبدیل نماید بامثال شما، شاید مقصود چنین باشد که قدرت دادیم که شما را اعدام نمائیم و اشخاصی دیگر مثل شما از افراد بشر خلقت نمائیم، و شاید مقصود اینکه طور باشد که قدرت داریم در نشأ قیامت شما را بصورتی درآوریم که فعلا نمی‌دانید یعنی شما را بصورت اخلاق و صفاتی که در نفستان رسوخ نموده ظاهر گردانیم و مؤیّد اینکه توجیه دو چیز است یکی آخر آیه وَ نُنشِئَکُم فِی ما لا تَعلَمُونَ و دیگر

صفحه : ۹۵

اخبار و احادیث بسیاری که دلالت دارد بر اینکه که انسان در قیامت بصورت اعمالش وارد محشر میگردد.
وَ لَقَد عَلِمتُمُ النَّشأَةَ الأُولی فَلَو لا تَذَکَّرُونَ بشر را متذکر می‌گرداند که وقتی شما نشئه دنیوی خود را دیدید و مراتب و درجات سیر خود را از ابتداء خلقت و از وقتی که نطفه بودید تا وقتی که دائره سیر خود را بپایان رسانیدید که علی الدّوام از قوّهٔ بفعل و از نقص بکمال سیر نموده‌اید و بتجربه و آزمایش مشاهده می‌کنید که هر موجودی سیر استکمالی می‌نماید تا بغایت و فائده وجود خود برسد با اینکه حال چگونه متذکر نمیگردید که انسان در صورتی که اشرف موجودات بشمار میرود بایستی برای وجود وی غایت و فائده‌ای در نظر باشد که در سیر استکمالی بغایت و فائده وجود خود نائل گردد و چنانچه مشهود است در اینکه عالم انسان بفائده و غایت وجود خود نمیرسد و اگر نشئه دیگری نباشد که بشر بفعلیت اخیر و غایت وجود خود نائل گردد اصلا وجود دنیوی وی بلکه خلقت او و عالمی که برای پیدایش و استکمال وی پدید گردیده لغو خواهد بود و کار لغو شایسته حکیم علی الاطلاق نخواهد بود و نیز کسی را که اندک شعوری باشد میفهمد عالم دنیا که در اینکه آیه (نشئه اولی) نامیده شد مقدّمه است برای نشئه ثانی زیرا اینکه نشئه و اینکه عالم دنیا عالم قوه و عالم هیولایی است که باعتراف تمام دانشمندان تمام اجزایش علی الدّوام در حرکت و رو بفناء می‌روند و هیچ جزئی از آن ثبات و قراری ندارد.
و نیز باعتراف تمام دانشمندان هر حرکت را غایتی و هر ناقصی را کمالی در بر است که در حرکت استکمالی سر انجام آن خواهد بود اینکه است که شخص متفکّر میفهمد که غرض از خلقت اینکه عالم که وجودش محفوف بعدم و فعلیّتش عین قوه و حیاتش عین مرگ که علی الدّوام می‌میرد و زنده میگردد مقصود اصلی خلقت نخواهد بود بلکه غایت و فائده چنین مخلوق عظیمی البته بایستی در عالم دیگر و در نشئه ثانوی

صفحه : ۹۶

پدید گردد که در آن عالم جهات ما بالقوّه بالفعل گردد و حرکات بغایت رسد و کار انسان تمام گردد و آن عالم قیامت است که هر موجودی بکمال لایق بخود میرسد و از قوه بفعل آید و انسان به نتیجه اعمال خود برسد و حیات باقی و جاودانی یابد.
أَ فَرَأَیتُم ما تَحرُثُونَ، أَ أَنتُم تَزرَعُونَهُ أَم نَحنُ الزّارِعُونَ، لَو نَشاءُ لَجَعَلناهُ حُطاماً فَظَلتُم تَفَکَّهُونَ، إِنّا لَمُغرَمُونَ بَل نَحنُ مَحرُومُونَ آیات اشاره باین دارد که شمایی که زراعت می‌کنید و برای تحصیل فائده بذر می‌پاشید که حاصل بدست آرید آیا چنین گمان میبرید که خودتان علت و سبب پدید شدن حاصل میباشید! چنین گمان خلاف است شما حراثت مینمائید و عملیّاتی را انجام میدهید لکن پدید شدن حاصل بدست ما است.
چنانچه ثابت و محقق است برای هر موجود طبیعی چهار علت موجود است علت فاعلی- علت غایی- علت مادی- علت صوری- در اینجا علت مادّی همان دانه‌های و حبوباتی است که در زمین پاشیده می‌شود با شرائطی که در آن بکار میرود، مثل شخم کردن زمین و آب یاری نمودن و غیر اینها که تماما از علل مادی بشمار می‌رود، علت صوری دانه‌های گندم و جو و غیر آن است که علل

صوری نباتات شمرده میشوند.

علت فاعلی تأثیر قادر متعال و مبدء وجود و نفوذ قدرت آن حیّ ذا الجلال است که دانه را در زیر زمین میشکافد و اول آن را تبدیل بعلف سبز می‌نمایـد و زمین را شـکافته و بیرون می‌آیـد پس از آنکه حرکت اسـتکمالی آن بانتهاء رسـید یـک دانه را بچنـدین دانه پیدایش میدهد آیا ممکن است تصوّر شود که آن دانه‌ای که در زمین پوسیده خودش در خود تصرّف نماید و خود را بقدرت خود اینکه طور نمـایش دهـد، یـا زارع بتوانـد آن را تبـدیل نمایـد. هرگز ممکن نیست، پس بـا انـدک توجهی معلوم میشود که یک قوه قاهره‌ای در آن تصرّف نموده و اینکه تحوّلات و تغییرات بقدرت

صفحه : ۹۷

کامله او در عالم پدیدار گردیده.

و نیز علّت غـایی موجودات مادی خود علت فاعلی است که برحمت و رزّاقیت خود برای ارزاق موجودات زنـده اینکه طور تصـرّف در موجودات پدیدار نموده تا آنکه صفت رزّاقیت خود را ظاهر گرداند.

لَو نَشـاءُ لَجَعَلنـاهُ حُطاماً فَظَلتُم تَفَکَّهُونَ- إِنّا لَمُغرَمُونَ بَل نَحنُ مَحرُومُونَ اشـاره بهمین است که بثمر رسـیدن زراعت از عهـده زارع خارج است ممکن است آن دانه‌های بذر را تبدیل بگیاه در هم شکسته یا گاهی بدون دانه بنمائیم آن وقت برای زارع جز حسرت و ندامت چیزی نیست زیرا که ایجاد و پدید آوردن حبوبات بدست او نیست.

أَ فَرَأَیتُمُ الماءَ الَّذِی تَشرَبُونَ أَ أَنتُم أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزنِ أَم نَحنُ المُنزِلُونَ لَو نَشـاءُ جَعَلنـاهُ أُجاجاً فَلَو لا تَشـکُرُونَ اینکه آیات نیز نظیر آیات بالا برای تذکّر و تنبّه بشر است و اشاره به اینکه فکر خود را بکار اندازید و تأمّل نمائید آیا اینکه آبی که میآشامید از کجا سر چشمه گرفته که علی الدوام می‌آید و میرود تازه از کجا می‌آید و کهنه کجا میرود آیا شما چنین قدرت و توانایی دارید که باران را از ابر سـفید فرود آرید یا ما آن را برای رفع احتیاجات شما از بالا بزمین ریزش دادیم، اگر بخواهیم توانیم آن را تلخ و شور گردانیم که از آن انتفاع نبریـد چون آب گل آلوده طبیعت چشم و گوش آدمی را پر نموده با اینکه میدانیـد که بهیچ وجه قدرت بر پیدایش چیزی که از مرتبه عـدم بوجود آورد نـدارد، بلکه فقـط بانـدک علمی که برای حکمتهای چنـدی بوی بخشوده شـده که امور معاش خود را تأمین نمایـد گمان می‌کنـد کاری از دست وی برمیآیـد اینکه است که بخود مغرور گردیده و خالق و آفریننده موجودات را فراموش نموده.

و نیز چون تعلیمات قرآنی برای هر دوره و زمانی نافع و بایستی تا قیامت

صفحه : ۹۸

بین مردم فعالیت نمایـد و همه را متنبّه گرداند، اینکه است که مواد اولیه و عناصـر و موجوداتی که از موادّ و عناصـر تشـکیل شده‌اند تحت نظر قرار داده و گوش زد انسـان مینمایـد که گمـان نشود پیـدایش مواد بـدست بشـر است، چنانچه شایـد بعضـی از کوته‌بینان نظران چنین گمان میکننـد که اختراعات و صـنایع دست بشـری که مردم اینکه زمان را بخود مشـغول نموده یک قدرت خلاقیّت در آنها بکار برده شده.

لکن انسان خردمند میداند که فقط هنر مخترعین صـنایع بعد از زحمات بسیار که چه خود آنان متحمل گردیده و چه در اثر کوشش مردمـان پیش از آنهـا بـدست آمـده اینکه است که بتجربه و آزمـایش بسـیار ببعض خواصّ و آثـاری که خالق متعال در کمون مواد نهاده پی‌برده‌اند و در آن عمل نموده و بکار بسته‌اند در صورتی که خود آنها و آنچه در آن عمل میکنند مخلوق و آفریده شده حق تعـالی میباشـند قـال اللّه تعـالی وَ اللّهُ خَلَقَکُم وَ ما تَعمَلُونَ سوره نساء آیه ۹۴، تمـام اینکه اختراعات و انکشافات انـدک از آن چیزی

است که در طبیعت وجود دارد، اصل صنایع و اختراعات امروزه تقلید ناقصی است از بعض موجوداتی که قادر متعال در اینکه جهان پهناور پدید آورده، بقول بعضی گویند هواپیما اختراع نمودن ملیون ملیون سالها میگذرد طیور و پرندگان در سطح کره زمین در پروازند و محتاج بوسائل خارجی و اسباب نمیباشند و بآن وسائل خدا داده خود بینیازند، گویند اختراع برق نمودیم نیروی برق همیشه بوده منتهی الامر بشر نمیدانسته که میتوان از آن استفاده نمود حتّی اگر مرده زنده کنند یا آدم مصنوعی بسازند مؤمن موحّد نباید گول بخورد زیرا چنانچه گفتیم غیر از حق تعالی کسی قوه خلاقیت ندارد که بتواند چیزی را از عدم بوجود آرد، بلکه هنر آنها اینکه است که وقتی خیلی کوشش نمایند دانا میگردند بخواص و آثاری که در طبیعت پنهان است یعنی میفهمند که مواد را اگر بطرز خاصّی با هم ترکیب نمایند دارای چه اثری میگردد، لکن خلقت مواد و آثاری که در آن نهفته است بدست آنها نیست نه ذره‌ای را توانند از نیستی بهستی آرند و نه از هستی به نیستی کشانند.

صفحه : ۹۹

خلاصه آنان فقط علت اعدادی و صوری عرضی مخترعات خود میباشند نه علت فاعلی و علت موجده فقط ذات واجب الوجود جلّ و علا است که مبدء و پدید آورنده موجودات است.

آری قوّه فکر از بالاترین قوای بشری بشمار میرود و شرافت بشر از تمام موجودات ما دون خود بهمان قوّه ادراک و تمیز وی است، انسان اگر اینکه قوه خدا داده خود را بکار اندازد و در موجودات آفاقی و انفسی تدبّر نماید آن وقت از روزنه قلبش نور معرفت و دانش طلوع مینماید و موجوداترا بآن طوری که هستند یعنی بآن وجهی که آیات الهی و تظاهرات فیض منبسط رحمانی میباشند مشاهده مینماید، در سوره فصلت آیه ۵۳ اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی سَنُرِيهِم آياتِنا فِي الآفاقِ وَ فِي أَنفُسِهِم حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُ الحَقُّ أَ وَ لَم يَكفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلی كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ«۱» و اینکه چنانچه مشهود است در آیات قرآن مجید مکرّر امر بتعقّل و تفکر مینماید فقط برای همین است که بشر را بیدار کند و راهی برای وی باز کند که سر انجام آن قرب جوار احدیت و وصول بسعادت و فضیلت گردد، لکن انسان خودش بایستی براهی که رهبران حقیقت نشان میدهند برود تا بمقصود اصلی خلقت برسد.

وظیفه آن بزرگواران فقط تذکر و راه نمایی است چنانچه در کتاب کریم خطاب بپیمبر اکرمش نموده فَذَكِّر إِنَّما أَنتَ مُذَكِّرٌ- لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ سوره الغاشیه آیه (۲۰) یعنی وظیفه تو آن است که مردم را متذکّر گردانی نتوانی کس- را باکراه بعمل واداری.

اگر ممکن بود انسان بگفته‌های دیگران و تقلید آباء و اجداد خود سعادتمند گردد دیگر امر بتفکر و تدبّر نمودن معنی نداشت، و نیز بمجاهده نمودن با نفس که امر فرموده وَ جاهِدُوا فِي اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ بی ثمر بود فَلَو لا تَشكُرُونَ در مقام سرزنش انسان است که پس از اینکه همه نعمتها چگونه بشکر ولی نعمت خود قیام نمینمائید.

---

(۱) بزودی مینمایانیم آیات و نشانه‌های قدرت خود را در افقها و در نفسهای آنها تا برای!!!!!! گردد که او است حق آیا کفایت نمیکند پروردگار ترا که او بر هر چیزی گواهست [.....]

صفحه : ۱۰۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۱ تا ۹۶]

اشاره

أ فَرَأَيتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أ أَنتُم أَنشَأتُم شَجَرَتَها أَم نَحنُ المُنشِؤُنَ (۷۲) نَحنُ جَعَلناها تَذكِرَةً وَ مَتاعاً لِلمُقوِينَ (۷۳) فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِيمِ (۷۴) فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ (۷۵)

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَو تَعلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتابٍ مَكنُونٍ (۷۸) لا يَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنزِيلٌ مِن رَبِّ العالَمِينَ (۸۰)

أ فَبِهذَا الحَدِيثِ أَنتُم مُدهِنُونَ (۸۱) وَ تَجعَلُونَ رِزقَكُم أَنَّكُم تُكَذِّبُونَ (۸۲) فَلَو لا إِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ (۸۳) وَ أَنتُم حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ (۸۴) وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَيهِ مِنكُم وَ لكِن لا تُبصِرُونَ (۸۵)

فَلَو لا إِن كُنتُم غَيرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرجِعُونَها إِن كُنتُم صادِقِينَ (۸۷) فَأَمّا إِن كانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوحٌ وَ رَيحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹) وَ أَمّا إِن كانَ مِن أَصحابِ اليَمِينِ (۹۰)

فَسَلامٌ لَكَ مِن أَصحابِ اليَمِينِ (۹۱) وَ أَمّا إِن كانَ مِنَ المُكَذِّبِينَ الضّالِّينَ (۹۲) فَنُزُلٌ مِن حَمِيمٍ (۹۳) وَ تَصلِيَةُ جَحِيمٍ (۹۴) إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ اليَقِينِ (۹۵)

فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّكَ العَظِيمِ (۹۶)

ترجمه

آیا دیدید شما آتش آن چنان که (از درخت) بیرون می‌آرید،

آیا آن درختی که از آن آتش بیرون می‌آید شما خلق نموده‌اید یا ما آن را آفریده‌ایم،

ما قرار دادیم آن آتش را تذکر (که پند و اندرزی باشد برای شما و در بیابان و در جاهای دیگر بآن منتفع گردید و رفع حاجت نمائید)،

پس ای پیمبر تسبیح و تقدیس نما باسم پروردگار خود که بسیار بزرگ است،

پس سوگند یاد میکنم بموقع و قرار

صفحه : ۱۰۱

گاه ستارگان،

و هر آینه اینکه سوگندی است که اگر بدانید بسیار بزرگ است

محققا آنچه را (پیمبر بر شما میخواند) هر آینه قرآن بزرگ است،

که در کتاب پوشیده شده است،

که مسّ نمیکنند آن را مگر اشخاص طاهر و پاکان،

فرود آمده از جانب پروردگار عالمیان،

آیا شما باین سخن تهاون و بی‌اعتنایی میکنید

و اینکه تهاون را روزی خود قرار میدهید محققا شما انکار کننده‌گانید،

پس چرا وقتی جان بسینه میرسد

و شما در آن موقع مینگرید (بحال آن محتضر)

در صورتی که ما باو نزدیک‌تریم از شما و لکن شما نمی‌بینید،

پس شمایی که اعتقاد (بمعاد و بازگشت ندارید)،

چرا برنميگردانيد او را اگر راست مى گوييد،
پس اينكه محتضر اگر از مقربين باشد،
پس مرگ براى او راحت و ريحان و بوستان پر نعمت است،
و اما اگر از اصحاب دست راست باشد،
پس سلام تو است (اى رسول اكرم) از اصحاب دست راست،
و اگر بوده باشد آن ميت از تكذيب كنندگان و گمراهان
پس فرودگاه آنان آب جوشان جهنّم است،
درآيند در جهنّم،
محققا آنچه گفته شد هر آينه آن حق و ثابت است،
پس اى پيمبر تسبيح و تمجيد نما بنام پروردگارت كه بس عظيم و بزرگ است.

توضيح آيات

اشاره

أَ فَرَأَيتُمُ النّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَ أَنتُم أَنشَأتُم شَجَرَتَها أَم نَحنُ المُنشِؤُنَ آيا شما مردم چنين گمان ميكنيد كه آتشى كه بيرون مى‌آوريد، شما درخت آن را رويانيده‌ايد يا ما آن را خلقت نموده‌ايم گويند اهل بيابانها براى آتش گيراندن شاخه‌هايى از درخت مرخ كه آن را نر گويند با شاخه‌هايى از درخت غفار كه آن را ماده گويند بهم ميفشارند از بين آن دو شاخه‌تر آتش ميجهد.
و اينكه آيه نيز مثل آيات بالا تذكر و اندرز بشر است كه در موجودات نظر كنيد و آيات الهى را بنگريد و ايمان بمبدء و معاد آريد، و از اينكه راه بمبدء خود آشنا گرديد تا آنكه براى شما ممكن باشد باداء شكر وى قيام نمائيد، زيرا وقتى

صفحه : ۱۰۲

ممكن است از كسى شكر واقعى ناشى گردد كه نعمت و منعم را بشناسد، و بفهمد كه منعم حقيقى آن كس است كه از راه لطف و كرم تمام لوازمات بشرى را بنيكوتر وجهى براى وى مهيّا نموده و در دسترس وى گذارده، زيرا چنانچه از بعضى روايات استفاده ميشود شكر همان است كه انسان متوجه باشد كه آنچه در دست دارد نعمت است.
مفسرين گويند آيه اخير اشاره بآتش جهنّم دارد كه همين طورى كه از درخت‌تر با آنكه آب و آتش ضدّ يكديگرند آتش بيرون مى‌آوريم قدرت داريم از استخوان پوسيده و جسم خاك شده انسان ثانيا در عالم قيامت بوى حيات نوينى بخشيم و او را زنده گردانيم.
نَحنُ جَعَلناها تَذكِرَةً وَ مَتاعاً لِلمُقوِينَ (مقوين) بيابانى را گويند كه آبادى ندارد مرجع (هاء) در جعلناها (نار) در النّارَ الَّتِي تُورُونَ در آيه بالا است اشاره است به اينكه اينكه طور آتش در آوردن از درخت دو فائده در بر دارد يكى تذكر بشر كه قدرت الهى را بنگرد ديگر براى نفع مسافرين كه هر گاه در بيابان محتاج بآتش گردند براى رفع احتياج آنان از ميان چوب تر آتش بيرون آرند.
فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّكَ العَظِيمِ خطاب از حضرت احديت برسول اكرم خود نموده كه در شكر گذارى تسبيح و تنزيه و ستايش نما پروردگار خود را بنامهاى بزرگ.

شاید (عظیم) صفت اسم باشد یعنی تسبیح و تنزیه نما اسم پروردگاری که آن اسم متصف بصفت عظمت است، و ممکن است (عظیم) صفت ربّ باشد و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود پروردگار خود را از صفات نقایص ممکنات تقدیس و تنزیه نما و عظمت او را در نظر آر و معنی دوم مناسب‌تر بآیه بنظر می‌آید.

چنانچه گفته‌اند چون تحلیه بعد از تخلیه است اینکه است که پیمبر اکرم

صفحه : ۱۰۳

مأمور میگردد به اینکه اول تنزیه نماید ذات احدیت را از نقائص ممکنات و پس از آن او را بعظمت و بزرگی ستایش نماید.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که پروردگار خود را بصفات جلال و صفات جمال هر دو ستایش بنما، و باید دانست که امّت نیز در اینکه مأموریت شرکت دارند که همان طوری که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مأمور بحمد و ستایش پروردگار است امّت او نیز مأمورند که در شب و روز حمد و ستایش نمایند آن فرد ازلی را.

فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ، وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَو تَعلَمُونَ عَظِيمٌ برای توضیح آیه مختصری از بیانات طبرسی (ره) را ترجمه مینمایم.

فَلا أُقسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ لا زائده و معنی اینست که سوگند یاد میکنم.

(سعید بن جبیر) ممکن است گفته شود (لا) اشاره بردّ گفتار کفار باشد که گفته‌اند قرآن سحر است، یا گویند شعر است، یا گویند کهانت، و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که سوگند باینها یاد نمیکنم زیرا که امر آنها ظاهرتر از آن است که محتاج بقسم باشد (ابو مسلم) و در توجیه مواقع نجوم بین مفسرین گفتاری است بعضی گویند محل طلوع و غروب ستارگان مقصود است (مجاهد و قتاده) قول دیگر مقصود گرفتن ستارگان و پراکنده‌گی آنها در قیامت است.

(حسن بصری) و از ابی جعفر علیه السّلام و ابی عبد اللّه علیه السّلام چنین روایت میکنند که مقصود از مواقع نجوم آن تیرهایی است که بآنها شیاطین را میرانند و چون مشرکین بآنها قسم یاد میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده من بآنها قسم یاد نمیکنم.

و شاید مقصود از نجوم قرآن باشد یعنی سوگند یاد میکنم بنزول قرآن که قرآن قطعه قطعه و متفرقا فرود آمده (إبن عباس) بیان طبرسی در مجمع البیان بپایان رسید

صفحه : ۱۰۴

لکن ظاهرا بهترین توجیهات جمعا بآیات دیگری مثل لا أُقسِمُ بِيَومِ القِيامَةِ- وَ لا أُقسِمُ بِالنَّفسِ اللَّوّامَةِ و غیر آن، اینکه است که چنانچه در جلد سوم اینکه تفسیر در توجیه اینکه آیات گفته شد ممکن است یا لام را زائده بگیریم و یا لام برای تأکید در قسم باشد یعنی هر آینه جدا قسم یاد میکنم و بنا بر اینکه معنی فَلا أُقسِمُ در آیه بمعنی (فلا قسم) میشود یعنی هر آینه سوگند یاد میکنم بمحل طلوع و غروب ستارگان، که در اینها آثار عظمت الهی پدیدار است و اگر شما افراد بشر عظمت گردش ستارگان و اوضاع عالم را میدانستید می‌فهمیدید که اینکه سوگند بسیار بزرگ است زیرا نظام عالم و پدید شدن موالید و نظام خلقت روی گردش کرات و تنظیم طلوع و غروب ستارگان انجام گرفته.

إِنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ جواب قسم است یعنی قسم بطلوع و غروب ستارگان که اینکه قرآن بسیار بزرگ و شریف و نفع آن عظیم و با کرامت و عظمت و جلال است.

فِي كِتابٍ مَكنُونٍ، لا يَمَسُّهُ إِلَّا المُطَهَّرُونَ، تَنزِيلٌ مِن رَبِّ العالَمِينَ در مقام فضیلت قرآن برآمده و سه فضیلت از فضائل ارجمند قرآن را تذکر میدهد اول قرآن در کتاب مکنون که شاید مقصود لوح محفوظ و دفتر آفرینش باشد، زیرا قرآن کریم پیش از فرود آمدن در اینکه عالم طبیعت در آن محلّ مخفی و از نظرها مستور بوده.

(دوم) قرآن کریم کتابی است که احساس و ادراک حقیقت آن را نمیکنند مگر ظاهرشدگان از قذارات معنوی اخلاقی اگر لا یَمَسُّهُ را جمله خبریّه گرفتیم، یعنی دقایق و نکات و اسرار آن را نمیفهمند مگر کسانی که از دنس و قذارات اخلاقی و طبیعی پاک گردیده و قلب و دل آنان محل تلألؤ انوار الهی و محل ودائع اسرار لاهوتی گردیده که چنین کسانی ببعض اسرار قرآنی فائز گردیده و البته مصداق کامل عارفین بقرآن، نخستین رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و پس از آن در مرتبه ثانی وصیّ و جانشین او علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و ذرّیه گرامی اویند که هر یک پس از

صفحه : ۱۰۵

دیگری گنجینه اسرار الهی و محلّ ودیعه نور سبحانی میباشند و مفسّر و مبیّن قرآنند و پس از آنها علمای گرامی که هر یک بقدر صفا و دانش از نور ولایت اقتباس نموده، و مفسّر و مبیّن بعضی از نکات و معارف قرآنند.

و شاید لا یَمَسُّهُ نهی باشد، یعنی بایستی قرآن را مس نکنند مگر کسانی که از هر حدثی خالی باشند، از امام محمّد باقر علیه السّلام و جعفر صادق علیه السّلام چنین روایت میکنند که در توجیه آیه فرموده‌اند (باید قرآن را مس نکنند مگر اشخاصی که از تمام حدثها اصغر و اکبر پاک باشند یعنی از جنابت و حیض و نفاس و باقی حدثها و نیز باید با وضو باشند اینکه است که فقهاء جایز نمیدانند مس نمودن کلمات قرآن را مگر برای کسانی که خالی از حدث و با وضو باشند).

سوم از اوصاف قرآن اینکه است که فرموده تَنزِیلٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ قرآن آیه آیه و بتدریج فرود آمده از طرف پروردگار عالمیان، در توضیح سوره قدر در جلد چهارم اینکه تفسیر راجع (بنزول و تنزیل) تا اندازه‌ای بیان نمودیم که علماء لغت گفته‌اند فرق است بین نزول و تنزیل که فرود آمدن دفعی را نزول گویند مثل إِنّا أَنزَلناهُ و فرود آمدن تدریجی را تنزیل نامند مثل همین آیه تَنزِیلٌ مِن رَبِّ العالَمِینَ و قرآن بهر دو قسم هر یک به اعتباری نامیده شده.

و در اینجا شاید اشاره باین باشد که مجموعه قرآن پیش از فرود آمدن آن بعالم طبیعت در لوح محفوظ بطور وحدت موجود بوده زیرا که عالم (ما فوق الطّبیعه) عالم جمع و عالم وحدت است لکن هنگام نزول آن در عالم طبیعت که عالم کثرت و عالم تفرقه است بمناسبت عالمش که همه چیز در آن متفرق و پراکنده بنظر می‌آید بتدریج و قطعه قطعه فرود آمده.

أَ فَبِهذَا الحَدِیثِ أَنتُم مُدهِنُونَ در مقام سرزنش کفار برآمده که بچنین کلامی که از مصدر حقیقت فرود آمده تهاون و توهین میکنید و مُدهِنُونَ در لغت مأخوذ از (دهن) و بمعنی نرمی

صفحه : ۱۰۶

استعمال شده.

و شاید اشاره بسستی و بی‌مبالاتی بعضی از مردم دارد که در امر قرآن سستی میکنند و در فهمیدن رموز و اسرار آن جدّیت ندارند، باصطلاح راجع بفهم قرآن خون سردند.

وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم أَنَّکُم تُکَذِّبُونَ بعض مفسرین گویند در اینجا بایست کلامی در تقدیر گرفت و آیه را اینطور قرائت نمود (و تجعلون حظّکم من القرآن الّذی رزقکم انّکم تکذّبون) یعنی و قرار میدهید آنچه روزی شما است از قرآن اینکه بآن تکذیب نمائید، خلاصه شاید مقصود چنین باشد که قرآن که رزق روحانی شما و قوت بخش جان شما است و بایستی روح و قلب خود را بآن قوی و نیرومند گردانید در عوض بسبب انکار و عناد خود را از آن بی‌بهره میگردانید.

فَلَو لا إِذا بَلَغَتِ الحُلقُومَ، وَ أَنتُم حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِنکُم وَ لکِن لا تُبصِرُونَ در اینکه آیه اخیر اشاره بقرب معنوی و احاطه و قیّومیّت او است و امثال اینکه آیه در کلام اللّه مجید بسیار آمده مثل قوله تعالی نَحنُ أَقرَبُ إِلَیهِ مِن حَبلِ الوَرِیدِ و نیز اشاره

بمعیّت قیومیّت دارد آنجا که فرموده هُوَ مَعَکم أینَ ما کُنتُم.

قرب و بعـد حق تعـالی نسبت بموجودات از قبیـل قرب و بعـد زمـانی و مکانی نیست بلکه از قبیل قرب و بعـد معنوی است و بمعنی متعارف مثل قرب باولیاء اللّه یا بعد از آنها نیز نمیباشد بلکه قرب حق تعالی بموجودات معنی بالاتری در بر دارد که فهم نمیکنند آن را مگر (راسخون فی العلم) در احادیث صحیح از معصومین (ع) رسیده

(داخل فی الاشیاء لا کدخول شیئی فی شیء و خارج عن الاشیاء لا کخروج شیئی عن شیئی).

صفحه : ۱۰۷

اگر چه مفسرین قرب در اینکه آیه را نسبت بمحتضر باحاطه علم و قدرت تفسیر نموده‌اند، لکن چون علم و قدرت نیز عین ذات حق تعالی است بازگشت آن نیز بقرب ذات میشود و شایـد آیه اشاره باین باشد که در آن وقت رحمت و فضل خدای رحمن شامل حال محتضـر است زیرا که او دائم الفضـل و کثیر الاحسان است، خلاصه آیه در مقام اعتراض بکسانی است که منکر مبـدء و معادنـد که شمایی که گمان میکنید کار از دست خودتان یا دیگری برمیآید آن وقتی که روح بگلوی محتضـر میرسد و شـما مشاهده مینمائید و قدرت بر علاج ندارید در آن وقت ما باو نزدیک‌تریم از شما و نمیفهمید چگونه قبض روح او را میکنیم.

در بعض آیـات قبض روح را نسبت بملـک الموت میدهـد قُل یَتَوَفّاکُم مَلَکُ المَوتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُم ثُمَّ إِلی رَبِّکُم تُرجَعُونَ«۱» و در بعض آیات نسبت بمطلق ملائکه میدهد حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ المَوتُ تَوَفَّتهُ رُسُلُنا وَ هُم لا یُفَرِّطُونَ«۲» و در جای دیگر نسبت بخودش میدهد اللّهُ یَتَوَفَّی الأَنفُسَ حِینَ مَوتِها وَ الَّتِی لَم تَمُت فِی مَنامِها.«۳»

بعض مفسـرین در جمع بین آیات گفته‌اند روح انبیاء و اولیاء و بالخصوص روح مبارک نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدست قدرت حق تعالی گرفته میشود زیرا که ملائکه تسـلّط بر روح نبی ندارند و روح مؤمنین بدست ملک مقرّب عزرائیل قبض میگردد و روح کفـار را بعض ملائکه میگیرنـد و اینکه طور جمع نمودن بین آیات نیکو بنظر میآیـد زیرا که قبض کننـده روح بایستی از حیث شرافت و مقام با ارواح مناسب باشـند اگر چه تمام اقسام و انواع ملائکه پاک و طاهرند و عمّال حق تعالی و مسخّر امر اویند وَ هُم لا یُفَرِّطُونَ در آیه بالا شاید اشاره باین باشد که آنها نسبت بخدمت مرجوعه

---

(۱) سوره سجده آیه ۱۱ خطاب برسول اکرم است که بگو قبض میکند روح شـما را ملک الموت که موکل بر شما است پس از آن بسوی پروردگارتان بازگشت میکنید.

(۲) سوره انعام آیه ۶۱ وقتی آمد یکی از شما را مرگ میمیراند او را فرستاده‌های ما و آنها تقصیر نمیکنند.

(۳) سوره الزمر آیه ۴۳ خدا میگیرد روحها را در وقت مرگ و آن چیزی را که نمرده است در وقت خواب آنها

صفحه : ۱۰۸

بخود افراط نمیکنند لکن خباثت نفس کافر و تعلّق او بجسد و عکوف او بعالم طبیعت سبب شدت و سختی خروج روح وی میشود، قوله تعالی وَ لَو تَری إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ المَوتِ وَ المَلائِکَهُ باسِطُوا أَیدِیهِم أَخرِجُوا أَنفُسَکُمُ الیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ بِما کُنتُم تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیرَ الحَقِّ وَ کُنتُم عَن آیاتِهِ تَستَکبِرُونَ«۱» اشاره بسختی قبض روح آنها است.

فَأَمّا إِن کانَ مِنَ المُقَرَّبِینَ، فَرَوحٌ وَ رَیحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ چـون در اول سوره مردم را سه قسـمت نموده، اصـحاب الیمین، و المقربین و اصـحاب الشـمال، آخر سوره در مقام حال آنان بعد از مفارقت روح آنها از بدن عنصـری آنها برآمده که اگر از مقربین بشمار آید، یعنی اگر محتضـر مؤمن کامل و از موحّدین باشد بمرتبه و شـهود و عین الیقین یا حق الیقین رسیده باشد پس روح او در محل امن و

جايگاه صِدقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقتَدِرٍ متمركز ميگردد و (روح و ريحان) شايد اشاره باين باشد كه بنسيم معطّر قرب معنوی حقيقی قلب و دل وی باز ميگردد.

بعض مفسّرين گفته‌اند مقصود از (روح) اينكه است كه آن وقت در راحت و آسايش و فارغ از هر مشقّت و زحمتی است.

ديگری گفته آيه اشاره باين است كه مردن مقرّبين مثل گلی ماند كه استشمام نمايند و از آن محظوظ گردند.

وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ برای آنان آماده شده بهشت پر نعمت و از بعض عرفاء است كه مقربين را روح وصال و ريحان جمال و بهشت جلال است، روح او روح انس و قلب او ريحان قدس و نفس او جنهٔ فردوس است، روح او نظر بسوی وجه جبار و ريحان او

---

(۱) سوره انعام آيه ۹۳ و اگر بينی در آن هنگام ستمكاران را در سكرات مرگ هستند در حالی كه ملائكه گشوده‌اند دستهای خود را كه بيرون كنيد جانهای خود را امروز جزاء داده خواهيد شد بشكنجه خواری بسبب آنچه بخدا نسبت بنا حق ميداديد و از آيات خدا سركشی مينموديد.

صفحه : ۱۰۹

استماع كلام جبّار- و جَنَّةُ نَعِيمٍ اينكه است كه عبد وقتی خواست زيارت مولای خود كند از او محجوب نگردد، و مقربين در دار دنيا نيز چنينند كه روح آان مشاهده و ريحان آنها سرور خدمت است و بهشت نعيم آنها سرور بذكر او است.

ديگری گفته روح برای عبادت كنندگان، و ريحان برای عرفاء و جنّهٔ نعيم برای عوام مؤمنين است ديگری گفته روح شهود ذات، و ريحان وصول بآن، و جنّهٔ نعيم محظوظ گرديدن بآن است.

(تفسير روح البيان) وَ أَمّا إِن كانَ مِن أَصحابِ اليَمِينِ فَسَلامٌ لَكَ مِن أَصحابِ اليَمِينِ

سخنان مفسرين در توجيه آيه

(۱) خطاب بحضرت رسول است اگر ميّت از اصحاب يمين باشد تو می‌بينی در او آنچه را دوست داری كه او از سختيها و محنتها فارغ گرديده، و بعضی در توجيه جمله چنين گفته‌اند كه ای آن كسی كه از اصحاب يمينی سلام و سلامتی بر تو است كه از عذاب خدا ايمن گرديدی (مجمع البيان) و شايد آيه اشاره باين باشد كه اصحاب يمين از جهت متابعت تو كه پيمبری و عمل نمودن بشريعت اسلام يا امّت هر پيمبری كه بگفته او و قانون الهی عمل نمو□..□اينان از هر غلّ و غشی و هر تعب و ناراحتی سالم گرديده و دارای عيش گوارا ميباشند.

وَ أَمّا إِن كانَ مِنَ المُكَذِّبِينَ الضّالِّينَ، فَنُزُلٌ مِن حَمِيمٍ، وَ تَصلِيَةُ جَحِيمٍ و اگر ميّت از دسته سوم و از اصحاب شمال باشد و از كسانی كه پيمبران و كتابهای آسمانی را انكار و تكذيب نموده قولا يا عملا و از جاده حقيقت گمراه گرديده چنين مردمانی پس از مرگ نزول و فرودگاه آنان حميم و آب جوشان و محلّ و آرامگاه آنها آتش جهنّم است.

صفحه : ۱۱۰

إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ اليَقِينِ هذا اشاره بمطالب سوره يا خصوص اينكه دسته است كه اينكه هايی كه در اينكه سوره يا آنچه در باره اينكه سه دسته گفته شد واقع و محقق و ثابت و يقينی است كه شكی و ريبی در آن نيست.

و اينكه آيه نيز چنانچه در توجيهات بعض آيات ديگر گفته شده مشعر بر اينكه است كه بهشت و جهنّم موعود و نيز مقام و مرتبه هر

کسی در خور خود فعلا محقّق و ثابت و مهیا است نه آنکه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند بعدا مهیا میگردد.

فَسَبِّح بِاسمِ رَبِّکَ العَظِیمِ خطاب برسول اکرم است بالخصوص و بامت او بالعموم که تسبیح و تمجید و ستایش نمائید پروردگار خود را که بزرگ و با عظمت است و بازگشت تمام امور بسوی او است و او مربّی و پرورنده تمام عالمیان است (هو المبدء و المعاد).

صفحه : ۱۱۱

سوره حدید

اشاره

در مدینه فرود آمده و بیست و نه آیه است

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۱۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۱) لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲) هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۳) هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ یَعلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرضِ وَ ما یَخرُجُ مِنها وَ ما یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعرُجُ فِیها وَ هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۴)

لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۵) یُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۶) آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمّا جَعَلَکُم مُستَخلَفِینَ فِیهِ فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ أَنفَقُوا لَهُم أَجرٌ کَبِیرٌ (۷) وَ ما لَکُم لا تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم لِتُؤمِنُوا بِرَبِّکُم وَ قَد أَخَذَ مِیثاقَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۸) هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلی عَبدِهِ آیاتٍ بَیِّناتٍ لِیُخرِجَکُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ إِنَّ اللّهَ بِکُم لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۹)

وَ ما لَکُم أَلاّ تُنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ لا یَستَوِی مِنکُم مَن أَنفَقَ مِن قَبلِ الفَتحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعدُ وَ قاتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۰) مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجرٌ کَرِیمٌ (۱۱) یَومَ تَرَی المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم وَ بِأَیمانِهِم بُشراکُمُ الیَومَ جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۲)

صفحه : ۱۱۲

ترجمه:

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص،

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همگی تسبیح و ستایش مینمایند آن خدای مقتدر حکیم را،

مر او را است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و او بر هر چیزی توانا است،

او هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او بهمه امور دانا است،

آن خدایی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس از آن مستولی گردانید بر عرش میداند آنچه را که در زمین فرو رود و آنچه از زمین بیرون آید

و تمام امور بازگشت بخدا مینماید،

داخل میکند شب را در روز و داخل میکند روز را در شب و او از سرّ قلبها آگاه است،

ایمان آورید بخدا و رسول او و انفاق کنید از آنچه خدا شما را جانشین گذشتگان گردانیده پس کسانی که از شما ایمان آوردند و انفاق نمودند برای آنها اجر بزرگ است،

و چه چیز شما را بر آن داشته که ایمان نمیآورید بخدا و پیمبر او که دعوت میکند شما را برای آنکه ایمان آورید بپروردگار خودتان که محققا خداوند از شما عهد و میثاق گرفته که بوده باشید شما گروندگان،

خدا آن کسی است که بر بنده خود (محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیات ظاهر و روشن فرستاده تا آنکه بیرون آورد شما را از ظلمتهای (کفر) بسوی نور (ایمان) و خدا نسبت بشما بسیار رئوف و مهربان است،

و چیست مر شما را که در راه خدا انفاق نمیکنید در صورتی که وارث ملک آسمانها و زمین خدا است مساوی نیستند از شما کسانی که پیش از فتح مکّه انفاق نمودند و جهاد کردند که درجه اینان بزرگ‌تر از کسانی است که بعد

صفحه : ۱۱۳

از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند و حال آنکه خداوند بتمام آنها وعده نیکو داده و خدا بآنچه میکنید دانا است،

کی است آن کسی که بخدا قرض بدهد قرض نیکو پس خداوند چندین برابر زیاد میکند بر او و برای او است پاداش بزرگ،

ای پیمبر یاد کن روزی را که می‌بینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را که نور آنان پیش رو و سمت راستشان می‌شتابد و بشارت میدهند ملائکه (مؤمنین را) ببهشتهایی که از زیر درختهای آنها آبها جریان دارد و همیشه در آن بهشتها جاویدانند و اینکه سعادت و فیروزی بسیار بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلّهِ تسبیح بمعنی تنزیه حق تعالی است از هر نقصی و عیبی که در ممکنات از قبیل امکان ذاتی پدید گردیده.

در بعض سور قرآنی تسبیح بر وزن مصدر آمده و در سوره (اسراء) سُبحانَ الَّذِی أَسری بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ زیرا که مصدر اصل مشتقّات است و زمان گذشته و آینده در آن مأخوذ نیست و استیعاب دارد و شامل تمام ازمنه میگردد و در اینکه سوره (الحدید) و سوره (الحشر) و سوره (الصفّ) بصیغه ماضی آمده که اخبار است و خبر میدهد که موجودات چنینند و در سوره (جمعه) و سوره (التّغابن) بصیغه مستقبل آمده و در سوره اعلی و سوره واقعه بصیغه امر سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی بیان نموده و از مجموع آیات چنین استفاده میشود که بایستی عبد در تمام ازمنه و ساعات عمر بحمد و ستایش حق تعالی قیام نماید.

و چون شناسایی ذات حق تعالی بکنه و حقیقت برای احدی از ممکنات خواه مجرّد باشد یا مادی، ملک باشد یا انسان، نبیّ باشد یا ولیّ، ممکن نیست زیرا که او جل و علا محیط است و باقی محاط و معرفت حقیقی بدون احاطه میسر نمیشود اینکه است که امر

فرموده که او تعالی را بتنزیه و تقدیس و خالی بودن از نقایص

صفحه : ۱۱۴

ممکنات ستایش نمایند.

ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (ما) موصوله عموم دارد و شامل میگردد تمام موجودات ارضی و سمائی را چه آنهایی که صاحب شعور و ادراکند، مثل ملائکه و بشر و جن، یا آنهایی که بدون شعور و ادراکند، مثل حیوانات و نباتات حتی جمادات، زیرا که فطرت هر موجودی یک نوع تسبیحی در خور خود و باعتبار خلقت در وی مأخوذ گردیده که بزبان حال و قال تسبیح و ستایش مینمایند مبدء و آفریننده و مربی خود را و در آن سستی نمیکنند.

و رأی بسیاری از مفسرین بر اینکه است که عقلاء او را بقول و اعتقاد ستایش مینماید، غیر عقلاء او را بزبان حال که بحدوث و امکان خودشان ارائه میدهند صانع و مدبر خود را.

بعضی گفته‌اند ممکن است حمل کنیم تسبیح را بر قدر مشترك بین تسبیح لفظی و تسبیح معنوی که شامل گردد هم تسبیح عقلاء و هم تسبیح غیر عقلاء را که عقلاء بزبان از روی دانش تنزیه و تسبیح میکنند و غیر عقلاء بدلالت حدوث وجود و آثار خلقت خود اظهار مینمایند و تنزیه میکنند مدبّر و آفریننده خود را.

صدر المتألهین بعد از نقل گفتار مفسرین در اینجا بیانی دارد که برای توضیح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین فرموده.

مخفی نیست که اینکه توجیهات و تأویلاتی که مفسرین نموده‌اند با آیات قرآنی و احادیث نبوی ملایمت ندارد، زیرا که آیات و احادیث دلالت دارد بر اینکه تمامی موجودات حتّی جمادات و نباتات خدا را تسبیح و ستایش مینمایند، قوله تعالی أ لَم تَرَ أَنَّ اللّه یَسجُدُ لَه مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ وَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ.

و نیز قوله تعالی أ لَم تَرَ أَنَّ اللّه یُسَبِّحُ لَه مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الطَّیرُ

صفحه : ۱۱۵

صَافّاتٍ کُلٌّ قَد عَلِمَ صَلاتَه وَ تَسبِیحَه اینکه دو آیه مشعر بر اینکه است که اینکه تسبیح فطری و سجود ذاتی است که از تجلّی حق تعالی ناشی گردیده برای هر موجودی از خلق اللّه و هر چیزی بطرزی گویا بذکر او تعالی است و حب او در تمام موجودات سریان دارد و همه بفطرت و طبیعت خود بدون تکلّف متواضع و فرمان بردارند فقط قوای وهمیه و تخیّلات شیطانی است که منکر اینکه طور عبادت ذاتیّه موجودات گردیده و باعتبار تخیّلات شیطانی است که انسان مستحق عذاب میگردد چنانچه فرموده وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیهِ العَذابُ (پایان) آری علاوه بر آیات بسیاری که دلالت صریح دارد که موجودات حتی جمادات و نباتات تسبیح میکنند و تقدیس و ستایش مینمایند آن فرد ذو الجلال را احادیث بسیار نیز شاهد بر آن است.

از إبن مسعود چنین نقل میکنند که گفته من در مکه با رسول اللّه بودم و با او بیرون آمدم در بعض اطراف مکّه دیدم حضرتش رو نکرد بحجری و نه بشجری مگر آنکه میگفت

(السلام علیك یا رسول اللّه)

و امثال اینکه روایات بسیار رسیده که مشعر بر اینکه است که موجودات گویا و شنوا میباشند.

و نیز در ادعیه‌ای که از معصومین (ع) رسیده شاهدهایی بر آن است چنانچه از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکنند که در دعا و مناجات عرض میکرد

(الهی انت الّذی سجد لك السماء و الارض و سجد لك سواد الّیل و نور النهار وضوء القمر و شعاع الشمس و حفیف الشجر و دویّ

الماء).

(صدر المتالهین) و در تسبیح روز چهارشنبه که در مصباح کفعمی است چنین مناجات میکند

(سبحان من یسبح له الانعام باصواتها یقولون سبوحا قدوسا سبحان اللّه الملک الحق المبین سبحان من یسبح له البحار بامواجها سبحانک ربّنا و بحمدک سبحان من یسبح له ملائکهٔ السّماوات باصواتها سبحان اللّه المحمود فی کل مقالهٔ- الی ان قال علیه السلام سبحانک لا اله الّا انت تسبح لک الدّواب فی مراعیها و الوحوش فی مظانها!!!!! فلواتها و الطیر فی وکورها سبحانک لا اله الّا انت تسبح لک البحار

صفحه : ۱۱۶

بامواجها و الحیتان فی میاهها و المیاه فی مجاریها و الهوام فی اماکنها

تا آخر) و از اینکه فقرات دعاء می‌توان استفاده نمود که هر موجودی را ذکر مخصوصی است در خور وجود خود که مبدء حکیم در طبیعت و غریزه وی نهاده زیرا که در جای خود مبرهن گردیده که تمام موجودات هر یک بقدر کمال خود دارای شعور و ادراکند و نیز عشق غریزی در تمام موجودات سریان دارد«۱».

و شاید سرّش اینکه باشد که چون وجود عین علم و ادراک و قدرت و شعور است یعنی تمام صفات کمالیه ناشی از وجود است و هر موجودی بقدر قوت و سعهٔ وجودش دارای علم و قدرت و شعور است منتهی الامر چون وجود جمادات و نباتات ضعیف است علم و شعور آنان نمایان نیست، لکن چنانچه گویند اشخاصی که چشم و گوش دلشان بینا و شنوا گردیده مثل انبیاء و اولیاء خاص و تابعین آنها بلکه بعضی از مرتاضین در اثر ریاضت در همین عالم تسبیح موجودات را بگوش شنوا و سجده آنان را بچشم حق بین خود ادراک مینمایند، و باقی مردم در قیامت که بفعلیت اخیر خود رسیده‌اند میفهمند که چگونه تمام موجودات گویا و شنوا میباشند، چنانچه در باره زمین است قوله تعالی یَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها«۲» و نیز باقی موجودات مثل اینکه اجزاء بدن انسان بر علیه خود شهادت میدهند و قرآن شهادت میدهد تمام اینها شاهد بر اینکه مطلب است و دلالت دارد که در آن وقت تمام افراد بشر تسبیح موجودات را بگوش و سجده آنان را عیانا می‌بینند و می‌شنوند گویا عالم قیامت تحوّلی است از عالم دنیا که وقتی عالم دنیا مراتب سیر خود را بانتهای کمال رسانید و آن وقتی است که عالم بوجود امام عصر علیه السّلام بمنتهی درجه کمال لایق بخود رسیده و تمام افراد بشر موحد و متفق الکلمهٔ و دین حق سراسر

---

(۱) چنانچه آن شاعر گفته: (سرّ حب ازلی در همه اشیاء جاری است || ور نه بر گل نزدی بلبل بی دل فریاد)

(۲) سوره الزلزال آیه ۴

صفحه : ۱۱۷

عالم را فرا گرفته و صلح عمومی بین موجودات دائر گردیده آن وقت عالم دنیا بغایت و فائده اخیر خود رسیده.

چنانچه ناموس خلقت بر اینکه استوار گردیده که هر موجودی وقتی سیر استکمالی خود را بپایان رسانید بمرتبه فوق خود تحوّل مینماید و اینکه قاعده لا یتغیر در تمام موجودات حکم فرما است و شاید همین باشد سرّ اینکه بایستی امام دوازدهم عجل اللّه تعالی فرجه و ظهوره در آخر الزمان پس از غیبت طولانی ظاهر گردد

(فیملا الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

پس از آنکه عالم دنیا باین درجه و کمال رسید و نوع بشر بکمال لایق بخود رسیدند آن وقت موقع آن میرسد که تحوّل نماید بعالم

دیگری که صلاحیّت داشته باشد برای بقاء، و آن عالم قیامت است و آن عالم بمناسبت اینکه عالم اخیر و آخر منزل بشر و جایگاه همیشگی او است بایستی کامل باشد اینکه است که عالم آخرت را عالم جمع و عالم حیوان و عالم بقاء نامیده و جامع بین تمام عوالم بشری است.

وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ اشاره بقوت و عظمت و حکمتی دارد که هر موجودی را بنظر خاص و روش مخصوصی گویای تسبیح و تقدیس و ستایش خود گردانیده.

لَهُ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ آن خدای غالب و قاهری که مالك آسمانها و زمین است همه ملك او، و در تصرف قدرت وی است زنده میکند و میمیراند و قدرت او عام است و بر هر چیز توانا است.

اینکه آیه تأیید مینماید همان آیه اول را، و شاید اشاره باین باشد که چون آسمان و زمین ملك خدا و در تصرف قدرت و اقتدار اویند بهر کس خواهد حیات بخشد و هر که را خواهد میمیراند و چون تمام موجودات از آن فرد متعال استمداد بقاء وجود می‌طلبند اینکه است که هر موجودی بزبان حال و قال و استعداد مبدء خود را ستایش مینماید و از او بقاء میطلبد.

صفحه : ۱۱۸

هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) اول است پیش از تمام موجودات و پدید آورنده آنها است آخر است بعد از فناء ممکنات و باقی و ابدی است و آخر ندارد.
(۲) اول است یعنی مبدء صدور اسباب موجودات است و آخر است که رجوع و بازگشت تمام امور بسوی او است، و بظهور موجودات وجود او ظاهر است، و باطن و پنهان است حقیقت و کنه ذات مقدس او از اینکه عقلاء بتوانند ادراك نمایند او را (۳) اول و آخر است یعنی جامع تمام صفات و کمالات اولین و آخرین است و ظاهر و باطن است از جهت آنکه وجود او ثابت و مستمر است در تمام زمانهای گذشته و آینده یا ظاهر است یعنی علوّ و برتری دارد بر هر چیزی و غیر اینها از توجیهاتی که مفسرین در آیه کرده‌اند بسیار است.

لکن بهتر اینکه است که آیه را حمل بر یک معنی عامی نمائیم و گوئیم اینکه چهار کلمه شاید اشاره باحاطه وجود و علم حق تعالی و اشعّه نور رحمت آن فرد ذو الجلال داشته باشد که علم و قدرت و اشعّه نور رحمت او محیط بر تمام موجودات و همه مشمول فیض منبسط و رحمت رحمانی و فیض سبحانی اویند، و اول و آخر و ظاهر و باطن عبارت از تمامی جهات وجود ممکنات باشد که وجود ممکن بتمام جهات از شئونات وجود واجب حق تعالی بشمار میرود که وجود و علم حق تعالی بتمام جهات وجود و سراسر قوای و مراتب خلقت هر موجودی احاطه دارد و او مبدء وجود ممکنات و غایت آنها و ظاهر آنها و باطن آنها است، یعنی همه موجودات بتمام قوا و مشاعر تحت استیلاء و سیطره قدرت و اقتدار او واقعند.

وَ هُوَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ مؤید همین توجیه و بیان آن است که چون محیط و مستولی بر تمام موجودات اولین و آخرین است بهر چیزی عالم و تمام اشیاء در علم حضوری او سبحانه حاضر و مکشوفند و بر او چیزی مخفی و پنهان نمیباشد.

صفحه : ۱۱۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ استَوي عَلَي العَرشِ (خلق) در لغت بمعنی اندازه گیری استعمال شده (استوی)

بمعنی اعتدال و استقامت مقابل اعوجاج آمده و بمعنی استیلاء در صورتی که مقرون بعلی باشد یعنی بعلی متعدی شده باشد نیز استعمال شده عرش بمعنی تحت قوله تعالی وَ لَها عَرشٌ عَظِیمٌ و بمعنی سقف نیز آمده مثل قوله تعالی فَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها.

در اینکه آیه مبارکه در مقام آثار ذات ذو الجلال بر آمده و بدلیل (انّی) که از اثر پی بمؤثّر بردن است معرفی مینماید ذات بیهمتای خود را- و مرجع هُوَ در اینکه آیه و آیه بالا (اللّه) است که در اول سوره (یسبح اللّه) نام برده شده، و شاید اشاره باین باشد که تمام موجودات ارضی و سمائی تنزیه و تقدیس و ستایش مینمایند آن کسی را که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز خلق نموده و بقرینه قوله تعالی در سوره حج آیه ۴۷ وَ إِنَّ یَوماً عِندَ رَبِّکَ کَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ یعنی هر روزی نزد پروردگار تو مثل هزار سالی است که شماره مینمائید وقتی اینکه دو آیه را با هم جمع نمودیم باین اعتبار شش روز شش هزار سال میشود، و معنی آیه چنین میشود خداوند آسمانها را با آنچه در او است از ماه و خورشید و ستارگان و کرات و کهکشانها و تمام اوضاع سماوی و ارضی از کوه‌ها و اقیانوسها و باقی اوضاع زمینی را در مدت شش هزار سال آفرید.

و چون قبل از پیدایش ماه و خورشید و باقی اوضاع عالم که از گردش آنها شب و روز و ماه و سال تعیین میشود شب و روزی نبوده لذا نمیشود مقصود از یوم روز معهود باشد بلکه معنی دیگری در بر دارد و شاید اشاره باین باشد که پیدایش عالم طبیعیّات و عنصریات بتدریج واقع گردیده و وجود آنها تدریجی است نه دفعی و چنانچه از کلمه (تعدّون) استفاده میشود خلقت آسمانها و زمین در مدّتی انجام گرفته که مطابق میگردد با شش هزار سالی که شما افراد بشر شماره مینمائید.

و با آنکه نظر بعموم قدرت الهی ممکن بود عالم طبیعیّات را دفعهٔ ایجاد

صفحه : ۱۲۰

نماید بتدریج آفریده البته اسراری در آن مندرج است که خودش عالم باو است، و همان طوری که اصول عالم از آسمانها و کرات و زمین را بتدریج آفریده جزئیاتی که ناشی از آنها است مثل عناصر و موالید ثلاثه، جمادات، نباتات، حیوانات، آنان نیز بتدریج واقع میگردند.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون ماده اولیه در منتهی درجه خسّت و در مرتبه خلقت در آخرین مرتبه وجود واقع گردیده و چنانچه در محل خود مبرهن گردید مادهٔ المواد که حکماء آن را (هیولی) نامند بتنهایی وجود مستقل ندارد بلکه بضمیمه صورت علت مادی میگردد برای موجودات دیگر، اینکه است که قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی باعث گردیده که موالید، جمادات، نباتات حیوانات، بتدریج از مرتبه‌ای بمرتبه‌ای سیر بنمایند تا بکمال لایق بخود برسند اینکه است که هر موجود طبیعی پیدایش او مسبوق بماده و مدت است، زیرا که اجسام طبیعی قوام وجودشان بحرکت و سکون انجام میگیرد و حرکت بهر معنی که فرض شود تدریجی الحصول است و لازمه جسم طبیعی چنین است که بایستی بتدریج تحقق پذیرد خلاصه قصور ماده و عدم استعداد آن برای وجود دفعی مقتضی اینکه است که موالید ثلاثه بتدریج تحقق پیدا نمایند لکن با اینکه حال چون قدرت حق تعالی عموم دارد و عام است و قصوری در قبل عموم قدرت او تصور ندارد اینکه است که گوئیم آنچه را اراده کند فورا موجود میگردد.

و چون موجودات عالم امر مجرد از ماده میباشند مسبوق بمدت نیز نمیباشند وجودشان دفعی است باراده حق سبحانه و تعالی فورا موجود میگردند و نیز حرکت و سکون در آنها نیست زیرا در آنها قوّه و استعداد نیست که بحرکت از قوه بفعل آیند.

پس از اینجا معلوم میگردد که نه در قدرت الهی قصوری است و نه در فیض او بخلی است، بلکه حکمت چنین اقتضاء نموده که موجودات مادی بتدریج پیدایش نمایند و (استوی) در آیه اشاره بتعادل و موازنه بین اجزاء عالم طبیعیات است که

صفحه : ۱۲۱

پس از خلقت اجزاء سماوات و ارض تعادل و مساوات بین آنها قرار داده عَلَی العَرش شاید اشاره باستیلاء و نفوذ قدرت او باشد و همان طوری که تخت سلطنتی مقر سلطنت سلطان و جایگاه نفوذ حکم او است و سلطان بر آن استیلاء دارد همین طور تمام عوالم ممکنات از عالم مجرّدات و مادیات تماما تخت سلطنتی سلطان السلاطین است و رحمت و فیض وجود لم یزلی او مستولی بر آنان است چنانچه شاید اشاره بهمین معنی دارد قوله تعالی الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی.

یَعلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرضِ وَ ما یَخرُجُ مِنها وَ ما یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعرُجُ فِیها میداند آنچه را که فرو رود و حرکت کند در زمین مثل بذر هنگامی که شکافته میگردد زیر زمین و آنچه از زمین بیرون می‌آید از گیاهها و نباتات و معدنیّات و میاه و دفینه‌جات و میداند آنچه از آسمان مثل باران و برف و تگرگ و نزول ملائکه پائین می‌آید و میداند آنچه را که صعود بآسمان مینماید مثل ارواح و اعمال و کلمه طیّبه و ملائکه و روح قوله تعالی تَعرُجُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیهِ فِی یَومٍ کانَ مِقدارُهُ خَمسِینَ أَلفَ سَنَةٍ سوره (المعارج) آیه (۴).

خلاصه آیه اشاره باحاطه و سعه علم حق تعالی دارد که اعیان موجودات چه آنهایی که ظاهر و پدیدند و چه آنهایی که از انظار خلایق غائب و مستورند قبل از وجود و در حال وجود و پس از وجود تماما در احاطه علم حضوری او مکشوفند و هیچ چیز از او تعالی غائب و مستور نمیباشد.

وَ هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ پس از بیان شمول قدرت او تعالی که از آیه اول هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ معلوم میشود، و بیان احاطه و سعه علمش که از آیه بعد یَعلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرضِ استفاده میگردد، گویا اینکه آیه اخیر اشاره بسبب لمّی شمول قدرت و علم (لم یزلی) دارد که چون قوام موجودات و هستی آنها که هُوَ مَعَکُم اشاره بآن

صفحه : ۱۲۲

است بستگی دارد باراده و مشیّت او، اینکه است که علم و قدرت او محیط بر شما و همه چیزها است.

خلاصه معیت حق تعالی که از اینکه آیه و آیات دیگر مثل قوله تعالی ما یَکُونُ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُم وَ لا خَمسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُم وَ لا أَدنی مِن ذلِکَ وَ لا أَکثَرَ إِلّا هُوَ مَعَهُم أَینَ ما کانُوا«۱» بر می‌آید معیّت قیومیت است، و کنه و حقیقت نحوه معیّت حق سبحانه را با موجودات کسی نمیداند مگر خداوند و راسخین در علم که بنور بصیرتشان و صفای قلبشان مشاهده مینمایند که موجودیّت اشیاء عبارت از انتساب و ارتباط آنها است بموجود حقیقی و وجود آنان وجود ربطی و ظلّی است قوله تعالی أَ لَم تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَو شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً«۲» بلکه بمعنی لطیف‌تر توان گفت وجود ممکنات عین ربط است بقیّوم تعالی و عبارت از قوام وجود آنها است بمبدء آفرینش زیرا که ممکن از حیث ذات و حقیقتش خالی از وجود است و وجود زائد بر او است، چنانچه گفته‌اند (الممکن فی حدّ ذاته لیس و به!!!!) پس وجود نسبت بحق تعالی ذاتی و عین ذات او است و نسبت بممکن عرضی است و همچنین هر کمالی و جمالی و بهایی که در ممکنات دیده میشود ترشّحی است که از سر چشمه فیض رحمت رحمانی حق تعالی صادر گردیده و بممکن رسیده یعنی همه صادر از او، و او جلّت عظمته محیط بر اشیاء و مقوم وجود آنها است.

و باید دانست که معیّت او مثل معیت جسم با جسم دیگر و عرض با موضوعش و صورت با مادّه‌اش و صفت با موصوفش و امثال اینها نیست، زیرا که ارتباط بین واجب و ممکن بحال و محل نیست زیرا که حقیقت حق عز و جل اجلّ و عالی‌تر از آن

---

(۱) سوره مجادله آیه ۸ نیست هیچ رازی بین سه کس مگر آنکه او چهارمی آنها است و نه بین پنج کس مگر آنکه او ششمی آنها است و نه کمتر و نه بیشتر مگر آنکه او با آنها است هر جا که باشند.

(۲) سوره فرقان آیه ۴۷ (آیا نمی‌بینی چگونه پروردگارت کشید سایه را و اگر میخواست هر آینه قرار میداد آن را ساکن.

است که حال در غیر یا ممزوج یا متحد بغیر گردد، بلکه وجود ممکن در مقابل وجود واجب هیچ مینماید.

و از باب تقریب بذهن گفته‌اند. قیام موجودات بمبدء شبیه قیام ظلّ است بذی ظل خود، همین طوری که هستی سایه بستگی دارد بصاحب سایه همین طور وجود ممکنات بستگی دارد بوجود و علم و قدرت خالق متعال.

یا نسبت او بممکنات شبیه نفس است نسبت بحیات بدن که همین طوری که قوام بدن و آثار حیاتی آن از حس و حرکت ناشی از نفس و از آثار نفسند، با آنکه نفس نه داخل در بدن است و نه در خارج از بدن همین طور قوام موجودات و کمالاتی که ناشی از هر موجودی است ناشی از حق تعالی و قائم باو است.

منسوب بسیّد اولیاء علی علیه السّلام است که فرموده

(مع کل شیئی لا بمقارنهٔ و غیر کل شیئی لا بمزائلهٔ).

لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ آسمانها با آن عظمت و آنچه در او است از کرات و کهکشانها و ستارگان و موجودات جوّی، و زمین پهناور بآنچه در او است از کوه‌ها و اقیانوسها و حیوانات برّی و بحری و اصناف جن و افراد بشر (خلاصه) مجموع عالم طبیعی و اینکه کاخ مجلّل جهانی آنچه دیده شده یا نشده همه ملك خداوند تعالی و تحت تصرّف قدرت و اقتدار اویند، و وجود و بقایشان بسته باراده او و قائم بوی میباشند، و بازگشت همه امور بسوی او است او هم مبدء هر موجودی است و هم معاد او است، هم علّت فاعلی و هم علت غایی (هو المبدء و المعاد) همه از او و بازگشت بسوی او است.

يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (ولوج در لغت بمعنی دخول چیزی است در چیز دیگری) راغب اصفهانی چنین گوید (الولوج الدّخول فی مضیق) یعنی ولوج دخول در چیز تنگ است که

بشدت داخل گردد، قوله تعالی حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ فِي سَمِّ الخِياطِ و قوله تعالی يُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيلِ تنبیه بر اینکه است که خداوند تعالی عالم را اینکه طور ترکیب نموده که بطلوع شمس و غروب آن شب را بیفزاید بر روز و روز را بیفزاید بر شب (پایان) (وَ هُوَ عَلِيمٌ) علیم صیغه مبالغه بر وزن فعیل و دلالت بر احاطه و سعه علم دارد، و اشاره به اینکه همین طوری که او عالم بظواهر اشیاء و همه چیز نزد او حاضر و هویدا است، عالم بما فی الضمائر است و بآنچه در سینه‌ها مستور است آگاهست.

و نیز ولوج شب در روز و روز در شب از روی علم بصلاح و حکمت در نظام عالم ناشی گردیده جزافی نیست از روی تصادف و اتفاق انجام نگرفته.

آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمّا جَعَلَكُم مُستَخلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم وَ أَنفَقُوا لَهُم أَجرٌ كَبِيرٌ خطاب بعموم افراد بشر است که ایمان آرید بخدا و پیمبر او که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و از آنچه از پیشینیان بدست شما رسیده و شما جای گزین آنان گردیده‌اید یا از آنچه خداوند شما را بر آن استیلاء داده و در تصرف شما قرار داده انفاق نمائید.

ما تعمیم دارد و شاید اشاره باین باشد که آنچه را که شما خلافهٔ از قبل حق تعالی متصرف گردیده‌اید خواه مال باشد یا علم و دانش، ریاست باشد یا مقام، کمال باشد یا جمال آنچه را در زمین از طرف حق تعالی نمایندگی پیدا نموده‌اید و در آن متصرف گردیده‌اید بدیگران انفاق نمائید، زیرا که تمام فیوضات از سر چشمه فیض الهی ترشح نموده و بدست شما عاریتی است مالك حقیقی او است، حکمت چنین اقتضاء نموده که چند صباحی بدست شما و متصرّف در آن باشید تا وقتی که بصاحبش بر گردانید.

با آنکه آنچه در دست شما است عاریتی است، و مالک حقیقی و صاحب ملک و ملکوت ذات پروردگار است، اگر شما همان طوری که نسبت بآنچه در دست دارید

صفحه : ۱۲۵

نماینده و مظهر مالکیّت حق تعالی گردیده‌اید اگر انفاق نمائید علاوه بر آنکه مظهر و نماینده صفت جود الهی میگردید برای شما اجر و پاداش بزرگی است.

چنانچه معلوم است آنچه را که خداوند بزرگ بشمارد نظر بعظمت و بزرگی خودش بزرگ‌تر از آن است که بعقل کوچک بشر درآید، و از بعض مفسرین است که جمله اسمیّه (اجر کبیر) و تکرار جمله (آمنوا و انفقوا) و بنای حکم بر ضمیر مِنکُم و تنکیر اجر در (اجر کبیر) و وصف آن بکبر و بزرگی تمام اینها مبالغه در وعد است.

(منهج الصّادقین) وَ ما لَکُم لا تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم لِتُؤمِنُوا بِرَبِّکُم وَ قَد أَخَذَ مِیثاقَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (ابو عمرو) (اخذ) بضم همزه یعنی مجهول و مِیثاقُکُم را بضمّ قاف قرائت نموده و باقی (قرّاء) (اخذ) بفتح همزه و (میثاقکم) را بفتح قاف یعنی منصوب قرائت نموده‌اند که مرجع ضمیر در (اخذ) اللّه است و (میثاقکم) مفعول فعل است خطاب عتاب آمیز بکفار نموده که چیست شما را که ایمان نمی‌آورید بخدا با آنکه پیمبر میخواند شما را که بگروید بپروردگار خود.

اشاره به اینکه کلام پیمبر مطابق حکم عقل شما و فطرت اولیه هر بشری است با آن همه معجزات و علامات صدقی که اگر رجوع بوجدان خود کنید عقل و وجدان خودتان شهادت میدهد بر صدق گفتارش.

وَ قَد أَخَذَ مِیثاقَکُم یعنی محققا خدا از شما میثاق گرفته که ایمان آورید شاید اشاره بهمان فطرت اولیه انسان است که در بدو خلقت در عالم (ما فوق الطبیعهٔ) از ارواح اخذ گردیده چنانچه در حدیث است (ارواح دو هزار سال قبل از اجسادشان خلقت گردیده‌اند) و در آن مرتبه روح بشر طاهر و پاک از اخلاق سبعی و بهیمی و خالی از هر گونه کثافت اخلاقی بوده و آن فطرتی است که فرموده فِطرَتَ

صفحه : ۱۲۶

اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها و شاید اشاره بهمین نشئه انسانی دارد آنجایی که در مقام سؤال أ لَستُ بِرَبِّکُم واقع میگردد، و بهمان فطرت اولی خود (قالوا بلی) گفته یعنی اقرار و اعتراف مینماید به الوهیّت و ربوبیّت پروردگارش، زیرا که در آن نشئه روح و حقیقت پاک بشر بگوش حقّانی نداء حق أ لَستُ بِرَبِّکُم را استماع نموده و از روی دانستگی (بلی) گفته (و اللّه العالم بحقیقهٔ کلامه).

هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلی عَبدِهِ آیاتٍ بَیِّناتٍ لِیُخرِجَکُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ إِنَّ اللّهَ بِکُم لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ مرجع (هو) (اللّه) است که در آیه بالا است، در مقام تحریص و ترغیب بشر برآمده و افراد بشر را متنبه میگرداند که آن خدایی که بایستی باو ایمان آرید آن کسی است که آیاتی بر بنده خود محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آورده که آن آیات ظاهر و هویدا است که از معدن صدق و عالم (ما فوق الطبیعهٔ) تنزّل نموده و آن آیات را علامت صدق عبد مطیع خود قرار داده که حجت برای شما افراد بشر تمام باشد و عذر شما قطع گردد، و از راه فضل و رحمت پیمبران و کتابهای آسمانی را فرستاده تا آنکه شما را از ظلمت جهل و بی‌خردی و هر گونه فساد اخلاقی بنور علم و دانش و معرفت و حسن اخلاق هدایت و رهبری گرداند و شما را متذکّر گرداند بهمان عهدی که در روز (الست) با پروردگار خود بسته‌اید.

در اینجا صدر المتألّهین بیانی دارد که برای توضیح آیه مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گفته، بدان که چون خداوند شریفترین آیات روشن خود را بر بزرگ ترین پیمبران گرامی محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و

آله و سلّم فرود آورده تا آنکه مردم را از ظلمت جهل و بی‌خردی بنور علم و دانش هدایت نماید و نیست بنده‌ای از بندگان او مگر آنکه در قلب او اشاراتی و تنبهاتی پدید میگردد، و پی در پی انواری بر وی فرود

صفحه : ۱۲۷

میآید تا آنکه او را از حجب ظلمانی طبیعت بیرون آرد و بنور علم اخروی هدایت نماید، لکن بیشتر مردم مشغول بچیزهایی میباشند که باز میدارد آنان را از یاد خدا، و فراموش میکنند امور اخروی را پس دور نیست که گفته شود اینکه آیه بیان عهد و میثاقی است که در آیه جلو ذکر شده زیرا که خلقت بشر بر پاکی طبیعت و تجرّد وی از علاقه جسم و جسمانیّت نهاده شده و مهیا و مستعد قبول حق و الهام است و از قبل علم و عمل مستعد میگردد برای ترقی و صعود ببالاترین منازل.

لکن چون بشر در اینکه عالم فراموش میکند آنچه را که پروردگارش در خلقت او از عقل تمیز گذاشته، و امور طبیعی مردم را باز داشته از آنچه در کمون ذاتشان مخفی است و مشغول گردیده‌اند بچیزهایی که شیطان باز میدارد آنان را از یاد رحمان، چنانچه فرموده وَ مَن یَعشُ عَن ذِکرِ الرَّحمنِ نُقَیِّض لَهُ شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِین«۱».

و چنین کسانی فراموش کرده‌اند آن میثاق جبلّی و آن عهد ذاتی که باسکان ملکوتین بسته‌اند. اینکه است که پیمبرانی گماشته با دلائل و معجزاتی ظاهر و در قلوب آنان انوار علم و معرفت اشراق نموده تا آنکه مردم را براه حق و حقیقت و صراط توحید رهبری نمایند و آنان را از ظلمات جحیم بسوی انوار نعیم هدایت فرمایند، تا آنجا که فرموده قوله سبحانه هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلی عَبدِهِ آیاتٍ بَیِّناتٍ ممکن است آیه اشاره باشد بآن وارداتی که از جانب خدای رحمان وارد میگردد بر قلوب سالکین بواسطه ملائکه رحمت از الهامات و معارف حقه که نزد اهلش واضح و هویدا است که آنها میفهمند که از جانب حق تعالی بقلبشان افاضه گردیده قوله تعالی لِیُخرِجَکُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ اشاره بثمره اینکه الطاف و انعام است که در باره آنان نموده زیرا که بهمین الهامات است که نفوس بشریه از ظلمت هیولایی منتقل میگردد بعقل بالفعلی که منور گردیده بانوار معرفت و ایمان بخدا

---

(۱) سوره زخرف آیه ۳۵ کسی که اعراض کنده از ذکر خدای رحمان بر او برگماریم شیطان را پس شیطان قرین و رفیق او است.

صفحه : ۱۲۸

و آیات او بقیامت و از ظلمت کده نفس شیطانی بدو قوه علمیه و عملیه بسوی انوار ملکیه راه می‌یابد و همین طوری که انسان بتأمل در اسرار معرفهٔ اللّه و سماع آیات ملکوت او و تفکر در امر آخرت از ظلمت جهل و نقصان بیرون میآید بسوی معرفت و کمال همین طور در پیروی نمودن شهوات و متابعت هوی و شیطان از نور ادراکات معنوی خارج میگردد بسوی ظلمت نفس و کوری دل و دلیل بر آن قول حق تعالی است اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَولِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ (پایان) وَ ما لَکُم أَلّا تُنفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ در مقام اعتراض بکسانی است که در راه خدا انفاق نمیکنند در صورتی که میدانند مال بدست آنان عاریتی است مالک حقیقی خدا است و همان طوری که از دیگران بآنها منتقل گردیده از آنان نیز بدیگران منتقل خواهد گردید و وارث مال‌ها و آسمان و زمین و آنچه در آن است خدا است یعنی همه از آثار فضل و رحمت او و بازگشت همه موجودات بسوی او است.

لا یَستَوِی مِنکُم مَن أَنفَقَ مِن قَبلِ الفَتحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعدُ وَ قاتَلُوا وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ پس از آنکه مؤمنین را تحریص و ترغیب نموده بانفاق، و انفاق کننده‌گان را وعده اجر و پاداش بزرگ داده، در مقام بیان اینکه است که کسانی که قبل از فتح مکه در راه خدا انفاق نمودند و با کفار جهاد کردند و با نفس خود مجاهده نمودند اینان

در اجر و پاداش مساوی نیستند با کسانی که بعد از فتوحات و انتشار اسلام مجاهده و جهاد میکنند علت عدم تساوی عمل اینکه دو قسم از مجاهدین ظاهر است صدر اسلام مسلمانها

صفحه : ۱۲۹

اندك و كفار بسیار بودند و اسلام ضعیف بود از اینکه جهت کمك نمودن بمال و جان بیشتر اهمیت داشت و نیز عمل مجاهدین در صدر اسلام نزدیك‌تر بخلوص بود اینکه است که اجر و پاداش آن اشخاص زیادتر و عمل آنان مهم‌تر بود و تفضلات الهی در باره آنها بیشتر از بعدیها است وَ كُلًّا وَعَدَ اللّه‌ الحُسنى و برای تمام آنها وعده نیکو است اگر چه تفاوت بین درجات آنها بسیار است. مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجرٌ كَرِیمٌ اینکه انفاق در راه خدا را بمنزله قرض بخدا بشمار آورده شاید اشاره باین باشد که گمان نشود مالی که در راه خدا انفاق میشود هدر رفته و عوض ندارد، بلکه چنانچه در آیات بیان فرموده یکی به هفتاد و هفتصد و زیادتر با آنکه او (مالك الملك و الملكوت) است تفضلا عوض كرامت مینماید.
شیخ طبرسی (ره) در تفسیر مجمع البیان نقلا از اهل تحقیق چنین گفته، قرض نیکو آن است که متصف بده صفت باشد.
(۱) حلال، زیرا که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده (خدا طیب و پاك است و قبول نمیکند مگر چیز پاك و طیب را.
(۲) از چیزهای قیمتی پاکیزه باشد، زیرا که خدا فرموده وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ مِنهُ تُنفِقُونَ
(۳) از چیزهایی باشد که انفاق کننده در حیات خود محتاج بآن باشد بدلیل اینکه وقتی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال میشود که بهترین صدقه کدام است، فرمود اینکه است که تو عطاء کنی در حال صحت و امید بقاء و نترسی از فقر، و نیز امهال و سستی در انفاق نکنی تا نزدیك مرگ آن وقت بگویی چنین و چنان کنید و بفلانی چنین بدهید.
(۴) انفاق کنی بکسانی که احتیاجشان زیادتر است، اینکه است که خدا تخصیص داده صدقات را بکسانی که آنان اهل دو سهم باشند.

صفحه : ۱۳۰

(۵) بقدری که ممکن است انفاق را پنهان داری، قوله تعالی وَ إِن تُخفُوها وَ تُؤتُوهَا الفُقَراءَ فَهُوَ خَیرٌ لَكُم.
(۶) با صدقه منّت و اذیت همراه نباشد، قوله تعالی لا تُبطِلُوا صَدَقاتِكُم بِالمَنِّ وَ الأَذی.
(۷) نیّت خالص باشد، و مقصود انفاق کننده فقط رضای خدا باشد.
(۸) انفاق نمودن با ریاء همراه نباشد.
(۹) آنچه را که در راه خدا انفاق مینماید بزرگ نشمارد اگر چه بزرگ باشد، زیرا که متاع دنیا نسبت بآخرت اندك است.
(۱۰) از آنچه بیشتر دوست دارد انفاق نماید قوله تعالی لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ
هر گاه اینکه ده صفت در انفاق جمع شد آن وقت بر آن صادق آید قوله تعالی قَرضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجرٌ كَرِیمٌ که صدقه‌ای که باین اوصاف باشد عامل آن مستحق اجر کریم میگردد. (پایان) یَومَ تَرَی المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم وَ بِأَیمانِهِم بُشراكُمُ الیَومَ جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ مفسرین گویند (یوم) در آیه، یا متعلق بآیه بالا (وَ لَهُ أَجرٌ كَرِیمٌ است، یا بایستی چیزی مثل (اذكر) و امثال آن در تقدیر گرفت که آیه چنین باشد ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن روزی را که میبینی مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه را نوری است که در پیش روی آنان و در طرف راستشان حرکت میکند و بآنان بشارت میدهند ببهشت.
ظاهرا آن نوری که در آن وقت در پیش رو و باطراف مؤمنین احاطه نموده نور ایمان و نور توحید و نور عمل صالح باشد که نور

معنوى ايمان و يقين بمبدء و معاد در

صفحه : ۱۳۱

پيش روى آنان و نور اعمال نيک در طرف راست آنان است.

آرى همين طورى كه در دنيا ايمان رهبر انسان است و وى را بسعادت و فضيلت روحانى و اخلاقى هدايت مينمايد در قيامت هم كه هر چيزى بحقيقت خود ظهور و بروز مينمايد آن وقتى كه ظلمت عالم را گرفته و نور افشانى غير از نور ايمان وجود ندارد آن وقت اطراف مؤمنين بنور ايمانشان كه از باطن آنها تظاهر مينمايد روشن گرديده و نور توحيد و يقين كه مقربين دارا ميباشند در جلو آنان و نور ايمان و عمل نيكو كه اصحاب يمين متصف بآنند در طرف راست آنها نور افشانى ميكند.

و شدّت و قوّت و ضعف نور هر كسى بقدر صفاى قلبش و بقدر شدّت و قوت ايمان و ناشى از مرتبه يقين و تقواى وى است چنانچه در احاديث دارد كه نور اخيار و ابرار در اضائه و آثار تفاوت بسيار دارد.

از إبن مسعود نقل ميكنند كه گفته نور هر كسى بقدر عمل وى است، نور يكى از صنعاء بود تا عدن و از ديگرى برابر كوهى نمايد و از كسى برابر نخل خرمايى و كمترين آنها نور كسى است كه فقط جلوى پاى خود را بيند، و بعضى از مؤمنين بقدرى نور آنان شديد است كه آتش جهنم را فرو مينشاند و چنين كسى وقتى از صراط بگذرد از دوزخ صدا آيد كه اى مؤمن زود برو كه نور تو آتش مرا فرو نشانيد (پايان) خلاصه هر مؤمن با تقوايى بقدر قوت ايمان خود در قيامت صاحب نور است كه آن نور از جلو رو و طرف راست آن حركت مينمايد و راه نمايى ميكند تا آنكه او را ببهشت كه آرامگاه او و دار كرامت حق تعالى است برساند، و ملائكه رحمت نيز باستقبال وى آيند و او را مژده دهند ببوستانهايى كه از زير درختها و غرفه‌هاى آن انهار رحمت و جويهاى فيض رحمت غير متناهى جارى است، و بالاترين مژده براى بهشتيان اينكه است كه هميشه در بهشت جاويدانند، ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ذلك اشاره بهمان الطاف الهى است كه نصيب بهشتيان گرديده كه آن سعادت و فضيلت بزرگى است كه مؤمنين بآن فائز گرديده‌اند.

صفحه : ۱۳۲

[سوره الحديد (۵۷): آيات ۱۳ تا ۲۱]

اشاره

يَومَ يَقُولُ المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِكُم قِيلَ ارجِعُوا وَراءَكُم فَالتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَينَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذابُ (۱۳) يُنادُونَهُم أَ لَم نَكُن مَعَكُم قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُم فَتَنتُم أَنفُسَكُم وَ تَرَبَّصتُم وَ ارتَبتُم وَ غَرَّتكُمُ الأَمانِيُّ حَتّى جاءَ أَمرُ اللّهِ وَ غَرَّكُم بِاللّهِ الغَرُورُ (۱۴) فَاليَومَ لا يُؤخَذُ مِنكُم فِديَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأواكُمُ النّارُ هِيَ مَولاكُم وَ بِئسَ المَصِيرُ (۱۵) أَ لَم يَأنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخشَعَ قُلُوبُهُم لِذِكرِ اللّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلُ فَطالَ عَلَيهِمُ الأَمَدُ فَقَسَت قُلُوبُهُم وَ كَثِيرٌ مِنهُم فاسِقُونَ (۱۶) اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يُحيِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها قَد بَيَّنّا لَكُمُ الآياتِ لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ (۱۷)

إِنَّ المُصَّدِّقِينَ وَ المُصَّدِّقاتِ وَ أَقرَضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً يُضاعَفُ لَهُم وَ لَهُم أَجرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِندَ رَبِّهِم لَهُم أَجرُهُم وَ نُورُهُم وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِيمِ (۱۹) اعلَمُوا أَنَّمَا الحَياةُ

الـدُّنيا لَعِبٌ وَ لَهوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَينَكَم وَ تَكاثُرٌ فِي الأموالِ وَ الأولادِ كَمَثَلِ غَيثٍ أَعجَبَ الكُفّارَ نَباتُه ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراه مُصفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٌ وَ مَا الحَياةُ الدُّنيا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ (۲۰) سابِقُوا إِلى مَغفِرَةٍ مِن رَبِّكُم وَ جَنَّةٍ عَرضُها كَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ أُعِدَّت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِكَ فَضلُ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ (۲۱)

صفحه : ۱۳۳

(ترجمه)

و نیز در آن روز مردان منافق و زنهای منافقه باهل ایمان گویند مشتابید تا ما هم از نور شما روشنایی بگیریم، بآنان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید (یعنی برگردید بدنیا اگر میتوانید و از آنجا تحصیل نور کنید) پس از آن زده میشود بین (منافقین و مؤمنین) حصاری که آن حصار را دری است که باطن آن (که روی بمؤمنین است) رحمت است و ظاهرش (که رو بمنافقین دارد از قبل پشت آنها یعنی از جهت اعمال بد دنیوی آنها) عذاب جهنم است،

(باز ثانیا) منافقین میخوانند مؤمنین را که آیا ما در دنیا با شما نبودیم، مؤمنین در پاسخ بآنان گویند آری و لکن نفسهای شما شما را فریب داد و آمال و آرزوهای دور و دراز شما را مغرور گردانید انتظار (بلاء بر پیغمبر بردید) و شک کردید در پیغمبری او تا وقتی که امر خدا رسید (یعنی مرگ) (و فریب داد شما را بخداوند شیطان فریبنده)

پس امروز نه از شما (که منافقید و نه از کسانی که کافر شدند قبول نمیشود نه فدیه و نه عوضی و جایگاه شما آتش است و سزاوار شما (و پناهگاه شما) آتش است و آتش دوزخ بد محل بازگشتنی است،

آیا وقت آن نرسیده که کسانی که ایمان آورده‌اند بذکر خدا و آنچه از طرف او فرود آمده قلبهای آنان خاشع و ترسناک گردد و نبوده باشید مثل کسانی که پیش از شما بودند که برای آنها کتاب نازل گردیده شد و پس از آنکه زمان طولانی گذشت قلبهای آنها را قساوت گرفت و بسیاری از آنها فاسق بودند،

بدانید که ثابت و محقق است که خدا زنده میکند زمین را بعد از مردن آن (یعنی در فصل زمستان زمین خشک می‌گردد و در فصل بهار آن را سبز

صفحه : ۱۳۴

میگرداند) محققا ما برای شما ظاهر گردانیدیم آیات (تکوینی و تشریعی) خود را شاید شما تعقّل کنید،

اینکه است و جز اینکه نیست که مردهای تصدیق کننده و زنهای تصدیق کننده و کسانی که بخدا قرض میدهند قرض نیکو برای آنان بچند برابر زیاد میکنیم و برای آنها است پاداش گرامی که باحترام بآنها میدهند،

و آن کسانی که ایمان آوردند بخدا و پیمبران او (یعنی ایمان واقعی) آن جماعت تصدیق کننده‌گانند و گواهانند نزد پروردگار خودشان برای آنان است پاداش آنها و نور آنها و کسانی که کافر شدند و آیات خدا را انکار نمودند چنین مردمانی یاران جهنّمند،

ای مردم بدانید که زندگانی دنیا بازیچه بچه‌گانه و بیهوده کاری و تزیّن (ظاهری) و تفاخر و خودستایی و زیاد نمودن در مال و اولاد (چیزی دیگر نیست) و مثال دنیا مثل بارانی است که گیاهها را از زمین برویاند بطوری که زارعین را بشگفت آورد پس از آن (بهم پیچیده گردد) و ببینند زرد گشته پس از آن چوب خشک گردیده و در آخرت عذاب شدید است (برای کفار) و مغفرت و خوشنودی خدا است (برای مؤمنین) و نیست متاع (و لذائذ دنیا) مگر چیزی که فریبنده است،

ای مؤمنین سبقت گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگار خودتان و سبقت گیرید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای

آسمان و زمین است که آماده شده برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او و اینکه فضل خدا است که عطاء میکند بهر کس که بخواهد و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

يَوم يَقُولُ المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِكُم قِيلَ ارجِعُوا وَراءَكُم فَالتَمِسُوا نُوراً یوم بدل از یوم آیه بالا است، وقتی مردها و زنهای منافق مؤمنین را در نور و خود را در ظلمت بینند بطور ذلت و نیازمندی و انکسار از آنان التماس نور نمایند و گویند نظر خود را بما معطوف دارید تا از نور شما اقتباس نور نمائیم و از اینکه ظلمت

صفحه : ۱۳۵

برهیم، در پاسخ بآنان گفته میشود برگردید بپشت خودتان و از آنجا اخذ نور نمائید شاید مقصود چنین باشد که بطور سرزنش بآنها گفته میشود اگر توانید برگردید بحیات دنیوی و از آنجا کسب نور نمائید، اشاره به اینکه جای کسب و عمل دنیا است دنیا مزرعه آخرت است، هر چه در اینجا کاشته‌ای در آخرت درو خواهی نمود، زیرا انسان مادامی که در دنیا حیات دارد استعداد و قابلیّت هر کمالی را داراست، لکن وقتی حیات دنیوی وی منقضی گردیده تمام جهاتی که بالقوه در وی مأخوذ بود تمام میگردد آن وقت فعلیّت وجود و کمالات او بقدری است که در حیات دنیا کسب نموده و از قوه بفعل آورده در آن وقت دیگر محلی برای استعداد تحصیل کمال در وی باقی نمانده و گویا صاحبان نور بمنافقین گویند ما در دنیا از راه ایمان و تقوای کسب نور نمودیم و شما دنبال حظوظات نفسانی خود را گرفتید و در ظلمت نفس فرو رفتید امروز در اثر همان ظلمت کفر دچار تاریکی و ظلمت گردیده‌اید.

از اینجا توان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی او عالم دنیا و فوق آن عالم برزخ از موقع مرگ تا قیامت و فوق عالم برزخ عالم قیامت است و مرگ یک تحوّلی است برای انسان از نشئه‌ای بنشأه فوق، و همچنین هر نشئه‌ای از نشآت و ادوار وجود انسان یک نحو تحولی برای استکمال وی است تا برسد بمنتها درجه‌ای که لایق مقام وی و نتیجه اعمال او است.

اینکه است که اهل آخرت زندگانی دنیای خود را در پشت سر خود می‌بینند و تمام حرکات و سکنات و اعمالی که در دنیا نموده‌اند (نصب العین) آنان میگردد، و آنچه کرده‌اند نزد آنها حاضر میگردد چنانچه قوله تعالی وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً شاهد بر آن است پس از اینجا معلوم میشود که دنیا و آخرت دو منزل از منازل سیر انسانی است که سر انجام او یا بهشت موعود است که دار کرامت الهی است یا جهنّم است که دار غضب او است وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ.

صفحه : ۱۳۶

فَضُرِبَ بَينَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذابُ پس از تقاضای منافقین و نیازمندی آنان از مؤمنین که ما را از نور خود کامیاب گردانید بین آنها دیواری کشیده میشود که آن دیوار دربی دارد که در باطن آن رحمت است برای مؤمنین و در ظاهر آن عذاب است برای منافقین.

از بعض مفسرین است که سور دیواری است بین بهشت و جهنّم مؤمنین داخل بهشت میگردند و منافقین داخل جهنم میشوند.

شاید مقصود از آن سور و دیوار پرده ضخیم طبیعت باشد، که در دنیا بین مؤمنین و منافقین حجاب گردیده و نور حقیقت را از نظر منافقین پوشانیده، و در اینکه دنیا ظاهر بینان نمی‌بینند، و در قیامت که هر چیزی بحقیقت خود نمایان میگردد بصورت حصن و دیوار ضخیمی میشود که منافقین را از تلألؤ نور حقیقت در ظاهر و باطن محروم میگرداند.

و شاید مقصود از آن دربی که دو طرف دارد طرف باطن آن رحمت است و طرف ظاهر آن عذاب است قلب آدمی است که آن لطیفه رحمانی است و واقع در عالم طبیعت گردیده هر گاه از کثافات اخلاقی پاک گردید و رو بحق تعالی و عالم اله آورد آن درب رحمت میگردد که فیوضات الهی و انوار رحمت رحمانی از راه قلب بر انسان وارد میگردد، و هر گاه رو بدنیا و عالم طبیعت آورد از همین راه مشمول غضب پروردگار و عذاب و دوری از رحمت او میگردد.

یُنادُونَهُم أ لَم نَکُن مَعَکُم قالُوا بَلی وَ لکِنَّکُم فَتَنتُم أَنفُسَکُم وَ تَرَبَّصتُم وَ ارتَبتُم وَ غَرَّتکُمُ الأَمانِیُّ حَتّی جاءَ أَمرُ اللّهِ وَ غَرَّکُم بِاللّهِ الغَرُورُ

پس از آنکه بین مؤمنین و منافقین دیواری کشیده میشود که در داخل آن رحمت است برای مؤمنین، و خارج آن عذاب است برای منافقین.

منافقین از روی اضطرار مؤمنین را میخوانند و گویند آیا در دنیا ما با شما

صفحه : ۱۳۷

نبودیم و چون بیان حال منافقین است شاید مقصودشان چنین باشد که آیا ما از روی نفاق با شما در مساجد یا جای دیگر نماز نمیخواندیم و ریاء بظاهر اسلام عمل نمینمودیم چرا حالا- که ما در ظلمت میباشیم نور خود را از ما میپوشانید و ما را در ظلمت میگذارید مؤمنین در پاسخ گویند آری در ظاهر با ما بودید نه در باطن و شما بفریب نفسهای خود و شیاطین مفتون گردیدید و آرزو و آمال دنیوی چشم دل شما را کور گردانید و بکفر و نفاق وادار نمود وَ تَرَبَّصتُم را چنین تفسیر نموده‌اند یعنی شما منتظر هلاکت پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و منحل گردیدن اسلام بودید وَ ارتَبتُم و در دین شک داشتید وَ غَرَّتکُمُ الأَمانِیُّ و آمال و آرزوهای طولانی شما را مغرور نمود تا وقتی که امر خدا رسید یعنی مردید وَ غَرَّکُم بِاللّهِ الغَرُورُ و فریب داد شما را بخداوند تعالی شیطان و نفس فریبنده، به اینکه خدا کریم است و ما را عذاب نمی‌کند، و ندانستید که جهنّم نتیجه اعمال شما است، تسویه بین مطیع و عاصی قبیح است و از حکیم کار قبیح سر نزند چنان که در قرآن مجید خبر داده و فرموده أ فَنَجعَلُ المُسلِمِینَ کَالمُجرِمِینَ، ما لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ سوره القلم آیه ۳۶ و ۳۷.

آری عمده چیزی که انسان را از سعادت باز میدارد و وی را بدرک اسفل سافلین طبیعت پرتاب مینماید دو چیز است یکی غرور نفسانی، و دیگر آرزوهای مالا مال طبیعی و تمام مردم مبتلا باین دو فتنه بزرگ طبیعتند مگر جماعت اندکی که در حفظ و حمایت حق تعالی محفوظ مانده‌اند.

خلاصه چنانچه مشاهده مینماییم هر صنفی از مردم بعلم و صنعت خود میبالند و بآن مغرور و پابند گردیده و قدمی پیش نمیگذارند، قوله تعالی کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ مخصوصا کسانی که خود را اهل علم و دانش دارای کمال و فضیلت میدانند و علماء و دانشمندان دیگر را بیخرد و نفهم میپندارند.

مثل اینکه منسوبین بعلم حکمت فقط دانش را منحصر بفرا گرفتن اصطلاحات حکماء و اهل منطق و کمال را منحصر بآموختن مفاهیم کلیه و طریق ترتیب دادن مقدّمات منطقیّه میدانند و در علوم دیگر فضیلت و شرافتی قائل نیستند و آنان بغرور

صفحه : ۱۳۸

نفس مبتلا گردیده‌اند و نمیفهمند.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را عارف و موحد میدانند و خود را از علماء طریقت معرفی مینمایند و در مقام توهین و سرزنش علمای شریعت برآمده و علمای دین و نیز حکما را توهین مینمایند و نمیدانند که اساس طریقتی که مدعی آنند همان علم شریعت است و نیز معیار تشخیص دادن صحت و فساد تمام علوم علم منطق و حکمت است و بدون اینها روش صحیح و وصول بمقصدی که مدعی آنند میسّر نمیشود.

و دیگر از مغرورین کسانی میباشند که خود را از علمای شریعت معرفی مینمایند و آن علمی که اینکه قدر در باره آن تعریف و تمجید شده منحصر بفرا گرفتن علم فقه و اصول میدانند، و حکماء و عرفاء را تخطئه میکنند، بلکه بعضی از آنها نسبت کفر و زندقه بعرفاء و حکماء میدهند، آنان نیز بغرور نفس مبتلا گردیده‌اند بایست بدانند علم فقه مقدمه اعمال فروع دین است اول بایستی اصول دیانت روی مبنای صحیح بطوری که باعث یقین گردد انجام گیرد پس از آن در مقام تصحیح فروع و علم احکام برآمده و آن را اخذ از کتاب یعنی قرآن و سنّت نموده و بآن عمل نمایند.

و دیگر از مغرورین علمای اخلاقند که موضوع علمشان امتیاز دادن بین صفات خوب و بد است، همان دانش علم اخلاق آنان را مغرور نموده در صورتی که بطور کلّی علم مقدمه عمل است، علم بدون عمل وبال است چنانچه عمل بدون علم بی‌ثمر و بی‌فائده است، اول علم است دوم عمل اگر علم و عمل با هم توأم گردید ممکن است راه نجاتی برای انسان باز کند و او را سعادتمند گرداند، و نیز زاهدین بزهدشان و عابدین بعبادتشان مغرور گردیده‌اند.

و دیگر از مغرورین مخترعین صنایعند که موضوع علمشان طبیعت و آثار و خواص آن است، و آنان چون قدمی بسوی عالم روحانیت ننهاده‌اند و عالم را منحصر بعالم طبیعیات میدانند اینکه است که علم و دانش را منحصر بعلوم طبیعیات و

صفحه : ۱۳۹

پی بردن بخواص و آثار اشیاء و اختراع صنایع و کیفیّت تصرف در مواد میدانند و علوم علمای قدیم و علمای شریعت را پوچ و موهوم میپندارند و نمیدانند مطلوب از علم آن است که روحانیّت انسان را بزرگ نماید و حیات پاکیزه جاودانی برای وی تأمین گرداند.

خلاصه علم و عمل و هر کمالی که تصور گردد وقتی مطلوب و منتج میگردد که آدمی را از صفات بهیمی و سبعی تزکیه نماید و دل و قلب وی را رونق دهد و روحانیّت وی را که حقیقت انسانی همان است تکمیل نماید و او را بجاده تکامل و سر حد بین عبودیت و ربوبیّت رهبری گرداند، و کسی که در کمالات نفسانی باین پایه رسد علامتش اینکه است که خود را قطره وارد در دریای عظمت فیض ربانی مستغرق بیند، بلکه اصلا خود و اثری از خود نبیند چه جای آنکه بخود مغرور گردد و کمالی در خود مشاهده نماید.

و فقط چنین اشخاصی در قیامت اهل نجات و صاحب نورند و باقی مردم در هاویه ظلمت غرور نفسانی مبتلا گردیده‌اند اینکه است که مؤمنین بمنافقین گویند چون آرزو و آمال دور و دراز دنیا شما را مغرور نمود و در دنیا از ظلمت طبیعت بیرون نیامدید و قلب و دل شما بنور توحید روشن نگردید در اینجا در همان تاریکی نفس باقی خواهید ماند.

فَالیَومَ لا یُؤخَذُ مِنکُم فِدیَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأواکُمُ النّارُ هِیَ مَولاکُم وَ بِئسَ المَصِیرُ اینکه آیه تتمه آیه بالا است که گویا از روی سرزنش بمنافقین گفته میشود امروز که روز مجازات است برای شما هیچ علاج و چاره‌ای که بتوانید خود را از عذاب برهانید و کسب نور نمائید نه از شما منافقین که بظاهر با مؤمنین بودید و قلب شما از ایمان خالی بود و نه از کفار هیچ عمل و نه فدیه‌ای که فدا بدهند و خود را از عذاب

صفحه : ۱۴۰

نجات بدهند قبول نمیشود زیرا که وقت عمل گذشته و امروز روز مجازات و نتیجه گرفتن است.

در مفردات چنین گفته الفدی و الفداء حفظ الانسان عن النّائبهٔ بما یبذله عنه قال تعالی فَإِمّا مَنًّا بَعدُ وَ إِمّا فِداءً یقال فدیته بمال و فدیته بنفسی و فادیته بکذا پایان قوله تعالی در سوره المعارج آیه ۱۱ راجع بشدت عذاب مجرمین که شاید مقصود از مجرمین کفار و منافقین باشد فرموده یَوَدُّ المُجرِمُ لَو یَفتَدِی مِن عَذابِ یَومِئِذٍ بِبَنِیهِ- وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤوِیهِ- وَ مَن فِی الأَرضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنجِیهِ أَ لَم یَأنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَن تَخشَعَ قُلُوبُهُم لِذِکرِ اللّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلُ فَطالَ عَلَیهِمُ الأَمَدُ فَقَسَت قُلُوبُهُم وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ یَأنِ مأخوذ از (انّی یأنی انا) بمعنی رسیدن وقت است (خضوع و خشوع) دو حالت نفسانی است که در موقع انکسار و شکستگی نفس برای انسان پدید میگردد گویند خشوع در قلب است و خضوع در بدن که در صورت و چشم اثرش ظاهر میگردد.

آیه اشاره به اینکه آیا وقت آن نرسیده که قلبهای مؤمنین در اثر یاد خدا و خوف قیامت و آنچه از طرف حق تعالی فرود آمده نرم و ترسناک گردد چنانچه در اوصاف مؤمنین فرموده إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ زادَتهُم إِیماناً شاید آیه بالا اشاره بمؤمنی باشد که هنوز ایمان در قلب و جان وی رسوخ ننموده، و اینکه آیه اخیر راجع بمؤمن کامل است که ذکر خدا و یاد او تعالی در اعماق دل او فرو رفته بطوری که هر وقت خدا را یاد میکند قلب وی لرزان میگردد.

وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلُ فَطالَ عَلَیهِمُ الأَمَدُ فَقَسَت قُلُوبُهُم وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ بمؤمنین نهی فرموده که مثل یهودیها و نصرانیها از اهل کتاب نباشید که وقتی مدتی از زمان پیمبرشان موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام گذشت مبتلا بقساوت قلب گردیده و از دین

صفحه : ۱۴۱

خود برگشته و فاسق گردیده‌اند.

و از کلام حضرت عیسی علیه السّلام است که زیاد حرف زدن بغیر ذکر خدا قساوت قلب می‌آورد و قسی القلب از خدا دور است، و نیز فرموده در خطاهای مردم نگاه نکنید بلکه خطاها و لغزشهای خود را بنگرید، و نیز فرموده مردم دو قسمند مبتلی و معافی، و رحم کنید اهل بلاها را و خدا را حمد کنید بر عافیت خود (مجمع البیان) اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یُحیِ الأَرضَ بَعدَ مَوتِها قَد بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ علم را چنانچه تعریف کرده‌اند (هو ادراک الشیء بحقیقته) و مقابل آن جهل و بی‌خردی است و صورت حاصله از شیئی نزد عالم اگر بطور قطع و یقین باشد آن را علم نامند و اگر غیر آن باشد آن را ظن و گمان گویند و از اقسام جهل بشمار میرود، و در اینکه آیه ذات احدیت جلّ شأنه مؤمنین را مخاطب ساخته و امر فرموده که بایست (بعلم الیقین) که درجه نازل علم است بلکه (بعین الیقین) که درجه بالای علم است بدانند و بچشم بصیرت ببینند که زنده شدن زمین و سبز شدن و گیاه روئیدن از آن در موقع بهار پس از مردن زمین و خشک شدن گیاهها بقدرت و علم و اراده حق تعالی انجام گیرد، و باین طریق عقل خود را بکار اندازند و بدلیل (انّی) که از معلول پی بعلت بردن است راهی بسوی معرفت و شناسایی مبدء خود پیدا نمایند.

إِنَّ المُصَّدِّقِینَ وَ المُصَّدِّقاتِ وَ أَقرَضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً یُضاعَفُ لَهُم وَ لَهُم أَجرٌ کَرِیمٌ در اینکه مبارک آیه اشاره بدو اصل بزرگ نموده، یکی راجع باصول دیانت و دیگر راجع بفروع دیانت یکی ایمان باصول دیانات که از کلمه (المصدقین و المصدقات) استفاده میشود بنا بر یک قرائت که (صاد) بدون تشدید قرائت شود و اگر (صاد) با تشدید باشد که سیاهی قرآن چنین است راجع بزکوهٔ و قرض الحسنه میباشد و دیگر زکاهٔ و باقی وجوهی که (فی سبیل اللّه) انفاق میشود که از

صفحه : ۱۴۲

فروع دیانت و ایمان بشمار می‌آید.

و مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه یعنی کسانی که ایمان بخدا و تصدیق بما جاء به النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارند، و مالهای خود را در راه رضای پروردگار خود انفاق مینمایند در مورد لطف خود قرار داده و برای آنان پاداش بزرگ مهیّا گردانیده، و نظر باهمیّت انفاق است که با اینکه خداوند خود مالك و صاحب هر چیزی است با اینحال از راه لطف بندگان در مقام اینکه است که برای تشویق و ترغیب آنان انفاق را بمنزله قرض بخود معرّفی نموده اشاره به اینکه همین طوری که قرض پس گرفته میشود همین طور انفاق فی سبیل اللّه عوض داده میشود با اضعاف مضاعف.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِندَ رَبِّهِم لَهُم أَجرُهُم وَ نُورُهُم وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِكَ أَصحابُ الجَحِیمِ اینکه آیه در مقام اینکه است که بیان نماید که مصدّقین و مصدقاتی که در آیه بالا نام برده شده کیانند، و ارائه میدهد که آنان اشخاصی میباشند که ایمان آورده‌اند و بالوهیت حق تعالی و رسالت پیمبران تصدیق نموده‌اند، و (صدّیق) بطور مطلق مبالغه در صدق است، و کسی را صدّیق نامند که در جمیع گفتار و اعمال و حرکات و در همه چیز براستی و درستی عمل نماید، گفتارش صدق- عقایدش مطابق واقع، ظاهرش مرآت باطن و باطنش غرق دریای معرفت و خلوص، چنین کسانی مشیشان و سیرشان بر طریق راستی و حقیقت انجام میگیرد، و پاداش عمل نیکشان و نوری که از طریق صدقشان کسب نموده‌اند بازگشت بخودشان مینماید.

بعکس کسانی که بآیات الهی تکذیب نمودند، و بانبیاء نسبت دروغ بستند چنین مردمانی از یاوران جهنّم و از اهل جحیم میباشند.

طبرسی از حارث بن مغیره چنین روایت میکند (ما نزد ابو جعفر علیه السّلام نشسته بودیم حضرتش از جدّ بزرگوار خود احادیثی نقل میفرمود در اثنای آن فرمود از شما

صفحه : ۱۴۳

هر کس عارف بامام زمان خود باشد و منتظر مبسوط الید شدن آن امام باشد مثل کسی ماند که بقائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشمشیر خود در راه خدا جهاد نموده پس از آن فرمود بخدا قسم مثل کسی ماند که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جهاد نموده بلکه مثل کسی ماند که با پیمبر در خیمه او شهید شده باشد پس از آن فرمود در میان شما آیه‌ای هست که مشعر بر اینکه است گفتم یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کدام آیه است فرمود قوله تعالی الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ تا آخر آیه (مجمع البیان) اعلَمُوا أَنَّمَا الحَیاةُ الدُّنیا لَعِبٌ وَ لَهوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَینَکُم وَ تَکاثُرٌ فِی الأَموالِ وَ الأَولادِ کَمَثَلِ غَیثٍ أَعجَبَ الکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِی الآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ در مفردات چنین گفته لعب در لغت مأخوذ از لعاب و بمعنی بزاق و فضولاتی است که از دهان سیلان داشته باشد (لعب یلعب لعبا) یعنی لعاب دهن او سیلان پیدا نموده لکن در عرف گفته میشود بر هر عملی که بدون قصد صحیح و رویه عقلایی انجام گیرد قوله تعالی وَ ما هذِهِ الحَیاةُ الدُّنیا إِلّا لَهوٌ وَ لَعِبٌ (لهو) چیزی را گویند که انسان را مشغول نماید از آن چیزی که برای او مهم است قال اللّه تعالی إِنَّمَا الحَیاةُ الدُّنیا لَعِبٌ وَ لَهوٌ و هر عمل بیهوده‌ای که غرض انتفاع از آن باشد قوله تعالی لَو أَرَدنا أَن نَتَّخِذَ لَهواً و آن کسی که گفته مقصود زن و فرزند است (بر فرضی که زن و فرزند از اقسام لهو بشمار آید) تخصیص ببعض مصادیق آن داده (مفردات راغب) (زینة) بطور اطلاق چیزی را گویند که انسان در هر حال بآن خود را بیاراید و تزین و تجمّل پیدا نماید، و زینة سه قسم است، زینة نفسانی مثل علم و اعتقادات صحیح و اخلاق نیکو، و زینت بدنی مثل قوت جسمانی و قامت بلند و صورت زیبا، و زینت خارجی مثل مال و جاه قوله تعالی حَبَّبَ إِلَیکُمُ الإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُم اشاره بزینت نفسانی است و قوله تعالی مَن حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ را تفسیر بزینت خارجی

صفحه : ۱۴۴

نموده‌اند، و در بعض روايات در شأن نزول آيه چنين رسيده كه مردمانى بودند برهنه طواف مينمودند اينكه آيه در مقام نهى آنها فرود آمده.

(فخر) مباهات نمودن بچيزى است كه خارج از حقيقت انسانى باشد قال اللّه تعالى إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُختالٍ فَخُورٍ پايان آيه بالا تطبيق ميگردد بحالات و درجات زندگانى انسانى از اول كودكى او تا موقع كبر سن وى (لعب) شايد اشاره بموقع كودكى و اعمال بچه‌گانه او دارد، مثل بازى بچه‌ها بخاك و چوب و باقى چيزهايى كه بگمان آنان فائده‌اى در بر دارد.

(و لهو) اشاره بموقعى است كه از اينكه قبيل كارها منصرف ميگردد و مشغول ميگردد بكارهاى ديگرى، مثل آنكه خود را مشغول ميگرداند بآلات لهو و چيزهاى ديگر كه فائده عقلايى ندارد.

پس از آنكه از اينكه مرتبه قدمى بالاتر گذاشت و بسنّ جوانى رسيد آن وقت حب تجمل بر او چيره ميگردد و مايل بزينت لباس و منزل و باقى تجملات ميگردد و سعى مينمايد كه تزين و تجمل وى از هم دوشان خود زيادتر باشد، و وقتى از اينكه مرتبه بالاتر رفت و فهميد بلباس فاخر و منزل عالى كمالى براى انسان تأمين نميگردد آن وقت فخر و مباهات مينمايد بچيزهاى ديگر مثل كثرت مال و جاه و اولاد و در طلب رياست و پيشوائى و تفوّق بر ديگران بر ميآيد و تمام اينكه هايى كه انسان خود را بآن سرگرم نموده چون فناء پذير است فائده‌اى براى وى تأمين نخواهد نمود اينكه است كه بطور كلى فرموده إِنَّمَا الحَياةُ الدُّنيا لَعِبٌ وَ لَهوٌ.

و در اينكه مبارك آيه حال چنين كسى را تشبيه نموده ببارانى كه بر گياه‌ها و نباتات ببارد و اول سبز و خرّم بنظر آيد لكن طولى نكشد كه خشك شود و چوب گردد و ريز ريز شود و فايده‌اى كه در نظر بوده بر آن مترتب نگردد و جز حسرت و ندامت براى زارع باقى نماند چنين است متاع دنيا و آنچه را كه انسان از اول عمر تا آخر هر موقعى خود را مشغول بعملى نموده و گمان ميكند بنفع او تمام ميگردد وقتى موقع نتيجه گرفتن ميرسد مى‌بيند چنين نبوده كه گمان كرده بود بلكه اضافه بر

صفحه : ۱۴۵

اينكه در عالم قيامت ارزشى براى عمليّات وى نيست بجز حسرت و ندامت و بر آن مترتب ميگردد عذاب شديد.

وَ مَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٌ وَ مَا الحَياةُ الدُّنيا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ اشاره به اينكه اينكه هايى كه آدمى در مراحل زندگانى خود بآن عمل ميكند و آنها را كمال مى‌پندارد بيهوده و جز پندارى بيش نيست فقط سعادت و كمال وقتى براى انسان ميسّر مى‌گردد كه مورد الطاف الهى و مشمول مغفرت و نظر لطف خداوندى او گردد. لكن حيات دنيا نيست إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ يعنى عالم دنيا عالم فريبنده است كه آدمى را برنگارنگ خود گول ميزند و بخود مغرور ميگرداند زيرا كه ظاهرش فريبنده و باطنش مردار گنديده است و چون دنيا حقيقت متأصّل ثابتى ندارد چنانچه بعالم كون و فساد ناميده شده اينكه است كه وجودش عين عدم و بقائش عين فناء است.

لكن با اينكه حال بايد دانست كه اينكه همه مذمتى كه در آيات و احاديث و گفتار بزرگان و دانشمندان در باره مذمّت دنيا و سرزنش اهل آن رسيده و آن را جيفه گنديده و اهلش را سگها ناميده‌اند، مثل همين آيه و آيات ديگر، چنانچه در سوره آل عمران فرموده زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِينَ وَ القَناطِيرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَيلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ ذلِكَ مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ«۱» و نيز اخبار بسيار مثل حديثى كه در كافى بسند صحيح از ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت ميكند (كسى كه داخل صبح و شام شود و بزرگترين همش دنيا باشد خداوند قرار ميدهد فقر را بين دو چشم وى و امر وى را متشتت ميگرداند. و كسى كه صبح و شام

---

(۱) زینت داده شده برای مردم دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای بسیار از طلا و نقره و اسب های نشان دار و چهارپایان اینکه است بهره و متاع زندگانی دنیا و نزد خداست بازگشت نیکو سوره آل عمران آیه ۱۲

صفحه : ۱۴۶

کند و بزرگ‌تر همّش آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنی را در قلب او و امور وی را اصلاح میفرماید) و غیر اینها از آیات و اخبار بسیار اشاره بدنیایی است که مانع از ترقیات روحانی گردد و انسان را بخود مشغول گرداند و آخرت را بدنیا بفروشد و از سعادت و فضیلت محروم ماند.

اما آن دنیایی که مقدمه باشد برای تحصیل سعادت اخروی و فضائل روحانی چنین دنیایی مورد نکوهش نیست بلکه بسیار قابل تمجید و تعریف است.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت میکند که حضرتش وقتی شنید کسی دنیا را مذمّت مینماید فرمود چگونه دنیا را مذمّت می‌نمایی در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و خانه عافیت است برای کسی که بفهمد و خانه غنا است برای کسی که از آن توشه بردارد و جای سجده‌گاه انبیاء است و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فائده ببرند پس برای چه دنیا را مذمت می‌نمایی از ناصر خسرو است:

(نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره سری را)

خلاصه چنانچه گفته‌اند دنیای تو و آخرت تو عبارت از تو حالت قلب تو است آنچه نزدیک بتو و پیش از موت تو است از حظوظات نفسانی، آن عبارت از دنیای تو است، و آنچه بعد از موت عایدت میگردد از علم نافع و عمل خالص آن از آخرت تو بشمار میرود.

پس از اینجا توان فهمید که نمیتوان بطور کلّی دنیا را مذمت نمود زیرا که دنیای مذموم ناشی از حب نفس و حظوظات دنیوی و متابعت هوای است، و آنچه بازگشت بهوای نفسانی نماید از دنیای مذموم بشمار میرود خواه از محرّمات باشد یا مکروهات بلکه مباحات اگر فقط حظوظ نفسانی مقصود باشد، و آنچه راجع بمحبت خدا و تحصیل معرفت و رضای او باشد آن از آخرت بشمار آید نه از دنیا اگر

صفحه : ۱۴۷

چه در آن حظوظ نفسانی باشد، مثل تحصیل علم نافع و حصول معرفت و پدید شدن صفای روحانی که لذّت و حظوظی که از قبل اینها برای اهلش حاصل میگردد منحصر در آخرت نیست بلکه قلبی که آغشته بمحبت و معرفت حق تعالی گردید در همین حیات دنیوی گویا در بهشت موعود محظوظ و با ابناء جنس خود با دو بال علم و عمل در پرواز و همیشه از آن صفای روحانیت خود محظوظ است.

و بعض عرفاء چنین گفته‌اند، اینکه در آیات لذائذ دنیا را لهو و لعب بشمار آورده برای اینکه است که دنیا من حیث ذات و حقیقتش نه ثابت است و نه لذیذ، بلکه توان گفت اصلا دنیا حقیقت ثابتی ندارد زیرا که حقیقت دنیا عین تجدّد و تصرّم است و فناء و زوال در حقیقت آن مأخوذ است، و موجودات دنیا اشیاء ناقصی میباشند، و عمل آنان عمل شیطانی است و کسانی که در طریق سلّاك الی اللّه تعالی واقعند یعنی رونده‌گان بسوی حق تعالی مادامی که در راهند کمال ثابتی برای آنان تأمین نشده زیرا که حرکت، از قوه بفعل آمدن است و انسان مادامی که در دنیا است علی الدّوام از قوّه بفعل می‌آید، و کمال وی وقتی تحقق پذیرد که

بفعلیت اخیر خود برسد، و آن تحقق یافتن وی است (فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ) اینکه است که عرفا گفته‌اند (عالم کون کلّه خیـال در خیـال) و از شیخ عربی است که (کل ما فی الکون و هم او خیال او عکس فی مرایا او ظلال) (پایان) سابِقُوا إِلی مَغفِرَةٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرضُها کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ أُعِدَّت لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِکَ فَضلُ اللّهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ آیه بالا اشاره باین بود که حقیقت دنیا یک امر موهومی بیش نیست، و اگر لذت و حظی در آن توهّم شود حقیقت ثابت و پابرجایی ندارد، و امر ثابت حقیقی امور اخروی است، که مآل و بازگشت شما یا بسوی دار کرامت و شرافت است، یا بسوی

صفحه : ۱۴۸

دار عذاب و نکال، و اینکه آیه اخیر اشاره باین دارد که چون چنین است سزاوار اینکه است که بشتابید و از یکدیگر سبقت بگیرید بسوی مغفرت و آمرزش از پروردگارتان و باعمال نیک و سجیّه‌های نیکو بشتابید بسوی بهشتی که پهنای آن مثل پهنای آسمان و زمین است. و چنین بهشت وسیعی آماده و مهیّا گردیده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و پیمبران او.

چنانچه در جای دیگر گفته شد از اینکه آیه أُعِدَّت لِلَّذِینَ آمَنُوا و آیه دیگر أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ، و نیز روایات بسیاری که مشعر بر اینکه است که بهشت و جهنم فعلاـ موجودند و از مجموع آنها توان استفاده نمود که بهشت و جهنّم فعلاـ در جایگاه خود موجودند نه اینکه که بعدا (چنانچه بعضی چنین توهّم نموده‌اند) موجود میگردند.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

در تفسیر (منهج الصادقین) چنین گفته، در اینکه آیه در بیان عرض بهشت برآمده، و بیان طول آن را ننموده بین مفسرین گفتاری است.

(۱) بزرگی عرض دلالت دارد بر بزرگی طول.

(۲) طول بدون عرض ممکنست اما عرض بدون طول ممکن نیست.

(۳) معنی آیه چنین است، که عرض بهشت مثل طول آسمان و زمین است لکن طول آن را بجز خدا کسی نمیداند.

(۴) عرض در اینجا بمعنی بسط است مثل قوله تعالی فَذُو دُعاءٍ عَرِیضٍ نه بمعنی عرض مقابل طول، و باید دانست که چون بهشت در آسمان هفتم است چنانچه در احادیث ثابت گردیده، پس منافات ندارد با آنکه عرض آن مثل عرض آسمان و زمین باشد.

روایت است که جبرئیل خواست طول بهشت را بداند سی هزار سال بپرید ضعیف شد و از حق تعالی مدد خواست خدا او را قوّت داد سی هزار بار، هر دفعه‌ای سی هزار سال بپرید پس از آن مناجات کرد که خدایا طول بهشت را بیشتر طی کرده‌ام یا کمتر، آن وقت حوریه‌ای از خیمه خود آواز داد که یا روح اللّه چرا بخود زحمت

صفحه : ۱۴۹

میدهی و خود را میرنجانی، بخدا قسم در اینکه مدت که میپری هنوز از ملک من بیرون نرفته‌ای، جبرئیل گفت تو کیستی، گفت من یک حوریه‌ای میباشم از حوریان که برای مؤمنی از مؤمنان مخلوق شده‌ام (پایان) از اینکه روایت و نظائر آن از احادیث بسیار توان استفاده نمود که مقام و رتبه انسان کامل و لو اینکه از اصحاب یمین باشد که ظاهرا بالاترین رتبه و مقام آنان همان مقامات بهشتی و نعمتهای جسمانی است، از ملائکه بالاتر است زیرا که ملائکه مخصوصا ملائکه مقربین از جهت روحانیت و تجرّد افضل از انسانند، لکن چون خداوند در انسان قوّه و استعدادی نهاده که هر قدر بر کمالات وی و قوت روحانی او افزوده گردد، باز قابل

زیادتی است، وقتی چنین استعدادی در وی نهاده البته بحکم (العطیات بقدر القابلیّات) بایستی بهشتی که جایگاه و آرامگاه همیشگی وی است، آن نیز از حیث سعهٔ و تمامیّت محدود بحدی نباشد، لکن ملائکه چنین نیستند هر قدر دارای مقامات و کمالات روحانی باشند باز محدودند، و از مرتبه و مقام خود ذرّه‌ای بالا نمیروند و قوله تعالی حکایهٔ از قول ملائکه در سوره الصافات آیه ۱۶۴ وَ ما مِنّا إِلّا لَهُ مَقامٌ مَعلُومٌ شاهد بر اینکه است خلاصه از اینکه آیه توان استفاده نمود که ذکر عرض بهشت بدون طول آن، شاید اشاره باین باشد که چون مقام مؤمنین و نعمتهای آنان فوق آن است که بتوان آن را محدود بحدّی نمود اینکه است که محل اقامتگاه آنها بهشتی است که محیط بر آسمانها و زمین است، زیرا نظر باین که عرض هر چیزی را مقابل طول آن آرند، وقتی عرض بهشت بقدر آسمانها و زمین باشد، در صورتی که مقدار آسمانها با کرات و اوضاع شمسی و کهکشانها را کسی بجز خدا نمیداند، طول بهشت چه خواهد بود البته غیر محدود میگردد.

صفحه : ۱۵۰

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۲۲ تا ۲۹]

اشاره

ما أَصابَ مِن مُصِیبَةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی أَنفُسِکُم إِلّا فِی کِتابٍ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ (۲۲) لِکَیلا تَأسَوا عَلی ما فاتَکُم وَ لا تَفرَحُوا بِما آتاکُم وَ اللّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُختالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِینَ یَبخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ مَن یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ (۲۴) لَقَد أَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَ أَنزَلنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَ المِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ وَ أَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَنصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالغَیبِ إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ (۲۵) وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً وَ إِبراهِیمَ وَ جَعَلنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الکِتابَ فَمِنهُم مُهتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ (۲۶)

ثُمَّ قَفَّینا عَلی آثارِهِم بِرُسُلِنا وَ قَفَّینا بِعِیسَی ابنِ مَریَمَ وَ آتَیناهُ الإِنجِیلَ وَ جَعَلنا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأفَةً وَ رَحمَةً وَ رَهبانِیَّةً ابتَدَعُوها ما کَتَبناها عَلَیهِم إِلاَّ ابتِغاءَ رِضوانِ اللّهِ فَما رَعَوها حَقَّ رِعایَتِها فَآتَینَا الَّذِینَ آمَنُوا مِنهُم أَجرَهُم وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ (۲۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ وَ یَجعَل لَکُم نُوراً تَمشُونَ بِهِ وَ یَغفِر لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۸) لِئَلّا یَعلَمَ أَهلُ الکِتابِ أَلّا یَقدِرُونَ عَلی شَیءٍ مِن فَضلِ اللّهِ وَ أَنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ (۲۹)

صفحه : ۱۵۱

(ترجمه)

نرسیده (و نخواهد رسید) مصیبتی در زمین و نه در نفسهای شما مگر آن که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت شده پیش از آن که بیافریند (ظاهر گرداند) آن را و محققا اینکه مطلب بر خدا آسان است

(و چون چنین است) بایستی بر آنچه از شما فوت میگردد تأسف نخورید و نیز بر آنچه بشما عطا میکنیم خوش حال نشوید خدا دوست نمیدارد هیچ متکبر و مباهات کننده (خود پسندی) را

آن کسانی که خودشان بخل میورزند و مردم را امر ببخل میکنند و کسی که اعراض کند (از حق تعالی) پس بدرستی که خداوند بی‌نیاز و ستوده است،

محققا ما پیمبران خود را فرستادیم با معجزه‌های ظاهر و با آنها فرود آوردیم کتاب‌های (آسمانی) و میزان (طریق حق و قانون عدل) تا آنکه افراد بشر ایستادگی کنند و بعدالت و درست کاری اقدام نمایند و فرود آوردیم آهن را که در آن جنگ سخت است (زیرا که آلات جنگ از آهن ساخته میگردد) و منافعی است برای مردم که از آهن استفاده مینمایند و نیز برای آنکه خدا بداند کی است که دین خداوند و پیمبران او را در پنهانی یاری میکند، البته خداوند قوی و غالب است،

و محققا ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنان نبوت و کتاب نهادیم، پس بعضی از آنها هدایت یافتند و بسیاری از آنان فاسقند

پس از آن در عقب نوح و ابراهیم و در آثار آنها انبیاء دیگری فرستادیم و بعد از آنها عیسی بن مریم را فرستادیم و باو انجیل عطا نمودیم و در قلب های تابعین او مهربانی و رحمت و رهبانیت (گوشه گیری و ترک دنیا) نهادیم که از پیش خود برای رضای خداوند اختراع نمودند و ما برای آنان واجب نگردانیده بودیم و ترک دنیا را نکردند مگر برای طلب کردن خشنودی خدا پس مراعات ننمودند آنچه را بایستی مراعات نمایند در (رهبانیت) پس ما عطا نمودیم بکسانی که ایمان آوردند از آنها پاداش عملشان را و بسیاری (از آن رهبانان) فاسقند،

ای کسانی که ایمان آوردید بترسید از عذاب خدا و ایمان آورید بپیمبر او تا بشما دو برابر عطا کرده شود از رحمت و در شما نوری قرار دهد که بآن نور حرکت کنید (و راه سعادت خود

صفحه : ۱۵۲

را بیابید) و خدا شما را بیامرزد زیرا که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است

و تا آنکه اهل کتاب بدانند که توانا نیستند که فضل و بخشش خدا را بدست آرند و افاضه فضل و بخشش بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خداوند صاحب فضل و احسان بزرگ است.

(توضیح آیات)

اشاره

ما أَصابَ مِن مُصِیبَةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی أَنفُسِکُم إِلّا فِی کِتابٍ مِن قَبلِ أَن نَبرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ (ما) نافیه (مصیبة) مأخوذ از صاب یصیب اصاب تیر را گویند وقتی که بهدف برسد و (برأ) در لغت بمعنی حق است و یکی از اسماء الحسنی (الباریٔ) است که بمعنی خالق است.

یعنی چیزی در زمین از قبیل آفات و امراض و بلیّات حادث نگردد، و نیز چیزی از بلیّات در نفسهای شما از قبیل امراض و بلیات و مصیبات پدید نگردد، مگر آنکه در کتاب که شاید مقصود (لوح محفوظ) باشد ثابت بوده پیش از آنکه اینکه عالم خلقت گردد، و آیه صریح در اینکه است که آنچه در عالم خلق شده و بشود قبل از ظهورش در اینکه عالم کینونیتی و یک نحو وجودی داشته که در لوح محفوظ ثابت بوده، و حدیث مشهور (جف القلم بما هو کائن) نیز شاهد بر آن است.

در اینجا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم.

چنین گوید، (مکاشفهٔ) بدان که حقایق اشیاء اولا نوشته شده در عالمی که آن را لوح محفوظ نامند بلکه ثبت گردیده در قلبهای ملائکه مقربین که محفوظ ماند از خلل و نقصان بحفظ خدای تعالی، مثل اینکه مهندس اول صورت بناء را در کاغذ یا در لوح سینه

خود ثبت مینماید پس از آن مطابق همان نسخه در خارج ابراز میگرداند

صفحه : ۱۵۳

همین طور مهندس آفرینش فاطر آسمان و زمین نسخه عالم را از ازل تا ابد در عالم عقلی و پس از آن در عالم نفسی ثبت گردانیده و مطابق همان نسخه در عالم حسی پدید میگرداند، پس علم فعلی او سبحانه باشیاء کائنهٔ از اینکه قبیل است، لکن علم انفعالی ما بعکس آن است.

اول اشیاء بحواس ما در می‌آید و پس از آن در عالم خیال نقش می‌بندد و پس از آن در مرتبه عقل منفعل که متحد با عقل فعّال است در می‌آید، آن وقت کلیات را ادراک مینماید اینکه است که ترتیب صعود عودی بر عکس ترتیب نزول بدوی است. پس از اینجا معلوم میشود که آنچه در عقل انسانی حاصل میگردد موافق عالمی است که پیش از آن بوده بطور تعاکس.

و توضیح مطلب اینکه است، کسی که بآسمان نظر میکند بعد چشمش را می‌بندد صورت آسمان و زمین را در خیال خود می‌بیند بطوری که گویا بآنها نظر میکند و اگر چه آسمان و زمین معدوم گردند، آن صورت ذهنی باقی است، پس از آن از مرتبه حسّ‌ش بمرتبه عقلش میرسد، و ادراک میکند حقیقت آنچه را که بحسّ‌ش درک نموده بود، آن وقت عالم ذهنی مطابق میگردد با عالم خارجی، و عالم عقلی مطابق میگردد با لوح عقلی.

خلاصه موجودات از حیث صعود و نزول با هم تفاوت دارند، عالم عقلی در وجود سبقت دارد بر صور مثالیه قدریّه، که صور مثالیه سبقت دارد بر وجود جسمانی، و وجود جسمانی سبقت دارد بر وجود حسّی، پس از آن در قوس صعودی از مرتبه حس بمرتبه خیال میرسد، و از آن بمرتبه عقل، و از مرتبه عقل صعود مینماید و بعقل فعال، و همین طوری که موجودات در قوس نزول از مرتبه علم حق تعالی نزول نموده تا بمرتبه حس انسانی رسیده‌اند در قوس صعود نیز مراتبی را می‌پیمایند تا برسند بمرتبه اول (منه البدء و الیه الرجعی) تا آخر کلامش رحمهٔ اللّه علیه که مفصل است. (پایان)

صفحه : ۱۵۴

لِکَیلا تَأسَوا عَلی ما فاتَکُم وَ لا تَفرَحُوا بِما آتاکُم آیه شاید اشاره باین باشد که چون تقدیرات و آنچه بایست در اینکه عالم محسوسات بتدریج واقع گردد از خیر و ضرر قبلا بقلم قدرت در عالمی که از حیث رتبه و مقام فوق اینکه عالم و برتر و شریف‌تر از اینکه عالم است که آن را لوح محفوظ نامیده ثبت و ضبط گردیده، و نیز چون سلسله علل و معلولات و اسباب و مسبّبات بقدرت (عزیز حکیم) مترتب بر یکدیگر و بیک نظام و ترتیب خلل ناپذیری اوضاع عالم را مترتب بر یکدیگر گردانیده، و در ازل و مرتبه (قضاء) سابق برای هر فردی از انواع موجودات روی میزان عدل و حکمت الهیش در خور استعداد او در امور زندگانیش طوری تقدیر نموده، اینکه است که شخص عاقل و متفکّر میداند هر گاه در ایام حیاتش ضرری بوی برسد، یا نفعی عاید وی گردد و بالاخره آنچه برای وی پیش می‌آید مطابق صلاح دید نظام وجود شخصی وی و نظام جملگی عالم است.

وقتی انسان خردمند نظام کلّی عالم و نظام وجود شخصی خود را در نظر گرفت دیگر جای تأسف برگذشته و آنچه از دستش رفته باقی نمی‌ماند، و نیز بآنچه باو میرسد از نفع شادمان نمیگردد، زیرا چنین کس عقل وی رشد نموده و از حوادثی که دنبال هم می‌آید و میرود و نظام عالم مترتب بر آن است از گذشته آینده را در نظر می‌گیرد، اینکه است که گویا چنین کس گذشته و آینده را با هم می‌بیند، و در نظر چنین کسی عالم مانند کاخ مجللی میماند که اجزایش مربوط بیکدیگر است و هر جزئی از آن را مهندس عالم و ناظم و مربّی وجود مرتب بر یکدیگر گردانیده و بطوری اجزاء و جوانب آن را محکم و مانند حلقه‌های زنجیر با یکدیگر بستگی داده که خلل ناپذیر است، اینکه است کسی که چنین نظریّه‌ای پیدا نموده و بیک نظر وحدانی وحدت جهانی را نگریست

دیگر نه بر گذشته متأسف میگردد و نه بر آینده شادمان میشود آن وقت ممکن است بمرتبه رضاء و تسلیم فائز گردد.

گمان نشود که نتیجه مطلب چنین میشود که انسان در افعال و اعمال خود مختار نیست زیرا عمل آن منوط بعلل و معداتی است که قبلا در لوح محفوظ مقرر

صفحه : ۱۵۵

گردیده و ثبت شده و خواهی نخواهی ظهور خارجی پیدا مینماید.

زیرا از جمله علل وجود فعل و عمل انسان اراده و اختیار خود او است، بلکه اراده و خواست انسان بر عملش جزء اخیر علت تامّه است، و باقی علل معدّات و اسباب بعیده عمل اختیاری وی بشمار میروند، و چون خدای عزّ و جلّ میدانست که فلانی در فلان موقع باختیار خود چنین عملی میکند، اینکه است که اراده او را باتمام علل بعیده که در واقع علت نیستند، بلکه از معدات و اسباب بعیده میباشند، برای حصول عمل، در لوح محفوظ که تمامی اوضاع عالم در آنجا نگاشته شده ثبت گردانیده، و در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا سبب پیدایش عمل بنده نیست، و خواست او معلّق بر اختیار عبد است، و اینکه در روایت مشهور معصوم علیه السّلام فرموده

(لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین)

شاید مقصود چنین باشد که چون از یک طرف عمل انسان مترتب بر اموری است که قبلا انجام گرفته، و از معدّات و شرایط عمل وی است، و خارج از اختیار وی است، اینکه است که اختیار تام در عمل ندارد و از آن طرف چون پیدایش عمل و وجود خارجی آن منوط باراده و تصمیم خود او است، و اراده و خواسته او است که عمل را بوجود می‌آورد یعنی اگر اراده و خواست او نبود عمل وی صورت خارجی پیدا نمینمود اینکه است که در عمل مختار است چنانچه بوجدان بر هر کسی معلوم است که بخواسته خودش عمل میکند و مجبور نیست.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان در توجیه آیه چنین گوید، انسان وقتی دانست آنچه از دستش گرفته میشود خداوند ضامن شده که در قیامت بوی عوض دهد پس سزاوار نیست که بر فوت چیزی محزون گردد، و نیز وقتی دانست بر هر نعمتی شکری واجب میگردد سزاوار نیست که بر نعمتی شادمان گردد.

و اینکه آیه اشاره بچهار چیز دارد.

اول حسن خلق، زیرا کسی که نزد وی وجود دنیا و عدمش مساوی گردید دیگر حسد نمیبرد، و با کسی دشمنی نمی‌کند، زیرا که تمام اوصاف و اخلاق نکوهیده ناشی از محبت دنیا است.

صفحه : ۱۵۶

دوم دنیا و اهل دنیا در نظر وی حقیر میگردند، اینکه است که نه باقبال دنیا شاد میگردد و نه از ادبار و پشت کردن دنیا محزون میشود، بلکه چنین کسی وجود و عدم دنیا نزد وی یکسان مینماید.

سوم آخرت نزد وی بزرگ میگردد زیرا که ثواب و نعمتهای آن دائمی است.

چهارم بزرگی و افتخار را فقط بخدا میداند نه باسباب دنیا و از علی بن الحسین علیه السّلام روایت می‌کنند که مردی از حضرتش از زهد سؤال نمود که زهد چیست فرمود زهد ده چیز است بالاترین درجه زهد پائین‌ترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع پائین‌ترین درجه یقین است، و اعلی درجه یقین أدنی درجه رضاء است و تمام زهد در یک آیه از کتاب اللّه منطوی است لِکَیلا تَأسَوا عَلی ما فاتَکُم وَ لا تَفرَحُوا بِما آتاکُم. (پایان) چنانچه نزد خردمند پوشیده نیست اینکه توجیهی که طبرسی نموده خوب است

لكن با تعليلى كه در آيه لِكَيلا تَأسَوا عَلى ما فاتَكَم وَ لا تَفرَحُوا بِما آتاكُم كه مترتب گردانيـده عدم تأسف بر گذشـته را و عدم فرح بر آينـده را، بر اينكه كه همه چيز در كتاب (لوح محفوظ) ثبت است وفق نميدهـد و ظاهرا همان توجيهى كه نموديم مناسب‌تر بنظر مى‌آيد (و اللّه العالم باسرار كلامه).

وَ اللّه لا يُحِبُّ كُلَّ مُختالٍ فَخُورٍ خـدا دوست نميـدارد فخر كننـده و نازنـده متكبر را، كبر از بالاترين و بـدترين رذائل آدمى بشـمار ميرود زيرا كه ناشـى از جهـل و بيخردى و نفهمى متكبّر است بفقر حقيقى خـود زيرا كه خـود را موجـود مسـتقلى ميپنـدارد و بخود مى‌نازد و شايـد آيه اشاره باين باشد كه منشأ كبر جهل انسانى است كه چون گمان ميكند خودش مالك نفس و مال و تمام عناوين ديگر است و خود را لايق و مسـتحق همه طور فضـيلت و منقبتى ميدانـد اينكه است كه هر گاه چيزى از دسـتش گرفته شـد متأسـف مى‌گردد زيرا گمان ميكند نبايد چنين باشد يا اگر چيزى بدستش آمده چون گمان مى‌كند مالك آن

صفحه : ۱۵۷

گشـته شادمان ميگردد و بآن فخر و مباهات بر ديگران ميكنـد زيرا كه نمى‌داند آنچه براى او پيش مى‌آيد مطابق حكمت و اسـتعداد هر موجودى در عـالم (قضـاء) سـابق و در دفتر آفرينش ثبت گرديـده و تخلّف پـذير نيست نه جلب نفع توانـد كنـد و نه قادر بر دفع ضرر از خويش است پس چگونه انسانى كه حتى مالك نفس خود نيست جا دارد بخود ببالد و خود را منشأ اثر دانسـته و از ديگران افضل و كاملتر داند.

الَّذِينَ يَبخَلُونَ وَ يَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ ممكن است الَّذِينَ يَبخَلُونَ در موضع جر بـدل از مُختالٍ فَخُورٍ باشـد يعنى خـدا دوست نمى‌دارد آن متكبرى كه با قدرت بر انفاق بخل ميورزد و انفاق نميكند و باضافه مردم را نيز امر ببخل مينمايـد و بنا بر اينكه وقف نمودن بر (فخور) جـايز نيست و ممكن است (الّـذين بـا صـله‌اش (يبخلون) جمله مبتـداء باشـد و خبرش مخـدوف و در تقـدير معنى آيه چنين باشد (الّذين يبخلون فانّهم يسـتحقون العذاب) يعنى آن كسانى كه بخل ميورزند و مردم را امر ببخل ميكنند مسـتحق عذاب ميباشـند وَ مَن يَتَوَلَّ كسى كه از امر حق تعالى و انفاق فى سبيل اللّه اعراض نمايد خداوند غنى و ستوده و بى‌نياز است.

اشاره به اينكه او محتاج بانفاق شما نيست اگر انفاق كنيد نفع آن عايد خود شما ميگردد و هر گاه بخل ورزيد آن نيز بضرر خودتان تمام ميگردد.

لَقَد أَرسَلنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ وَ أَنزَلنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ المِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ وَ أَنزَلنَا الحَدِيدَ فِيهِ بَأسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ محقق و ثـابت است كه رسولاـن و سـفراء الهى از انبياء با حجتها و دلائل و معجزات بسـيارى براى هـدايت خلق بين مردم مخصوص برسالت گرديده و با آنها كتاب آسمانى بود كه از طريق وحى بر آنها فرود آمده و مردم را بسوى حق و حقيقت دعوت

صفحه : ۱۵۸

مينمودند و نيز با آنها ميزانى قرار داده كه در معاملات و معاشرات بيكديگر تعدّى ننمايند و روى ميزان عدل و مساوات عمل نمايند. از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين حديث ميكنند كه فرموده در زمان حضـرت نوح جبرئيل ميزان يعنى ترازو از آسمان آورد و بنوح داد و گفت بامّت خود امر كن كه در معاملات ميزان را بكار ببرند.

اينكـه است كه از بعض مفسّـرين مثـل إبن زيـد، و جبـائى، و مقاتـل، نقـل ميكننـد كه آنـان گفته‌انـد مقصـود از ميزان در آيه همين ميزانهاى جسمانى است، و بعض ديگر مثل قتاده، و إبن حيان، حمل بميزان معنوى يعنى عدل نموده‌اند.

و ممكن است از لفظ ميزان يك معنى جامعى اراده شـده باشـد كه شامل گردد هم ميزان حسّـى را كه براى موازنه بكار مى‌بندنـد و

هم میزان معنوی را زیرا که لفظ میزان در استعمالات عرفی در هر دو معنی استعمال شده است پس بنا بر اینکه، معنی آیه چنین میشود که با پیمبران کتاب فرستادیم و نیز میزان عدلی (قانون الهی) قرار دادیم که بین مردم اجراء گردانند.

خلاصه چون لفظ میزان یا باعتبار وضع اولی چنانچه بعضی مدعی آنند، یا باعتبار کثرت استعمال در معنی اعمّ از میزان حسّی و معنوی استعمال شده و مشترک بین هر دو معنی است و برای مساوات بکار بسته میشود، زیرا که میزان حسّی جسمانی تساوی بین اجسام را نشان میدهد، و بمیزان عدل تعادل بین صفات و اخلاق بشری سنجیده میشود.

و بعبارت دیگر میزان اعمّ است و شامل میگردد هم تعادل و توازن بین امور حسّی را و هم تعادل و توازن بین امور معنوی را که از آن بعلم اخلاق تعبیر مینماید و علم اخلاق برای تعادل و میانه روی در صفات وضع گردیده، و میزان صحیحی است برای آزمایش صفات نیک و بد بشری.

و نیز بقرینه قوله تعالی در همین آیه لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ تأیید می‌نماید معنی اعمّ را در جای دیگر قوله تعالی اللّه الَّذِی أَنزَلَ الکِتابَ بِالحَقِّ وَ المِیزانَ آن نیز مؤید همین معنی اعمّ است که مقصود از میزان عدل است.

صفحه : ۱۵۹

و اگر مقصود از میزان فقط میزان حسّی باشد که برای سنجیدن اجسام بکار میبرند چون آن از مصنوعات دست بشری بشمار میرود شاید مقصود از نزول آن نزول اسباب آن است مثل آب و آفتاب که عمده عناصر است و وجود تمام محسوسات منوط بآن است و آن از طرف بالا فرود میآید- یا اینکه معنی چنین باشد که دستور ساختن میزان را بآنها آموختیم مثل دستور ساختن کشتی بحضرت نوح علیه السّلام.

وَ أَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ در سبب انزال حدید در آیه دو حکمت بیان می‌نماید، یکی برای اسباب و آلات دفاعیّه از دشمنان بکار بندند و دیگری برای باقی منافعی که برای تأمین معاش محتاج بآنند زیرا که بیشتر آلات و اسباب کارها منوط بآهن است، و بهمین لحاظ اهمیت آن است در کارها که آن را در آیه از بین اسباب دیگر تخصیص بذکر داده و از إبن عمر چنین نقل میکنند که گفته رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده چهار برکت از آسمان بزمین فرود آمده، آهن، و آب و آتش، و نمک.

وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً وَ إِبراهِیمَ وَ جَعَلنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الکِتابَ فَمِنهُم مُهتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ اینکه آیه عطف بآیه بالا است لَقَد أَرسَلنا و بیان خاصّ بعد از عام است، زیرا که آیه بالا اشاره دارد بارسال تمام انبیاء و کتابهای آسمانی و قانون عدل مدنی که بتوسط پیمبران در عالم بایستی اجراء گردد، و اینکه آیه اخیر در بیان تعداد بعض پیمبران گرامی است، که یکی پس از دیگری برای هدایت خلق مبعوث به پیغمبری شده‌اند.

سؤال، برای چه ارسال پیمبران لازم است

پاسخ!!! وجود انسانی در ابتدای خلقت بالقوه نه بالفعل دارای سه مرتبه کمال است، احساس، تخیّل، تعقّل، بقوای ظاهر پنج گانه، چشم، و گوش،

صفحه : ۱۶۰

و باقی مشاعر ظاهره احساس محسوسات می‌نماید، و بقوای باطنه آنچه را که احساس نموده در قوه و خزینه خیال و حافظه آن را

محفوظ نموده در نفس نگاه میدارد و بقوه واهمه معانی مندرجه در محسوسات را ادراک نموده آن وقت نفس انسانی آنچه را که در خزینه قوه حافظه دارد با معانی مندرجه آن بحضور سلطان عقل برده بنظریه او قضیه میسازد، و از راه فکر از مجهولات بمعلومات میرسد، یعنی بـاین طریق و مطابق قانون منطق صحیح امر مجهولی را توانـد معلوم نمایـد و ادراک کلیّات از همین طریق برای انسان میسّر میگردد.

لکن چون نوع انسانی و اکثر افراد بشر در ابتداء قوای طبیعی و نفسانی در آنان غلبه دارد اینکه است که بدون مرشد کاملی که مؤید من عند اللّه باشد، و قانون عدلی که طریق و روش زندگانی آنها را تعیین نماید طریق سعادت خود را نتوانند پیدا نمایند، اینکه است که در تکمیل قوای عقلانی محتاج بانسان کاملی میباشند که تمام مراتب کمال را پیموده، و باعلی درجه قرب رسیده، و چراغ هدایت را بدست گرفته و ره رو و رهبر دیگران گردیده، و چنین اشخاصی در مرتبه اول پیمبرانند که بقوّه نظریه و قوه علمیه بمنتهی درجه کمال نائل گردیده‌اند، و بقوت عقل نظری ارتباط کامل بحق تعالی و عقول قدسیه دارند، و از مبدء متعال، فیض گرفته و بمادون خود میرسانند، و بقوت عقل عملی خود باذن حق تعالی متصرف در مواد موجودات گردیده، و بمعجزات و بینات که ناشی از قوت قوای متصرفه آنها است برای اثبات پیمبری خود، بعضی از کمالات روح قدسی خود را بمقتضای وقت ارائه میدهند که حجت بر خلق تمام گردد، و بمیزان عدل که شاید آیه اشاره بملکات حمیده و صفات ارجمند آن بزرگواران دارد مردم را از سبعیت و بهیمیت قوای حیوانی باز داشته، و از کج روی و گمراهی آنها را بجاده مستقیم که منتهی گردد بقرب ربّ العالمین رهسپار گردانند.

سؤال، ممکن است گاهی معجزه انبیاء با کرامت اولیاء و سحر ساحرین با هم

صفحه : ۱۶۱

مشتبه گردد چگونه توان امتیاز بین آنها داد.

پاسخ: چون هر یک از آنها ناشی از یک قوّه‌ای از قوای سه گانه انسانی است قوای عقلانی، نفسانی، طبیعی، هر گاه خارق العاده‌ای از قوت قوای عقلانی صادر گردد نفوذ در عقل میکند و بایستی عقلاء بمیزان عقل خود، که عقل میزان کاملی است برای سنجش صحیح از فاسد تمیز دهند که چنین عملی از عمل طبیعت خارج است و مستند بعالم ما فوق الطبیعه می‌باشد و چنین عمل خارق العاده وقتی از انسان صادر میگردد که عقل نظری وی بمنتهی درجه کمال رسیده و ارتباط کاملی بمبادی عالیه پیدا نموده و معجزات انبیاء ناشی از قوت عقل نظری آنها است که جبل انّیت آنان مندک در الوهیت حق تعالی گردیده، و فانی در حق و باقی باو گردیده‌اند زیرا که عبد وقتی بمقام عبودیت رسید و متخلق گردید باخلاق روحانیین و بر وی غالب گردید صفات ارواح مجرده، سلطنت پیدا می‌نماید بر تمام عوالم مادّیات و باذن و مشیّت الهی در آنها تصرف مینماید، زیرا که او مظهر و نماینده حق تعالی گردیده در عالم ممکنات لکن در عین حالی که فعل و عمل منسوب بآنها است حقیقهٔ منسوب بحق تعالی است، چنانچه قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ شاهد بر آن است زیرا که چون تمام قوی و مشاعر آن بزرگواران مشتعل بنور توحید است، اینکه است که مظهر و نماینده صفات حق تعالی گردیده‌اند، و معجزات آنها از روی مظهریّت آنان انجام میگیرد، چون مظهر و نماینده اسم (العلیم) گردیده‌اند خبر از گذشته و آینده میدهند، و نیز چون مظهر اسم (القدیر) میباشند نماینده قدرت الهی گردیده‌اند و شق القمر مینمایند و عصا را اژدها و مرده را زنده میکنند، و نیز چون مظهر اسم (الحی القیوم) از گل (خفّاش) میسازند و حیات بوی میدهند و مظهریت پیمبران ناشی از درجات قرب آنها است بحق تعالی بعضی مظهر یک اسم و بعضی زیادتر و پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مظهر تمام اسماء الحسنی است.

چنانچه قرآن که معجزه باقیه او است شاهد بر آن است، زیرا که قرآن بجهاتی معجزه است، از جهت آنکه مشتمل بر تمام علوم و

معارف است، و خبر از گذشته و

صفحه : ۱۶۲

آیند میدهد مظهر اسم (العلیم) است، و از جهت آنکه هادی و هدایت کننده بشر است مظهر اسم (الهادی) است، و از جهت نفوذش در اعماق قلوب بشر و استیلاء و تفوق او بر تمام کتب آسمانی مظهر اسم (القدیر) است، و از جهت بقاء و ثبات و خلل نیافتن آن مظهر اسم (القیوم) و (الباقی) و غیر آن است.

و نزد آدم خردمند متفکر ظاهر و هویدا است قرآن نماینده اوصاف محمّدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است مظهر و نماینده تمام اوصاف الهی است و هیچ کتابی از کتب آسمانی باین جامعیّت فرود نیامده.

لکن کراماتی که گاهی از مرتاضین پدیدار می‌گردد ممکن است ناشی از صفای قلب و قوت نفسانی آنان که در اثر ریاضات و ترک مألوفات و شکستن قوای حیوانی آنان میسّر گردیده پدید گردد، زیرا چنانچه معلوم است وقتی در اثر ریاضات قوای طبیعی ضعیف گردیده قوای نفسانی قوی میگردد و کمالاتی که از مرتاضین پدید میگردد چنانچه بعضی گفته‌اند ارتباط آنها است بعالم مثال، و عالم مثال عالمی را گویند که متوسط بین عالم عقول و عالم طبیعت است، و نسبت باین عالم دنیا عالم جمع و عالم وحدت نامیده شده زیرا آنچه از صور و امور طبیعی مادی در اینکه جا متفرق و پراکنده بنظر میآید در عالم مثال مجتمعا موجود است یعنی گذشته و حال و آینده با هم در آن عالم موجودند و رؤیای صادقه که گاهی بعض نفوس را میسّر میگردد در موقع آرامش قوای طبیعی شاید برای ارتباط آنها باشد بآن عالم مثال و از آنجا ببعض علوم گذشته و آینده مطلع میگردند، و چنین کمالی اختصاص بمؤمن و موحد ندارد، در اثر ریاضت پدید میگردد، و لو آن که شخص مرتاض کافر باشد ممکن است در اثر ریاضت ببعض امور واقف گردد.

گویند نفس مثال آینه است. وقتی بریاضات پاک گردید رو بهر کجا آرد و همّت بر آن گمارد در آن عکس می‌اندازد، و ممکن است بقوت نفسانی تأثیر در نفوس دیگران کند، و خارق العاده‌ای از خود نشان دهد لکن چون ناشی از قوای نفسانی است از حدود نفس بیرون نمی‌رود، یعنی اگر شخص در اینکه فضیلت کامل گردیده شاید

صفحه : ۱۶۳

بتواند در قوای نفسانی دیگران که در قوت نفسانی ضعیف‌تر از اویند تأثیر نماید، و کمال نفسانی خود را بروز دهد، لکن در اقویای بشر و کسانی که دارای قوت قوای نفسانی و عقلانی میباشند قوت تأثیر ندارد چنانچه دیده شده بعضی در اثر ریاضت و تمرین قوه مغناطیسیّه تأثیر چشم آنها زیاد شده و در نفرات محدودی یا در یک نفر میتوانند تأثیر نمایند.

و ظاهرا سحر ساحرین از حدود طبیعت بالا- نمیرود و سحر بتمام اقسامی که دارد راجع باعمال حرکات طبیعیّه و قوای مادّی و بکمک قوای شیطانیه انجام میگیرد، و همین طوری که ناشی از قوای طبیعی است در قوای طبیعی تأثیر مینماید، اینکه است که غالبا سحر ساحرین در نفوس ضعیفه تأثیر دارد زیرا که تصرف در قوّه واهمه و متخیّله مینمایند نه در نفس ناطقه، بسا میشود در چشم تأثیر میکند و چشمهای ناظرین را میبندد، و اشیاء را عوض نشان میدهد، یا در گوش و قوّه شامّه تأثیر میکند خلاصه ممکن است در تمام قوای حسّاسه تأثیر کند، لکن چون عمل او نشان دادن خلاف واقع است اینکه است که در قوای عقلانی تأثیر ندارد.

(خلاصه) بین معجزات انبیاء و کرامات مرتاضین و سحر ساحرین بچند چیز می‌توان تمیز داد.

یکی آنکه معجزه چون ناشی از قوه عقلانی است از مرتبه حدود نفسانی که عمل مرتاضین است، و حدود طبیعی که موضوع سحر ساحرین است، بالاتر است.

دوم آنکه انبیاء تأثیر در موادّ موجودات جهان مینمایند و متصرف در مادّه میباشند مثلا وقتی از گل خفاش ساخت و در آن نفخه‌ای دمید واقعا آن گل بتأثیر نبیّ خفاش خارجی میگردد و آثار پرندگی و حیات از وی پدید میگردد، لکن عمل مرتاضین و سحر ساحرین تأثیر خارجی ندارد فقط یا در نفس بشر تأثیر دارد، یا در طبیعت و قوای حسّی آنها نفوذ مینماید.
سوم عمل انبیاء ممکن است همیشه باقی بماند مثل قرآن مجید که معجزه باقیه پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و معجزات باقی پیمبران آنها هم مقتضی بقاء بودند زیرا که

صفحه : ۱۶۴

واقعیّت خارجی داشتند لکن چون شریعت آنها نسخ شدنی بوده نباید معجزات آنها باقی بماند، و عمل مرتاضین و ساحرین چنین نیست اگر امر فوق العاده‌ای از خود نشان بدهند مثال برفی ماند که بجهد و بزودی خاموش گردد هیچ دوام و ثباتی برای آن نیست، زیرا که واقعیّت خارجی ندارد تأثیرش فقط در قوای حسّی است که ساحر بعملیات خود غیر واقع را واقع نشان میدهد، و در جلد دوم اینکه تفسیر، در ذیل آیه مبارکه وَ ما کَفَرَ سُلَیمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ راجع باقسام سحر مختصر بیانی نمودیم، و چهار قسم از اقسام آن را تذکّر دادیم، دیگر در اینجا تکرار آن بی‌محل است راجع بآیه بالا صدر المتألهین (ره) بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم چنین گوید.
(مکاشفهٔ) اینکه آیه مثل باقی آیات مشتمل بر فوائد نفیسه بسیاری است، از علم مبدء و معاد و نیز تنبیهاتی دارد بر امور شریفه از معرفت سلوك طریق آخرت.
اول اشاره مینماید بکیفیّت ارسال رسل و انزال کتب، و بیان آن اینکه است که سعادت انسان منوط بدو چیز است.
یکی اطلاع یافتن بر علوم کلیّه از حقایق موجودات و معقولات.
دوم متصف گردیدن او بصفات ارجمند حمیده انسانیه، و خالی گردیدن وی از اوصاف نکوهیده حیوانیه، و عدم تعلق او بمادّیات و امور سفلیه.
و چون هر فردی در اول خلقت خالی از صفات حمیده انسانی است چنانچه فرموده وَ خُلِقَ الإِنسانُ ضَعِیفاً، بلکه بایستی از طرف حق تعالی نور دانش در قلب او بتوسط ملائکه علویه افاضه شود و نمیشود هر فردی دارای چنین مقامی گردد مگر کسی که مؤید گردد بروح قدسی و متصل گردد بعالم علوی و الهام غیبی، و چنین کسی یا پیمبر یا ولی است، و آن معارفی که از جانب ملك بپیمبران اشراق میگردد آن را وحی گویند، و نسبت بولی آن را الهام نامند.
پس خلق برای نجات و رسیدن بسعادت محتاج بواسطه میباشند که او بدون توسط بشر علوم و معارف را از مبدء بگیرد و بمردم برساند و قوله تعالی وَ یُعَلِّمُهُمُ

صفحه : ۱۶۵

الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ إِن کانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ اشاره بهمین است، و باید دانست القاء وحی از جانب ملك بر نبی بطور تقلید نیست زیرا که علم تقلیدی علم نیست، علم پدید نمیگردد مگر باتّصال بمبادی عالیه که تعبیر بروح القدس و جبرئیل نموده‌اند.
تا آنجا که فرموده، تحقیق مطلب اینکه است که انسان ترکیب شده از سه چیز است که آنها را مبادی علوم و ادراکات نامند.
تعقّل، تخیّل، احساس، و هر یك از اینکه قوی متصرف در عالم سه گانه دنیا و آخرت و فوق آنها میباشد، و نبی انسانی است که در هر یك از اینکه عوالم سه گانه تصرف مینماید بتوسط قوّه عاقله فناء فی التوحید، یعنی فانی در حق تعالی و باقی باو میگردد چنانچه پیمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از نفس شریف خود خبر میدهد

(لى مع اللّه وقت لا يسعنى فيه ملك مقرب و لا نبى مرسل)

و بقوه مصوّره مشاهده مينمايد اشباح مثاليه و اشخاص غيبيه و مطالب جزئيه را و مطّلع ميگردد بر حوادث آينده و امور گذشته، و بقوّه حسّاسه و قوه محرّكه تسلط بر افراد بشر پيدا مينمايد و قواى سفليه تحت استيلاء وى قرار ميگيرد، و چنين كسى كه در اينكه سه قوه كامل گرديد مستحق خلافت الهيّه ميگردد.

تا آنجا كه فرموده، شكّى نيست كه تحصيل معارف و علوم موقوف بوجود پيمبر است كه بواسطه كتاب الهى (قرآن) راه سعادت را بانسان بياموزاند چنانچه فرموده وَ أَنزَلنا مَعَهُمُ الكِتابَ وَ المِيزانَ كتاب اشاره بآن چيزى است كه عقل نظرى انسان را كامل ميگرداند، و ميزان اشاره بعقل عملى انسان است و چون بيانات او خيلى مفصّل است سخن را كوتاه نموده و مطالب را تا همين جا خاتمه ميدهيم.

ثُمَّ قَفَّينا عَلى آثارِهِم بِرُسُلِنا وَ قَفَّينا بِعِيسَى ابنِ مَريَمَ وَ آتَيناهُ الإِنجِيلَ وَ جَعَلنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأفَةً وَ رَحمَةً

صفحه : ۱۶۶

آيه در مقام بيان اينكه است كه براى هدايت و ارشاد خلق از راه لطف پيمبرانى بعضى در عقب بعض ديگر فرستاديم، و بانها كتابهايى عطاء نموديم كه از طرف ما حجت بر خلق تمام گردد، و پيمبرى پشت پيمبر ديگر تا اينكه كه رسيد بعيسى بن مريم عليه السّلام و باو كتاب انجيل را فرستاديم و در قلوب تابعين او رأفت و رحمت و شفقت قرار داديم.

شفقت در امّت حضرت عيسى عليه السّلام نظير شفقت در امت سيد ما محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود كه در باره صحابه فرموده (رحماء بينهم) و چنان عاطفه در امت حضرت عيسى عليه السّلام دائر بود كه ميگفتند اگر كسى سيلى بصورت كسى بزند اضافه بر اينكه بايستى گذشت كند و انتقام نكشد طرف ديگر صورت خود را بگيرد.

حالا نيز عيسويان همين را بزبان ميگويند، و بهمين مطلب مينازند، لكن در مقام عمل چنانچه مى‌بينيم، ميليون، ميليون، ميلارد، ميلارد، خلق را با اختراعات مهلكه در موقع جنگ بطمع جهان گيرى هلاك مينمايند و هيچ باك ندارند كه هم نوع خود بوده بلكه هم كيش و هم رويه خود را از نيستى ساقط نمايند.

وَ رَهبانِيَّةً ابتَدَعُوها ما كَتَبناها عَلَيهِم إِلَّا ابتِغاءَ رِضوانِ اللّهِ (رهبانية) منصوب است بفعل مقدّر كه بيانش (ابتدعوها) است و معنى آيه چنين ميشود كه گردانيديم در قلوب كسانى كه تابع حضرت عيسى بودند رأفت و رحمت و آنها از پيش خودشان اختراع نمودند رهبانيّتى كه ما براى آنان فرض و واجب نكرده بوديم.

رهبانيت منسوب است برهبان و رهبان كسى را گويند كه در منتهى درجه زهد و تقواى و درستكارى باشد و براى مبالغه آرند و مأخوذ از رهبت و بمعنى خوف است و بمعنى عرفى اشخاصى از نصارى را رهبان گويند كه براى عبادت و تحصيل زهد و تقوى از خلق منقطع و در گوشه‌اى منزوى گرديده‌اند ما كَتَبناها عَلَيهِم يعنى اينكه طور انقطاع و گوشه گيرى كه رهبانان عيسويان بر خود الزام نمودند ما بر آنان

صفحه : ۱۶۷

فرض و واجب ننموده و آنان را ملزم نكرده بوديم إِلَّا ابتِغاءَ رِضوانِ اللّهِ يعنى آنچه بر آنها واجب گردانيديم و آنان را ملزم بر آن گردانيديم نبود مگر پيروى نمودن خشنودى خدا.

طبرسى در تفسير مجمع البيان از إبن مسعود چنين روايت ميكند كه گفته روزى رديف رسول خدا بر خرى سوار بودم فرمود ميدانى ابتداء رهبانيت عيسويان از چه بود گفتم خدا و رسولش بهتر ميدانند فرمود بعد از عيسى عليه السّلام جبّاران و گردن كشان آشكارا

مرتکب فسق و معاصـی میشدند و چون عمل آنها بر مؤمنین ناگوار بود مؤمنین از عیسوییّن سه مرتبه با آنان جنگ کردند تا بسیاری از اهل توحیـد کشـته شدنـد و معـدودی از آنها باقی ماندنـد گفتنـد اگر با آنان جنگ کنیم دیگر کسـی از اهل توحید باقی نمیماند تدبیر چنین است که زمین را بآنان واگذاریم و هر یک در مغاره کوهی بنشـینیم، و بعبادت مشـغول گردیم، تا وقتی که آن محمّدی که عیسـی علیه السّـلام بما وعده داده ظاهر گردد، و آنها بر طریق رهبانیت بودند تا وقتی که من مبعوث گردیدم بعضی از آنان بمن ایمـان آوردنـد و بعضـی ایمـان نیاوردنـد اینکه است که فرموده فَمـا رَعَوهـا حَقَّ رِعایَتِهـا فَآتَینَا الَّذِینَ آمَنُوا مِنهُم أَجرَهُم وَ کَثِیرٌ مِنهُم فاسِقُونَ و نیز طبرسـی از إبن مسـعود روایت میکند که گوید من روزی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم فرمود یا إبن مسـعود جماعتی که پیش از شـما بودنـد هفتاد و دو فرقه شدنـد دو فرقه از آنها ناجی، و باقی هلاک گردیدنـد، یکی از آن دو فرقه آنهایی بودند که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسـی علیه السّـلام و کشـته شدند و دیگر آنهایی که طاقت نداشـتند که با سـلاطین طرف شونـد و آنان را دعوت بدین نمایند اینکه بود که منتشـر در بلاد و مترهب گردیدند و آنهایند که در باره آنان فرموده رَهبانِیَّةً ابتَدَعُوها ما کَتَبناها عَلَیهِم بعد از آن فرمود کسی که بمن ایمان آورد و نبوت من تصدیق نمود و امر من را متابعت کرد در باره چنین کسی صادق آید

(رعاها حق رعایتها)

و کسی که بمن ایمان نیاورد و بنبوّت من تصدیق ننمود چنین کسی از هالکین است.

و در ذیل حدیث اول فرموده ای إبن مسعود میدانی رهبانیّت امّت من در

صفحه : ۱۶۸

چیست گوید گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود هجرت و جهاد و روزه و نماز و زکاهٔ و حج و عمره.

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُـوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ وَ یَجعَل لَکُم نُوراً تَمشُونَ بِهِ وَ یَغفِر لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ در مفردات چنین گفته (کفلین من رحمته) یعنی کفلین من نعمته (مثل رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً).

و بعضـی گویند مقصود از کفلین نعمتهای متوالی دنبال هم است (پایان) از بعض مفسرین است که آیه شریفه خطاب بمنافقین است که آنان بظاهر ایمان داشـتند و در باطن منکر بودند، که بمحمد صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آرید تا آنکه دو نصیب از رحمت یکی برای ایمان بمحمـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و دیگری برای ایمان بباقی پیمبران بشـما عطا گردد. و گویند مراد از نور قرآن است که سبب نجات از ظلمت جهل و موجب هدایت یافتن بحق تعالی و صفای باطن است.

در تفسـیر مجمع البیان طبرسـی (ره) از سـعید بن جبیر چنین حدیث میکند که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم حضـرت جعفر طیار را با هفتاد نفر سوار بحبشه فرستاد که نجاشی را باسلام دعوت نمایند پس از آنکه نجاشی دعوت آنها را پذیرفت و قبول اسلام نمود موقع بازگشـتن قشون پیمبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم با چهل نفر از کسانی که از اهل مملکت او ایمان آورده بودند از نجاشـی اجازه گرفتنـد و روانه بمـدینه شدنـد وقتی فقراء اهل مدینه را دیدند مایل گردیدند که با آنان مواسات نموده و مال خود را بین فقراء آنهـا انفاق نماینـد آن وقت اینکه آیه الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ مِن قَبلِهِ هُم بِهِ یُؤمِنُونَ تا قوله تعالی وَ مِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ فرود آمـده و چون اهـل کتاب از آنهایی که ایمان نیاورده بودنـد شـنیدند قوله تعالی را أُولئِکَ یُؤتَونَ أَجرَهُم مَرَّتَینِ بِما صَبَرُوا بمسـلمانها افتخار مینمودند که ای گروه مسلمین کسی که از ما بکتاب شما ایمان

صفحه : ۱۶۹

آرد اجر و فضیلت وی دو برابر شما است، پس شما را بر ما فضیلتی نیست اینکه بود که اینکه آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا الخ فرود آمد و

اشاره به اینکه برای مؤمنین دو اجر میباشـد و باضافه نور و مغفرت بآنان عطا نموديم (پایان) شایـد آیه اشاره باشد بکسانی که بظاهر ایمان آورده بودنـد که ای کسانی که بوحدت اله ایمان آورده‌اید از روی حقیقت و دانستگی ایمان داشته باشید نه از روی نفاق و ساختگی یا از روی تقلید و گفته‌های دیگران و امر پروردگار را مراعات نمائید و پیرامون خطا و مخالفت اوامر حق تعالی نگردید، و برسول و پیمبر او نیز ایمان آرید، اگر چنین باشید که دارای ایمان واقعی و تقوای و درستکاری گردید، دو نصیب از رحمت میبرید، یکی بازای ایمان و دیگر بازاء تقوی، و شاید مقصود از (کفلین) دو اجر و دو فضیلت باشد که نصیب مؤمن با تقوی میگردد زیرا که تقـوی فضـیلتی اسـت وراء ایمـان هر مـؤمنی متقی نیست، لکن بعکس هر شـخص متّقی بـا ایمـان است، و کسـی که دارای اینکه دو فضـیلت یعنی ایمان و تقوی گردیـده دو قسط از رحمت نصـیب او خواهـد گردیـد وَ یَجعَل لَکُم نُوراً یک نوری در باطن وی پـدید میگردد که در ظلمت طبیعت رهبر و رهنمای او میباشـد و از کج روی بجاده هدایت وی را رهنمایی مینماید، و از سـقوط در پرتگاه جهالت، بنور دانش او را نگاه میـدارد، وَ یَغفِر لَکُم و دیگر آن کسـی که دارای ایمان و تقوی گردیـد از خطا و لغزش در کنف حق تعالی محفوظ مانـد و هر گاه خطا و لغزشـی از وی پدیـد گردیـد بکرم خود عفوش مینمایـد بلکه چنانچه فرموده فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ سوره فرقان آیه ۷۰ کسـی که دارای ملکه ایمان و تقوی باشد اضافه بر اینکه که عفو مینماید سیّئات و خطاهای وی را تبدیل میگرداند بحسنات زیرا که او صاحب فیض عظیم است.

لِئَلّا یَعلَمَ أَهلُ الکِتابِ أَلّا یَقدِرُونَ عَلی شَیءٍ مِن فَضلِ اللّهِ وَ أَنَّ الفَضلَ بِیَدِ اللّهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ

صفحه : ۱۷۰

(لا) در (لئلا) زائده و برای تاکید بعد از (ان) مخففه از مثقله آمده، و معنی آیه چنین میشود باید اهل کتاب بدانند که اینکه دو قسط از رحمت که نصیب مؤمنین شـده بازاء ایمان و تقوای آنها از فضل و رحمت خـدا است و اهل کتاب قـدرت ندارنـد بر اینکه بخود جلب کنند رحمت خدا را زیرا که فضل و رحمت نصیب کسی میگردد که در معرض رحمت الهی واقع گردیده و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگ است.

شاید آیه اشاره باین باشد که و لو آنکه خداوند صاحب فضل و کرم غیر متناهی است و بخلی در مبدء فیّاض نیست لکن چون نزول رحمت محـل قابـل میخواهـد و کسـی در معرض نفحـات رحمت غیر متناهی الهی واقع میگردد که قلب و سـریره خود را از کثافات نفسانی پاک گردانیده و ایمان بمبدء و معاد آورده و باین وسـیله خود را مهیا و در معرض رحمتهای غیر متناهی الهی واقع گردانیده و چون دل اهل کتاب از ایمان بپیمبر اسـلام خالی است و نیز متصف بصـفت حمیده تقوی نمیباشـند اینکه است که مشـمول رحمت غیر متناهی حق تعالی نخواهند گردید.

صفحه : ۱۷۱

سورة المجادلة

اشاره

مدنیة و هی اثنتان و عشرون آیة

[سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
قَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوجِها وَ تَشتَکِی إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ یَسمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۱) الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسائِهِم ما هُنَّ أُمَّهاتِهِم إِن أُمَّهاتُهُم إِلاَّ اللاّئِی وَلَدنَهُم وَ إِنَّهُم لَیَقُولُونَ مُنکَراً مِنَ القَولِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲) وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِن نِسائِهِم ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا ذلِکُم تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۳) فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا فَمَن لَم یَستَطِع فَإِطعامُ سِتِّینَ مِسکِیناً ذلِکَ لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ لِلکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ (۴)
إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ کُبِتُوا کَما کُبِتَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم وَ قَد أَنزَلنا آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ لِلکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ (۵) یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُم بِما عَمِلُوا أَحصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ (۶) أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ ما یَکُونُ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ إِلاّ هُوَ رابِعُهُم وَ لا خَمسَةٍ إِلاّ هُوَ سادِسُهُم وَ لا أَدنی مِن ذلِکَ وَ لا أَکثَرَ إِلاّ هُوَ مَعَهُم أَینَ ما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِما عَمِلُوا یَومَ القِیامَةِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۷) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنهُ وَ یَتَناجَونَ بِالإِثمِ وَ العُدوانِ وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوکَ بِما لَم یُحَیِّکَ بِهِ اللّهُ وَ یَقُولُونَ فِی أَنفُسِهِم لَو لا یُعَذِّبُنَا اللّهُ بِما نَقُولُ حَسبُهُم جَهَنَّمُ یَصلَونَها فَبِئسَ المَصِیرُ (۸)

صفحه : ۱۷۲

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
محققا خدا شنید سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو مجادله مینمود و شکوه او را بخدا میبرد و خدا گفتگوی شما را میشنود بدرستی که خدا شنوا و بینا است،
و اینکه مردم بعادت زمان جاهلیّت سخنان رکیک و باطل میگویند، و آن کسانی که از شما اظهار میکنند (که زنهای خود را بمنزله مادر و محارم گفتند) آنها مادرهای آنها نیستند مادرهایشان آنهایند که آنان را زائیده‌اند و هر آینه آنها میگویند گفتار ناپسند و کلام دروغ و خداوند عفو کننده و آمرزنده است،
و آن کسانی که ظهار میکنند پس از آن از گفته خود برگشتند پیش از جماع و مقاربت با زنهای خود بایستی بنده‌ای آزاد کنند و باین عمل موعظه میشوند و خدا بآنچه میکنند آگاهست،
و هر کس بنده نیابد که آزاد کند بایستی پیش از آنکه با هم تماس کنند دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر بر آن نیز توانایی ندارد شصت مسکین طعام دهد و اینکه تکلیف برای اینکه است که بخدا و پیمبرش ایمان آرید اینکه حدود الهی است و برای کافرین عذاب دردناک مهیّا است،
بدرستی کسانی که در حدود الهی با خدا و رسول او مخالفت میکنند نگونسار و خوار گردند همان طوری که کسانی که پیش از آنها بودند نگونسار و خوار گردیده شدند، و ما فرود آوردیم آیات روشن خود را و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیا است
در روزی که تمام آنها را خداوند مبعوث میگرداند پس آنان را خبردار میگردانند بآنچه کرده‌اند و آنچه را که فراموش نموده‌اند خدا تمام آنها را

صفحه : ۱۷۳

ضبط نموده و بر هر چیزی شاهد و گواهست

آیا ندیـدی و نـدانستی که آنچه در آسـمان ها و آنچه در زمین است خداونـد بر آن عالم و دانا است هیـچ نجوی و رازی نیست که بین سه نفر باشد مگر آنکه خدا چهارمی آنها است و نه آنکه پنج نفر باشـند مگر آنکه خدا ششـمی آنها است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر آنکه خـدا بـا آنهـا است هر کجـا که بوده باشـند پس از آن در قیـامت آنان را خبردار میگرداننـد بآنچه کردهانـد زیرا که محققا خدا بهر چیزی عالم و دانا است،

آیا ندیـدی آن کسانی را که نهی شدند از نجوی نمودن پس از آن برگشـتند و مخالفت نمودند آنچه را نهی شدند و نجوی کردند بگنـاه و مخالفت با رسول (و ای پیمبر) وقتی اینکه مخالفین نزد تو آینـد (از روی نفاق) تحیّت میگوینـد بتو بآنچه را که خـدا تحیّت قرار نـداده و در دل خود گویند اگر اینکه رسول خدا بود چرا خدا ما را عذاب نمیکند بآنچه (از روی سـخریّه و اسـتهزاء می گوییم) عذاب دوزخ آنان را کافی است که در آینده در آن و بد بازگشتی است جهنم برای آنان.

(توضیح آیات)

اشاره

قَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوجِها وَ تَشتَکِی إِلَی اللّهِ راجع بشأن نزول آیه مفسـرین چنین گفته‌اند روزی خوله دختر ثعلبه و بقول دیگر خوله دختر خویلـد که از انصار و قوم خزرج بود و آن زنی بود زیبا و خوش انـدام شوهرش اوس بن صامت نام داشت و برادر عباده بود روزی خوله در سـجود نماز بود شوهرش بر وی نگاه میکرد شـهوت بر وی غالب گردیـد پس از نماز خواست با وی خلوت کند خوله بعذری ممانعت نمود شوهرش چون قدری عقلش سـبک بود در غضب شد و گفت (انت علیّ کظهر امّی) یعنی تو بر من چـون پشت مـادر منی و اینکه جمله را (ظهـار) گوینـد که اگر مردی بهمسـر خود اینکه جمله را بگویـد بر وی حرام میشود تا وقتی که کفّاره بدهـد و در زمان جاهلیت اینکه جمله بمنزله طلاق بوده بعـد از آن اوس پشـیمان گشت و بخوله گفت گمان میکنم تو بر من حرام شدی خوله گفت

صفحه : ۱۷۴

از رسـول خـدا اسـتفسار نمـا که حکمش چیست گفت من شـرم میکنم که از رسـول اللّه چنین سؤالی بکنم خوله آمـد نزد حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حالی که عایشه سر حضرت را میشست گفت یا رسول اللّه اوس وقتی با من ازدواج نمود جوان و دارای مال بسـیار و عشیره بسیار بودم و حالا که مال من را تمام نموده و فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشب پیری تبـدیل گردیـده و کسـان من از من متنفّر گردیده‌انـد مرا مثـل مـادر خود گردانیـده و من نمیـدانم با فرزنـدانم چه چاره کنم اگر باو گـذارم ضایع گردنـد و اگر نزد خودم نگاه دارم از گرسـنگی تلف میگردند و حالا از (ظهار) پشیمان گردیده آیا در اینکه موضوع هیـچ تـدبیری هست فرمود گمان میبرم تو بر وی حرام گردیده‌ای گفت یا رسول اللّه لفظ طلاق واقع نشده، فرمود گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر او حرام گردیـده‌ای خوله نظر ببچه‌هـای کوچـک خود و انسـی که در اثر سالهـا متمـادی بـا اوس داشت بسـیار غمگین و مضـطرب گردید و ثانیا کلام خود را تکرار نمود و همان جواب شـنید چون مأیوس گردید رو بآسـمان کرد و گفت (اشـکو الی اللّه

فاقتی و حاجتی و شدهٔ حالی فانزل علی لسان نبیّك ما فیه خلاصی و راحتی)«۱» و باز گفت یا رسول اللّه در کار من فکری کن عایشه گفت ساکت شو که بر پیغمبر وحی نازل شده و علامت وحی اینکه بود که موقع وحی حالت خواب بحضرتش روی میداد پس از آنکه عایشه نصف سر حضرت را شسته بود حضرت بحال آمد و بخوله امر فرمود که شوهرت را حاضر گردان.

پس از آن اینکه چهار آیه قَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوجِها وَ تَشتَکِی إِلَی اللّهِ تا عذاب الیم را بر وی تلاوت فرمود یعنی محققا خدا شنید سخن آن زن را که در باره شوهرش با تو گفتگو مینمود و راجع باو با خدا شکایت میکرد وَ اللّهُ یَسمَعُ تَحاوُرَکُما و خدا گفتگو و سؤال و جواب شما را میشنود إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ زیرا که خدا شنوا و بینا است.

---

(۱) خدایا شکایت میکنم بسوی تو از فقر و شدت بد حالی خود را پس فرود آر بر زبان نبی خودت آنچه را که خلاص من و راحتی من در آن است.

صفحه : ۱۷۵

در لغت فرق است بین شکوی و شکایت، شکوی اظهار نمودن امر مکروهی است که بانسان برخورد مینماید مثل مرض یا غیر آن و شکایت اظهار صدمه‌ای است که از غیر بوی اصابت مینماید (مجمع البیان) و نیز گویند (قد) در قَد سَمِعَ اللّهُ بمعنی توقع است یعنی هم رسول اللّه و هم خوله هر دو منتظر بودند که آن مجادله را خدا بشنود و در آن باب حکمی نماید و اینکه در جمله اول سَمِعَ اللّهُ بصیغه ماضی آمده و در جمله بعد وَ اللّهُ یَسمَعُ بصیغه مضارع آورده که خدا میشنود (تحاور کما) مشعر بر اینکه است شما که منتظر بودید خدا بشنود خدا میشنود گفتگوی شما را إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ زیرا که خدا شنوا و بینا است و تمام شنیدنیها و تمام دیدنیها نزد او حاضر و علم او بتمام اشیاء احاطه دارد چنین نقل میکنند وقتی عایشه اینکه آیات را شنید گفت (تبارك الذی وسع سمعه الاصوات کلها) بزرگوار است خدایی که هیچ صدایی بر وی پوشیده نیست در کنج خانه زنی با رسول اللّه گفتگو میکند بطوری که ما بعضی از آن را نشنیدیم و بر خدا هیچ از آن پوشیده نمانده.

و چون خوله در مقام گفتگوی با رسول اللّه و اثبات حق خود تمسك نمود بمقدمات مسلّمه مشهوره که در عرف مدّعی در مقام حق خود تمسك بآن مینمایند و آنها باعتبار قوانین شرعیه حجت نیستند که بتوان حکم شرعی را بآن اثبات نمود اینکه است که آن را مجادله نامیده در قوله تعالی آیه الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوجِها (منهج الصادقین) الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسائِهِم آن مردهایی که از شما مؤمنین (ظهار) میکنند و بزنهای خود میگویند که (پشت تو مثل پشت مادر من است) که اینکه جمله در زمان پیش از اسلام بمنزله طلاق بوده ما هُنَّ أُمَّهاتِهِم إِن أُمَّهاتُهُم إِلَّا اللّائِی وَلَدنَهُم وَ إِنَّهُم لَیَقُولُونَ مُنکَراً مِنَ القَولِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

صفحه : ۱۷۶

(زور) مصدر و بمعنی میل بباطل و منحرف گردیدن از حق است قوله تعالی تَتزاوَرُ عَن کَهفِهِم یعنی مایل گردیدند از آن جهتی که بودند و بمحض اینکه گفته شود که تو بمنزله مادر منی اینکه سخن لغوی و دروغی است زن شخص مادر او نمیشود مادر آن زنی است که او را زائیده و هر گاه پشیمان گردیده از اینکه سخن لغو خدا عفو میکند و میآمرزد.

وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِن نِسائِهِم ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا آن کسانی که بعد از اینکه سخن پشیمان میشوند و برمیگردند بایستی بنده‌ای آزاد نمایند.

در اینکه مقصود از یَعُودُونَ چیست تکرار همان سخن است چنانچه رأی بعض مفسرین است- یا آنکه یَعُودُونَ یعنی برگردد از آنچه بر خود از مقاربت زوجه حرام نموده یا اینکه که رجوع کند بهمان عقد اولیه خود و غیر از اینکه آراء دیگری از مفسرین نقل

شده لکن معنی دوم که برگردد از آنچه بر خود حرام نموده اولی و مناسب‌تر بنظر میآید.

خلاصه معنی آیه چنین است کسی که چنین لفظی را بهمسر خود بگوید یعنی بوی بگوید (انت علیّ کظهر امّی) (تو بر من مثل پشت مادر منی) و بعد از گفته خود پشیمان گردد مجازات اولین او اینکه است که نزدیکی بآن زن بر وی حرام میگردد تا وقتی که کفاره بدهد و کفاره او چنانچه در آیه بعد فرموده فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ در مرتبه اول اینکه است که بنده‌ای که در قید رقّیت و بندگی است آزاد نماید.

مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا پیش از آنکه با یکدیگر تماس گیرند ذلِکُم تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ و اینکه حکم برای اندرز و تنبیه شما است که چنین سخن رکیکی بهمسر خود نگوئید و خدا بتمام اعمال و گفتار و کردار شما عالم و بینا است

صفحه : ۱۷۷

فَمَن لَم یَجِد فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ مِن قَبلِ أَن یَتَمَاسّا و کسی که نیابد بنده‌ای یا از جهت عدم استطاعت بر قیمت آن که برده‌ای بخرد و آزاد کند یا نبودن برده مثل اینکه زمان ما که اصلا غلام و کنیزی یافت نمیگردد پس بایستی پیش از تماس گرفتن و مقاربت نمودن دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

مشهور بین فقهاء ما اینکه است که مقصود از مُتَتابِعَینِ در آیه پی در پی دو ماه قمری است یا شصت روز روزه داشتن و اگر یک ماه و یک روز روزه بدارد و بعد از آن بدون عذر افطار نماید بعدا تتمه دو ماه را روزه بدارد استیناف بر وی نیست یعنی لازم نیست عمل را از سر بگیرد لکن گناه کرده و مقاربت نمودن با زنش بر وی حرام است تا وقتی که دو ماه را تمام روزه بگیرد.

فَمَن لَم یَستَطِع فَإِطعامُ سِتِّینَ مِسکِیناً کسی که از جهت پیری یا ضعف مزاج یا غیر آن قدرت بر روزه نداشته باشد چنین کسی بایستی شصت مسکین را طعام دهد از قوت غالب همان شهری که در وی است از نان و گندم و برنج اگر قادر باشد نصف صاع و اگر قادر نباشد یعنی استطاعت ندارد بهر یک یک مدّ از طعام بدهد.

ذلِکَ لِتُؤمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ لِلکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ ذلِکَ اشاره باین احکام و اوامری است که راجع (بظهار) مقرّر فرموده که اینکه تکالیف برای اینکه است که ایمان آورید بخدا و رسولش و پیرامون چنین الفاظ و گفتار خرافاتی نگردید و اینکه حدود قانونی است که خدای تعالی تعیین فرموده و کسانی که بپوشانند حکم خدا را و بآن عمل نکنند بر آنان است عذاب دردناک.

و شاید لام در لِتُؤمِنُوا که علّت حکم را میرساند اشاره باین باشد که وضع اینکه قوانین برای اینکه است که ایمان شما در اثر پیروی قوانین الهی محکم گردد.

صفحه : ۱۷۸

نکته قابل توجه

اوامری که از طرف شارع رسیده البته مصالحی در آن مندرج است اما آیا مصلحت در خود امر است یا در مأمور به بعضی از دانشمندان چنین معتقدند که مصلحت در امر است و لو آنکه مأمور به خالی از مصلحت باشد یعنی شارع امر میکند و نهی مینماید برای آنکه انسان عمل کند و اطاعت نماید تا آنکه بمقام عبودیت و بندگی نائل گردد و لو آنکه فرضا هیچ مصلحتی در اوامر او غیر از پدید شدن حالت اطاعت و فرمان برداری منظور نباشد، زیرا پدید شدن حالت بندگی و متحقق گردیدن بآن از بالاترین

مصالح بشمار میرود پس بنا بر اینکه ممکن است شارع بچیزی امر نماید و از چیز نهی کند برای آنکه معلوم گردد حالت اطاعت و فرمان بری در بنده هست یا نه مثل کسی که بخواهد غلام خود یا اولاد خود را امتحان نماید که فرمان بردار هست یا نه اینکه است که بعضی گفته‌اند کسی که بشوق بهشت یا خوف از جهنّم اتیان بواجبات یا خودداری از محرمات نماید اعمال او بدرجه قبول نمیرسد زیرا که بایستی منظور عامل فقط اطاعت امر مولی باشد.

پس از اینجا معلوم میشود که مصلحت در اوامر و اتیان بعبادات در امر متحقق میگردد و لو آنکه متعلق امر یعنی مأمور به فی حد نفسه خالی از مصلحت باشد چنانچه در اول سوره (تبارک) فرموده خَلَقَ الْمَوتَ وَ الحَیاةَ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلًا وقتی موت و حیات بشر برای امتحان باشد و اوامر و نواهی که بر او مقرّر فرموده بطریق اولی باید برای امتحان باشد.

و بعضی بر آنند که مصلحت در مأمور به است یعنی آنچه را شارع بمکلّفین امر نموده و آنچه را نهی فرموده ممکن نیست فی حد ذاته و فی نفسه خالی از مصلحت باشد و لو آنکه در بعضی موارد حکمت منطوی در آن نمایان نباشد مثل اکثر اعمال حج چنانچه معلوم نیست حکمت در رمی حجر و سعی در صفا و مروه و امثال آن چیست لکن حتما در آن اسرار و رموزی مندرج است که از عقل کوچک بشر خارج است.

صفحه : ۱۷۹

و حق در مقام اینکه است که گفته شود در قوانین و احکام و اوامر و نواهی که از قبل شارع تعیین گردیده در هر یک دو مصلحت مراعات گردیده یکی در امر و دیگری در مأمور به.

اگر فرضا انسان برأی خود بآن اعمالی که متعلق امر واقع گردیده عمل نماید و از آنچه متعلق نهی گردیده اجتناب نماید و لو آن که مقصودش اطاعت امر مولی نباشد بآن فائده‌ای که آن عمل در بر دارد خواهد رسید مثل انفاق بفقرا و برّ و نیکی کردن بخلق خدا و غیر اینها که هر کار خیری آثار مخصوصی دارد که بر آن مترتب میگردد و نیز ظلم و تعدی و اخذ عدوانی نیز چنین است لکن کسی که در عمل خیر مقصودش امر مولی باشد در اینجا دو فائده عاید وی میگردد یکی همان فوائد دنیوی که در عمل مأخوذ بوده نصیبش میگردد و دیگر بفیوضات اخروی نیز نائل میگردد و بمقام عبودیت که از بالاترین فیوضات بشمار میرود خواهد رسید و ممکن است یک وجه از کفلین که در سوره حدید فرموده یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُم کِفلَینِ مِن رَحمَتِهِ«۱» همین باشد.

که مقصود از آیه چنین باشد شمایی که بظاهر ایمان آورده‌اید اگر از روی حقیقت و واقعیّت دارای ایمان و تقوای گردید و اعمال شما از روی ایمان و اطاعت پروردگار انجام گیرد خداوند دو قسط از رحمت بشما کرامت فرماید یعنی از اعمالتان دو فائده نصیب شما میگردد، یکی از آن فایده‌ای که در خود آن عمل مندرج است که بدون قصد اطاعت مولی نیز مترتب بر عمل نیک میگردد، و دیگر آن فایده‌ای که از قبل اطاعت مولی مترتب بر عسل میگردد و اینکه فائده بعضی از اعمال مخصوصا واجبات را بیان نکرده‌اند دلیل نمیشود که عمل فی حدّ ذاته خالی از فائده باشد چه فائده‌ای بالاتر از آن میشود که آدمی مقام بندگی و عبودیّت را پیدا نماید، و شاید غرض از عدم ذکر حکمت بعضی از واجبات اینکه بوده که فقط اعمال برای فرمان

---

(۱) خطاب متوجه بمؤمنین است ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی پیشه خود نمائید و ایمان واقعی برسول آرید تا آنکه دو کفل که شاید مقصود دو قسمت از رحمت باشد نصیب شما گردد.

صفحه : ۱۸۰

برداری انجام گیرد نه برای فایده‌ای که مترتب بر آن میگردد.

چگونه ممکن است شارع مقدس بدون مرجّح ترجیح دهد عملی را بر عمل دیگر یا تخصیص دهد فعلی را بر فعل دیگر در صورتی که ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصّص قبیح بلکه محال است.

از اینجا معلوم میشود که آدم عاصی که ترک اوامر نماید در صورتی که امر مولی بوی رسیده یا در مورد نهی واقع گردیده و عصیان نموده مخالفت نماید چنین کسی در دو مورد دو مفسده و دو ضرر واقع گردیده، یکی از فوائد مندرجه در اوامر خود را محروم گردانیده، و دیگر بترک اوامر و مخالفت امر مولی خود را مستحق عذاب و از مرتبه عبودیّت و بنده‌گی بی‌نصیب گردانیده و از مقام بلندی که برای مطیعین مهیّا گردیده پرتاب نموده و از اجتناب ننمودن از محرمات و نواهی شرعیه خود را داخل در اشقیاء و مطرودین از رحمت خدای متعال گردانیده.

یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُم بِما عَمِلُوا أَحصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ یوم متعلق بعامل مقدّر (اذکر) یعنی ای محمّد یاد کن روزی را که خدا مبعوث میگرداند تمام آنها را یعنی تمام افراد بشر را بیرون آرد و سیر میدهد آنها را بسوی قیامت.

در مفردات راغب چنین گوید قوله تعالی یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً بعث دو قسم است یکی (بعث بشری) مثل بعث البعیر و بعث الانسان فی حاجته، و دیگر بعث الهی، و بعث الهی دو قسم است یکی ایجاد اشیاء از اعیان و اجناس و انواع از نیستی بهستی و اینکه مختص است بذات باری عزّ و جلّ و کسی قدرت بر چنین عملی ندارد، دوم زنده کردن مردگان و اینکه قسم را اختصاص داده ببعض اولیاء خود مثل حضرت عیسی علیه السّلام و امثال او- و قوله تعالی یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً یعنی (یخرجهم و یسیّرهم الی القیامهٔ) (پایان)

صفحه : ۱۸۱

ایزد متعال در اینکه مبارک آیه خبر میدهد بدو چیز، یکی آنکه تمام مردم در قیامت مبعوث میگردند و در ارض قیامت حاضر میشوند و از لفظ جمیعا که برای تأکید آورده ارائه میدهد که نفری از افراد بشر باقی نمیماند مگر آنکه در آن روز حاضر میگردد و دیگر هر کسی آنچه کرده از گفتار و کردار و اعمال نیک یا شرّ تماما نزد وی حاضر میگردد پس از آنکه فراموش نموده بطوری که صفحه اعمال خود را بعیان مشاهده مینماید و گوید ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً.

(شهید) مثل قوله تعالی شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ از ماده شهود و بمعنی مشاهده است خداوند شهید است که بعلم حضوری ازلی خود ذات سرمدی بی زوال خود را مشاهده مینماید بذات خود و نیز از جهت مبدئیّت و الهیّت خود احاطه علمیه دارد بتمام موجودات و تمام موجودات ازلا و ابدا قبل از پیدایش آنان و بعد از فناء و اضمحلال آنها در علم حضوری او موجودند زیرا که علم او سبحانه بآنها از قبل صفت الهیّت و خالقیت خود او است نه از قبل وجود آنها زیرا که علم او فعلی است نه انفعالی که مؤخّر از وجود معلوم باشد و بعبارت دیگر تمامی موجودات از مجردات و مادیات از جواهر و اعراض در علم حضوری او همیشه قبل از پیدایش آنها و بعد از فناء آنها و در حال وجود آنها نزد او حاضر و هویدایند زیرا که نسبت علم او بموجودات همیشه یکسان است اگر چه هر یک از موجودات محدود بحدّ معین و زمان معیّن میباشند لکن علم او بآنها و حضور آنها نزد او گذشته و حال و آینده ندارد زیرا که علم حضوری او همه اشیاء را فرا گرفته و هیچ چیز از احاطه علمیه او بیرون نیست و بر هر چیزی گواهست.

أَ لَم تَرَ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ ما یَکُونُ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُم وَ لا خَمسَةٍ إِلّا هُوَ سادِسُهُم وَ لا أَدنی مِن ذلِکَ وَ لا أَکثَرَ إِلّا هُوَ

صفحه : ۱۸۲

مَعَهُم أَینَ ما کانُوا (النّجوة و النجاة) در لغت مکان بلنـد مرتفعی را گویند که از جهت ارتفاعش منفصل از اطرافش باشد و چون راز گفتن دو نفر یا سه نفر یا بیشتر با هم از فهم اطرافیانشان بالاتر است شاید باین مناسبت راز گفتن آهسته را نجوی گفته است.

قوله تعالی خطاب برسول اکرم خود نموده أ لَم تَرَ آیا تو ندیـدی مقصود از دیدن دیدن بچشم دل است که تو بچشم دل که بمراتب بسیار بیناتر و در یقین استوار تر از چشم سر است می‌بینی و میدانی که چگونه علم خدا احاطه دارد بآنچه در آسمانها است از اجرام مثـل کرات و اوضـاع افلاـك و موجودات در آنهـا و موجودات علوی از انواع و اقسـام ملائکه علویّین و مـدبرین و غیر آنها را و نیز میداند آنچه در زمین است از انواع و اقسام جمادات از دریاها و اقیانوسـها و کوه‌ها و معدنها و انواع و اقسام نباتات و حیوانات و غیر آنها که شـماره و عـدد آنها را نمیدانـد کسـی مگر ذات پروردگار که علم او احاطه دارد بهمه چیز و چیزی از احاطه علمیه او بیرون نیست.

پس چون علم او احـاطه دارد بهمه موجودات و آنچه در عـالم واقع میگردد از احـاطه علمیه او خـارج نیست پس وقـتی که سه نفر با هم نجوی کردنـد خـدا چهارمی آنها است و اگر پنـج نفر شدند خدا ششـمی آنها است و همچنین کمتر مثل دو نفر یا زیادتر از پنج نفر هر گاه با یکدیگر بتنهایی راز گفتند خدا با آنها است هر جا که باشـند و شاید نکته اینکه ثلاثهٔ و خمسه را تخصـیص بذکر داده برای اینکه باشد که در شأن نزول آیه گفته‌اند سه نفر و پنج نفر از منافقین نجوی کردند برای آنکه مؤمنین را محزون گردانند.

ممکن است در اینجا سؤالی پیش بیاید و گفته شود در سوره مائده آیه ۷۷ فرموده لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ‌اللّه‌ ثالِثُ‌ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ‌واحِدٌ«۱» و در اینجا میفرماید ما یَکُونُ‌ مِن نَجوی ثَلاثَةٍ إِلّا هُوَ رابِعُهُم آنجا حکم میکند بکفر آن

---

(۱) هر آینه محققا کافر گردیدند آنهایی که گفتند خدا سومی سه تا است و حال اینکه نیست الهی مگر اله واحد یکتا.

صفحه : ۱۸۳

کسـی که بگوید خدا سومی سه تا است و در اینجا فرموده هر گاه سه نفر باشـند خدا چهارمی آنها است چه فرق است بین اینکه دو نحـو کلاـم در پاسـخ گوئیم چون نصـاری اقـانیم ثلاثـهٔ میگفتنـد خـدا و عیسـی و مریم و خـدا را یـك فرد از اینکه سه و مقابـل هم میدانسـتند اینکـه بـود که حکم بکفر آنهـا شـد (ثـالث ثلاثـهٔ) یعنی یکی از سه تـا که اینکه طور نسبت دادن البته کفر است وجـود ممکنات در عرض وجود حق تعالی بشمار نمی‌آیند بلکه وجود تمام موجودات در طول وجود او واقعند.

و قوله تعـالی هُوَ مَعَهُم یعنی قوام هستی موجودات بسته بـاراده و قـدرت و مشیّت او تعـالی است که همه از آثار فیض و جلوه‌ای از جلوات آثار ربوبیت بشـمار میرود و هیچ موجودی از حیطه وجود و علم او خارج نیست و همه مسـخر امر او و تحت اراده او میباشند که علی الـدوام فیض وجود از طرف فیّاض مطلق بآنها میرسد اگر آنی فیض قطع گردد تمام موجودات برمیگردند بنیستی اولی خود هُـوَ مَعَهُـم در افـاضه وجـود بآنهـا، و تـوهم نشـود که لاـزمه معیّت حق تعـالی بموجـودات اینکه است که ذات متعـال ممزوج گردد بقاذورات و اشیاء پست پلید و در آنان حلول یا اتحاد پیدا نماید تعالی اللّه عن ذلك علوا کبیرا.

بلکه باید دانست که معیّت حق تعالی بموجودات از قبیل معیّت جسم بجسم نیست مثل اینکه جسمی ملاصق گردد بجسم دیگر و نیز مثل معیت عرض بموضوع مثل سـفیدی و سیاهی و الوان دیگر نسبت بمحل نیست و نیز مثل صفت بموصوف نیست، زیرا که ارتباط بین واجب و ممکن چنین نیست که او جـلّ و علاـ محـل باشـد برای ممکنات یا ممکنات محل او باشـند بلکه فقط ذات ممکن محل نفوذ فیض او و ظهور رحمت واسعه او میباشد که بوجود و صفات و کمالاتی که از مبدء زائد بآنها افاضه شده ارائه میدهند یعنی هر ممکنی بقدر دلالت وجودی که بوی افاضه شده نشان میدهد صفات و کمالات مبدء وجود را.

و بعضـی از دانشمندان برای تقریب بذهن نسبت اشیاء را بحق تعالی تشبیه نموده‌اند بسایه نسبت بصاحب سایه قوله تعالی أ لَم تَرَ إِلی

رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ

صفحه : ۱۸۴

و نیز نسبت حق تعالی را بموجودات تشبیه نموده‌اند بروح نسبت ببدن که همان طوری که وجود و قوام سایه بصاحب سایه است، و نیز قوام و هستی و حیات بدن قائم بروح است، قوام موجودات بستگی دارد بوجود و اراده حق عز و جلّ لکن مثال از وجهی مقرب است و از وجوهی مبعّد، و همان طوری که مثل برای ذات اقدس الهی نیست مثال مطابق هم تصوّر ندارد.

إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ نیز مؤیّد همین معنی است که قوام موجودات بسته بعلم و اراده او است.

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنهُ وَ یَتَناجَونَ بِالإِثمِ وَ العُدوانِ وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ در شأن نزول آیه از إبن عباس چنین نقل میکنند که عادت یهودیان و منافقین اینکه بوده که وقتی مؤمنین بامر رسول اللّه بجهاد میرفتند و خبر آنها دیر میآمد بعضی از منافقین سر راه مؤمنین یا نزدیک بآنان می‌نشستند و آهسته با هم حرف میزدند و بگوشه چشم بآنها نگاه میکردند برای آن که آنها گمان کنند که لشکر اسلام شکست خورده و غمگین گردند وقتی اینکه خبر بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید حضرت از اینکه عمل نهی فرمود و دو سه روزی دست از اینکه عمل برداشتند بعد بهمان منوال نجوی میکردند (منهج الصادقین) وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوکَ بِما لَم یُحَیِّکَ بِهِ اللّهُ وَ یَقُولُونَ فِی أَنفُسِهِم لَو لا یُعَذِّبُنَا اللّهُ بِما نَقُولُ گوینـد یهودیان وقتی می‌آمدند نزد پیمبر اکرم بجای (السّلام علیک) میگفتند (السام علیک) و اینکه لفظ بزبان آنها فحش بود زیرا که سامّ بمعنی مرگ

صفحه : ۱۸۵

است یعنی مرگ بر تو باد و حضرت در جواب آنها میفرمود علیک یعنی همین سخن که گفتی بر تو باد و آنها گمان میکردند که حضرت معنی و مقصود کلام آنها را نمیفهمد اینکه بود که در دل خود می گفتند اگر اینکه شخص پیمبر است چرا در اثر اینکه سخن رکیک خدا بر ما عذاب فرود نمیآورد اینکه آیه بعد جواب آنها است.

حَسبُهُم جَهَنَّمُ یَصلَونَها فَبِئسَ المَصِیرُ جهنم برای آنها کافی است و جهنم بد بازگشتی است زیرا عذابهای دنیا هر قدر هم شدید باشد با اندک از عذاب آخرت مقابلی نخواهد نمود.

صفحه : ۱۸۶

[سوره المجادلة (۵۸): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیتُم فَلا تَتَناجَوا بِالإِثمِ وَ العُدوانِ وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوا بِالبِرِّ وَ التَّقوی وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ (۹) إِنَّمَا النَّجوی مِنَ الشَّیطانِ لِیَحزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیسَ بِضارِّهِم شَیئاً إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُم تَفَسَّحُوا فِی المَجالِسِ فَافسَحُوا یَفسَحِ اللّهُ لَکُم وَ إِذا قِیلَ انشُزُوا فَانشُزُوا یَرفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقَةً ذلِکَ خَیرٌ لَکُم وَ أَطهَرُ فَإِن لَم تَجِدُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۲) أَ أَشفَقتُم أَن تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقاتٍ فَإِذ لَم تَفعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَیکُم فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۳)

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوا قَوماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم ما هُم مِنکُم وَ لا مِنهُم وَ یَحلِفُونَ عَلَی الکَذِبِ وَ هُم یَعلَمُونَ (۱۴) أَعَدَّ اللّهُ لَهُم عَذاباً شَدِیداً إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۵) اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ فَلَهُم عَذابٌ مُهِینٌ (۱۶) لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۱۷)

صفحه : ۱۸۷

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه با هم بنجوی سخن گوئید هرگز بطریق راز و بنجوی بگناه و دشمنی و مخالفت با رسول سخن نگوئید و نجوای و راز های شما با یکدیگر بر طریق برّ و نیکویی و تقوی باشد و خود را نگاه دارید از مخالفت خدایی که بسوی او محشور میگردید،

اینکه است و جز اینکه نیست که نجوی و راز گفتن (بسخن بد) از شیطان است تا اینکه محزون و غمگین گرداند کسانی را که ایمان آورده‌اند (و نجوای شیطانی) بمؤمنین ضرر نمیزند مگر باذن و خواست خدا و بایستی مؤمنین همیشه بخدا توکّل بنمایند،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه در مجالس بشما گفته شود بدیگران جای دهید جا باز کنید تا در عوض خدا جای شما و منزلت شما را توسعه دهد و وقتی بشما گفته شود از مجلس برخیزید (حکم خدا را اطاعت کنید) و برخیزید خدا بلند میکند مقام کسانی که از شما مؤمنین واقعا ایمان آورده‌اید و برای کسانی که بآنها علم عنایت شده درجاتی است، و خدا بآنچه میکنید آگاهست،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه خواسته باشید با رسول اللّه (ص) سخن سرّی بگوئید پیش از عمل بایستی مبلغی صدقه دهید و اینکه عمل برای شما خیر است و شما را تزکیه و طاهر میگرداند پس اگر چیزی نیافتید که صدقه بدهید خداوند آمرزنده و مهربان است،

آیا ترسیدید قبل از سخن سرّی و نجوای با رسول صدقه بدهید پس حال که چنین نکردید و خداوند شما را بخشید پس بپای دارید نماز را و زکاهٔ مال خود را بدهید و اطاعت کنید خدا و رسولش را و خدا بآنچه عمل میکنید آگاهست،

(ای رسول) آیا ندیدی کسانی را که دوستی میکنند با طائفه‌ای که مشمول غضب الهی میباشند در صورتی که نه آنها از شمایند و نه شما از آنان میباشید، و بدروغ قسم یاد میکنند (که ما اهل ایمانیم) در صورتی که خود آنان میدانند که دروغ میگویند،

خداوند برای آنها آماده نموده عذاب سخت و محققا آنها آنچه میکنند بد عملی است،

سوگندهای خود را برای حفظ خود سپر

صفحه : ۱۸۸

قرار داده‌اند و راه حق را بستند پس برای آنان است عذاب خوار کننده،

هرگز نه مال و نه اولاد آنها، آنها را از خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنین جماعتی در آتشند و در آن جاویدانند.

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیتُم فَلا تَتَناجَوا بِالإِثمِ وَ العُدوانِ وَ مَعصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوا بِالبِرِّ وَ التَّقوی حضرت عزّت خطاب بمؤمنین و کسانی که بقلب و زبان ایمان آورده‌اند نموده که ای کسانی که بحقیقت ایمان آورده‌اید وقتی با یکدیگر آهسته راز گفتید کلماتی نگوئید که باعث گناه و دشمنی و ضدیّت و مخالفت امر پیمبر گردد، چنانچه عادت یهودیان چنین بوده، بلکه با هم راز گوئید و یکدیگر را توصیه نمائید باعمال نیکو و تقوی از محارم اللّه و آنچه خدا حرام نموده.

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ تکرار کلمه تقوی برای اهمیّت آن است و چون تقوی در لغت بمعنی نگاه داری از امر موذی است شاید در اینجا مقصود چنین باشد که ای مؤمنین در همه حال در گفتار و کردار و در تمام اعمالتان امر خدا و رضای او را مراعات نمائید تا آن که خود را در وقایه یعنی در حفظ او نگاه داشته باشید و در هیچ حالی مبدء خود را فراموش ننمائید آن خدایی که بسوی او در قیامت محشور میشوید.

إِنَّمَا النَّجوی مِنَ الشَّیطانِ لِیَحزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا نجوی بمعنی سر گوشی حرف زدن است و گاهی انسان با انسان دیگر نجوی میکند در اینجا بمؤمنین امر فرموده هر گاه نجوی کردید یکدیگر را امر نمائید به برّ و تقوی و در حدیث از حضرت رسول نقل میکنند که فرموده اگر سه نفر باشید

صفحه : ۱۸۹

دو نفرتان با هم نجوی نکنید که اینکه عمل توهین بسومی است.

و قسم دیگر از نجوی نجوای شیطانی است که چیزی در خواب یا در بیداری بانسان القاء میکند که وی را محزون نماید و اینکه عمل شیطان است زیرا که وقتی شیطان با کوشش زیادی که در اغوای مؤمنین میکند شخص مؤمن با تقوای را نتوانست از طریق حق منحرف گرداند و حواس او را بخود جذب نماید در خواب یا در بیداری چیزهایی بقلب وی القاء مینماید مخصوصا در خواب که عقل آدمی موقّتا قوا را رها مینماید و برای استراحت بدن حواس را بخود وامیگذارد آن وقت شیطان بیشتر تسلّط پیدا میکند و بطور نجوی چیزهایی باو القاء مینماید و در نظر او میآورد تا آنکه او را باین وسیله بخود مشغول نموده و از توجّه بحق تعالی باز دارد.

اینکه است که خدای متعال برسول خود در سوره (مؤمنون) آیه ۹۹ امر فرموده وَ قُل رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِن هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَن یَحضُرُونِ«۱» و در سوره اعراف آیه ۲۰ در باره مؤمنین است إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُم مُبصِرُونَ«۲».

شاید مقصود چنین باشد که اشخاص با تقوای وقتی شیاطین بر آنان هجوم آوردند آنها بینا و عارفند و از وسوسه شیاطین پناه بخدا میبرند و بیاد خدا شیاطین را از خود رفع مینمایند.

آری شیاطین همیشه همّت خود را مصروف میگردانند و در کمین گاه مؤمنین کاملین نشسته که وقتی را بدست آورده و آنان را اغواء نمایند انسان کامل بایستی همیشه مراقب حال خود باشد وقتی رسول اللّه با آن وقت عقل که در حدیث فرموده (شیطان من مطیع و منقاد من شده) در آیه اول مأمور گردد از شر آن لعین بخدا پناه

---

(۱) و بگو پروردگار من پناه میبرم بتو از وسوسه‌های شیاطین و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از آنکه نزد من حاضر گردند. [.....]

(۲) محققا کسانی که متقی و پرهیزکارند وقتی بآنها تماس گرفتند جماعتی از شیاطین متذکر میشوند و آنها را بینا میگردند.

صفحه : ۱۹۰

ببرد چه گمان میبری بغیر او، در صورتی که شیطان قسم یاد نموده بعزّت حق تعالی که تمام افراد بشر را گمراه نماید مگر مخلصین

و آنها کسانی میباشند که دل و قلب آنها از غیر خدا خالی است، با آنکه چنانچه در حدیث دارد مخلصین نیز در خطر عظیم میباشند.

وَ لَیسَ بِضارِّهِم شَیئاً إِلّا بِإِذنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ در مفردات راغب گفته توکیل اینکه است که اعتماد کنی بر غیر خود و او را در امور خود نائب و بجای خود قرار دهی پایان در قرآن مجید در موارد بسیاری امر بمؤمنین فرموده که بر خدا توکل نمائید مثل قوله تعالی و علی اللّه فلیتوکل المؤمنون وَ تَوَکَّل عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا و غیر ذلک از آیات بسیار و بکسانی که اتکاء و اعتماد بخدا نموده‌اند وعده فرموده وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسبُهُ یعنی کسی که اعتماد او بخدا باشد و اتّکاء و پناه‌گاه او در تمام امور او خدا باشد خدا برای او کافی است که مهمات امور وی را اصلاح نماید.

و چون بدون اراده حق تعالی ممکن نیست در عالم خیر و شرّی پدید گردد آیه اشاره باین دارد که کسی که از شرّ شیطان و از هر شیئی موذی بخدا پناه برد و باتّکاء و اعتماد بر او خود را در پناه‌گاه او قرار داد از هر شرّ و آفتی در پناه او محفوظ ماند.

و باید دانست که معنی توکل نه اینکه است که انسان باسم توکل تنبلی را شعار خود نموده و دست از عمل و کار بردارد و گوشه‌ای بنشیند و بگوید بر خدا توکل نموده‌ام اینکه فکر یکی از اشتباهات بزرگی است که آدمی را مغرور نموده.

معنی توکل اینکه است که انسان دنبال کسب و عمل و کار برود لکن ایمان داشته باشد که اینکه اعمالی که موظفیم انجام بدهیم فقط معدّات و شرایطی بیش نیستند مؤثر خدا است و بس، مثلا وقتی مریض میشویم رجوع بطبیب و پزشک بکنیم لکن بدانیم و ایمان داشته باشیم که شفا دهنده خدا است چنانچه یکی از اسماء الحسنی

صفحه : ۱۹۱

(الشافی) است و چنین است تمام امور که مؤثر او است و بس، لکن حکمت نظام عالم بر اینکه جاری گردیده که برای هر چیزی اسباب و معداتی قرار داده و هر موجودی را موظّف بکاری نموده و محبت آن کار را در دل وی نهاده.

هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آن را در دلش انداختند

و بسیار تجربه شده که گاهی میشود دو نفر مریض نوع مرضشان یکی نوع دواء یکی پزشک یکی لکن دواء در یکی تأثیر نموده و بهبودی حاصل گردیده و در دیگری تأثیر ننموده معلوم میشود در آن یکی مصلحت در شفاء بوده خداوند او را شفاء داده، و در دیگری چنین مصلحت نبوده دواء در وی اثر نبخشیده.

خلاصه معنی حقیقی توکل همان عقد قلب و دل بستگی بخدا است و آن در اثر معرفت و شناسایی پدید میگردد کسی که قیومیت و احاطه رحمت او را در باطن خود مشاهده نموده البته بتمام قوی و مشاعر رو باو آورد تمام اتکاء و امیدواری او باو است و آنی از او غفلت ندارد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُم تَفَسَّحُوا فِی المَجالِسِ فَافسَحُوا یَفسَحِ اللّهُ لَکُم وَ إِذا قِیلَ انشُزُوا فَانشُزُوا فسح یفسح فسحا بمعنی توسعه دادن است خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی بشما گفته شد در مجلس جا باز کنید برای دیگران که بنشینند شما جای باز کنید و اگر شما در مجلسی که جا تنگ است جا باز کنید که دیگری بنشیند خدا بشما توسعه میدهد.

بعضی مجالس را حمل نموده‌اند بر مراکز غزوات یعنی میدان جنگ و نیز یَفسَحِ اللّهُ لَکُم را حمل نموده بر گشاده‌گی قبر یا بهشت لکن (مجالس) عام است و شامل میگردد هر مجلس تنگی را که اجتماع در آن واجب یا مستحب یا مباح باشد نه مجلس معصیت که جای دادن در آن اعانت بر گناهست و نیز توسعه دادن

صفحه : ۱۹۲

خـدا که از کلمه یَفسَـحِ اللّه‌استـفاده میشود آن نیز اطلاق دارد شامل میگردد گشادگی قلب و گشادگی روزی و گشادگی در قبر و گشادگی در صحرای محشر و غیر آن را.

وَ إِذا قِیلَ انشُزُوا فَانشُزُوا وقتی بشما گفته شود برخیزید برخیزید از بعض مفسرین است که معنی آیه چنین است که وقتی گفتند برخیزید برای نماز جماعت یا برای جهاد یا باقی اعمال خیر برخیزید.

یَرفَعِ اللّه‌الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ درجات مفعول (یرفع) و آیه مشعر بر اینکه است که خدا بلند میکند درجات کسانی را که ایمان آورده‌اند و برای کسانی که بآنها علم عطاء شده درجاتی است فوق ایمان آنها.

سخنان مفسرین در توجیه آیه

(۱) مؤمنی که باو علم عطاء گردیده بدرجاتی خداوند مقام وی را بلند گردانیده. (إبن عباس) (۲) تا اینکه خدا بلند کند درجه کسانی را که از شما ایمان آورده‌اند بسبب اطاعت نمودن امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

(۳) کسانی که بآنها علم عطاء شده بفضل علم آنها و سبقت آنها در اسلام برای آنها است درجاتی در بهشت یا درجه‌ای دارند در مجلس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علمای مؤمنین را در مجلس خود مقدم بر غیر علماء قرار میداد برای آنکه فضل و مقام علم معلوم گردد (مجمع البیان) راجع بعلم و علوّ مقام علماء از آیات قرآنی و احادیث نبوی و غیر آن فضیلت بیشمار رسیده، در فضیلت علم همین بس که در سوره زمر آیه ۱۲ بطور تعجب فرموده قُل هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الأَلبابِ و همین آیه و غیر آن از آیات بسیاری است که دلالت صریح دارد بر علوّ مقام علما.

صفحه : ۱۹۳

و نیز احادیث در فضیلت علم بقدری زیاد است که نتوان احصاء و شماره نمود، در حدیث از پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده

(العلماء ورثة الانبیاء)

و در جای دیگر

(مداد العلماء افضل من دماء الشهداء)

در حدیث دیگر (فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر پست‌ترین کسی از امّت من) و غیر اینها که در کتب اخبار بیان شده.

خلاصه تمام عقلای عالم معترفند که ترقی و تکامل بشر منوط بهمین صفت ارجمند علم است، آری علم نوری است که از مصدر جلال احدی صادر گردیده و اشراقی از آن بر قلب مؤمن پاك طینت پرتو افکنده و اطراف قلب را روش گردانیده و از شبکه حواسّ از باطن بظاهر ظهور مینماید.

سؤال، آیا مقصود از علمی که اینکه قدر تعریف و تمجید از آن شده چه علمی است در پاسخ گوئیم اگر چه علم بهر چیزی نزد عقلاء بهتر از جهل بآن است، زیرا که شرافت انسان بدانایی است، لکن چنانچه معلوم است شرافت هر علمی بسته بشرافت معلوم آن است، هر قدر معلوم و شریف‌تر و پرفائده‌تر باشد علم باو شریف‌تر است.

و برای وضوح مقدمهٔ گوئیم معلوم و محقّق است که انسان دارای دو جنبه و دو جهت است یعنی حقیقت انسانی او از دو چیز مقابل

تشکیل شده، یکی جنبه روحانی، و دیگر جنبه طبیعی پس انسان دارای روحی و عقلی و بدنی و طبیعتی است و هر یک از اینکه دو جنبه را کمال و نقصی است علوم روحانی و الهی مکمّل روح بشر است، و علوم طبیعی و مادی مکمّل جنبه طبیعی وی است، و نزد عاقل پوشیده نیست که اصل و حقیقت انسانی آن جنبه روحانی او است پس از اینجا معلوم میشود هر علمی که روحانیّت انسان را تکمیل نماید شریف‌تر است و نظر بهمان کمال جنبه روحانی دارد آن حدیث مشهور که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علم نافع را در سه چیز محصور فرموده

(آیهٔ محکمهٔ او فریضهٔ عادلهٔ او سنهٔ قائمهٔ)

(آیهٔ محکمهٔ) تفسیر شده بعلم توحید و آنچه در آن منطوی است از

صفحه : ۱۹۴

معرفت مبدء و معاد و باقی معارف (فریضهٔ عادلهٔ) تفسیر شده بعلم اخلاق و تمیز بین صفات حسنه و نکوهیده (سنّهٔ قائمهٔ) تفسیر شده بعلم احکام و شناختن حلال و حرام و طریق عبادات و بعضی دانشمندان (فریضهٔ عادلهٔ) را تفسیر نموده‌اند بعلم احکام و (سنهٔ قائمهٔ) را بعلم اخلاق لکن نظر بقید عادلهٔ که صفت فریضهٔ واقع گردیده اینکه توجیهی که کردیم اولی بنظر می‌آید.

و چون باعتباری جنبه روحانی با جنبه طبیعی مقابل هم و ضدّ یکدیگرند اینکه است که چنانچه میبینیم اکثر افرادی که آن جهت طبیعی در آنان غالب گردیده و مایل بعلوم طبیعی میباشند هر قدر بعلوم طبیعی نزدیک‌تر گردند از علوم روحانی و الهی دورتر میشوند و اینکه نه برای اینکه است که علوم طبیعی و الهی را نشود با هم جمع نمود، بلکه برای اینکه است که چون تمام همّشان در تحصیل علوم طبیعی است و هدف آنها فقط شناختن آثار و خواص اشیاء است و چشم از مسبب الاسباب برداشته و بآثار دوخته و امور طبیعی را مؤثر در آثار میدانند اینکه است که غالبا چنین اشخاصی از حق منحرف میگردند و بجای آنکه خدا را مؤثر در آثار بدانند کورکورانه آثار را مستند بطبیعت میدانند و اگر از آنان پرسش شود طبیعت چیست عاجز از جواب میمانند و چون پیشوایان بشر و عقلای عالم اعتنایی بعالم طبیعت و دنیای فانی نداشته‌اند مگر بقدری که مسافر عالم حقیقت از آن توشه‌ای برای عالم آخرت بردارد و از اینکه جاده پر خطر دنیا بسلامت بمنزلگاه قرب الهی برسد اینکه است که آنچه بر کمالات روحی آدمی بیفزاید و او را از قید طبیعت برهاند در نظر آن بزرگواران شریف‌تر است.

لکن کسانی که دنبال علوم طبیعی میروند اگر هدف آنها و نقطه نظر اصلی آنها اولا شناختن مبدء و ثانیا شناختن حقیقت و آثار و خواص موجودات باشد چنین اشخاصی حقیقت علم را دریافته‌اند. و قوله تعالی سَنُرِیهِم آیاتِنا فِی الآفاقِ وَ فِی أَنفُسِهِم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُم أَنَّه الحَقُّ بدرستی که در باره آنان درست آید، زیرا کسی که در موجودات نظر کند که خواص و آثار مکنونه در طبیعت را مشاهده نماید و از اینکه راه علم و قدرت و

صفحه : ۱۹۵

حکمت آفریننده او را بنگرد و نیز از علم و عمل خود آسایش خلق را در نظر آرد، البته چنین کسی فائده علم را دریافته، و او مصداق کسانی میگردد که در شأن آنها فرموده وَ مَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً.

لکن چون اکثر مردمان زمان ما چنین سعه نفسی ندارند که بتوانند جمع کنند بین علوم طبیعی و علوم الهی اینکه است که می‌بینیم بیشتر کسانی که مشغول علوم طبیعی گردیده‌اند بعلوم الهی بی‌اعتنا میگردند مگر بندرت کسی پیدا شود که لطف الهی شامل حال او گردیده و در عین حالی که مشغول بعلوم طبیعی میباشد هدف او و نظر او بمبدء آفرینش باشد چنین کسانی حقیقت توحید را در میابند و توان گفت اینان انسان کاملند و اینکه همه تعریف و تمجیدی که در باره تحصیل علم شده در باره چنین اشخاصی صادق

آیـد آیا نمیبینی چه قدر آیات قرآنی بشـر را ترغیب و تحریص مینماید بفکر و تأمّل در موجودات حتّی شاید یک حکمت در اینکه هر یک از انواع موجودات از شمس و قمر و کواکب و انواع و اقسام ملائکه و موجودات ارضی از انسان و حیوان و نبات حتی بکوه و بلـد و غیر این‌ها را مورد سوگنـد قرار داده همین باشـد که انسان را متوجه نمایـد که در اینها نظر کنـد و آثار و خواص مکنونه در موجودات را بـدست آرد و بکار بنـدد و از آن چنانچه گفته شـد دو فایـده عایـدشان گردد یکی عظمت خالق و قدرت و حکمت و آفریننـده آن را بچشم دل ببینـد و اینکه فضـیلت کسـی را میسّر میگردد که بموجودات نظر مرآتی نمایـد و کمالات خالق را در آن بنگرد مثل کسی که نظر میکند در نقشه‌ای یا عمارتی برای آنکه هنر و کمال نقاش و معمار را ببیند.

و دیگر فایده‌ای که عاید وی میگردد اینکه است که وقتی آثار و خواص موجودات را فهمید میفهمد که اگر بشکل مخصوصی آنها را با هم ترکیب کنـد آثار دیگری پیـدا مینمایـد و اختراعات دست بشـری اولاد از همین راه پدیـد گردیـده و از اینکه فائـده شایانی نصیب عامل و نوع بشری میگردد.

خلاصه عملی که کمال روحانی می‌آورد و سبب قرب میگردد نه علمی است که

صفحه : ۱۹۶

در مدارس قدیم یا جدید تحصیل میشود، زیرا که آنها گر چه فضیلتند لکن فی الحقیقه صنعتی بیش نیستند.

علم رسمی سر بسر قیل است و قال نی از او کیفیتی حاصل نه حال

(شیخ بهـایی) بلکه عـالم حقیقی شـناسایی موجودات است بآنطوری که آیت و نماینـده حق تعالی و صـفات کمالیه او است و چون طبیعت افراد بشر مختلف است و هر کسی باعتبار طبیعت و میل نفسانی خود مایل میگردد بتحصیل علمی که مناسب سلیقه وی است اینکه است که علم نافع را محمول بر همان مینماید و چنین پنداشته که آن بهترین اقسام علوم است.

آری آری هر کسی را بیشه‌ایست هر دلی اندر خور اندیشه‌ایست

شغل پالان گر بود پالان گری کی تواند دوخت دیبا و زری

(مثنوی) در کتاب (سیر و سلوک) راجع بعلم اندازه‌ای بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نـاجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَـدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقَهً ذلِکَ خَیرٌ لَکُم وَ أَطهَرُ فَإِن لَم تَجِـدُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

خطاب متوجه بمؤمنین است که هر گاه خواستیـد با رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نجوی کنید پیش از نجوی و سـخن خود بایستی صدقه دهید و اینکه حکم را برای احترام رسول و اهمیت حضور او در ضمن مراعات فقرا تأسیس نموده.

شیخ صدوق (ره) در کتاب خصال بسـند صـحیح متّصل از مکحون چنین روایت میکند که حضرت امیر علیه السّلام فرموده اصحاب پیمبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم میدانند که مردی بین صحابه نبود که فضیلت و شرافتی دارا باشد مگر آنکه من با وی در آن فضیلت شریک میباشم و باضافه برای من هفتاد فضیلت است که احدی در آنها با من شرکت ندارد بعد از آن که راوی سؤال میکند آن فضائل چیست و حضرتش

صفحه : ۱۹۷

یـک یـک آن فضائـل را بیان میفرمایـد تا آنکه میفرمایـد فضـیلت بیست و چهارم آن که چون فرود آمـد آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا

ناجَیتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقَةً قسم بخدا احدی از اصحاب عمل باین آیه ننموده نه پیش از من و نه بعد از من لکن من دیناری داشتم بده درهم فروختم و پیش از آنکه میخواستم با پیغمبر سر گوشی حرف بزنم درهمی صدقه میدادم پس از آن در باره من اینکه آیه أَ أَشفَقتُم أَن تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَی نَجواکُم صَدَقاتٍ فَإِذ لَم تَفعَلُوا وَ تابَ اللّهُ عَلَیکُم فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ فرود آمد.

خطاب بمؤمنین است که آیا شما میترسید اگر صدقه دهید فقیر شوید و چون صدقه ندادید خدا گناه شما را بخشید نماز و زکاة را بپا دارید و امر خدا و رسول را اطاعت نمائید و خدا بر ظاهر و باطن شما آگاهست.

خلاصه میفرماید غیر از من کسی باین حکم عمل ننموده و شیعه و سنّی اینکه مطلب را متّفقا نقل نموده‌اند. و در کتاب (مخزن اللئالی) که راجع بفضائل حضرت امیر علیه السّلام است آن هفتاد فضیلت مشروحا ثبت گردیده رجوع بآن جا شود.

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوا قَوماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم ما هُم مِنکُم وَ لا مِنهُم وَ یَحلِفُونَ عَلَی الکَذِبِ وَ هُم یَعلَمُونَ (الم) تقریر است آیا تو نمیبینی یعنی میبینی کسانی که اظهار محبّت و دوستی میکنند با طائفه و قومی که مورد غضب الهی واقعند در صورتی که نه آنها از شمایند و نه شما از آنهائید.

شاید آیه اشاره بمنافقین باشد که آنها که بظاهر ایمان آورده‌اند و با طایفه

صفحه : ۱۹۸

یهود که آنان در مورد غضب الهی واقعند دوستی میکنند و آن منافقین نه از شما مؤمنین میباشند و نه از آن یهودیان (مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ) و آنها بدروغ قسم یاد میکنند که ما ایمان آورده‌ایم در صورتی که خودشان میدانند دروغ میگویند و ایمان نیاورده‌اند.

أَعَدَّ اللّهُ لَهُم عَذاباً شَدِیداً إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ فَلَهُم عَذابٌ مُهِینٌ برای چنین اشخاص عذاب بسیار سخت آماده شده یعنی در قیامت زیرا قسم خود را سپر خود قرار میدادند و نیز آنان از راه دروغ و نفاق میخواستند مردم را فریب دهند که بظاهر با مسلمانها بودند و چنین وانمود میکردند که ما از شمائیم و در باطن با کفار بودند و اسرار مسلمانها را بآنها میرساندند اینکه است که در اینکه سه آیه برای تأکید عذاب آنان آیه اول فرموده لَهُم عَذاباً شَدِیداً آیه دوم فَلَهُم عَذابٌ مُهِینٌ و آیه سوم أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ و اینکه طور تهدید در آیات برای اینکه است که ضرر چنین مردمانی چه در زمان رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و چه بعد حتی در اینکه زمان ما خیلی زیاد است حتی توان گفت که چنین اشخاص منافقی که بصورت مسلمانها در می‌آیند ضررشان بر دین زیادتر از ضرر یزید و إبن زیاد و شمر میباشد لعنة اللّه علیهم اجمعین.

صفحه : ۱۹۹

[سوره المجادلة (۵۸): آیات ۱۸ تا ۲۲]

اشاره

یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیَحلِفُونَ لَهُ کَما یَحلِفُونَ لَکُم وَ یَحسَبُونَ أَنَّهُم عَلی شَیءٍ أَلا إِنَّهُم هُمُ الکاذِبُونَ (۱۸) استَحوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَأَنساهُم ذِکرَ اللّهِ أُولئِکَ حِزبُ الشَّیطانِ أَلا إِنَّ حِزبَ الشَّیطانِ هُمُ الخاسِرُونَ (۱۹) إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ فِی الأَذَلِّینَ (۲۰) کَتَبَ اللّهُ لَأَغلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ (۲۱) لا تَجِدُ قَوماً یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَن حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَو کانُوا آباءَهُم أَو أَبناءَهُم أَو إِخوانَهُم أَو عَشِیرَتَهُم أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِنهُ وَ یُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن

تَحتِهَا الأنهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ أولئِکَ حِزبُ اللّهِ أَلا إِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ المُفلِحُونَ (۲۲)

(ترجمه)

روزی که خداوند تمام (منافقین را) مبعوث میگرداند پس برای خداوند بدروغ سوگند یاد میکنند همین طوری که بدروغ برای شما سوگند یاد میکنند و گمان میکنند که فائده‌ای از سوگند خود میبرند، آگاه باشید محققا آنها دروغ میگویند،

شیطان بر دل آنان سخت احاطه نموده پس یاد خدا را فراموش نموده‌اند آنها حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان، آنان زیان کارانند

بدرستی که آنهایی که مخالفت و دشمنی میکنند با خدا و رسول خدا، آنان خوارترین مردمند،

خداوند نوشته و ثبت نموده (در لوح محفوظ) که البته من و رسولانم بر مردم غالب شویم، زیرا که خداوند توانای غالب است (ای رسول) هرگز نخواهی یافت

صفحه : ۲۰۰

کسانی را که ایمان بخدا و روز قیامت دارند دوستدار کسی باشند که دشمنی میکند با خدا و رسولش هر چند آنان پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا اهل عشیره ایشان باشند زیرا که در قلوب مؤمنین ایمان نوشته شده و بروح قدسی آنان مؤیّد گردیده‌اند و در قیامت داخل میگردند ببهشتی که نهرهای مصفّا زیر درختانش جاریست و در بهشت جاویدانند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه جماعت مؤمنین حزب خدایند آگاه باشید که محققا حزب خدا رستگارانند

(توضیح آیات)

یَومَ یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً فَیَحلِفُونَ لَهُ کَما یَحلِفُونَ لَکُم وَ یَحسَبُونَ أَنَّهُم عَلی شَیءٍ أَلا إِنَّهُم هُمُ الکاذِبُونَ در مقام بیان حال منافقین برآمده که روزی که خداوند تمام آنان را مبعوث میگرداند یعنی روز قیامت و در مورد سؤال واقع میگردند آنها همین طوری که در دنیا بدروغ برای شما قسم یاد مینمودند که ما با شما مسلمانها میباشیم در آنجا هم نیز بحسب عادت دیرینه‌شان با آنکه قیامت روزی است که حقایق ظاهر میگردد با اینکه حال خبث سریره آنها بطوری است که در آنجا هم نیز می‌خواهند باطن خودشان را مخفی گردانند و گفتار دروغ خود را سرپوش اعمال رکیک خود گردانند و سرّ اینکه مطلب شاید اینکه باشد که چنانچه در احادیث بسیار دارد که انسان مبعوث میگردد بهمان طور و حالی که از دنیا بیرون رفته، و چون منافقین صفت نفاق و ملکه دروغ گویی در نفس و باطن آنها تمرکز نموده اینکه است که در قیامت هم بهمان حال مبعوث میگردند و حتی در مقابل پروردگار ربّ العالمین هم نیز دست از دروغ گویی نتوانند بردارند و گمان میکنند همان طوری که تظاهر آنها باسلام در دنیا جان و مال آنان را محفوظ مینمود، از روی بیخردی و نفهمی.

شاید گمان برند در قیامت هم نیز آنها را از عذاب باز میدارد و نظیر اینکه آیه قوله تعالی است وَ لَو رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنهُ وَ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که

صفحه : ۲۰۱

چنان صفات رذیله نکوهیده در اعماق دل کفار و منافقین رسوخ نموده که اگر فرضا آنها را بدنیا برگردانند باز بر همان اعمال و

افعال ناپسند خود ادامه میدهند مؤمنین بایستی آگاه باشند و فریب مردمان منافق دروغگو را نخورند که در ظاهر با مسلمانها میباشند و در باطن با کفار.

در تفسیر (مجمع البیان) از حسن بصری نقل میکند که چنین گفته در قیامت چند موقف یعنی چند محل دارد، در جایی قبح کذب بدیهی و ظاهر میگردد، و در آنجا دیگر منافقین نتوانند دروغ بگویند و در جای دیگر مثل آدم بیهوش میگردند و مثل بچه‌های سخن راست و دروغ با هم گویند، و در آن حال نفهمی گمان میکنند که اثری بر آن دروغ آنها مترتب میگردد (پایان) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ مرجع ضمیر عَلَيْهِمُ منافقینند که بر آنان چنان شیطان غالب گردیده که خدا را فراموش نموده و تابع نفس و شیاطین گردیده‌اند آگاه باشید که جنود و سپاهیان شیطان آنها خسران برده‌اند یعنی سرمایه عمر عزیز خود را هدر کرده‌اند و ضایع گردانیده‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ، كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ در آیه جمله لَأَغْلِبَنَّ را بلام که برای تأکید مضمون جمله آرند و بنون تأکید ثقیله که آن را نیز برای تأکید آرند مؤکد فرموده که خدا نوشته و ثبت فرموده که من و پیمبرانم هر آینه غالب و قاهر میگردیم بر کسانی که شقاق و ضدّیت میکنند با خدا و رسول او زیرا که خدا قوی و غالب بر هر چیزی است هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ کفار و منافقین چون میدیدند عدّه مؤمنین نسبت بکفار اندک مینماید چنین

صفحه : ۲۰۲

گمان میبردند که کفار بالاخره غالب میگردند و مؤمنین را از پا در می‌آورند اینکه بود که منافقین از روی فریب شیطانی میخواستند بمکر و تدلیس در ظاهر خود را جزو مؤمنین بشمار آرند که اگر فتح و ظفر با مؤمنین شد آنها نیز خود را از آنها محسوب دارند و اگر غلبه با کفار گردید با آنان باشند دیگر ندانسته بودند که اگر چه در هر دوره و زمانی مؤمنین و موحدین نسبت بکفار از حیث کمیّت و عدد کمتر مینمایند لکن همان عدد اندک از حیث کیفیّت و شدت وجود و قاهریّت غالب بر کفارند زیرا که مؤمنین و موحدین چون روح و قلبشان مرتبط بمقام الوهیّت گردیده و خداوند تعالی غالب و قاهر و فوق هر چیزی است اینکه است که فرموده وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ سوره منافقین آیه ۹، همیشه مؤمنین و لو آنکه بنظر بیخردان اندک نمایند لکن در واقع غلبه و عزّت و شوکت برای آنان است چنانچه فرموده كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ سوره (بقره) آیه ۲۵۰.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ لا تَجِدُ کسانی که بخدا و بقیامت ایمان دارند نمییابی تو ای محمّد چنین باشند یعنی چنین نیستند که دوستی و مودّت نمایند با کسانی که مخالفت و ضدّیت مینمایند با خدا و رسول خدا اگر چه نزدیکان آنها پدرانشان یا اولادشان یا برادران و عشیره آنان باشند.

اشاره به اینکه آن علقه محبت بخدا و دل بستگی بمقام الوهیت که منبعث از ایمان میگردد مانع از اینکه است که مؤمن پرهیزکار اظهار دوستی و محبت کند با کسانی که مخالفت میکنند با خدا و رسول خدا، چگونه ممکن است جمع شود بین دوستی با کسی و دوستی با دشمن او، هرگز ممکن نیست.

صفحه : ۲۰۳

و چنانچه تاریخ نشان میدهد مؤمنین صدر اسلام و کسانی که با رسول اللّه از مکه بمدینه مهاجرت نمودند در راه اسلام از همه چیز خود گذشتند حتّی در جهاد با اولاد و برادران خود در مقام مبارزه بر میآمدند و هر گاه با آنان مقابلی مینمودند آنها را از پا در می‌آوردند چنین است ایمان هر گاه در روح و قلب انسان نفوذ نماید.

أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ

أُولئِکَ حِزبُ اللّهِ أَلا إِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ المُفلِحُونَ أُولئِکَ اشاره بچنین اشخاصی است که محبت خدا و رسول خدا مانع از اینکه گردیده که دوستی و محبّت بنمایند با کسانی که مخالفت خدا و رسول او مینمایند و آنها کسانی میباشند که ایمان در قلب و دل آنان ثابت و متمرکز گردیده، و در اعماق قلب آنها نفوذ نموده.

و چنانچه آیه نشان میدهد چنین اشخاصی دارای چهار مزیّت و چهار فضیلت گردیده‌اند.

اول خدا آنها را مؤیّد و منصور گردانیده بر وحی از خود اضافه روح بخود اضافه تشریفیه است و شاید مقصود از بِرُوحٍ مِنهُ جبرئیل امین است که مؤمنین را تأیید مینماید یا مقصود از روح همان نور ایمان است که تقویت دهنده قلوب مؤمنین است و قوله تعالی وَ کَذلِکَ أَوحَینا إِلَیکَ رُوحاً مِن أَمرِنا که روح در اینکه جا تفسیر بجبرئیل شده و شاید مرجع ضمیر مِنهُ اللّه، باشد مثل آن که در سوره بقره بعد از بیان خلقت آدم علیه السّلام در مقام شرافت انسان فرموده نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی و نیز حضرت عیسی را روح اللّه نامیده و اینکه طور بیان اشاره بقرب مؤمنین و درجات بلند آنها است که شدت قرب مؤمنین را بحق تعالی استعارهٔ تشبیه نموده بقرب روح بجسد.

صفحه : ۲۰۴

دوم برای آنان بهشتهای مصفّایی آماده نموده با نهرها و چشمه‌هایی که همیشه از زیر تختها و آرامگاه آنان آب جریان دارد و بالاتر از آن خلود آنها است در بهشت.

سوم که از بالاترین تمام نعمتها بشمار می‌آید رضایت و خشنودی خدا است از آنها و رضایت آنها از خدا.

چهارم مؤمنین را حزب خود و جنود و لشکریان خود نامیده و حزب خدا را از رستگاران و سعادتمندان معرفی فرموده.

صفحه : ۲۰۵

سورهٔ الحشر مدنیّة

اشاره

عدد آیاتها اربع و عشرون آیهٔ

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۱) هُوَ الَّذِی أَخرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ مِن دِیارِهِم لِأَوَّلِ الحَشرِ ما ظَنَنتُم أَن یَخرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُم مانِعَتُهُم حُصُونُهُم مِنَ اللّهِ فَأَتاهُمُ اللّهُ مِن حَیثُ لَم یَحتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعبَ یُخرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیدِیهِم وَ أَیدِی المُؤمِنِینَ فَاعتَبِرُوا یا أُولِی الأَبصارِ (۲) وَ لَو لا أَن کَتَبَ اللّهُ عَلَیهِمُ الجَلاءَ لَعَذَّبَهُم فِی الدُّنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابُ النّارِ (۳) ذلِکَ بِأَنَّهُم شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن یُشَاقِّ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ (۴)

ما قَطَعتُم مِن لِینَةٍ أَو تَرَکتُمُوها قائِمَةً عَلی أُصُولِها فَبِإِذنِ اللّهِ وَ لِیُخزِیَ الفاسِقِینَ (۵) وَ ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنهُم فَما أَوجَفتُم عَلَیهِ مِن خَیلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لکِنَّ اللّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۶) ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُری فَلِلّهِ وَ

لِلرَّسُولِ وَ لِذِي القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينِ وَ ابنِ السَّبِيلِ كَي لا يَكُونَ دُولَةً بَينَ الأَغنِياءِ مِنكُم وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُم عَنهُ فَانتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (۷) لِلفُقَراءِ المُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخرِجُوا مِن دِيارِهِم وَ أَموالِهِم يَبتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضواناً وَ يَنصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ (۸) وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الإِيمانَ مِن قَبلِهِم يُحِبُّونَ مَن هاجَرَ إِلَيهِم وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِم حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۹)

وَ الَّذِينَ جاؤُ مِن بَعدِهِم يَقُولُونَ رَبَّنَا اغفِر لَنا وَ لِإِخوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالإِيمانِ وَ لا تَجعَل فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

صفحه : ۲۰۶

(ترجمه)

سوره حشر در مدينه فرود آمده و بيست و چهار آيه است

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است همه تسبيح و ستايش مينمايند آن خداى مقتدر حكيم را (ذات كبريايى)

اللّه آن كسى است كه براى يارى اسلام كفار را بيرون كرد از وطنشان براى اول حشر و شما مسلمانان گمان نميكرديد كه آنان از ديارشان بيرون رونـد و كفار گمان ميكردنـد كه حصارهاى محكم پناه‌گاه آنها است از عـذاب خدا پس عذاب خدا بر آنان آمد از جـايى كه گمان نميكردنـد و ترس و خوفى در قلبهاى آنها انـداخته شـد بطورى كه بـدست خود و بـدست مؤمنين خانه‌هاى خود را خراب نمودند.

اى خردمندان از اينكه واقعه عبرت گيريد

و اگر نبود كه خداونـد بر آنان نوشـته (و بتقـدير ازلى ثبت گرديـده بود) كه آنها جلاء وطن كنند در دنيا مبتلا بعذاب ميگرديدند و در آخرت بعذاب دوزخ گرفتار ميباشند

و عذاب براى اينكه بود كه با

صفحه : ۲۰۷

خدا و رسول او دشـمنى نموده، و كسـى كه با خدا دشـمنى كند محققا خدا سخت انتقام است (و عذاب خدا بر چنين كسانى سخت است).

آنچه از درخت خرما كه در ديار بنى نضـير بريدنـد و آنچه را بر پا گذاردند همه بامر خدا بود (براى آنكه خوار كند بدكاران را) و مجازات كند فسّاق را و يارى كند مؤمنين را

و آنچه را خداونـد برگردانيد بر پيمبر خود از مال و ملك ايشان (بنى نضـير) (شـما مسـلمانها) براى تحصـيل آن غنايم اسب و شترى نتاخته بود بد (پياده بحصار آمديد و جنگى واقع نگرديد كه بر شـما زحمتى رسـيده باشد) و لكن خدا مسلّط ميگرداند پيمبران خود را بر هر كس بخواهد و خدا بر هر چيزى توانا است.

و آنچه را خداونـد از اموال اينكه كفـار برسولش غنيمت داد آن متعلق بخـدا و رسول و خويشاونـدان رسول و يتيمان و فقيران و راه گـذران است و اينكه حكم براى اينكه است كه غنائم بر دولت توانگران نيفزايـد، و آنچه رسول بشـما عطا ميكنـد بگيريد و از آنچه شما را از آن نهى مينمايـد باز ايستيـد (يعنى مطيع امر رسول باشـيد) و از مخالفت امر خـدا خودداری نمائيد- محققا خداوند سـخت

عقاب کننده است

(غنائم) مخصوص بفقرا و کسانی است که با رسول اللّه هجرت نمودند و آنان کسانی میباشند که برای یاری رسول خدا از وطنهای خود مهاجرت نمودند و مالهای خود را رها کردند برای آنکه بجویند فضل و خشنودی خدا را و یاری کنند خدا را و پیمبر او را آنان جماعت راست گویانند (در دعوای ایمان صادقند)

و دیگر غنیمت برای کسانی است که در مدینه جای گرفتند و ایمان آوردند پیش از آنکه مهاجرین بدیارشان (یعنی مدینه) برسند و دوست میداشتند کسانی را که مهاجرت کنند بطرف آنها و در سینه آنان هیچ حاجتی نبود (هیچ طمع و حسد نداشتند) از آنچه بمهاجرین عطا شده بود و هر قدر بچیزی نیازمند بودند باز مهاجرین را بر خود مقدم میداشتند و هر کس نفس خود را از بخل و حرص نگاه دارد چنین کسانی از رستگارانند،

و آنهایی که بعد از مهاجرین و انصار ایمان آوردند و تابع گردیدند

صفحه : ۲۰۸

میگویند پروردگار را بیامرز ما را و برادران ما را و آن کسانی که بر ما سبقت گرفته‌اند در ایمان و قرار نده در قلب ما هیچ کینه و حسد نسبت بکسانی که ایمان آورده بودند ای پروردگار تویی که در باره ما رئوف و مهربان و بخشنده‌ای.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ تسبیح و ستایش نمودن حق تعالی و تقدیس و تنزیه نمودن او است از هر صفت نقص و پلیدی که در ممکنات است.

آنچه در آسمانها است از انواع و اقسام ملائکه و ساکنین کرات حتی اجرام سماوی و آنچه در زمین است از ذوی العقول و غیر ذوی العقول از جمادات و نباتات و حیوانات و آنهایی که صاحب عقل و رویّه‌اند از افراد بشر و جن و غیر اینها تماما خدا را بپاکی تقدیس و ستایش مینمایند و او است غالب بر هر چیزی و او حکیم و درست کردار است که آنچه کند از روی علم و حکمت و درستکاری انجام میدهد.

پس از آنکه حق تعلق در سوره مجادله بعضی از مردم را حزب خدا و بعضی را حزب شیطان نامید اینکه سوره حشر را افتتاح فرمود بمقهوریت حزب شیطان یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم آری همیشه حزب خدا غالب است و در بیان غلبه حزب اللّه در اینکه جا فرموده.

هُوَ الَّذِی أَخرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ مِن دِیارِهِم لِأَوَّلِ الحَشرِ ما ظَنَنتُم أَن یَخرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُم مانِعَتُهُم حُصُونُهُم مِنَ اللّهِ فَأَتاهُمُ اللّهُ مِن حَیثُ لَم یَحتَسِبُوا مفسرین گویند در سال چهارم هجرت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با جمعی از خواص از جهت دیه دو نفر از قبیله بنی عامر که در عهد آن حضرت بودند و عمرو بن امیّه

صفحه : ۲۰۹

ضمری آنها را کشته بود حضرتش برای اصلاح بین آنان بمنزلهای یهودیان بنی النّضیر رفت و بنی النضیر و بنی العامر با هم عهد و پیمان بسته بودند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در دیه آن دو نفر عامری که عمرو بن امیّه آنها را کشته بود امان طلبید،

گفتند سمعا و طاعهٔ در هر چه تو فرمایی اطاعت میکنیم، در پنهانی با هم گفتند کار محمّد را بسازید همان طوری که حضرت پشت بدیوار خانه آنان داده بود رفتند بالای بام که سنگی بسر مبارکش بزنند جبرئیل علیه السّلام حضرتش را خبردار گردانید حضرت فورا از آن جا بیرون رفت و بهمراهانش گفت از اینجا بیرون نروید و خودش بسوی مدینه روان گردید آنها بطلب حضرت بر آمدند کسی از مدینه میآمد گفت حضرت را در مدینه دیدم پس از آن پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محمّد مسلمه را امر نمود که کعب بن اشرف که رئیس قبیله بنی النضیر بود بکشد محمّد بن مسلمه بامر حضرت با سلکان بن سلامهٔ و سه نفر دیگر از بنی الحرث در طلب کعب از مدینه بیرون رفتند و پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از عقب آنها روان شد و در خارج مدینه در موضعی بنشست و انتظار میکشید و محمّد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسیدند و آنها را بپای حصار نشانید و کعب را صدا زد کعب گفت تو کیستی گفت من برادر تو محمّد بن مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود گفت ای برادر آمده‌ام تا چند درهمی از تو قرض بگیرم برای آنکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ما مطالبه صدقه میکند، کعب گفت قرض نمیدهم مگر اینکه رهن یعنی گروی بدهی محمّد گفت پائین بیا رهن آورده‌ام کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون صدای محمّد بن مسلمه را شنید گفت نمی‌گذارم پائین روی کعب التفاتی بقول عروس نکرد و پائین رفت محمّد با او معانقه نمود و با هم صحبت مینمودند تا از قصر دور شند محمّد بن مسلمه سر کعب را زیر بغل گرفت و آن سه نفر همراهانش را صدا زد کعب فریاد کشید عروس صدای او را شنید فریاد کشید بنی النضیر از خانه‌های خود بیرون دویدند وقتی بآن جا رسیدند کعب را کشته دیدند، و محمّد بن مسلمه با رفقای خود فرار نموده بودند چون صبح شد خبر کشته شدن کعب را بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیدند اصحاب شاد

صفحه : ۲۱۰

گردیدند و حضرت امر باصحاب نمود که با جماعت بنی النضیر جهاد کنند و پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بآنان اعلام داد که چون خطای شما ظاهر گردید از حجاز خارج گردید و اگر نه آماده جنگ شوید پس از آن ده روز آنان را امان داد تا آنها بتهیه سفر مشغول گردیدند.

إبن ابیّ کسی را نزد یهودیان فرستاد که از وطن خود بیرون نروید و من با دو هزار کسان خود در حمایت شمایم یهودیان بسخن آن شخص مغرور گردیدند و یاغی گشتند چون خبر بحضرت رسید پانزده روز قلعه آنها را محاصره نمود آنان جلای وطن اختیار نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود را بگذارید و آن مقدار که توانید از مال خود ببرید و اینکه طور آنها از اطراف مدینه بیرون رفتند و باریحا و اذرعات که در ناحیه شام است رفتند و همگی رفتند مگر طایفه آل ابی حقیق و آل حیّ بن اخطب که آنان باهل خیبر ملحق گردیدند اینکه است حکایت آنکه در اینکه آیه فرموده هُوَ الَّذِی أَخرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ مِن دِیارِهِم لِأَوَّلِ الحَشرِ ... وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعبَ ما ظَنَنتُم أَن یَخرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُم مانِعَتُهُم حُصُونُهُم مِنَ اللّهِ فَأَتاهُمُ اللّهُ مِن حَیثُ لَم یَحتَسِبُوا هرگز شما مؤمنین گمان نمیکردید که یهودیان قبیله بنی النّضیر با آن ثروت و اقتداری که داشتند از اطراف مدینه بدون جنگ و خون ریزی بیرون روند و خود آن یهودیان چنین گمان میکردند که حصون و قلعه‌های محکمی که برای خود بنا نموده‌اند مانع میگردد از اینکه مسلمانها بر آنان غالب گردند لکن فرمان و حکم خدای تعالی بر اخراج آنها جاری گردید و از جایی که هیچ وقت چنین گمانی نداشتند چنان ترس و رعبی در دل آنان افتاد که بمجرّد آنکه اعلام جنگ بر آنها جاری گردید جلای وطن نموده و آن همه بناهای عالی و دستگاه مجللی که برای آسایش خود مهیّا نموده بودند بگذارند و بیرون روند.

صفحه : ۲۱۱

یُخرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیدِیهِم وَ أَیدِی المُؤمِنِینَ پس از آنکه یهودیان قبیله بنی النّضیر عازم بیرون رفتن شدند و هر چه اثاث البیت داشتند بیرون بردند خودشان بدست خود و دستهای مؤمنین خانه‌ها و بناهای مجلل خود را خراب نمودند برای آنکه خانه‌های آنها بدست مسلمانها نیفتد.

چون وَ أَیدِی المُؤمِنِینَ بایدیهم عطف داده ظاهر آیه چنین مینماید که موقع خراب کردن آنان خانه‌های خود را مؤمنین در خراب کردن با آنها شرکت نمودند با هم مشغول بخراب کردن شدند که خود کفار در داخل که آنچه اجناس قیمتی در آن است بردارند و مؤمنین از خارج برای آن که داخل گردند و غنیمت بدست آرند.

فَاعتَبِرُوا یا أُولِی الأَبصارِ اعتبار نظر کردن و تدبّر کردن در چیز نامعلومی است که از آن معلومی حاصل گردد و در اینجا فَاعتَبِرُوا امر است که پس از اینکه حکایت باشخاص با خرد امر فرموده که ای کسانی که صاحب عقل و تدبیرید نظر کنید و ببینید چه قدرت خلاقه‌ای بود که بدون جنگ و خون ریزی و کش مکش چنان ترس و خوفی در دل یهودیان بنی النّضیر انداخت که بدست خود بناهای عالی خود را خراب نمودند و جلای وطن کردند و وعده‌ای که قبلا خدای تعالی برسولش داده بود که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابد و پیمبر اکرم باصحابش خبر داده بود که بدون جنگ بر آنان ظفر می‌یابیم واقع گردید.

و از دو جهت توان اینکه واقعه را از قبیل معجزات بشمار آورد.

یکی پیش گویی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که بر اینکه قبیله ظفر می‌یابم و اموال و دیار آنان را بدست می‌آورم و وعده خدا واقع گردید.

دیگر اصل خود چنین واقعه‌ای که یک قبیله سنگینی باین آسانی متفرق گردند و بی‌زحمت مالشان بدست مؤمنین آید.

صفحه : ۲۱۲

خلاصه خدای تعالی امر فرموده که نظر کنید و تدبّر نمائید تا آنکه از روی بصیرت و فهمیدگی ایمان آرید زیرا که ایمان تقلیدی چندان فائده ندارد.

و آیه مشعر بر اینکه است که خرابی خانه‌های آنان در اثر خرابی دل و سریره آنها ظهور و بروز نموده زیرا که دل آدمی اگر آلوده بکفر و هوا پرستی و جایگاه شیاطین نگردد حرم خدا و جایگاه ملائکه قدسیّین است و چون کفار باعمال نکوهیده خود خانه دل خود را که حرم اللّه بود خراب نمودند نتیجه آن چنین شد که خانه‌های مسکونی آنها بدست مؤمنین افتد و ویران گردد اینکه است که در آخر آیه امر بتدبّر و تفکّر فرموده فَاعتَبِرُوا یا أُولِی الأَبصارِ که شما که صاحب عقل و فطانت میباشید از اینکه قضایا پند و اندرز گیرید.

وَ لَو لا أَن کَتَبَ اللّهُ عَلَیهِمُ الجَلاءَ لَعَذَّبَهُم فِی الدُّنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابُ النّارِ و اگر نه اینکه بود که در تقدیر ازلی نوشته شده بود که جماعت بنی النّضیر بدون جنگ و خون ریزی وطن و خانه‌های خود را بگذارند و بیرون روند هر آینه مبتلا میگردیدند هم بعذاب دنیا که کشته شدن و اسیر گردیدن و مال آنان هدر رفتن باشد، و هم بعذاب آخرت که نکال و عذاب جهنم است، لکن چون حکمت الهی چنین اقتضاء نمود که آنان باختیار خود از دیار خود بیرون روند عذاب دنیوی از آنان برداشته شد فقط چون بر کفر خود باقی ماندند البته مبتلا بعذاب اخروی خواهند گردید، اینکه است که فرموده وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابُ النّارِ برای آنها ثابت است عذاب آتش جهنّم.

ذلِکَ بِأَنَّهُم شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن یُشَاقِّ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ (شق) در لغت بمعنی پاره نمودن و دو قسمت نمودن یک چیز است مثل قوله تعالی یوم تشقق الارض وَ انشَقَّتِ السَّماءُ و امثال آن، در مفردات چنین گفته وَ مَن یُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یعنی کفار گردیده‌اند در شقّی غیر از شق اولیاء خط!!!

صفحه : ۲۱۳

و مَن يُحادِدِ اللّه و نحوه (پايان) خلاصه آيه اشاره باين است كه همين طورى كه قبيله بنى النّضير در اثر شقاق و دشمنى و مخالفت خدا و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مبتلا گرديدند باستيصال و همين طور هر كس مخالفت نمايد حكم خدا و رسولش را بداند كه خدا شديد الانتقام است، يعنى همين طورى كه در مورد رحمت كثير الخير و كثير الاحسان است در مورد غضب نيز بشدت انتقام ميكشد.

وَ ما أَفاءَ اللّه عَلى رَسُولِهِ مِنهُم فَما أَوجَفتُم عَلَيهِ مِن خَيلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللّه يُسَلِّطُ رُسُلَه عَلى مَن يَشاءُ وَ اللّه عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ غنيمت مالى بود كه مسلمانها پس از جهاد با كفار و مظفريّت و غالب گرديدن بر آنان از مال آنها بدست مى‌آوردند و (ماء) موصوله مبتدا، فما اوجفتم خبر او و (فى‌ء) در اصل بمعنى رجوع است و (افاء اللّه) يعنى بازگشت نمود، از بعض مفسرين است آيه مشعر بر اينكه است كه مال مال خدا است و بدست يهوديان عاريتى بود و آنان لايق نبودند اينكه بود كه خداوند باز گردانيد برسولش زيرا كه او است مالك ملك و ملكوت (روح البيان) آنچه را خدا باز گردانيد از غنيمت از مال و امتعه يهوديان بنى النّضير آن مخصوص رسول او است زيرا كه شما مؤمنين در اينجا زحمت و مشقتى نكشيديد نه اسبى دوانيديد و نه شترى و نه با آنان جهاد نموديد، و لكن خدا تسلّط ميدهد رسول خود را بر هر كسى كه بخواهد زيرا كه خدا بر هر چيزى توانا است.

خلاصه آيه در مقام اينكه است كه بمؤمنين بفهماند كه چون آنان در بدست آوردن غنيمت در اينجا زحمتى نكشيدند تا آن كه مالى در مقام زحمت ذى حق گردند پس نبايد منتظر گرفتن غنيمت باشند بلكه اينكه تفضلى است كه خداوند مخصوص برسولش گردانيد.

صفحه : ۲۱۴

ما أَفاءَ اللّه عَلى رَسُولِهِ مِن أَهلِ القُرى فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينِ وَ ابنِ السَّبِيلِ در (منهج الصادقين) چنين روايت ميكند كه إبن عمر گفته من از على بن الحسين عليه السّلام پرسيدم كه مقصود از ذوى القربى و يتامى و مساكين و إبن السّبيل كه در آيه گفته شده كيانند فرمود آنها اقرباء ما و مساكين ما و از ما كسانى كه در غير وطن محتاج ميگردند.

و محمّد بن مسلم از ابى جعفر عليه السّلام روايت ميكند كه از پدرش امام زين العابدين چنين نقل ميكند كه فرموده (براى ما است سهم فقراء و سهم ذا القربى و ما با مردم در آنچه باقى ماند شريك ميباشيم يعنى سهم مال ذى القربى براى ما است و ما با مردم شريك ميباشيم در آنچه باقى مانده باشد از مال) و ظاهر حديث مقتضى اطلاق است خواه آنان اغنياء باشند يا فقراء و اينكه موافق مذهب شافعيست لكن نزد فقهاى اماميّه مال براى فقراء اقارب رسول و بنى عبد المطلب است.

و از حضرت صادق چنين روايت ميكنند كه فرموده ما جماعتى ميباشيم كه خدا واجب گردانيده بر بندگان خود فرمان بردارى ما را و براى ما است انفال (مالى كه بغنيمت بدست مى‌آيد) و نيز براى ما است مالى كه برگزيده باشد از چهار پايان خوب و كنيزان خوب صورت و درّ قيمتى و هر چيزى كه بيمثل باشد.

و بدان اموالى كه ائمه و ولات در آن تصرف دارند سه نوع است.

اول مالى است كه از مسلمان باسم زكاة گرفته ميشود و حكم آن در آيه صدقات معلوم گرديد قوله تعالى إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساكِينِ الخ.

دوم غنايم كه بجهاد از كفار گرفته شده بطور قهر و غلبه و حكم آن نيز در آيه وَ اعلَمُوا أَنَّما غَنِمتُم مِن شَيءٍ الخ بيان شده.

سوم فى‌ء است، و آن ماليست كه از كفار منتقل ميگردد بمسلمانها بدون جهاد و آن مخصوص برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و

سلّم است در حال حیاتش و بعد از وی برای کسی

صفحه : ۲۱۵

میباشد از ائمه که قائم مقام او باشد و آنها بهر کس خواهند بدهند، و در هر چه صلاح دانند مصرف نمایند و اینکه قول امیر المؤمنین علیه السّلام و إبن عباس و عمر است و تمام فقهاء را رأی بر اینکه است که مستحقین در خمس بنی هاشم میباشند از فرزندان ابو طالب (پایان) کَی لا یَکُونَ دُولَةً بَینَ الأَغنِیاءِ مِنکُم وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ در مقام علّت حکم برآمده که مال فیء که از کفار بدون جنگ و خون ریزی منتقل برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میگردد برای اینکه است که اگر بدست مردم افتد آن مال قسمت میشود بین متموّلین و ثروتمندان شما و فقرا بی‌بهره می‌مانند پس شما مؤمنین بایستی آنچه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تفضلا بشما میدهد بگیرید و آنچه که بشما نهی میفرماید از آن خوداری نمائید اشاره به اینکه تابع حکم خدا و کلام رسول او صلّی اللّه علیه و آله باشید و از روی هوی و هوس چیزی نگوئید و کاری نکنید که مخالف رضای حق تعالی باشد و مستحق عذاب و سخط او گردید و پرهیزکار گردید و بدانید که آنچه پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشما امر مینماید یا از آن نهی میفرماید آن حکم خدا و بامر خدا است وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی خدا میگوید رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از روی میل و هوای نفسانی خود امر و نهی بشما نمیکند هر چه بگوید وحی است از جانب حق تعالی فرود آمده و اگر مخالفت نمائید محققا خدا در موقع غضب (شدید الانتقام) است و عذاب او سخت است.

لِلفُقَراءِ المُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم وَ أَموالِهِم یَبتَغُونَ فَضلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضواناً وَ یَنصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ (للفقراء) بدل ذی القربی است یعنی آن مال غنیمتی که از یهودیان بنی

صفحه : ۲۱۶

النضیر منتقل بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گردیده مال خدا و رسول و ذی القربی است و نیز برای فقراء مهاجرین آن کسانی که زیان بردند از مالشان و دست از مال و وطن و شهرشان برداشتند و با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مکه بمدینه هجرت نمودند و چنین کردند برای آنکه فضل خدا و رضای او را بدست آرند آنان یاوران دین خدا و رسول او میباشند و آنها کسانی هستند که در اظهار ایمان صادق و راستگویند.

آری برای هر چیزی علامتی است که باید بآن علامت شناخته شود، مؤمنین صدر اسلام امتحان خود را دادند واقعا برای دین از مال و اولاد و قوم و عشیره و وطن گذشتن و بفقر و فاقه زیستن بلکه از جان گذشتن کار آسانی نیست مخصوصا نسبت بکسانی که عمری در بت پرستیدن گذرانیده علاوه بر اینکه که دست از دین آباء و اجداد برداشته و بخدای یگانه ایمان آوردن اینکه خود عمل فوق العاده‌ای است که مؤمنین صدر اسلام از خود نشان دادند.

و شخص متفکر میداند که چنین اشخاص و عربهای متعصّب وحشی که در باره آنها فرموده الأَعرابُ أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً اینکه طور منقلب گردانیدن که چنین از خود گذشتگی نشان دهند از بالاترین معجزات بشمار میرود زیرا که چنین عملی از عهده بشری خارج است و اینکه نفوذ خدایی است که در اعماق دل آنان نفوذ نموده.

لکن متأسفانه گویا اینکه نفوذ و آن مغناطیس کلام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آن ایمان صادقی که در عهد رسول اللّه داشتند نسبت باکثر آنان مستودع بوده یعنی عاریتی بود، زیرا چنانچه میدانیم بعد از رسول عهد ولایتی که با آنها نسبت بذریه طاهرین خود (ع) بسته بود حب ریاست غالب گردید و آن عهد ولایت را شکستند و عوض مزد رسالت او با اولاد و عترت طاهرین

او چه كردنـد مخصوصا چه سـفارش‌هايی كه راجع به يگانه اولاد طاهره خود حضـرت زهرا سـلام اللّه عليها نمود كه در آن حديث مشهور باتفاق شيعه و سنّی از حضرت رسول اكرم نقل ميكند كه فرموده

(فاطمهٔ بضعهٔ منّی يؤذينی من آذاها و ينصبنی من انصبها و ان اللّه يغضب لغضبها

صفحه : ۲۱۷

و يرضی لرضاها)

فـاطمه پـاره تـن من است هر كس او را آزار كنـد مرا آزار نمـوده و خداونـد براى غضب فـاطمه غضب ميكنـد و براى خشـنودى او خشـنود ميشود و امثال اينكه حديث را بطرق مختلفه سـنّی و شـيعه مثل صـحيح مسلم و صحيح ترمذى از كتب معتبره سنّيها و نيز در جلـد هشـتم بحار مجلسـی و غير آن در كتب شـيعه ذكر نمودهانـد (الا لعنهٔ اللّه على القوم الظالمين) وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الإِيمانَ مِن قَبلِهِم يُحِبُّونَ مَن هاجَرَ إِلَيهِم وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِم حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ پس از سـتايش و تعريف مهاجرين و كسانی كه با رسول اللّه صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم بمدينه هجرت نمودند، در مقام سـتايش انصار بر آمده و آنان كسانی بودند كه پيش از ورود پيمبر اكرم صـلّی اللّه عليه و آله و سلّم در مدينه قبول اسـلام نمودنـد و منتظر قـدوم مباركش بودنـد (تبوءوا الـدار و الايمان) اشاره بهمان مؤمنين است كه جايگاه آنان مـدينه بود و اينكه ايمان را بدار عطف داده شايد اشاره باين باشد كه همين طورى كه مدينه وطن و محل استقرار آنان بود در ايمان نيز استقرار و ثبات داشتند.

در اينكه آيه چند صفت ارجمند و فضيلت از فضائل انصار را بيان فرموده.

(اول) از كلمه من قبلهم چنين اسـتفاده ميشود كه انصـار پيش از مهـاجرين ايمان آورده بودنـد، و شايـد مقصود چنين باشـد كه آنان پيش از آمدن رسول اللّه صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم بمدينه ايمان داشـتند و باضافه چنان ايمان در قعر قلب آنان نفوذ نموده بود كه مثل وطن و خانه مستقر آنان گرديده بود و در آن ثابت بودند.

(دوم) دوست ميداشتند كه مهاجرين در منزل آنها باشند و از آنان پذيرايی نمايند.

(سوم) از آنچه پيمبر اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم از مال بنی النّضير بمهاجرين داد حسد و غبطه

صفحه : ۲۱۸

پيدا نكردند و منتظر تلافی و عوضی نيز نبودند.

(چهـارم) وَ يُؤثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِم وَ لَو كـانَ بِهِم خَصاصَةٌ انصـار بـا تنـگ دسـتی و احتيـاج خودشـان بر مهـاجرين ايثـار مينمودنـد و مهاجرين را بر خود مقدم می‌انداختند.

مفسـرين در بيان اينكه آيه وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِم حاجَةً مِمّا أُوتُوا گويند چون وقتی رسول اللّه صـلّی اللّه عليه و آله مالی كه از غنيمت بنی النضـير بدست آورد و بين مهاجرين قسـمت نمود انصار چيزى در ذهنشان خطور ننمود و باين قسمت راضی بودند اينكه آيه در شـأن آنان فرود آمـد، در منهـج الصادقين چنين روايت ميكنـد رسول اللّه صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم انصار را طلبيـد و آنچه بمهـاجرين محبت و انفـاق نموده بودنـد بيـان فرمود پس از آن گفت اى انصـار اگر ميـل داريـد غنيمت بنی النّضـير را در ميان شـما قسـمت كنم لكن بايستی شـما عهـده دار شويـد كه همان طورى كه شـما مهاجرين را در منزل خود جاى دادهايـد و از آنان پذيرايی نمودهايـد بهمـان طـور عمـل نمائيـد، يـا آن كه غنيمت بنی النضـير را بين مهـاجرين قسـمت كنم و از منزل شـما بيرون رونـد و شـما عهده‌دار خرج آنان نباشيد، سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند يا رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم ما ميل داريم كه مال را بين

مهاجرين قسمت نمايى و آنها همين طورى كه در منزل ما، ميباشند بمانند، زيرا كه روشنايى و بركت خانه ما از آنان است، حضرت در باره آنان دعاء فرمود آن وقت اينكه آيه وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَةٌ فرود آمد يعنى انصار با احتياج و فقر خود مهاجرين را بر خود ترجيح ميدهند.

وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَةٌ بروايت عبد اللّه مسعود شبى در مسجد رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بعد از نماز شام و خفتن مردى از ميان صفوف برخواست و گفت من مرد غريبى ميباشم و بر هيچ چيزى قدرت ندارم مرا طعامى دهيد، حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود اى درويش ذكر غريب مكن كه دل مرا اندوهگين نمودى، پس از آن فرمود در جهان غريب چهار است.

صفحه : ٢١٩

اول مسجدى كه ميان طائفهاى باشد كه در آنجا نماز نخوانند.

دوم قرآنى كه در خانهاى باشد و خوانده نشود.

سوم عالمى كه در ميان جماعتى باشد و مردم دنبال او نروند و اخذ مسائل از وى ننمايند.

چهارم اسيرى از اهل اسلام كه در ميان كفّار باشد.

پس از آن فرمود كيست كه مئونه اينكه مرد را كفايت كند تا در فردوس اعلا وى را جاى دهند، حضرت امير المؤمنين عليه السّلام برخواست و دست مرد را گرفت و بخانه فاطمه زهرا عليه السّلام برد و گفت اى دختر رسول اللّه در باره اينكه ميهمان فكرى كن، گفت يا إبن عمّ در منزل اندك طعامى هست حسن و حسين گرسنهاند و تو روزه ميباشى و آن طعام بقدر يك نفر زيادتر نيست، فرمود آن را حاضر كن، فاطمه (ع) طعام را حاضر نمود حضرت امير طعام را نزد مهمان گذاشت و با خود فكر نمود اگر من با مهمان طعام بخورم مهمان سير نميشود، و اگر نخورم شايد او منفعل گردد پس دست دراز كرد و چنان نمود كه چراغ را روشن ميكند و در اصلاح آن تأنّى ورزيد تا مهمان از غذاء خوردن فارغ گرديد وقتى حضرت فاطمه چراغ آورد ديدند آن طعام همان طور كه بود هست حضرت امير عليه السّلام فرمود اى درويش چرا غذاء نخوردى گفت سير شدم، پس از آن حضرت امير عليه السّلام و فاطمه و بچهها و فضه و همسايهها از آن طعام خوردند و سير شدند و هنوز آن طعام باقى بود، روز ديگر كه حضرت امير عليه السّلام نزد حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد و از وى سؤال نمود كه ديشب چگونه گذرانيدى گفت بخير و خوبى و حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حكايت مهمان و غذاء و چراغ را بيان فرمود، حضرت امير عليه السّلام عرض ميكند يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چه كسى بشما خبر داد، فرمود جبرئيل نزد من آمد و مرا خبردار نمود و اينكه آيه وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصَةٌ را آورد، و اينكه حكايت را نيز عاصم بن كليب كه يكى از روات سنّىها است باندك تفاوتى نقل نموده.

صفحه : ٢٢٠

وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (شحّ) در مفردات چنين گفته (الشح بخل مع الحرص و ذلك فيما كان عادة قال تعالى وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ و قال وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ(١) پايان خلاصه پس از تعريف و ستايش انصار كه آنان مال خود را ايثار نمودند بر مهاجرين در صورتى كه خودشان كمال احتياج را داشتند اينكه فضيلت را تعميم ميدهند و بطور اطلاق ميفرمايد، هر كس چنين باشد كه نفس خود را از بخل و خود خواهى و از آنچه بايستى از نعم الهى كه نصيب وى گرديده انفاق نمايد بخل نورزد چنين كسانى آنان رستگاران و سعادتمندانند.

آری رستگاری و سعادتمندی نصیب کسی میگردد که نفس خود را از کثافات نفسانی که بالاترین آنها بخل و حرص است برهاند و بخل منحصر بمال نیست بلکه بر آنچه انسان دارا باشد صادق آید خواه مال باشد یا علم یا مقام باشد یا جاه آنچه را فضیلت میشمارند بایستی بدیگران انفاق نماید و گر نه متصف بشح نفس میگردد و باید خود را از اینکه مرض نفسانی و خود خواهی و حرص و بخل برهاند.

خلاصه کسی بتمام معنی از شح نفس خالی است که دارای نفس و طبیعت خیر باشد و از هر نعمتی که بوی کرامت شده خلق را منتفع گرداند (أَحسِن کَما أَحسَنَ اللّه إِلَیکَ) خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد و بالاترین چیزی که سبب بخل و حرص میگردد محبت دنیا و نفس پرستی است زیرا که محبت دنیا چشم دل انسان را کور میگرداند و چنان وی را شیفته نفس خود میکند که هر چه هست از مال و کمال برای خود میخواهد و برای خود ذخیره مینماید، حتّی ممکن است بخل بجایی رسد که علاوه بر اینکه آدم بخیل از مال و علم و مقام خود کسی را برخوردار نمینماید مانع دیگران هم بشود و قوله تعالی در سوره نساء آیه (۴۱) الَّذِینَ یَبخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ یَکتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً

---

(۱) در معنی شح گفته شح بخل است که با حرص توأم باشد و در جایی صادق آید که اینکه صفت عادت شخص باشد.

صفحه : ۲۲۱

تأیید مینماید اینکه که گفتیم که شح نفس منحصر ببخل مال نیست بلکه شامل میگردد کتمان و پوشیدن آن چه را که خدا از راه فضل عطاء فرموده زیرا که ما آتیهم اللّه در اینکه آیه عموم دارد و شامل میگردد آنچه را که بوی عطاء شده.

سخنان مفسرین در بیان شح نفس

(۱) مردی بعبد اللّه مسعود گفت من مردی شحیحم هیچ چیزی از دست من بیرون نمیاید و بغیر نمیرسد، گفت تو بخیلی نه شحیح زیرا که شحیح آن است که مال خود را نگاه دارد و از مال برادر مؤمن خود بخورد و ظالم و بخیل کسی است که مال خود را بکسی ندهد.

(۲) از إبن زید نقل میکنند که گفته هر کس اخذ چیزی نکند که خداوند نهی نموده و منع نکند چیزی را که خداوند امر نموده چنین کسی نگاه دارنده نفس خود میباشد از شح.

(۳) سعید بن جبیر گفته شح نفس گرفتن حرام و منع زکاهٔ است.

(۴) انس از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که هر کس زکاهٔ بدهد و مهمانی کند و هر گاه مهمی پیش آید مال را خرج کند چنین کسی از شح نفس بری باشد، و بروایت جابر انصاری حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده (اتّقوا الشح فانه اهلک من کان قبلکم)

یعنی از شح بپرهیزید که شح هلاک نموده کسانی را که قبل از شما بودند.

گویند کسری از وزیر خود پرسید که چه چیز است برای آدمی که بدتر از آن چیزی نیست، وزیر گفت درویشی، کسری گفت بخل بدتر است زیرا که درویش وقتی مالی بدستش آید فراخ دست شود (یعنی در کارش گشایش میدهد) لکن آدم بخیل هرگز فراخ دل نشود، و در حدیث است که هرگز شح و ایمان با هم جمع نمیگردند (منهج الصادقین)

صفحه : ۲۲۲

وَ الَّذِینَ جاءُوا مِن بَعدِهِم یَقُولُونَ رَبَّنَا اغفِر لَنا وَ لِإِخوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالإِیمانِ وَ لا تَجعَل فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ پس از بیان اوصاف برجسته و فضائل حمیده مهاجرین و انصار، در مقام بیان دسته سوم از مؤمنین و کسانی که خود را داخل اسلام نموده‌اند برآمده و آنان را نیز باوصافی ستوده و تعریف نموده.

یکی از آنها از خدا طلب آمرزش مینمایند نه فقط برای خودشان بلکه برادران دینی خود را در دعاء و طلب آمرزش با خود شریک میگردانند، اشاره باین که ایمان واقعی با خودخواهی جمع نمیگردد مؤمن واقعی کسی است که آنچه برای خود میخواهد برای دیگران هم بخواهد.

دوم از اوصاف حمیده مؤمنین که ممکن است گفته شود اصل و منشأ تمام اوصاف نیک انسانی است اینکه است که دل و قلب آدمی از هر گونه غلّ و غش و حسد و بغض و کینه و دشمنی نسبت باهل ایمان پاک گردد، اینکه بود که مؤمنین صدر اسلام پاکی قلب و سریره خود را از خداوند تعالی میطلبیدند و گویا دعای آنان بهدف اجابت رسیده بود که توانستند دست بدست هم داده و با یکدیگر متحد گردند و پشت دشمن را بشکنند و علم اسلام را بلند گردانند و ماها بایستی رهین منّت آنها باشیم و اگر ما مسلمانهای امروزه بروش نیاکان سابقین خودمان رفتار مینمودیم و با هم یک دل و یک زبان میگردیدیم و شح نفس و بخل و بغض و حسد و کینه و خود خواهی و خود پسندی و چندین هزار صفات نکوهیده حیوانی خود را بمقراض مجاهده برطرف مینمودیم شاید بهتر از سابقین میتوانستیم جامعه اسلامی را رونق دهیم و دست ظلم و کفر و اسارت بیگانگان را از سر خود کوتاه گردانیم و بمعاونت یک دیگر کاخ عظمت اسلام و اسلامیان را از فلک بالاتر بریم.

لکن متأسفانه فقط هنر ما ملت تقلید از بیگانگان است.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر اینکه تقلید باد

صفحه : ۲۲۳

نه مثل آنان دنیای خود را تعمیر میکنیم و نه در مقام اصلاح نفس و روح خود برآمده و آخرت خود را اصلاح مینمائیم.

بعبارت دیگر نه آن جنبه روحانی خود را در اثر تهذیب اخلاق و ایمان و تقوی پرورش و ترقی و تعالی میدهیم تا آنکه از فلک و ملک برتر شویم و مصداق کلام اللّه تعالی واقع گردیم که فرموده وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ و نه آن جنبه طبیعی خود را در اثر فعالیت و عمل، بزرگ و نیرومند میگردانیم که لا اقل از تحت اسارت بیگانگان و احتیاج بعملیات آنان بیرون آئیم (مُذَبذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ).

صفحه : ۲۲۴

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۲۴]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ لَئِن أُخرِجتُم لَنَخرُجَنَّ مَعَکُم وَ لا نُطِیعُ فِیکُم أَحَداً أَبَداً وَ إِن قُوتِلتُم لَنَنصُرَنَّکُم وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ (۱۱) لَئِن أُخرِجُوا لا یَخرُجُونَ مَعَهُم وَ لَئِن قُوتِلُوا لا یَنصُرُونَهُم وَ لَئِن نَصَرُوهُم لَیُوَلُّنَّ

الأدبارَ ثُمّ لا یُنصَرُون (۱۲) لَأَنتُم أَشَدُّ رَهبَةً فِی صُدُورِهِم مِنَ اللّهِ ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَفقَهُون (۱۳) لا یُقاتِلُونَکُم جَمِیعاً إِلّا فِی قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَو مِن وَراءِ جُدُرٍ بَأسُهُم بَینَهُم شَدِیدٌ تَحسَبُهُم جَمِیعاً وَ قُلُوبُهُم شَتّی ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُون (۱۴) کَمَثَلِ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم قَرِیباً ذاقُوا وَبالَ أَمرِهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۵)

کَمَثَلِ الشَّیطانِ إِذ قالَ لِلإِنسانِ اکفُر فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ (۱۶) فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النّارِ خالِدَینِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ (۱۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لتَنظُر نَفسٌ ما قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۸) وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنساهُم أَنفُسَهُم أُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۱۹) لا یَستَوِی أَصحابُ النّارِ وَ أَصحابُ الجَنَّةِ أَصحابُ الجَنَّةِ هُمُ الفائِزُونَ (۲۰)

لَو أَنزَلنا هذَا القُرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشیَةِ اللّهِ وَ تِلکَ الأَمثالُ نَضرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحمنُ الرَّحِیمُ (۲۲) هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ المَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤمِنُ المُهَیمِنُ العَزِیزُ الجَبّارُ المُتَکَبِّرُ سُبحانَ اللّهِ عَمّا یُشرِکُونَ (۲۳) هُوَ اللّهُ الخالِقُ البارِئُ المُصَوِّرُ لَهُ الأَسماءُ الحُسنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۲۴)

صفحه : ۲۲۵

(ترجمه)

ای پیمبر آیا ندیدی منافقین را که نفاق میورزند و ببرادران خود آن کسانی که کافرند (بنی النضیر) گویند اگر شما از دیار خود بیرون روید البته ما هم بهمراهی شما بیرون آئیم و در راه هدایت شما از احدی اطاعت نخواهیم نمود ابدا و اگر با شما جنگ نمودند البته شما را یاری مینمائیم و خداوند شاهد و گواهست که منافقین با آنها دروغ گویانند-

اگر (اهل کتاب را) از مدینه بیرون کنند هرگز منافقین با آنها بیرون نروند و اگر مسلمانها بجنگشان آیند آنان را یاری ننمایند و هر گاه حاضر گردند برای یاری آنها از جنگ فرار میکنند و آنان یاری کرده نمیشوند-

اینکه مردمان منافق دلهای آنها از شما مسلمانها بیشتر ترسناك است تا از خدا (یعنی از شما بیشتر از خدا میترسند) زیرا محققا آنان قومی هستند که فکر و تعقّل ندارند

(اینکه است) که با شما جنگ نمیکنند مگر در قلعه محکم استوار یا از پشت دیوار زیرا که ترس و رعب بین آنان شدید است، چنین نپندارید که با هم متفق و یک‌دلند در صورتی که دلهای آنان پراکنده است زیرا آنها مردمانی میباشند بی‌خرد و نمیفهمند،

حال آنها مثل همان قوم پیش از آنها در زمان نزدیك بآنان میباشد (که در دنیا بکیفر اعمالشان رسیدند) و چشیدند و زر و وبال عمل نکوهیده خود را و برای آنان (در آخرت) عذاب بزرگ مهیّا است،

(مثل کافرین)

صفحه : ۲۲۶

مثل شیطان است که بانسان گوید کافر شو چون کافر شو گوید بحقیقت من از تو بیزارم من از پروردگار ربّ العالمین میترسم،

پس عاقبت شیطان و آن کس که مطیع وی گردیده چنین است که در آتش جاویدانند، همین است مجازات ظلم کنندگان،

ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودداری نمائید از مخالفت امر خدا و باید هر کس بنگرد و فکر کند چه عملی پیش فرستاده برای فردای خود (یعنی قیامت) و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود گردانید (و هرگز خدا را فراموش ننمائید) زیرا بآنچه میکنید خدا

آگاهست،

و ای مؤمنین شما مثل کسانی نباشید که خدا را فراموش نمودند و در اثر فراموشی خدا نفسهای خود را نیز فراموش نمودند آنان جماعت فاسقانند،

اصحاب جهنّم و اصحاب بهشت مساوی نیستند یاران بهشت فائز گردیده‌اند (بفیوضات الهی)،

اگر اینکه قرآن را فرود آورده بودیم بر کوهی هر آینه میدیدی تو آن کوه را که از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی میگشت و اینکه مثلها را برای مردم بیان کنیم شاید آنان تعقل نمایند و بفکر افتند

او است خدای یکتایی که جز او خدایی نیست عالم است بآنچه غائب و پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و او است خدایی که رحمت رحمانی و رحیمی او بتمام موجودات احاطه نموده

و او چنان خدایی است که نیست کسی که مستحق پرستش باشد مگر او، سلطان مقتدر و منزه و مبرّا از هر عیبی و نقصی است (که در ممکنات دیده میشود) ایمن گردانیده بنده‌گان را از ظلم و عقوبت بی‌جا و بزرگوار و نگهبان خلق و غالب بر همه چیز و منفرد بوجود و حقیقت و در کبریایی و عظمت بی‌نهایت بطوری است که هر چیزی در مقابل عظمت او کوچک نماید پاك و منزّه است ذات پروردگار از آنچه برای او شریك قرار میدهند

آفریننده ممکنات و تصویر کننده صورتها و برای او است نامهای نیکو، بپاکی ستایش میکنند او را آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، و او است غالب و ارجمند و درستکار (که هر چیزی را بجای خود و در موقع خود قرار داده).

صفحه : ۲۲۷

(توضیح آیات)

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ لَئِن أُخرِجتُم لَنَخرُجَنَّ مَعَکُم وَ لا نُطِیعُ فِیکُم أَحَداً أَبَداً همزه در أَ لَم تَرَ تقریری است و رؤیت بمعنی یقین است خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که آیا تو ندیدی یعنی البته میدانی که منافقین ببرادران دینی خود از کفار اهل کتاب میگویند اگر شما از بلاد خود بیرون روید ما نیز برای جنگ با مسلمانها بیرون آئیم و اطاعت پیمبر و اصحابش را نمیکنیم.

اینکه آیه راجع بحکایت قبیله‌ای از کفّار است که در مدینه منزل داشتند و آنان را قبیله بنی النضیر مینامیدند که چون آنها قبول اسلام ننمودند پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بآنان اعلان داد که یا از اطراف مدینه خارج گردید یا آماده جنگ باشید، جماعتی از منافقین که رئیس آنها إبن ابیّ و إبن نبتل و رقاعه و تابعین آنان بودند آنها را فریب دادند و گفتند آماده جنگ باشید و ما بشما کمك میدهیم و با مسلمانها میجنگیم و اگر آنها غالب گردیدند ما با شما بیرون میرویم و تابع شما میگردیم و منافقین افرادی بودند که بظاهر اظهار اسلام نموده و در باطن بکفر خود باقی بودند.

وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ خدا شاهد و گواهست که اینکه کافرین هر آینه دروغ گویانند که اگر بیرون روند با آنان بیرون نمیروند و اگر جنگ درگیر گردید آنها را کمك نمینمایند و اگر بفرض بکمك آنها با مسلمانان بجنگند استقامت ندارند و پشت بقشون کرده فرار مینمایند.

آری عمل و رویّه منافقین چنین است که نه بقول خود عمل میکنند و نه بوعده خود هر گاه بکسی وعده‌ای دادند انجام میدهند بزبان چیزی گویند و بدل خلاف

صفحه : ۲۲۸

آن را در نظر دارند کار آنان تدلیس و تظاهرات بی‌اصل و عمل آنها بی‌اساس است اینکه است که نه بسخن آنان توان اعتماد نمود و نه بعمل آنان وثوقی است.

لَأَنتُم أَشَدُّ رَهبَةً فِی صُدُورِهِم مِنَ اللّهِ ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَفقَهُونَ دیگر از اوصاف منافقین که اس اساس نفاقشان روی همین مبنا است اینکه است که منافقین مردمان نفهم و بی‌خرد و جبان میباشند و همان جبن است که در اثر ضعف نفس آنها پدید گردیده که بظاهر اظهار دوستی و محبت با شما مینمایند و دلشان پر از کینه و نفاق است.

و نیز همان جبن و بی‌خردی آنها است که از شما مؤمنین زیادتر از خدا میترسند اگر اینان اندک عقل و رویّه داشتند می‌فهمیدند که قوّت و قدرت مؤمنین در اثر ایمان و اتکاء و اعتماد آنان است بخدای تعالی که در اثر ایمان و تقوی خدا بآنها چنین قدرت و شوکتی داده اگر چنین فهمی داشتند البته از خدای تعالی زیادتر میترسیدند تا از شما که مخلوقی میباشید از مخلوقات او.

چون در محل خود مبرهن گردیده که مورد مخصص نیست اینکه است که آیات قرآنی و لو آنکه اکثرش در موارد مخصوصی فرود آمده لکن اطلاق دارد و در اینجا از اطلاق آیه دو چیز توان استفاده نمود.

یکی ترس از خلق زیادتر از ترس از حق تعالی دلیل بارزی است بر بی‌خردی و نفهمی آدمی زیرا هر کس ترس او از خدا زیادتر معرفتش بمقام الوهیّت بیشتر و هر کس معرفتش بیشتر عقل و خردش بیشتر است زیرا که معرفت و دانش از روی عقل تحقّق پذیرد.

دیگر چون کلیه منافقین را بصفت رهبهٔ و ترس از مخلوق معرّفی نموده از اینجا توان یک معنی کلّی بدست آورد و معیار شناختن منافقین قرار داد و اشاره به اینکه اگر خواهی منافق را بشناسی ببین از خدای تعالی زیادتر میترسد یا از خلق، واقعا تجربه شده که آدم منافق دو رو دروغ گونه بخدا اعتماد دارد و نه اعتماد

صفحه : ۲۲۹

بنفس خود همیشه در باطن خود ترس‌ناک است که مبادا دروغ وی فاش گردد و مردم از باطن او آگاه گردند.

لا یُقاتِلُونَکُم جَمِیعاً إِلّا فِی قُریً مُحَصَّنَةٍ أَو مِن وَراءِ جُدُرٍ بَأسُهُم بَینَهُم شَدِیدٌ تَحسَبُهُم جَمِیعاً وَ قُلُوبُهُم شَتّی ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا است و اشاره باین است که منافقین چنان ترس و رعبی از مؤمنین در دل آنان تمرکز نموده که هر گاه با مؤمنین در مقام مبارزه برآیند خود را در قلعه محکم و در پشت دیواری مخفی میکنند و از پشت قلعه و دیوار جنگ مینمایند.

و شما مسلمانها چنین گمان میکنید که آنان جماعتی میباشند با هم متفق و متّحدند در صورتی که بظاهر اجسامشان با هم لکن قلبهای آنها متشتّت و متفرّق از هم است بلکه ضدّیت آنان بیکدیگر بسیار قوی است و اینکه صفت نیز ناشی از کم عقلی و بیخردی آنها است.

(قوله تعالی وَ قُلُوبُهُم شَتّی) اشاره بهمان مطالب بالا است که منافقین را باین صفت معرّفی نموده که وقتی عده‌ای از آنان در امری از جنگ و مبارزه یا مهمّ دیگری با هم جمع شدند در ظاهر چنین می‌نمایانند که در اینکه امر مهم با هم متفق میباشیم در صورتی که در واقع چنین نیستند فقط اجسام آنان نزدیک بیکدیگر است لکن قلبهای آنها از هم متفرق و متشتّت است.

کسی که در اینکه آیات قدری تأمل نماید بخوبی میفهمد که اینکه اوصافی که راجع بمنافقین بیان فرموده و آنان را باین صفات معرفی نموده بعینه در بسیاری از مسلمانهای اینکه دوره زمان ما نیز تحقّق دارد چنانچه میبینیم اگر جماعتی بر انجام کار مهمی

اجتماع نمایند اتفاق آراء ندارند از آن عمل هر کس انتفاع شخصی خود را در نظر گرفته و لو آنکه بر ضرر دیگران تمام شود، اینکه است که ملت مسلمین که!!! تفوّق و برتری بر تمام ملل دنیا داشته باشند چنانچه در سوره آل عمران

صفحه : ۲۳۰

آیه ۱۳۳ خطاب بمؤمنین فرموده وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ‌الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ معلوم میشود اینکه عقب مانده‌گی ماها در اثر اینکه است که ما مسلمانها بآن شرایطی که بآن ایمان تحقّق میگیرد عمل نمیکنیم، و الا بایستی بدلالت آیه از تمام ملل عالم بلندتر و نیرومندتر باشیم.

کَمَثَلِ الشَّیطانِ إِذ قالَ لِلإِنسانِ اکفُر فَلَمّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنکَ إِنِّی أَخافُ‌اللّهَ رَبَّ‌العالَمِینَ در اینکه آیه نیز صفت دیگری از اوصاف منافقین را تذکر میدهد و آدم منافق را تشبیه بشیطان کرده که پس از آنکه تابعین خود را فریب داده و بانواع و اقسام حیله‌گری و وسوسه‌های شیطانی آنان را از ایمان بکفر کشانیده بآنچه بمتابعین خود وعده میدهد عمل نمیکنند و وعده دروغی میدهد.

مفسرین از إبن عباس چنین نقل میکنند که در بنی اسرائیل عابدی بود بنام برصیصا و مدّت بسیاری در صومعه خود مشغول گردیده بعبادت و ریاضت تا آن که صاحب کرامت شده بود بطوری که مجانین را میآوردند در صومعه او و بدعا و تعویذ وی شفا می‌یافتند وقتی دختری از سلاطین مبتلا بمرض صدع و جنون گردید برادران دختر وی را بدر صومعه عابد آوردند که بدعای عابد شفا یابد و دختر را گذاردند و رفتند وقتی عابد دختر را دید شیطان وی را در نظرش جلوه داد و بنا نمود بوسوسه نمودن در قلب عابد تا وقتی که او را فریب داد و عابد با دختر زنا کرد و دختر حامله گردید پس از آن باز شیطان بنا بوسوسه گذارد و عابد را فریب داد که برادران دختر که میآیند و از حمل خواهرشان مطلع میگردند تو رسوا میگردی و چاره‌ای جز اینکه نیست که دختر را بکشی و زیر خاك پنهان نمایی عابد دختر را کشت و زیر خاك پنهان نمود شیطان بصورت آدمی در آمد و برادران دختر را خبردار گردانید که زاهد چنین و چنان کرده و محل دفن دختر را نیز خبر داد برادران دختر یک بیک آمدند و قبر را شکافته و کشته خواهرشان را دیدند و بسلطان وقت خبر دادند پس از

صفحه : ۲۳۱

اثبات زاهد را بستند و بدار کشیدند آن وقت شیطان بصورت آدمی درآمد و پای دار ایستاد و گفت من آن کسی میباشم که تو را باین مهلکه انداختم آیا اطاعت مرا میکنی تا آنکه تو را از اینکه مهلکه نجات دهم، زاهد گفت آری هر چه گویی اطاعت میکنم شیطان گفت یک دفعه بمن سجده کن تا تو را نجات دهم، عابد گفت در اینکه حال چگونه بتو سجده کنم شیطان گفت ایماء یعنی اشاره کافی است وقتی عابد با چشم بشیطان سجده نمود و کافر گردید شیطان فرار نمود و عابد در حال کفر جان داد و مرد اینکه حکایت ممکن است واقعیّت و حقیقت داشته باشد و شاید ضرب المثل باشد که اهل ایمان و تقوی همیشه ملتفت حال خود باشند و بدانند که شیطان در کمین گاه کسانی است که در صراط راستی و حقیقت رهسپارند چنانچه در سوره اعراف آیه ۱۵ و ۱۶ حکایهٔ از قول شیطان رجیم فرموده قالَ فَبِما أَغوَیتَنِی لَأَقعُدَنَّ لَهُم صِراطَکَ المُستَقِیمَ- ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم مِن بَینِ أَیدِیهِم وَ مِن خَلفِهِم وَ عَن أَیمانِهِم وَ عَن شَمائِلِهِم وَ لا تَجِدُ أَکثَرَهُم شاکِرِینَ«۱».

از اینکه آیه چنین استفاده میشود که همّ شیطان گمراه کردن کسانی است که در راه مستقیم توحید قدم میگذارند و میخواهند سیر خود را بکمال رسانند و بحقیقت راه یابند امّا کسانی که اصلا در جادّه حقیقت رهسپار نمیباشند شیطان در اغواء کردن آنان چندان زحمتی ندارد آنها بخودی خود دنبال او میروند.

در اينجا ممكن است سؤالاتى پيش آيد

(اول) آيـا حقيقت شـيطان چيست جسـمانى است يا حقيقت مجرّد از مادّه است و بنا بر آنكه مادّى است از چه مادّه‌اى بوجود آمـده جسم لطيف است يا كثيف.

(دوم) از چه راهى بانسان داخل ميگردد از راه ظاهر يا باطن.

(سوم) نفوذ وى در انسان بچه درجه‌اى است آيا در تمام قوى و مشاعر نفوذ

---

(۱) شـيطان پس از مطرود شدن گفت چون مرا اغواء نمودى هر آينه براى اغواء نمودن اولاد آدم مى‌نشينم بر سر راه تو كه راستست پس از آن مى‌آيم از جلو روى آنهـا و از پشت سـرشان و از طرف راسـتشان و از طرف چپشـان و تو نيـابى بيشتر از آنهـا را از شـكر كنندگان

صفحه : ۲۳۲

دارد يا نه

پاسخ سؤال اول

در اينكه شـيطان جسم لطيف است بين متشرعين حرفى نيست غير از بعضى از حكماء اسلامى كه شيطان كه وى را ابليس نامند او را مجرّد از مـادّه داننـد خلافى كه هست بين دانشـمندان در اينكه است كه آيـا ابليس از جنس ملائكه و فردى از افراد ملائكه بشـمار ميرود يا از جنس جن و نوعى از انواع جن شمرده ميشود.

دليل كسانى كه شـيطان را از جنس ملائكه ميداننـد گوينـد وقتى تمام ملائكه مأمور گرديدنـد بآدم سـجده كنند و همه آنان سـجده نمودند مگر ابليس و چون ترك امر نمود مردود گرديد و اگر شـيطان از جنس ملائكه نبود مشـمول امر نميگرديد تا آنكه بمخالفت آن مردود گردد پس از اينجا توان فهميد كه شيطان از جنس ملائكه بوده نه از جنس جن.

و آنهايى كه شـيطان را از جنس جن ميدانند عمده دليل آنان قوله تعالى است كه در وصف او فرموده كانَ مِنَ الجِنِّ تصريح مينمايد كه شيطان از جنس جن بوده.

صدر المتألهين در تفسير خود راجع به اينكه ابليس از جنّ است يا از ملائكه بيانى دارد كه براى توضيح مختصرى از آن را در اينجا ترجمه مينمايم چنين گويد بروايت إبن عباس يك قسم از ملائكه آنهايند كه توليد مثل و زايش دارند و از جمله آنها ابليس است و رأى إبن مسعود و قتاده بر اينكه است و مختار شيخ ابو جعفر طوسى نظر بروايتى كه از ابى عبد اللّه نقل ميكند نيز چنين است.

و بروايت شيخ مفيد ابليس از جن بوده نه از ملائكه بدليل اخبار متواتره كه از ائمه (ع) رسيده و رأى مذهب اماميه بر اينكه است.

و دليل بر اينكه ابليس از جنس جن بوده چند چيز است.

(اول) قوله تعالى در سوره كهف آيه ۴۸ إِلّا إِبلِيسَ كانَ مِنَ الجِنِّ فَفَسَقَ عَن أَمرِ رَبِّهِ

صفحه : ۲۳۳

(دوم) قوله تعالی در باره ملائکه فرموده لا یَعصُونَ اللّه ما أَمَرَهُم وَ یَفعَلُونَ ما یُؤمَرُونَ که از عموم ملائکه نفی معصیت نموده و اگر ابلیس از ملائکه بود مرتکب خلاف نمیگردید و اطاعت مینمود.

(سوم) ابلیس صاحب اولاد و ذریّه است بدلیل قوله تعالی أ فَتَتَّخِذُونَه وَ ذُرِّیَّتَه أَولِیاءَ مِن دُونِی وَ هُم لَکُم عَدُوٌّ سوره کهف آیه ۴۸ و ملائکه تولید مثل و زایش ندارند.

و راجع باستثناء در قوله تعالی فَسَجَدَ المَلائِکَةُ کُلُّهُم أَجمَعُونَ إِلّا إِبلِیسَ بچند وجه جواب داده شده.

یکی آن که استثناء منقطع است مثل قوله تعالی ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ و چون بیان آن فیلسوف بزرگ مفصل است در همین جا کلام او را خاتمه میدهیم.

و گوئیم نظر باخبار متواتره و دلالت آیات و اجماع علماء امامیه همان رأی اخیر که ابلیس از جنّ است نه از ملک ترجیح دارد و استثناء در قوله تعالی إِلّا إِبلِیسَ چنانچه گفته شد ممکن است استثناء منقطع باشد یا آنکه داخل بودنش در ملائکه بطور حقیقت نباشد بلکه چون خود را داخل ملائکه گردانیده بود از باب تغلیب امر (اسجدوا لآدم) شامل وی گردید و بمخالفت مردود گشت.

پاسخ سؤال دوم

که از چه راهی بانسان داخل میگردد اگر از ظاهر بباطن نفوذ نماید چنانچه ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم مِن بَینِ أَیدِیهِم وَ مِن خَلفِهِم وَ عَن أَیمانِهِم وَ عَن شَمائِلِهِم دلالت دارد بایستی از مسامات و خلل و فرج بدن داخل گردد و چون شیطان جسم و جسمانی است و لو آنکه جسم لطیف باشد بایستی نفوذ آن را حس نمائیم.

گوئیم اولا- اگر لازم بود نفوذ هر جسمی که وارد بدن ما ها میگردد حس نمائیم بایستی نفوذ هوا و میکروبها و حراراتی که علی الدوام در بدن داخل و خارج میگردند حس نمائیم با آنکه ابدا ملتفت بدخول و خروج چنین چیزها با آنکه

صفحه : ۲۳۴

اجسامند نمیباشیم.

و چون عنصر غالب شیطان چنانچه حق تعالی حکایةً از قول شیطان رجیم فرموده خَلَقتَنِی مِن نارٍ وَ خَلَقتَهُ مِن طِینٍ آن ملعون در مقام کبر و منیّت و افضلیت خود از آدم اعتراضا بمقام ربوبیت گوید مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک پس من از آدم شریف‌ترم چگونه باو سجده کنم.

خلاصه چون عنصر غالب شیطان از آتش است و آتش جسم لطیف است بلکه چون از زبده و جوهر آتش خلق گردیده لطافتش زیادتر از هوا و میکروب و غیر آن است و همین طوری که حس دخول و خروج چنین چیزها را نمیکنیم حس دخول و خروج شیاطین را نیز نمیکنیم.

و ثانیا شاید مقصود از آیه دخول و خروج وی از اطراف آدم اشاره باحاطه و استیلای شیاطین باشد بر بنی آدم و احاطه و نفوذ وی را در باطن تشبیه نموده بر احاطه اطراف بدن زیرا چنانچه مسلّم و معلوم است شیاطین در نفس انسان و قوای نفسانی وی نفوذ دارند نه در اجزاء بدن و قوای مادّی وی و چون محل سلطنت و جولان‌گاه شیاطین نفس انسانی است نه بدن البته طریق دخول وی نیز بایستی از طریق قوای نفسانی مثل قوای واهمه و متخیّله و قوه خیال باشد نه عاقله و از همین طریق قوا در باطن انسان نفوذ مینمایند زیرا که محل قرارگاه وی قوای حیوانی است مخصوصا قوه واهمه که اصلا درب بازی است برای ورود شیاطین.

پاسخ سؤال سوم

که بچه اندازه شیطان قدرت دارد در انسان نفوذ نماید و بوسوسه وی را گمراه گرداند.
گوئیم حیله و خدعه‌های شیطانی بسیار است و نفوذش در افراد بشر بطرق مختلفه صورت میگیرد هر کسی را براهی که سر و کار او و هم وی بر آن است فریب میدهد و نیز هر قوه‌ای از قوای نفسانی که بر انسان زیادتر غلبه نمود نفوذ شیطان از آن طریق زیادتر است مثل اینکه اگر قوای شهوانی در وی غالب گردید

صفحه : ۲۳۵

مثل شهوت ازدواج، عیاشی، شکم پرستی، پر حرفی، تن پروری، قیودات- طبیعی.
خلاصه آنچه نزد عقلاء لهو و لعب بشمار میرود تماما از قوای شهوانی بروز میکند و هر یک از مقتضیات شهوانی که در آدمی غلبه نمود همان طریق شیطان است که از همان راه بر وی وارد میگردد و راهرا برای رسیدن بمقصودش باز میکند و بوسوسه مطلوبش را در نظرش می‌آراید.
و نیز اگر قوای غضبیّه بر وی غلبه نمود. مثل حب‌ جاه، ریاست، مقام، حب‌ انتقام، و آنچه منبعث و ناشی از افراط قوه غضبیّه میگردد شیطان از همان راه بتوسط قوای وهمیّه و متخیّله بر وی استیلاء می‌یابد و راه مکر و تدلیس و خدعه را برای رسیدن بمطلوبش باز میکند، و در مقام وسوسه بر می‌آید تا وقتی که انسان را یا یک بهیمه‌ای گرداند که فقط هم وی خوردن و خوابیدن و تعیّشات حیوانی است، یا یک سبع درنده‌ای که همش گزیدن و دریدن و برتری جستن بر غیر است.
چنانچه بعضی افراد را از طریق تدریس و فرا گرفتن علوم فریب میدهد مثل بعضی که مایل بتحصیل علومند با آنکه میل بتحصیل علوم از مقتضیات قوه عاقله بشمار میرود لکن در اینجا ممکن است شیطان مطلوب آنان را عوضی نشان دهد و بعض آنان را وادار میگرداند بتحصیل علومی که نه بدنیای آنان نفع بخشد و نه دین آنها را حفظ نماید یا آنکه هر گاه شمه‌ای از علوم دینی یا دنیوی را فرا گرفتند آنان را بغرور نفس مبتلا میگرداند و عجب می‌آورند و خود را صاحب علم و دانش بلکه اعلم علماء پندارند و باقی علماء را نادان و بی‌خرد میشمارند.
و بعض دیگر را از طریق عبادت گمراه نموده و همّ آنها را مصروف میگرداند در بعض شرائط و آداب عبادات مثل طهارت و اجزاء و شرائط نماز و بقدری راجع بنجاست و وضوء و غیر آن وسوسه مینماید که وی را از اصل عبادت که مطلوب اصلی است باز میدارد.
متأسفانه اینکه قسمت از تابعین شیطان که آنان را از راه عبادت فریب داده از

صفحه : ۲۳۶

عملشان نه لذّت جسمانی میبرند و نه فائده روحانی نصیب آنها گردیده باضافه چنین اشخاص غالبا در مورد غضب الهی واقع میگردند زیرا که هم بدعت در دین میگذارند و هم بعض از اشخاص وسواسیها بندگان خدا را نجس میدانند و آن عملی که بایستی نسبت بکفّار مراعات نمایند نسبت بمؤمنین اجراء میگردانند و از آنها اجتناب مینمایند و اینکه از بدترین صفات نکوهیده بشمار میرود.
خلاصه کسی که خواهد تا اندازه‌ای از شر شیطان محفوظ ماند نخستین وظیفه وی اینکه است که بخدای متعال پناه ببرد و تمسّک نماید بدعاهایی که در اینکه باب از معصومین رسیده خصوصا دعاء (۱۷) از دعاهای صحیفه سجادیه علیه السّلام و نیز هر وقت

شیاطین بر وی غلبه نمود بذکر و توجّه بحق تعالی خود را در پناه او محفوظ گرداند چنانچه در سوره اعراف آیه (۲۰۰) در وصف اهل تقوی فرموده إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّيطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُم مُبصِرُونَ«۱».

و در ثانی بایستی همیشه مراقب و مواظب حال خود باشد تا آنکه بوجدان خود بیابد که چه صفتی از اوصاف حیوانی در نفس وی غلبه دارد و همّش در چیست و بداند که شیطان از همان راه بر وی ظفر می‌یابد بایستی کوشش نماید و بهر قیمتی تمام میشود با نفس خود مجاهده نماید و بر خلاف آنچه را که نفس بهیمی وی مایل بآن است عمل کند زیرا که قانون معالجه هر مرضی چنین است که هر میکروبی را اطبّاء حاذق بضدش رفع میکنند و همان طوری که معالجه امراض جسمانی بضدّش میشود معالجه امراض روحانی نیز بایستی بضدّش شود، مثل اینکه اگر شخص در خود دید مایل بجمع آوری مال یا طالب جاه و غیر آن است بر خلاف میل خود عمل کند تا آن که راه شیطان را ببندد.

---

(۱) هر آینه آنان که از شرك و معاصی اجتناب نمودند چون از جانب شیطان بآنان (مکری و وسوسه‌ای برسد) و شیاطین در آنها تماس کنند ایشان متذکر حق تعالی میگردند پس در اثر تذکر راه درستی و صواب می‌بینند.

صفحه : ۲۳۷

فَكانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِي النّارِ خالِدَينِ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ الظّالِمِينَ عاقبت کسانی که پیرو شیطان گردیدند و کافر شدند آتش جهنّم است و در آتش جاویدانند اینکه است پاداش مردمان ستم کننده.

مرجع ضمیر (عاقبتهما) شیطان و تابعین او است و اشاره به اینکه صورت خارجی شیطان آن منافقینی میباشند که در آیه بالا بیان شده که آنان کسان و رفقاء خود را که قبیله بنی النضیر بودند فریب دادند که ما شما را کمك میدهیم و بقولشان عمل ننمودند، و همین طوری که شیاطین و تابعین آنها از کفار در جهنّم مخلّد و جاویدانند آنان نیز چنینند و همین است جزاء عمل هر ظالمی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لتَنظُر نَفسٌ ما قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ در اینکه مبارك آیه چنانچه مشاهده میشود دو مرتبه تقوی نام برده شده و در باقی آیات قرآنی نیز مکرّر ذکر تقوی شده و از آیات چنین استنباط میشود که مرتبه تقوی فوق مرتبه ایمان است در سوره آل عمران آیه (۹۷) در مقام تأکید تقوی برآمده و خطاب بمؤمنین نموده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ و اینکه طور بیان و تکرار اهمیّت تقوی را میرساند.

تقوی چیست و متصفین بوی کیانند

(تقوی مأخوذ از وقایه و وقایه بمعنی نگاه دارای است و متّصفین بآن کسانی میباشند که در اثر مجاهده با نفس ملکه و خلقی در آنان پدید گردیده که سر سوزنی از حکم عقل و شرع تجاوز نمینمایند یعنی نفس آنها مطیع عقلشان گردیده و آرزو و آمال آنان فقط بدست آوردن رضاء و خشنودی خالق آنها است، و اگر بخواهیم داخل در معنی تقوی گردیم و راجع بموارد استعمال آن در

صفحه : ۲۳۸

شرع و عرف شرح دهیم سخن طولانی میگردد در جلد اول اینکه تفسیر در اول سوره بقره در توضیح قوله تعالی هُدىً لِلمُتَّقِينَ اندازه‌ای راجع بخصوصیّات تقوی بحث نمودیم.

در اینجا همین قدر اجمالا گوئیم آنچه از آیات و احادیث و سخنان دانشمندان و مفسّرین توان استفاده نمود اینکه است که تقوی

سه مرتبه دارد.

(نخستین) خودداری نمودن از معاصی و مخالفت هوای نفسانی.

(دوم) خودداری نمودن از مخالفت احکام و دستورات شرع و ترک ننمودن واجبات شرعیّه.

(سوم) توجّه کامل بحق تعالی در تمام اوقات و خودداری نمودن از یاد غیر او و خلوص و خالی گردانیدن دل و عمل از آنچه باز دارد وی را از نظر نمودن بوجه کریم.

و توان گفت اصل و حقیقت تقوی که از قوله تعالی اتَّقُوا اللّه استفاده میشود همین است و آن دو قسم اول مقدمه و غرض اصلی وصول باین مقام است.

و مقصود از (لغد) در آیه بالا قیامت است و اشاره باین که قیامت مثل فردا نسبت بامروز خیلی نزدیک بدنیا است، و نیز همین طوری که امروز و فردا مقارن یکدیگر و پس از امروز فردا پدید میگردد و آنچه امروز کرده‌ای غالبا فردا بنتیجه میرسد همین طور هر عمل نیک و بدی که امروز دنیا نموده‌ای فردای قیامت بنتیجه خواهد رسید.

وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّهَ فَأَنساهُم أَنفُسَهُم أُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ خطاب بمؤمنین است که شما مثل کسانی نباشید که در اثر فراموش کردن خدا نفسهای انسانی خود را نیز فراموش نمودند و کسانی که چنینند آنان فاسقند.

سخنان مفسرین راجع بآیه

(۱) نسوا اللّه بترک ذکر و توبه و شکر و تعظیم پس آنان در اثر آن فراموشی عذاب را نیز فراموش نمودند همان طوری که بعضی بعض دیگر را فراموش میکنند

صفحه : ۲۳۹

(۲) فراموش کردن خدا فراموش کردن حق خدا است کسی که حقوق الهی را مراعات ننمود چنین کسی قوی و مشاعر خود را فراموش نموده نمیشنود آنچه را که برای وی نفع می‌بخشد و از عمل خود منتفع نمیگردد.

(۳) چون آنان أداء حق خدا را ننمودند بکیفر عملشان از خیر و ثواب و حظوظات روحانی محروم گردیدند (مجمع البیان) راغب اصفهانی در معنی نسیان چنین گفته (نسیان ترک الانسان ضبط ما استودع) آنچه را که بایست ضبط کند نکند و سبب ضبط نکردن بیکی از سه راه میشود یا از ضعف قلب یا از غفلت و یا عمدا شخص خود را بفراموشی می‌اندازد تا آنکه رفته رفته از یادش میرود و هر نسیانی را که خداوند مذمّت فرموده و بانسان نسبت میدهد مقصود قسم سوم است مثل قوله تعالی فَذُوقُوا بِما نَسِیتُم لِقاءَ یَومِکُم هذا و نسیانی که نسبت بخودش میدهد مثل قوله تعالی نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم مقصود اهانت و بی‌اعتنایی بآنها است، اما آن دو قسم اول بدلالت آن حدیث نبوی (رفع عن امتی الخطاء و النسیان) مورد اهانت نمیگردد (پایان) و بوجه دقیق‌تر ممکن است گفته شود وقتی اینکه آیه را بآن حدیث نبوی معروف

(من عرف نفسه فقد عرف ربه)

و نیز حدیث دیگر

(اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه)

جمع کنیم از مجموع آنها چنین استفاده میشود که شناختن حق تعالی منوط بشناختن نفس است چنانچه دانشمندان گفته‌اند.

خود شناسی کلید خدا شناسی است

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید خود در ضمن حدیثی از موسی بن جعفر علیه السّلام چنین نقل میکند که فرموده (لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه احتجب بغیر حجاب محجوب و استتر بغیر ستر مستور لا اله الا هو الکبیر المتعال)
یعنی نیست بین حق تعالی و بین خلق او حجاب و پردهای غیر از خود خلق، و مقصود از خود خلق حدود ممکنات و نواقص امکانی است و منسوب بحضرت امیر علیه السّلام است که در بعضی از خطبههای خود فرموده

صفحه : ۲۴۰

(توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونهٔ صفهٔ لا بینونهٔ عزلیّهٔ)
توحید حق تعالی اینکه است که او را از خلقش تمیز دهی و تمیز باین است که از حیث صفات خلق را از حق جدا نمایی نه آنکه بالکلّیه خلق را جدا و بیگانه از خدای تعالی گردانی.
برای توضیح مطلب مقدمهٔ گوئیم مخفی بودن موجودی از موجود دیگر بیکی از دو راه تصور دارد یا آن دو موجود بتمام ذات و صفات از هم متباین و جدا میباشند یا از حیث صفات و تعیّنات از هم ممتازند نه از حیث ذات و حقیقت.
و چون نمیشود علّت شیئی بتمام جهات مباین با معلول خود باشد و او تعالی علّت و خالق موجودات است پس همان طوری که حضرت امیر علیه السّلام فرموده تباین و جدایی او از مخلوقات تباین صفتی است یعنی تباین و جدایی حق تعالی از موجودات باعتبار حدود و جهات امکانی و عدمی است نه از جهت وجود و کمالات وجودی است و اگر چه مخلوقات بتمام صفات مباین و جدا از مبدء خود میباشند او واجب الوجود و باقی ممکن الوجود، او غنی بالذّات و باقی فقیر الی اللّه، او قدیم و باقی تماما حادث لکن از جهت وجود و هستی چون همه از پرتو وجود ازلی او سبحانه تظاهر وجود و هستی مینمایند باین لحاظ آثار و آیات الهی میباشند یعنی هر موجود ممکن بقدر وجود و کمالاتی که از مبدء وجود دارا گردیده نمایش میدهد خالق خود را.
خلاصه اگر خواهی خدای خود را بشناسی نظر کن بوجودت بآن وجهی که مرآت و نماینده او میباشی با قطع نظر از حدود و نقایص امکانی خود و وجود ناقص و کمالاتی که ناشی از وجودت گردیده مثل قدرت علم نافع اراده و غیر آن هر چه را در خود کمال دانی در نظر آر در صورتی که خودیّت خود را از نظر بیندازی یعنی وجود و کمالات وجودی را از خود نبینی بلکه مستند بمبدء خود دانی لکن مادامی که خود و کمالات خود در نظرات جلوه گری دارد ممکن نیست راهی بسوی او پیدا نمایی وقتی چنین نظری و فهمی پیدا نمودی آن وقت ممکن است از طریق وجود خود راهی بسوی معرفت پروردگار خود پیدا نمایی و بقدر دلالت وجود خود خدای خود را بشناسی و علم وجدانی و معرفت حقیقی پیدا نمایی و بدانی و نصب العین تو گردد که

صفحه : ۲۴۱

وجودت مستند بغیر و از او و قائم بوجود خالق متعال است و توانی بفهمی سرّ آن حدیث معروف که معصوم فرموده (من عرف نفسه فقد عرف ربّه).
پس از اینکه بیانات واضح میگردد معنی قوله تعالی در آیه بالا- نَسُوا اللّهَ فَأَنساهُم أَنفُسَهُم که بشناختن نفس بوجه مرآتیّت و نمایندهگی خدا شناخته میشود و بفراموش کردن خدا نفس نیز یعنی بآنطوری که هست فراموش میگردد.
خلاصه بدلالت آیات و اخبار چنین معلوم میشود که شناختن نفس منوط بشناختن خدا است و شناختن خدا منوط بشناختن نفس است و اینکه دو ملازم یکدیگرند.

لَو أَنزَلنا هـذَا القُرآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیتَه خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشیَةِ اللّه وَ تِلکَ الأمثالُ نَضرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ اشاره به اینکه اگر فرضا کوه با اینکه عظمت لایق اینکه بود یعنی با شعور و عقل بود و قرآن را بر آن فرود می‌آوردیم از عظمت قرآن خاضع میگردید و سر فرود آورده و قطعه قطعه میگردید (وَ لکِن قَسَت قُلُوبُهُم) دل کافرها چنان سخت است که از سنگ سخت‌تر است و از آن وعید و تهدیدات قرآنی ابدا تکان نمیخورد.

دو نکته قابل توجه

یکی اینکه آیه نظیر آن آیه است که وقتی حضرت موسی علیه السّلام بنا باصرار قومش طلب رؤیت نمود برای آگاه نمودن آنها به اینکه عظمت الهی فوق آن است که ممکن بتواند باو نظر کند و مواجهه پدید گردد فرمود (نظر کن اگر کوه بجای خود قرار گرفت بنزدیکی مرا می‌بینی) فَلَمّا تَجَلّی رَبُّه لِلجَبَلِ جَعَلَه دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً و همان طوری که کوه تاب تجلّی حق تعالی را نیاورد و قطعه قطعه و پراکنده گردید همین طور تاب تحمّل کلام خدا را نیز نمیآورد.

آری اگر اینکه آیات قرآنی در لفّافه حروف و کلمات پیچیده نشده بود نوع بشر نیز تاب شنیدن آن را نداشتند اینکه است که بقدرت کامله الهی روح کلام یزدانی

صفحه : ۲۴۲

در لفّافه کلمات پیچیده شده تا آنکه قلوبی که تا اندازه‌ای بنور جمال حق تعالی روشن گردیده از خلال آن ببعض اسرار کلام اللّه واقف گردند لکن نه هر گوشی تاب شنیدن آیات الهی را دارد و نه هر چشمی کمون حقایق قرآنی را توانند بیند (صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَعقِلُونَ).

و سرّ دیگری که آیه مشعر بر آن است اینکه است که چنانچه عرفاء و حکماء گفته‌اند تمام موجودات حتّی جمادات صاحب شعور و ادراکند منتهی الامر هر موجودی بقدر لیاقت و شدّت و قوّت وجودی خود ادراک دارد. پس باین اعتبار توان استظهار نمود که آیه اشاره باین است که چون کوه جماد است و شعور موجود جمادی بسیار ناچیز و کم است اگر قرآن بر آن فرود می‌آمد تاب تحمل آن را نمیآورد مندک میگردید.

در سوره احزاب آیه ۷۲ فرموده إِنّا عَرَضنَا الأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ الجِبالِ فَأَبَینَ أَن یَحمِلنَها وَ أَشفَقنَ مِنها وَ حَمَلَهَا الإِنسانُ إِنَّه کانَ ظَلُوماً جَهُولًا شاید مقصود از آن امانت قرآن باشد که قرآن امانتی است از خدا و آسمانها با آن عظمت و زمین و کوهها تاب تحمّل آن را نیاورده و اباء کردند از تحمّل آن و انسان ظالم جهول قبول نمود و مراعات آن را ننمود و اگر فرضا قرآن بر کوه فرود می‌آمد پراکنده میگردید«۱» و نظر بهمین قبیل اسرار و رموز دیگری که در قرآن مندرج است فرموده وَ تِلکَ الأَمثالُ نَضرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ.

و چون بنای دانشمندان بر اینکه است که مطالبی که فهمش برای بعض مردم دشوار است بصورت مثال یا داستان و حکایات میآورند که از طریق آنچه مشهود و معلوم آنها است پی ببرند بآنچه غیر معلوم و از نظر آنان غائب است و از اینکه راه اندکی معانی را درک نمایند قرآن که کلام سبحانی است نیز در قصص و حکایت و در مثلها نیز همین روش را بکار برده که شاید عقل بشر اندکی پی بمعانی و اسرار ببرد و ببعض رموز قرآن مطلع گردد و از اینکه طریق سعادت خود را بیابد.

---

(۱) و معانی دیگری نیز راجع بآیه شده که بیان آن خارج از مقصود ما است

صفحه : ۲۴۳

هُوَ اللّه‌ الَّذِی لا-إِله‌َ إِلّا هُوَ عالِم‌ُ الغَیب‌ِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحمن‌ُ الرَّحِیم‌ُ در اینکه آیات تا آخر سوره ۱۷ عدد از اسماء الحسنی الهی را تذکر میدهد.

(۱) (هو) اشاره بآن حقیقت واحد بسیط است که از جهت عظمت و هویّت و تجرّد و بساطت غائب از حواس است در جلد چهارم اینکه تفسیر در سوره اخلاص اندازه‌ای راجع بکلمه (هو) در قُل هُوَ اللّه‌ أَحَدٌ بحث نموده‌ایم رجوع بآن جا شود.

(۲) (اللّه) مأخوذ از اله و یکی از معانی آن سکونت است زیرا که بذکر حق تعالی قلوب مطمئن میگردند أَلا-بِذِکرِ اللّه‌ِ تَطمَئِن‌ُّ القُلُوب‌ُ اللّه نامی است مخصوص بذات کبریایی احدی و کسی در اینکه نام شریف با او شرکت ندارد زیرا که (اللّه) وضع گردیده برای ذاتی که مستجمع تمام صفات جلال و دارای کل بهاء و کمال بوده باشد.

(۳) عالِم‌ُ الغَیب‌ِ وَ الشَّهادَةِ اله عالم آن کسی است که عالم و دانا است باسرار موجودات و آنچه در باطنها و سینه‌ها مخفی و آنچه ظاهر و هویدا است و علم او بتمام موجودات احاطه دارد گذشته و آینده در علم حضوری او یکسان است.

(۴ و ۵) هُوَ الرَّحمن‌ُ الرَّحِیم‌ُ رحمن و رحیم دو اسم از اسماء الحسنی است رحمن دلالت دارد بر شمول رحمت واسعه و اشاره به اینکه رحمت رحمانی ایزدی تمام موجودات را فرا گرفته (و رحیم) اشاره برحمت خاصی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده).

(۶) (المَلِک‌ُ) دو معنی دارد اول پادشاه و صاحب اختیار (دوم) مالک (و هو المالک الملک و الملکوت) او هم مالک عالم ملک یعنی اجسام و محسوسات است و هم مالک عالم معانی و مجرّدات است.

(۷) (القُدُّوس‌ُ) مبالغه در صفت قدس است و قدس بمعنی پاکی است و اشاره به اینکه خدای عالم جلّ و علا طاهر و منزه از اوصاف و نقائص ممکنات است.

(۸) (السَّلام‌ُ) مصدر و برای مبالغه در سلامتی آرند که او سبحانه خود پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و هر چیزی از قبل او سلامت یافته.

صفحه : ۲۴۴

(۹) (المُؤمِن‌ُ) مصدق و تصدیق کننده، عبد را مؤمن گویند زیرا که تصدیق کننده آیات الهی و انبیاء و خلفاء او است و یکی از اسماء اللّه نیز (المؤمن) است که تصدیق کننده هر چیزی است از حشر و نشر و وقایع قیامت که انبیاء و سفرای الهی بمردم رسانیده‌اند.

(۱۰) (المُهَیمِن‌ُ) شاهد مثل قوله تعالی وَ مُهَیمِناً عَلَیه‌ِ یعنی شاهد بر آن است.

خدای تعالی شاهد بر خلق است که هیچ قولی و فعلی و عملی از او مخفی نمیباشد و بمعنی دیگر (المهیمن) مأخوذ از امین است و امین اسمی از اسماء اللّه است.

(۱۱) (العَزِیزُ) بمعنی غالب و قاهر آمد و اشاره به اینکه خدا غالبی است که چیزی وی را مغلوب نمیگرداند و بمعنی پادشاه نیز آمده.

(۱۲) (الجَبّارُ) برای جبّار دو معنی گفته شده یکی قاهر بمعنی عظمت و جبروت، دیگر عالی بمعنی علو و برتری.

(۱۳) (المُتَکَبِّرُ) مأخوذ از کبریاء و حق تعالی متکبر است زیرا که کبریایی و عظمت و جلال مخصوص بذات بی زوال وی است و بزرگتر و بالاتر از آن است که بتواند کسی در مقابل او اظهار بزرگی و منیّت نماید.

(۱۴) (الخالِق‌ُ) خلق کننده خلائق و خلق بدو معنی استعمال شده یکی بمعنی تقدیر و اندازه‌گیری، و خدا خالق است که مواد را مهیّا مینماید بطوری که قابل فیضان صورت گردد، و دیگر بمعنی ابداع و ایجاد شیئی ابتداء بدون آنکه مسبوق باشد بماده یا مدت.

(۱۵) (البارِئ) خالق خلائق و موجد تمام موجودات، و بعضی گفته‌اند (البارئ) مأخوذ از برء است و برء بمعنی خاکست یعنی افراد بشر را از خاک آفریده.

(۱۶) (المُصَوِّرُ) تصویر کننده جنین در رحم مادرها بهر شکلی که بخواهد و حق تعالی خالق اجسام و مشکل اشکال و مصوّر صور کائنات است.

صفحه : ۲۴۵

(۱۷) (الحَکِیم) بمعنی اتقان و استحکام در عمل است خدای تعالی حکیم است یعنی افعال او محکم و متقن و مشتمل بر فوائد بسیار و خالی از هر گونه مفسده است و هر چیزی را بجای خود قرار داده و بنا بر اینکه معنی (الحکیم) از صفات افعال بشمار میرود و بمعنی عالم نیز آمده.

صفحه : ۲۴۶

سورهٔ الممتحنهٔ

اشاره

مدنیّهٔ و هی ثلاث عشرهٔ آیهٔ

[سوره الممتحنهٔ (۶۰): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم أَولِیاءَ تُلقُونَ إِلَیهِم بِالمَوَدَّهِْ وَ قَد کَفَرُوا بِما جاءَکُم مِنَ الحَقِّ یُخرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّاکُم أَن تُؤمِنُوا بِاللّهِ رَبِّکُم إِن کُنتُم خَرَجتُم جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابتِغاءَ مَرضاتِی تُسِرُّونَ إِلَیهِم بِالمَوَدَّهِْ وَ أَنَا أَعلَمُ بِما أَخفَیتُم وَ ما أَعلَنتُم وَ مَن یَفعَلهُ مِنکُم فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱) إِن یَثقَفُوکُم یَکُونُوا لَکُم أَعداءً وَ یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم وَ أَلسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ (۲) لَن تَنفَعَکُم أَرحامُکُم وَ لا أَولادُکُم یَومَ القِیامَهِْ یَفصِلُ بَینَکُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۳) قَد کانَت لَکُم أُسوَهٌْ حَسَنَهٌْ فِی إِبراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذ قالُوا لِقَومِهِم إِنّا بُرَآؤُا مِنکُم وَ مِمّا تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ کَفَرنا بِکُم وَ بَدا بَینَنا وَ بَینَکُمُ العَداوَهُْ وَ البَغضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤمِنُوا بِاللّهِ وَحدَهُ إِلاّ قَولَ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَستَغفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَملِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِن شَیءٍ رَبَّنا عَلَیکَ تَوَکَّلنا وَ إِلَیکَ أَنَبنا وَ إِلَیکَ المَصِیرُ (۴)
رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَهًْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغفِر لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۵) لَقَد کانَ لَکُم فِیهِم أُسوَهٌْ حَسَنَهٌْ لِمَن کانَ یَرجُوا اللّهَ وَ الیَومَ الآخِرَ وَ مَن یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ (۶) عَسَی اللّهُ أَن یَجعَلَ بَینَکُم وَ بَینَ الَّذِینَ عادَیتُم مِنهُم مَوَدَّهًْ وَ اللّهُ قَدِیرٌ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷) لا یَنهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ لَم یُقاتِلُوکُم فِی الدِّینِ وَ لَم یُخرِجُوکُم مِن دِیارِکُم أَن تَبَرُّوهُم وَ تُقسِطُوا إِلَیهِم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ (۸) إِنَّما یَنهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُم فِی الدِّینِ وَ أَخرَجُوکُم مِن دِیارِکُم وَ ظاهَرُوا عَلی إِخراجِکُم أَن تَوَلَّوهُم وَ مَن یَتَوَلَّهُم فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ (۹)

صفحه : ۲۴۷

(ترجمه)

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرا مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان به اینکه القاء و طرح دوستی با آنها کنید زیرا که آنان کافر شدند بآنچه آمده شما را از جانب حق تعالی (قرآن) و رسول خدا و شما مؤمنین را از وطن خود بیرون میکنند برای اینکه ایمان آورده‌اید بخدا که پروردگار شما است اگر شما برای جهاد در راه رضای من (خدا) و بدست آوردن رضای من بیرون رفتید آنها از راه مودّت و دوستی بپنهانی میفرستند بسوی کفار (برای آنکه آنان را خبردار نمایند) و من عالم ترم بآنچه پنهان میداریـد و آنچه را آشکار میکنید و کسی که از شما چنین کند محققا از راه راست گمراه گردیده-
اگر کفار شما را بیابند چون دشمنهای شمایند دستهای و زبانهای خود را ببدی (و اذیت) بسوی شما میکشانند و دوست دارند شما کافر شوید-
هرگز نفع نمیبخشد بشما در قیامت نه ارحام شما و نه اولاد شما روز قیامت جدایی می‌افتد بین شما، و خدا بآنچه میکنید بینا است-
برای شما مؤمنین بسیار پسندیده و نیکو است که پیروی نمائید حضرت ابراهیم علیه السّلام و کسانی که با او بودند وقتی آنان بقوم خود گفتند ما بیزاریم از شما و از آنچه را که بغیر خدا عبادت مینمائید ما کافر شدیم بشما و ظاهر شد بین ما و شما دشمنی و بغض دائمی تا وقتی که ایمان آورید بخدای یگانه، مگر آن که گفت

صفحه : ۲۴۸

ابراهیم علیه السّلام بپدرش (عمویش) هر آینه من طلب آمرزش میکنم از برای تو و من مالک نیستم از اینکه چیزی از عذاب خدا را از تو دفع نمایم ای پروردگار ما بر تو است توکل و اعتماد ما، و بسوی طاعت تو رجوع نمودیم و بسوی تو است بازگشت ما-
ای پروردگار ما قرار مده ما را آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند بیامرز ما را ای پروردگار ما بدرستی تو میباشی غالب و درستکار-
محققا در آنان بود خصلتی نیکو و هر کسی را که بوده باشد در او امیدواری بخدا و روز قیامت و کسی که رو گرداند پس خداوند بینیاز از خلق و ستوده است-
شاید خدا قرار دهد بین شما و کسانی که از کفار دشمن شما بودند دوستی و مودّت و خداوند قادر و توانا و او آمرزنده و مهربان است-
خدا نهی ننموده شما را از دوستی با آن کسانی که با شما راجع بدین جنگ و نزاع نکردند و شما را از دیار خودتان بیرون نکردند و اینکه بیزاری جویید از آنها بلکه در باره آنها بعدالت حکم کنید زیرا که خدا دوست میدارد عدالت کننده‌گان را-
جز اینکه نیست که خداوند نهی میکند شما را (از دوستی با کسانی که) با شما جنگ و نزاع میکنند در دین و شما را از وطنهای خودتان بیرون میکنند و یکدیگر را کمک دادند در بیرون کردن شما و هر کس چنین کسانی را دوست دارد پس آنان ستمکارانند.

(توضیح آیات)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُم أَولِياءَ خطاب بكسانى است كه ايمان آورده‌اند كه دشمنان خدا و دشمنان خود را دوستان مگيريد.

عدو بر وزن فعول است مأخوذ از عدا مانند عفوّ كه مأخوذ از عفا است و چون بر وزن مصدر واقع شده بر جمع و واحد هر دو اطلاق ميشود. (منهج) مفسرين گويند در سال هشتم از هجرت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه دو سال بعد از جنگ بدر بود حضرت رسول تصميم داشت بطور مخفيانه بمكّه رود در آن هنگام ساره كنيز ابى عمرو بن صيفى بن هشام كه در مكه مغنّيه و ناحيه يعنى مطرب بود از

صفحه : ٢٤٩

مكه بمدينه آمده بود حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از وى استفسار نمود كه براى چه آمده‌اى ميخواهى اسلام آورى گفت نه، گفت از مكه مهاجرت نموده‌اى گفت نه، بلكه آمده‌ام تا مرا لباس و طعام دهيد و باز بمكه برگردم فرمود چرا طعام و لباس از اهل مكه نگرفتى گفت بعد از واقعه بدر كسى بغناى من ميل ننمودى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بفرزندان عبد المطلب گفت كه چيزى بوى بدهيد آنها وى را لباس و پول و زاد و راحله دادند پس از آن نزد حاطب بن ابى بلتعه آمد و از وى چيزى طلبيد وى نامه‌اى نوشت باهل مكه باين مضمون كه من حاطب بن ابى بلتعه ميباشم و باهل مكه ميگويم كه بدانيد كه رسول خدا قصد شما را دارد اسلحه خود را آماده كنيد و مهيّاى جنگ باشيد نامه را بوى داد و بروايتى ده دينار و بروايت ديگر ده درهم باو عطاء نمود و نيز (بردى) بوى پوشانيد و گفت اينكه نامه را باهل مكه برسان، ساره نامه را گرفت و ميان مويهاى خود پنهان نمود و عازم راه گرديد جبرئيل حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را از اينكه قضيّه آگاه گردانيد حضرتش امير المؤمنين عليه السّلام و طلحه و زبير و عمّار و مقداد و عمر و ابا مرثد را امر كرد كه رو بمكه رويد و در روضه خاخ زنى را ببينيد كه نامه‌اى دارد و ميخواهد باهل مكه برساند كه اهل مكه را از قصد ما مطلع گرداند نامه را از وى بگيريد و بياوريد حسب الامر آن عدّه سوار شدند و بآن موضع رسيدند در آنجا زنى را ديدند و از او طلب نامه نمودند زن قسم بخدا خورد و انكار نمود آنها خودش و اثاثيه او را تفتيش نمودند چيزى نجستند چون قصد بازگشتن نمودند حضرت امير عليه السّلام فرمود بخدا سوگند كه پيغمبر هرگز دروغ نگفته و آنچه فرموده جبرئيل بوى خبر داده آن وقت شمشير از غلاف كشيده نزد ساره رفت و گفت مرا ميشناسى بخدا قسم اگر نامه را ندهى گردنت را ميزنم زن ترسيد و گفت يا إبن ابى طالب روى خود بگردان نامه را بتو دهم و از زير موهاى سرش نامه را بيرون آورد و بامير عليه السّلام داد و آن حضرت نامه را بخدمت حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آورد و در بعض روايات است كه در روز فتح مكه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم همه را امان داد مگر چهار نفر كه يكى از آنان همين ساره بود.

صفحه : ٢٥٠

پس از آن پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمنبر رفت و فرمود يكى از شما باهل مكه نامه نوشته تا آنها را از قصد ما آگاه گرداند اگر برخيزد و خودش اعتراف كند كه هيچ، و گر نه او را رسوا كنم دو مرتبه اينكه سخن را تكرار نمود دفعه سوم حاطب برخواست و گفت يا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم صاحب نامه منم و خدا گواهست كه بعد از اسلام نفاق نورزيدم و از دين اسلام برنگشتم و از آن زمان كه اسلام آوردم هيچوقت مودّت و دوستى با اهل مكه ننمودم لكن چون هر يك از مهاجرين در مكه قبيله و عشيره و ارحام دارند و مرا در آنجا قبيله و عشيره‌اى نيست تا حفظ مال و اولاد مرا بكنند و خواستم حقى بر اهل مكه داشته باشم تا رعايت مرا بنمايند و گر نه من يقين دارم كه غضب خدا بر آنان فرود خواهد آمد، و اينكه نامه فائده‌اى براى آنان نخواهد داد پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم تصديق او را نمود و عذر وى را پذيرفت.

عمر از جای خود بلند شد و گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اجازه فرما تا گردن اینکه منافق را بزنم رسول فرمود اینکه از اهل بدر است و خدای تعالی بدریان را وعده مغفرت داده و آنها را بخطاب اعمَلُوا ما شِئتُم نوازش فرموده امید هست که آب مغفرت نامه سیاه وی را بشوید.

و بروایت دیگر فرمود او را از مسجد بیرون کنید آن وقت مردم دست بر پشت وی میزدند و او را می‌انداختند و او صورت برمیگرداند و نگاه میکرد بامید آن که پیمبر اکرم بر وی رحم کند وقتی بدرب مسجد رسید پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود وی را برگردانید و چون برگشت او را توبه داد آن وقت اینکه آیه در باره او فرود آمد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم أَولِیاءَ (عدو) در مفردات گفته (عدو) بمعنی تجاوز و منافی با التئام است و اگر راجع بامور قلبی آرند آن را عداوت و معادات گویند و اگر در مورد حرکت و مشی آرند آن را (عدو) گویند و هر گاه راجع باخلال و تعدی در معامله آرند آن را عدوان نامند.

(و عدو) را گاهی بمعنی معادی آرند مثل قوله تعالی فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدواً

صفحه : ۲۵۱

و گاهی بمعنی عدوان و تجاوز نمودن از آنچه بآن مأمور گردیده‌اند آرند مثل قوله تعالی فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ و گاهی در موارد واقع گردیدن عدوات و دشمنی آرند مثل قوله تعالی إِنَّما یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُوقِعَ بَینَکُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ فِی الخَمرِ وَ المَیسِرِ (پایان) تُلقُونَ إِلَیهِم بِالمَوَدَّةِ وَ قَد کَفَرُوا بِما جاءَکُم مِنَ الحَقِّ یُخرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّاکُم أَن تُؤمِنُوا بِاللّهِ رَبِّکُم آیه در مقام سرزنش حاطب بن ابی بلتعه بالخصوص و هر که چنین عملی مثل او کند بالعموم برآمده که چگونه شما با آنهایی که کافرند بآنچه بر شما از حق و حقیقت ظاهر گردیده و شما و پیمبر شما را از وطن آواره نمودند اظهار مودّت و دوستی مینمائید و اخبار رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بآنها میرسانید.

إِن کُنتُم خَرَجتُم جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابتِغاءَ مَرضاتِی تُسِرُّونَ إِلَیهِم بِالمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعلَمُ بِما أَخفَیتُم وَ ما أَعلَنتُم وَ مَن یَفعَلهُ مِنکُم فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ اینکه جمله شرطیه جِهاداً فِی سَبِیلِی تا آخر متعلق بآیه بالا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم است یعنی اگر واقعا شما مهاجرین از وطنهای خود برای جهاد و فداکاری در راه خدا و بدست آوردن رضای خدا بیرون گردیدید نباید کفّار را دوست خود قرار دهید و مخفیانه آنها را از اسرار ما بتوسط نامه یا اخبار سرّی یا بطور دیگر خبردار نمائید، و گمان نکنید که من خبردار نیستم از اعمال و افعال شما و من داناترم از شما بآنچه را مخفی و پنهان داشته‌اید و آنچه را ظاهر میگردانید و کسی که چنین کند محققا از راه راست منحرف شده و در پرتگاه جهالت سرگردان گردیده.

صفحه : ۲۵۲

إِن یَثقَفُوکُم یَکُونُوا لَکُم أَعداءً وَ یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم وَ أَلسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ چگونه شما با ایمانی که دارید آنان را دوست دارید در صورتی که در هر کجا کفار شما را بیابند دشمنی خود را ظاهر میگردانند و بدستهای خود و بزبانهای خویش شما را بزدن و کشتن و دشنام دادن صدمه میزنند و آنان دوست میدارند که شما کافر گردید مثل خودشان.

اشاره به اینکه اظهار دوستی شما با آنها در صورتی که شما مؤمن و آنان کافر باشند فائده ندارد آنان در صورتی شما را دوست دارند که شما مثل آنها کافر گردید آری اختلاف عقیده و آراء یک عامل کلی بسیار مؤثری است برای پدید شدن دشمنی بین افراد بشر و بهمین جهت ملل مختلفه در عالم پدیدار گردیده‌اند و نفاق و ضدیت بین اهل ادیان محقق گردیده و هیچ یک از ملل عالم زیر بار ملت دیگر نمیروند و لو آن که حق را بر خلاف مذهب خود ببینند و اینکه نیست مگر از جهت تفرعن و منیّت و

خودپرستی و همین پرده سیاه منّیت و خودپرستی است که چشم و گوش انسان را بسته و نمیگذارد بحقیقت نائل گردد و بسعادتی که بایست بآن برسد و از آن برخوردار گردد خود را برساند، و گر نه راه مستقیم یکی است که هر کس آن راه را پیدا نماید و در آن سلوک کند بالاخره بمقصد اصلی و سعادت حقیقی که مآل و آرزوی هر انسان عاقلی است خواهد رسید و پیدا نمودن آن خطّ مستقیم بسی آسان است، منتهی الامر بدو چیز تحقق می‌پذیرد، یکی ترک عصبیّت و ترک عادات و منّیت، و دیگر پس از تخلیه نفس از عادات و ملکات نکوهیده قدری مجاهده میخواهد تا آنکه بطور تحقیق نه تقلید از آباء و اجداد طریق و روش خود را بخط مستقیم که سر انجام آن قرب بجوار (ربّ العالمین) است پیدا نموده و در آن سلوک نماید.

صفحه : ۲۵۳

لَن تَنفَعَكُم أَرحامُكُم وَ لا أَولادُكُم يَومَ القِيامَةِ يَفصِلُ بَينَكُم وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ در اعراب یفصل بین قرّاء گفتاری است.

(۱) یفصل بفتح یاء و کسر صاد بقرائت عاصم و یعقوب.

(۲) یفصّل بفتح صاد و تشدید آن بنا بر فعل مجهول بقرائت (إبن عامر).

(۳) نفصل بنون و کسر صاد و اضافه فعل بسوی خدای تعالی بقرائت نخعی و طلحه.

(۴) (یفصّل) بضم یاء و کسر صاد و تشدید آن بقرائت حمزه و کسایی.

(۵) یفصل بضم یاء و کسر صاد مأخوذ از افصال تفسیر ابو الفتوح رازی.

هرگز بشما نفع نخواهند رسانید در قیامت ارحام و خویشاوندان و نه اولادان شما زیرا که هر کس با عمل خود و اخلاقیّات و آنچه (بما قدمت ایدیهم) در اینکه عالم پیش فرستاده همراهست (یفصل منکم) اشاره به اینکه چگونه ارحام و اولاد شما توانند در قیامت بشما نفع رسانند در صورتی که در آن وقت همه چیز بحقیقت خود ظاهر میگردد و باطنها نمایان میشود و مؤمن و کافر که در اینکه عالم در صورت شبیه بیکدیگرند لکن قیامت که باطنها ظاهر گردیده بین کافر و مؤمن بعد و جدایی بسیار نمایان میگردد و چنانچه فرموده يَومَ يَفِرُّ المَرءُ مِن أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ سوره (عبس آیه ۳۴ تا ۳۶) در آن روز کافر بصورتی تظاهر مینماید که دوست‌ترین و نزدیک‌ترین آنها از وی فرار مینمایند.

وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ گمان نکنید آنچه از بد و خوب و زشت و زیبا در اینکه عالم میکنید پنهان و مخفی میماند و کسی را بر آن اطلاعی نیست بلکه اعمال شما را خدا و رسول و مؤمنین نیز بآن بصیرت باطنی و چشم حق بین خود که فرموده

(المؤمن ینظر بنور اللّه)

همگی می‌بینند و بر اعمال و افعال شما مطلعند.

صفحه : ۲۵۴

قَد كانَت لَكُم أُسوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذ قالُوا لِقَومِهِم إِنّا بُرَآؤُا مِنكُم وَ مِمّا تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ راغب اصفهانی در معنی (اسوة) چنین گوید اسوة کالقدوة و القدوة آن حالتی است که برای انسان پدید میگردد در اثر متابعت و پیروی نمودن غیر خود خواه عمل نیکو باشد و خواه عمل بد خواه نفع برساند و خواه ضرر اینکه است که خدای تعالی فرموده لَقَد كانَ لَكُم فِي رَسُولِ اللّهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ پس وصف نمود آن را بحسنة و بُرَآؤُا جمع بریء مثل ظریف و ظرفاء و کریم و کرماء صفت مشبّه است (پایان) آیه اشاره به اینکه شما مؤمنین بایستی در اینکه خصلت نیکو که ترک مودّت و دوستی با کفار و تبرئه جستن از آنان است تابع ابراهیم علیه السّلام و کسانی که از اهل ایمان بوی بودند باشید إِذ قالُوا لِقَومِهِم إِنّا بُرَآؤُا مِنكُم جمله ظرف خبر کانت وقتی که بقوم خود گفت محققا من بیزارم از شما و آنچه را که پرستش مینمائید وَ مِمّا تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ یعنی من بیزارم از شما و آنچه را که بغیر

خدا عبادت مینمائید وَ بَدا بَینَنا وَ بَینَکُم العَداوَةُ وَ البَغضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤمِنُوا بِاللّهِ وَحدَه چون سبب عداوت و علت دشمنی ابراهیم علیه السّلام با قوم خود شرک و کفر آنان بود و مادامی که علت و سبب چیزی موجود است البته معلوم و مسبب آن هم نیز با آن همراهست، اینکه است که ابراهیم علیه السّلام میخواهد بآنان بفهماند اگر شما خواهید من با شما دوست مشفق گردم سبب ضدیّت را از میان بردارید و بخدای یگانه ایمان آرید.

إِلّا قَولَ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَستَغفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَملِکُ لَکَ مِنَ اللّهِ مِن شَیءٍ رَبَّنا عَلَیکَ تَوَکَّلنا وَ إِلَیکَ أَنَبنا وَ إِلَیکَ المَصِیرُ

صفحه : ۲۵۵

إِلّا استثناء است از قوله تعالی در آیه بالا أُسوَةٌ حَسَنَةٌ و شاید اشاره باین باشد که شما مؤمنین در آن خصلت نیکو که تبرئه و بیزاری جستن از کفار باشد اقتداء بابراهیم علیه السّلام نمائید مگر در اینکه بپدرش یعنی عمویش.

چنانچه مفسرین گویند چون بایستی آباء و اجداد پیمبران تا برسد بآدم (ع) همه موحّد باشند آذر عموی ابراهیم علیه السّلام ......ṢṢ نه پدرش و چون حق تربیت بابراهیم علیه السّلام داشت او را پدر خطاب میکرد و میگفت پدر هر آینه من طلب آمرزش میکنم از خدا برای تو و من خودم مالک چیزی نیستم یعنی تمام امور بدست خدا است او باید تو را بیامرزد و توبه تو را قبول کند و بتو توفیق ایمان کرامت نماید، مقصود اینکه است که ای مؤمنین شما در تمام خصلتهای نیکو تأسّی بابراهیم علیه السّلام نمائید مگر در اینکه در باره کفار دعاء کنید و برای آنان طلب مغفرت نمائید زیرا که باین عمل مأمور نیستید چنانچه فرموده ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَن یَستَغفِرُوا لِلمُشرِکِینَ زیرا که استغفار ابراهیم علیه السّلام برای آذر برای اینکه بوده که نظر بوعده‌ای امیدوار بود که ایمان آرد چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالی ما کانَ استِغفارُ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِیّاه وقتی دانست ایمان نمیآورد از وی تبری جست قوله تعالی فَلَمّا تَبَیَّنَ لَه أَنَّه عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنه وقتی ابراهیم علیه السلام از ایمان آوردن آذر مأیوس میگردد روی نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز مطلق آورده و میگوید پروردگار من روی نیازمندی من بسوی تو است و تمام اتّکاء و امیدواری من بدر خانه رحمت تو است و بازگشت تمام امور بتو است.

رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغفِر لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ راغب در غریب القرآن چنین گفته (فتن) بمعنی داخل گردانیدن طلا است در آتش برای آنکه خالی گردد از غشّ و کثافت و موارد استعمال آن بسیار است گاهی بمعنی عذاب آید مثل قوله تعالی یَومَ هُم عَلَی النّارِ یُفتَنُونَ ذُوقُوا فِتنَتَکُم یعنی عذابکم) و گاهی بمعنی امتحان و آزمایش آرند مثل (وَ فَتَنّاکَ فُتُوناً) و فتنه

صفحه : ۲۵۶

و بلاء استعمال شده هم در شدت و هم در آسانی لکن در شدت و سختی هم ظاهرتر و هم بیشتر استعمال گردیده مثل قوله تعالی وَ نَبلُوکُم بِالشَّرِّ وَ الخَیرِ فِتنَةً وَ الفِتنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ و قوله تعالی وَ اعلَمُوا أَنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ مال و اولاد را فتنه نامیده نظر به اینکه انسان بمال و اولاد امتحان و اختبار میگردد، و اولاد را دشمن نامیده فی قوله إِنَّ مِن أَزواجِکُم وَ أَولادِکُم عَدُوًّا لَکُم نظر بآن ضررهایی که از قبل آنها بانسان برخورد مینماید و زن و اولاد و مال را زینت نامیده در قوله تعالی زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ تا آخر آیه نظر به اینکه انسان خود را باینها تزین و زینت میدهد و قوله تعالی أَ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ یعنی باید مردم در مورد امتحان واقع گردند تا آنکه طیب و خبیث از یکدیگر تمیز داده شوند پایان آیه بیان تتمه سخن ابراهیم خلیل علیه السّلام است که گفته ای پروردگار ما قرار مده ما را فتنه و آزمایش برای کسانی که کافر گردیدند که بر ما مسلط گردند و ما را بعذاب و زحمت اندازند یا از دین برگردانند و لغزش و گناهان ما را ببخش ای پروردگار ما تو غالب بر هر چیزی هستی و درستکار میباشی شرّ اینکه مشرکین و کافرین را از ما رفع گردان.

لَقَد كانَ لَكُم فِيهِم أُسوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كانَ يَرجُوا اللّهَ وَ اليَومَ الآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ محققا براى شما مؤمنين سزاوار است كه تأسى نمائيد بابراهيم در خصلتهاى نيكوى او اگر اميدوار باشيد برحمت خدا و فائز گرديدن بدرجات اخروى و تكرار در أُسوَةٌ حَسَنَةٌ اهميت تأسى بابراهيم را ميرساند و بيان بعضى از خصلتهاى نيك ابراهيم همان آيات بالا است در بيزارى جستن او از دشمنان خدا و اظهار نيازمندى وى از بينياز مطلق و اتكاء و اميدوارى وى و طلب بخشش و عفو نمودن از وى.

صفحه : ۲۵۷

عَسَى اللّهُ أَن يَجعَلَ بَينَكُم وَ بَينَ الَّذِينَ عادَيتُم مِنهُم مَوَدَّةً وَ اللّهُ قَدِيرٌ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اميد است كه بنزديكى خدا بين شما و كسانى كه با شما دشمنى نمودند و شما را از وطن خارج گردانيدند دوستى و محبت قرار دهد، زيرا كه خدا قادر و آمرزنده و مهربان است.
مفسرين گويند مقصود از عادَيتُم مشركين مكّه‌اند كه بسيارى از آنان ايمان آوردند و اينكه وعده خدا درست شد و مسلمانهاى مدينه با آنها مناكحه و مخالطه نمودند و رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم با امّ حبيبه دختر ابى سفيان ازدواج نمود.
امّ حبيبه زن عبد اللّه بن جحش بن رئاب بود زن و شوهر هر دو از مهاجرين حبشه بودند شوهرش عيسوى بود و امّ حبيبه را بدين خود دعوت نمود وى نپذيرفت تا وقتى كه شوهرش عبد اللّه جحش مرد، پس از آن حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كسى را فرستاد نزد نجاشى و او را از نجاشى خواست نجاشى گفت نزديكترين كس باين زن كيست گفتند خالد بن سعيد بن العاص، نجاشى بوى گفت امّ حبيبه را بپيغمبر ده قبول نمود نجاشى چهار صد دينار مهر او كرد و وى را روانه نمود و بقول ديگر حضرت امّ حبيبه را از عثمان بن عفان بخواست و او وى را از نجاشى خواست وقتى اينكه خبر بپدرش ابو سفيان رسيد در صورتى كه مشرك بود گفت (ذاك الفحل لا يقرع انفه) يعنى چنين مردى را از دامادى منع نتوان نمود زيرا كه كفوى و همسرى كريم است.
لا يَنهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَم يُقاتِلُوكُم فِي الدِّينِ وَ لَم يُخرِجُوكُم مِن دِيارِكُم أَن تَبَرُّوهُم وَ تُقسِطُوا إِلَيهِم إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطِينَ خطاب بمؤمنين است كه خدا نهى نميكند شما را كه از آن كسانى كه با شما راجع بدين جنگ و نزاع ننمودند و شما را براى ايمانتان از وطن خود آواره ننمودند

صفحه : ۲۵۸

اينكه نيكى كنيد با آنها و نيز نهى نكرده شما را كه نسبت با آنان حكم بعدل ننمائيد بلكه بايست با آنها بعدل و خوبى رفتار نمائيد تا باين واسطه تأليف قلوب آنها گردد و ميل نمايند بايمان.

سخنان مفسرين در توجيه آيه

(۱) مقصود از آن كسانى كه حكم شده كه در باره آنها عدالت را مراعات نمائيد و با آنها بخوبى رفتار نمائيد و بآنها ظلم و تعدى ننمائيد كودكان و زنان كفارند زيرا كه آنها در ضرر رساندن بكسانى كه در مكه ايمان آورده بودند چندان مدخليتى نداشتند.
(۲) اينكه آيه بآيه قتال قاتِلُوا المُشرِكِينَ كَافَّةً نسخ گرديده.
(۳) گويند قتليه بنت العزّى مشركه بود چند هديّه‌اى براى دختر خود اسماء دختر ابى بكر آورد وى قبول نكرد و اذن نداد كه داخل مدينه گردد آن وقت اينكه آيه فرود آمد و پيمبر اكرم امر بدخول او فرمود و هديه وى را قبول نمود و در باره وى احسان فرمود.
(۴) بروايت عبد اللّه بن عباس آيه راجع بخزاعه و رؤساء آنها فرود آمد كه از جمله آنها هلال بن عويم و سراقة بن مالك و بنو

مدلج كه اينان با رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پيمان بسته بودند كه با مسلمانان جنگ نكنند و بر عليه رسول كسى را كمك ندهند (ابو الفتوح) (۵) حكم اينكه آيه عامّ است و شامل ميگردد هر كسى را كه چنين باشد يعنى با مؤمنين خصومت ننمايد و نيز بآنها ظلم و دشمنى نكند و باجماع امّت نيكى كردن بكفار حربى حرام نيست خواه خويش باشند يا مؤمنين يا نباشند، و خلاف در اينكه است كه آيا زكاة و فطره و كفاره بآنها دادن جائز است يا نه، اصحاب ما يعنى اماميه تجويز نميكنند و بين مخالفين ما يعنى سنّيها اختلافست (منهج الصادقين)

صفحه : ۲۵۹

إِنَّما يَنهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ قاتَلُوكُم فِي الدِّينِ وَ أَخرَجُوكُم مِن دِيارِكُم وَ ظاهَرُوا عَلى إِخراجِكُم أَن تَوَلَّوهُم وَ مَن يَتَوَلَّهُم فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ إنَّما مفيد حصر است يعنى محققا خدا نهى كرده شما را از اينكه دوستى و محبّت نمائيد بكسانى كه با شما جنگ كردند در دين و شما را از شهر و ديارتان آواره نمودند يعنى اهل مكّه كه چنين كرده بودند و كسانى كه با آنان در اينكه عمل كمك نمودند و چون آنها ظلم و تعدى را بمنتهى درجه رسانيده بودند كسانى كه با آنها محبّت كنند و اظهار دوستى نمايند آنان ستمكارانند لكن نهى ننموده از دوستى كردن با كسانى كه با شما جنگ ننمودند و شما را از وطنتان بيرون ننمودند وقتى اينكه دو آيه اخير را با آيه اول سوره لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُم أَولِياءَ با هم جمع كنيم بقرينه إِنَّما كه مفيد حصر است در اينجا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُم در آنجا كه بمعنى تجاوز نمودن و اظهار دشمنى كردن است همان توجيه پنجم اولى بنظر ميآيد به اينكه گفته شود كه حكم آيه عام است و شامل ميگردد هر كسى را كه چنين باشد يعنى از وى ضررى متوجه مسلمانان نگردد و با مؤمنين دشمنى و ضديت نكند خدا شما مؤمنين را از چنين كسانى و لو كافر باشند نهى ننموده كه دوستى با آنها كنيد و با عدالت با آنها رفتار نمائيد زيرا كه عدالت و ميانه‌روى عمل در همه جا نيكو است و خدا دوست ميدارد كسانى را كه بعدالت رفتار مينمايند مگر در جايى كه از طرف عقل يا شرع منع شده باشد و آيه اشاره است به اينكه آنجايى كه شما را امر بجهاد با كفار و تبرى از آنها نموده آن نيز روى ميزان عدل است كه چون آنها با شما چنين كردند شما نيز بايستى با آنها چنين كنيد يعنى با آنها جنگ كنيد و آنها را از خود برانيد تا آنكه عكس العمل خود را معاينه ببينند.

صفحه : ۲۶۰

[سوره الممتحنة (۶۰): آيات ۱۰ تا ۱۳]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا جاءَكُمُ المُؤمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامتَحِنُوهُنَّ اللّهُ أَعلَمُ بِإِيمانِهِنَّ فَإِن عَلِمتُمُوهُنَّ مُؤمِناتٍ فَلا تَرجِعُوهُنَّ إِلَى الكُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُم وَ لا هُم يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُم ما أَنفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَيكُم أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذا آتَيتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ وَ سئَلُوا ما أَنفَقتُم وَ ليَسئَلُوا ما أَنفَقُوا ذلِكُم حُكمُ اللّهِ يَحكُمُ بَينَكُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ إِن فاتَكُم شَيءٌ مِن أَزواجِكُم إِلَى الكُفّارِ فَعاقَبتُم فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَت أَزواجُهُم مِثلَ ما أَنفَقُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ (۱۱) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا جاءَكَ المُؤمِناتُ يُبايِعنَكَ عَلى أَن لا يُشرِكنَ بِاللّهِ شَيئاً وَ لا يَسرِقنَ وَ لا يَزنِينَ وَ لا يَقتُلنَ أَولادَهُنَّ وَ لا يَأتِينَ بِبُهتانٍ يَفتَرِينَهُ بَينَ أَيدِيهِنَّ وَ أَرجُلِهِنَّ وَ لا يَعصِينَكَ فِي مَعرُوفٍ فَبايِعهُنَّ وَ استَغفِر لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوا قَوماً غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِم قَد يَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ كَما يَئِسَ الكُفّارُ مِن أَصحابِ القُبُورِ (۱۳)

(ترجمه)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون آمدند زنان مهاجرات (زنانی که از مکه بمدینه هجرت نموده‌اند) آنان را آزمایش نمائید اگر دانستید که آنان با ایمان میباشند آنها را بسوی کفار برنگردانید نه آن زنها برای کفار

صفحه : ۲۶۱

حلالند و نه کفار برای آنان حلالند و بدهید بشوهرهایشان آنچه را خرج نموده‌اند و بر شما گناهی نیست اگر با آنها ازدواج نمائید در صورتی که مزد و اجرت آنها را بدهید، و چنگ نزنید بعقدهای زنان کافره (یعنی نباید بین شما و آنان علاقه زوجیت استوار باشد لکن از کفاری که زن‌هایتان بسوی آنان رفته‌اند مطالبه کنید آنچه را که خرج کرده‌اید و بایست البته بخواهید آنچه را خرج نموده‌اید) اینکه است فرمان خدا که بین شما حکم میکند و خدا دانای درست کردار است.

و اگر کسی از ازواج شما برود بسوی کفار (رجوع بکفر اولی خود نماید) وی را تعاقب نموده و از پی آن روید اگر او بازگشت بشما ننمود بدانید که عاقبت ظفر از شما است، و از غنیمتی که بدست آوردید بدهید بکسانی که زنهایشان رفته‌اند مثل آنچه را که خرج نموده‌اند و عمل کنید بدستور خدایی که باو ایمان آورده‌اید.

ای نبی اکرم وقتی زنهای مؤمنه آمدند نزد تو باید بچند شرط با تو بیعت نمایند، شرک بخدا نیاورند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند بر کسی افترا و بهتان بین دستها و پاهای خود مبندند، در کردار نیکو مخالفت امر تو را ننمایند (با اینکه شرایط) با تو بیعت کنند و برای آنها از خدا طلب آمرزش نما، بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دوستی ننمائید با گروهی که خدا بر آنان غضب نموده حقیقهٔ آنها مأیوس و ناامیدند از آخرت همان طوری که کفار از کسانی که (مرده) و در گور رفته‌اند ناامید میباشند.

(توضیح آیات)

اشاره

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جـاءَکُمُ الْمُؤْمِنـاتُ مُهـاجِراتٍ فَامتَحِنُوهُنَّ اللّهُ أَعلَمُ بِإِیمانِهِنَّ فَإِن عَلِمتُمُوهُنَّ مُؤمِناتٍ فَلا تَرجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفّارِ خطاب بمؤمنین است که زنهایی که از مکه بمدینه مهاجرت مینمایند و اظهار

صفحه : ۲۶۲

ایمان میکنند آنان را امتحان و آزمایش نمائید بطوری که بقرائن و علاماتی معلوم گردد که آنان واقعا از روی ایمان مهاجرت نموده‌اند نه آنکه مقصد دیگری مثل فرار از ایذاء شوهران خود یا برای جاسوسی از روی نفاق یا غیر آن بمدینه آمده‌اند.

اللّهُ أَعلَمُ بِإِیمانِهِنَّ اگر چه ایمان امر قلبی است و فقط خدا عالم باسرار نهانی است لکن شما مؤمنین بقدر امکان تفتیش از حال آنان نمائید وقتی دانستید و مطمئن گردیدید بایمان آنها فَلا تَرجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفّارِ (فلا) نهی است که پس از امتحان دیگر جایز نیست برای شما مؤمنین چنین کنید که آنها را برگردانید بسوی کفار.

آیه اشاره باین است که برای شما مردهای مسلمانان لازم است که بقدر وسع از آنان نگاهداری نمائید که مبادا آنها از روی ناچاری یا بزور شوهران بر گردند بمکه و ایمانشان را از دست بدهند زیرا دیگر نه زنهای مؤمنه حلالند برای شوهران کافر خود و نه شوهران

حلالند برای آنان.

فَإِن عَلِمتُمُوهُنَّ مُؤمِناتٍ فَلا تَرجِعُوهُنَّ إِلَی الکُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُم وَ لا هُم یَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُم ما أَنفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَیکُم أن تَنکِحُوهُنَّ إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمسِکُوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ وَ سئَلُوا ما أَنفَقتُم وَ لیَسئَلُوا ما أَنفَقُوا ذلِکُم حُکمُ اللّهِ یَحکُمُ بَینَکُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

آیه اشاره بچهار حکم مینماید

(اول) وقتی زنهای مؤمنه از مکه بمدینه مهاجرت نمودند برای شما مردهای مؤمنین جایز نیست که آنان را بسوی کفار برگردانید زیرا آن زنها وقتی ایمان آوردند برای شوهرهای کافر خود حرام میشوند.

صفحه : ۲۶۳

(دوم) جایز و مباح است برای شما مؤمنین با آن زنهای مهاجرات در صورتی که آنان مایل باشند ازدواج نمائید.

(سوم) اگر خواستید با آنان ازدواج نمائید بایستی برای آنها مهر و نفقه تعیین نمائید.

(چهارم) اگر خواستید با آنان ازدواج نمائید باید آنچه شوهرانشان خرج نموده‌اند از مهر و نفقه بآنها ردّ کنید.

(حکم اول) از قوله تعالی فَلا تَرجِعُوهُنَّ إِلَی الکُفّارِ استنباط میگردد، حکم دوم از قوله تعالی وَ لا جُناحَ عَلَیکُم أن تَنکِحُوهُنَّ استخراج میشود، حکم سوم از قوله تعالی إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ توان استنباط نمود، حکم چهارم از قوله تعالی وَ آتُوهُم ما أَنفَقُوا فهمیده میشود.

فقها گویند حکم چهارم نسخ گردیده یعنی زن کافره‌ای که شوهر وی کافر باشد و آن زن پس از کفر مسلمان گردد کسی که خواست با او ازدواج کند دیگر لازم نیست از عهده مخارجی که شوهرش در باره وی نموده برآید.

در شأن نزول آیه مفسرین بروایت إبن عباس گویند در سال حدیبیه آن سالی که پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با مشرکین مکّه مصالحه نمود باین طور که هر کس از اهل مکه بمدینه آمد وی را برگردانند بمکه و هر کس از اهل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه بمکه رفت اهل مکه او را برنگردانند و مصالحه نامه را نوشتند و مهر نمودند پس از آن هنوز حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در حدیبیه بود که جماعتی از مؤمنین از مکه گریختند و خدمت حضرتش آمدند از جمله آنان زنی بنام سبیعه اسلمیّه دختر حرّث بود در حدیبیه آمد و اسلام آورد و نام شوهرش مسافر مخزومی بود و بروایتی صیف بن راهب او وقتی فهمید زنش نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفته و مسلمان شده آمد نزد آن حضرت و گفت بنا بر قراردادی که شده زن مرا بمن رد کن هنوز گل مهری که بر قرارداد نهاده‌ایم خشک نشده اینکه آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ المُؤمِناتُ مُهاجِراتٍ الخ فرود آمد و رسول اللّه مهر سبیعه با آنچه شوهرش بوی

صفحه : ۲۶۴

داده بود بشوهرش داد و او را بمکه برنگردانید و پس از امتحان عمر با وی ازدواج نمود. (تفسیر مجمع البیان) وَ إِن فاتَکُم شَیءٌ مِن أَزواجِکُم إِلَی الکُفّارِ فَعاقَبتُم فَآتُوا الَّذِینَ ذَهَبَت أَزواجُهُم مِثلَ ما أَنفَقُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ اینکه حکم پنجمی است که در اینکه آیات بیان فرمود که هر گاه مرد مؤمن زنش را در اثر ایمانش از دست بدهد که یا اصلا زنش ایمان نیاورده یا پس از هجرت از ایمان برگردد بسوی کفار، بایستی آنچه شوهرش خرج وی نموده از مهر و نفقه باو داده شود و ظاهرا حکمت در اینکه

حکم اینکه است که مهاجرین آنهایی که استطاعت مالی ندارند برای مهر و نفقه بی‌زوجه و همسر نمانند.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَن لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که وقتی زنهای مؤمنه آمدند با تو بیعت کنند با آنان بیعت کن مشروط بشرائط شش گانه.

(۱) با خدا چیزی شریک نگردانند از اطلاق آیه عَلی أَن لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ چنین بر میآید که شرط ایمان اینکه است که مؤمن بتمام معنی موحد گردد و بتمام مراتب توحید یعنی توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت ایمان آرد که در مقام عبادت کسی را با خدا شریک قرار ندهد.

وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنِینَ (دوم و سوم) از شرائط مزبوره اینکه است که دزدی نکنند و نیز زنا ننمایند.

شاید نکته اختصاص اینکه دو شرط و نیز باقی شروط بعد که در باره بیعت با زنها نموده نه در مردها اشاره باین باشد که مفسده زنا در زنها زیادتر از مردها است

صفحه : ۲۶۵

و زنها بیشتر در موارد چنین خطاها واقع میگردند مخصوصا مفسده‌ای که بر زنای زن مترتب میگردد که آن اختلاط میاه و فساد در انساب و غیره باشد بلکه توان گفت زن شوهرداری که زناکار باشد باضافه بر آن مفسده زنا دزدی نیز در ضمن واقع گردیده زیرا تمتّعی که فقط حق شوهرش بوده بنا حق بدیگری داده.

وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ چهارم آنکه اولادهای خود را نکشند و لو آنکه آیه اطلاق دارد و کشتن اولاد نیز انواع و اقسامی دارد لکن غالبا متفرع و ناشی از زنا میشود زنهای زناکار وقتی از زنا حامله گردند برای جلوگیری از افتضاح بچه‌های خود را سقط مینمایند و اولاد خود را تلف میکنند برای آنکه رسوا نگردند.

وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ پنجم از شرایط مزبوره اینکه است که آنان اقدام ننمایند بافتراء و دروغی که بربافته باشند بین دستها و پاهای خود اینکه جمله را عطف داده بجمله وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ و اینکه شرط را نیز اختصاص ببیعت با نسوان داده.

و شاید بین دستها و پاهای آنها اشاره باولادی باشد که از زنا پدید گردیده که بین دستهای آنها کنایه باشد از شکم آنها و بین پاهای آنها اشاره بمحل تولد طفل باشد و جمله بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ اشاره باین باشد که بایستی هر گاه اولادی از زنا بهمرسیده نسبت بشوهر ندهند.

خلاصه اینکه شش شرطی که اختصاص داده در بیعت نمودن با زنها در صورتی که چنین شرائطی غیر از همان شرط اول که شریک برای خدا قرار ندهند و آخر که مخالفت نکنند تو را در معروف برای بیعت نمودن با مردها شرط ننموده ظاهرا بازگشت تمام آنها بهمان مفسده‌ای است که در زنا نمودن زن مترتب میگردد و چنانچه گفته شد چنین مفسده‌ای در زنا کردن مرد تحقق ندارد.

صفحه : ۲۶۶

وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ ششم از شرایطی که در بیعت نمودن با زنها مدخلیّت داده اینکه است که آنان مخالفت و نافرمانی نکنند تو را ای پیمبر اکرم در آنچه از اعمال و کردار خوب بآنها امر فرمایی و اگر چه در توجیه قید معروف چند قول از مفسرین نقل شده لکن اگر در اینکه قید خصوصیّت زائدی غیر از جهت عموم که نسبت بزن و مرد هر دو جاری است راجع بزن ملحوظ باشد بازگشت آن نیز بمراعات حفظ عفت در زن میشود به اینکه ناموس خود را از نظر اجانب محفوظ گرداند و در مقام جلوه‌گری که

طبيعت زن مايل بآن است خودداری نمايد و آنچه را عقلاء نيكو ميشمارند كه از جمله آنها حفظ ناموس مخصوصا در زن كه رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم امر بآن فرموده مراعات نمايند زيرا كه بالاترين چيزی كه توان از محسنات زن بشمار آورد حفظ ناموس و اتصاف وی است بصفت عفت و متصف گرديدن بصفت عفت اگر چه برای مرد نيز مهم است لكن برای زن زيادتر از مرد اهميت دارد.

پس از بيان اينكه شرائط وقتی زنها قبول اينكه شرائط شش گانه بالا را نمودند فَبايِعهُنَّ وَ استَغفِر لَهُنَّ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ با آنها بيعت كن و برای آنها از خدا طلب مغفرت نما زيرا كه خدا بسيار آمرزنده و مهربان است.

از تأسيس اينكه شرائط چنين توان استفاده نمود كه در نظر اسلام مهم‌ترين اعمال نيكو و صفات پسنديده برای زن اينكه است كه خود را محجوب و مستور گرداند و با مردهای اجنبی رو برو نشود مگر در موقع لزوم كه مبادا مفسده زنا واقع گردد و زنی كه حفظ عفت خود را بكند بامر خدا مورد شفاعت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم خدای تعالی و نيز مورد رحمت و مغفرت حق تعالی واقع گرديده.

بلكه بالاتر از اينكه گويم از شرائطی كه در بيعت با زنها مأخوذ گردانيده توان چنين استفاده نمود كه زن زناكار مخصوصا اگر شوهردار باشد اصلا از تحت اسلام

صفحه : ۲۶۷

خارج ميگردد زيرا خداوند بيعت با زنها را مشروط باين شروط شش گانه بالا گردانيده وقتی شرط محقق نگرديد مشروط نيز تحقق نپذيرد يعنی چنين زنانی كه اخلال باين شرائط نمايند از تحت بيعت رسول اللّه خارجند.

مفسرين گويند بعد از فرود آمدن آيه رسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم حاضر گرديد برای بيعت با زنها با همان شرائط مقرره و فرمود با شما بيعت ميكنم (أن لا يُشرِكنَ بِاللّهِ) هند دختر عتبه زن ابو سفيان در ميانه زنها ايستاده و مقنعه بر سر خود كشيده كه رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم وی را نشناسد وقتی سخن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم را شنيد گفت يا رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم در اخذ بيعت با زنها تأكيد نمودی و شرائطی مقرر كردی كه با مردها چنين نكردی زيرا كه با مردها بهمين اسلام و جهاد بيعت نمودی و پس از آنكه حضرت فرمود (و لا تسرقن) هند گفت ابو سفيان مردی است بخيل و من بدون اذن او از مال وی بسيار گرفته‌ام حلال است يا نه ابو سفيان حاضر بود گفت هر چه پيش گرفته‌ای بر تو حلال است رسول اللّه خنديد و او را شناخت و فرمود تو هند دختر عتبه ميباشی گفت آری يا رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم از آنچه گذشت عفو كن كه خدا تو را عفو كند و بمقصد و مطلب خود برسی و هند همان ملعونه‌ای بود كه در جنگ احد جگر حمزه را شكافته و مضغ كرده بود. و چون حضرت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم فرمود (و لا ـ تزنين) هند گفت آيا زن آزاد زنا ميكند عمر در صف ايستاده بود خنديد زيرا كه در زمان جاهليت بين او و هند اينكه نوع عمل قبيح واقع شده بود، و بعد از آنكه فرمود (و لا تقتلن اولادكن) هند گفت ما آنها را در كودكی ميپرورانيم و وقتی بزرگ شدند شما آنان را ميكشيد و اينكه سخن را برای اينكه گفت كه پسرش حنظله در جنگ بدر بدست امير المؤمنين عليه السّلام كشته شد رسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم از استماع اينكه سخن هند تبسم فرمود و عمر بطوری خنديد كه بر پشت افتاد، و وقتی حضرت فرمود (و لا ـ تأتين ببهتان يفترينه بين ايديكن و ارجلكن) هند گفت بهتان عمل قبيح است و تو ما را امر نميكنی مگر برشد و مكارم اخلاق، پس آنكه فرمود (و لا تعصينك فی معروف) هند گفت در قلب ما نيست كه نافرمانی تو را بكنيم، پس تمام زنها باين شرائط با حضرت

صفحه : ۲۶۸

رسول بیعت نمودند و حضرت برای آنان از خدا طلب مغفرت نمود.

سخنان مفسرین در چگونگی بیعت نمودن حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با زنها

(۱) در صحیح بخاری از عروهٔ و عروهٔ از عایشه روایت نموده که بیعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با زنها بسخن بود و دست رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست هیچ زنی را مس ننمود.
(۲) بنا بر قول دیگری در قدح آبی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست مینمود پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست خود را بیرون میآورد زنها دست در آن قدح مینمودند.
(۳) از شعبی چنین نقل میکنند که بیعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با زنها از پشت ثیاب بود اینکه طور که حضرت پارچه‌ای در دست مبارک می‌انداخت و با زنها دست میداد (۴) حضرتش پارچه‌ای در میان می‌انداخت یکسر آن پارچه بدست رسول اللّه و سر دیگرش بدست زنها باین طور با آنان بیعت مینمود.
(۵) بروایت دیگر امیّه خواهر خدیجه را امر فرمود که از طرف او از زنها بیعت بگیرد. (منهج الصادقین) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوا قَوماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِم قَد یَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کَما یَئِسَ الکُفّارُ مِن أَصحابِ القُبُورِ در شأن نزول آیه گویند جماعتی از فقراء مسلمانان با یهودیان دوستی مینمودند و اسرار مسلمانها را بیهودیان میرسانیدند برای آنکه از آنان طعام و میوه یا پول بگیرند اینکه بود که اینکه آیه در نهی آنان فرود آمد.
آیه خطاب بمؤمنین مینماید که نباید دوستی کنید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند، اشاره به اینکه شما که در اثر ایمان امیدوار برحمت ایزدی میباشید چگونه دوستی مینمائید با کسانی که در مورد غضب حق تعالی واقع گردیده‌اند قَد یَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کَما یَئِسَ الکُفّارُ مِن أَصحابِ القُبُورِ.
اشاره به اینکه در صورتی که آنان در تورات خود اوصاف پیمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خوانده و حقانیّت او را میدانند و دانسته و فهمیده از روی کبر و تعصب انکار مینمایند

صفحه : ۲۶۹

معلوم میشود که آنها اصلا معتقد بثواب و عقاب اخروی نمیباشند و چنان از حیات باقی آخرتی ناامیدند مثل ناامیدی آنان از زنده شدن مرده‌هایشان.
در اینکه آیه نهی نموده از دوستی کردن با کفاری که مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و آنان منکر معاد و آخرت میباشند و اطلاق آن شامل میگردد تمام کفاری که چنین باشند.
سؤال- ظاهر اینکه آیه با آیه نهم همین سوره لا یَنهاکُمُ اللّهُ الخ منافات دارد که آنجا فرموده خدا شما را نهی نمیکند از دوستی کردن با کفّار و در اینجا امر فرمود باعراض نمودن از آنها.
در پاسخ گوئیم بقید عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُم در اول سوره و بقرینه (انّما) در آیه إِنَّما یَنهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ قاتَلُوکُم تا آخر ممکن است اینکه آیه را مقید نمائیم بدشمنی کردن با کفاری که با مؤمنین در مقام مبارزه و دشمنی باشند نه آنکه بالکلّیه دوستی نمودن با کفار منهی عنه باشد و لو در جایی که دشمنی و ضدیتی در بین نباشد و مسلمین نیز مأمور بجهاد با آنان نشده باشند.

صفحه : ۲۷۰

سورة الصّف

اشاره

مدنيّة و هى اربع عشرة آية بلااخلاف

[سوره الصف (۶۱): آيات ۱ تا ۱۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
سَبَّحَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقتاً عِندَ اللّهِ أَن تَقُولُوا ما لا تَفعَلُونَ (۳) إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيانٌ مَرصُوصٌ (۴)
وَ إِذ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَومِ لِمَ تُؤذُونَنِي وَ قَد تَعلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيكُم فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ (۵) وَ إِذ قالَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ يا بَنِي إِسرائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيكُم مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيَّ مِنَ التَّوراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأتِي مِن بَعدِي اسمُهُ أَحمَدُ فَلَمّا جاءَهُم بِالبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحرٌ مُبِينٌ (۶) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرى عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ هُوَ يُدعى إِلَى الإِسلامِ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو كَرِهَ الكافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشرِكُونَ (۹)
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَل أَدُلُّكُم عَلى تِجارَةٍ تُنجِيكُم مِن عَذابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم ذلِكُم خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۱۱) يَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُم وَ يُدخِلكُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۱۲) وَ أُخرى تُحِبُّونَها نَصرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ (۱۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصارَ اللّهِ كَما قالَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ لِلحَوارِيِّينَ مَن أَنصارِي إِلَى اللّهِ قالَ الحَوارِيُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ فَآمَنَت طائِفَةٌ مِن بَنِي إِسرائِيلَ وَ كَفَرَت طائِفَةٌ فَأَيَّدنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِم فَأَصبَحُوا ظاهِرِينَ (۱۴)

صفحه : ۲۷۱

(ترجمه)

(سوره صف در مدينه فرود آمده و آن چهارده آيه است)

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

تسبيح و تمجيد و ستايش مينمايند پروردگار را آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است، و او است غالب و قاهر و درست كردار-

اى آن كسانى كه ايمان آورده‌ايد چرا مى گوييد چيزى را كه نميكنيد-

بزرگ امر قبيحى است نزد خدا اينكه بگوئيد آنچه را كه نخواهيد كرد،

بدرستى كه خدا دوست ميدارد كسانى را كه در راه او جهاد ميكنند در حالى كه آنان صف زدگانند بطورى كه گويا آن بناهاى ريخته شده‌اند-

و چون موسى گفت بقوم خود اى قوم چرا مرا اذيت ميكنيد در حالى كه محققا ميدانيد كه من رسول خدا و فرستاده شده بسوى

شمایم پس چون برگشتند از ایمان خدا نیز قلبهای آنان را برگردانید (از فطرت اولیه توحید) و خدا هدایت نمیکند گروه بدکاران را-

و چون عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل بدرستی و حقیقت که من رسول خدایم و فرستاده شده‌ام بسوی شما و تصدیق کننده‌ام آنچه بین

صفحه : ۲۷۲

دو دست من است از تورات و مژده دهنده‌ام بپیمبری که بعد از من میآید و نام او محمّد است پس چون همان رسول آمد با معجزات روشن گفتند اینکه سحری است آشکارا

و کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بندد، در صورتی که او خوانده میشود بسوی اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را

میخواهند که بدهنهایشان نور خدا را خاموش کنند و خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کافرین کراهت داشته باشند-

خداوند آن کسی است که رسول خود (یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) را فرستاده براهنمایی و دین حق تا آنکه ظاهر گرداند آن را و غالب گردد بر تمام ادیان و لو آنکه مشرکین کراهت داشته باشند-

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا میخواهید که راهنمایی کنم شما را بتجارتی که شما را از عذاب دردناك آخرت نجات دهد-

ایمان آرید بخدا و فرستاده او و در راه رضای او بمالها و جانهای خود مجاهده نمائید اینکه طور مجاهده برای شما خیر و خوب است اگر شما دانا و عالم باشید-

میآمرزد برای شما گناهان شما را و داخل میگرداند شما را در بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جریان دارد و دارای مسکن‌های پاکیزه است (و مهیّا گردانیده‌اند برای شما) در بهشتهای با اقامت همیشگی و اینکه است رستگاری بزرگ

(و نعمتی دیگر) که دوست دارید آن را و آن نصرتی است از جانب خدا و فتحی است نزدیك و مژده ده جماعت گروندگان را-

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بوده باشید یاران خدا (یعنی یاران دین) همان طوری که عیسی بن مریم گفت بحواریّین کی است یاری کننده مرا بسوی خدا- حواریین گفتند مائیم یاری کنندگان دین خدا، پس جماعتی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و جماعتی کافر گردیدند، پس ما جماعتی را که ایمان آوردند قوت دادیم (و آنان را غالب گردانیدیم) بر دشمنهایشان پس مؤمنین گردیدند غلبه کنندگان.

(توضیح آیات)

اشاره

سَبَّحَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ تسبیح مینماید خدا را بپاکی و جلال و عظمت و بزرگی ستایش مینمایند

صفحه : ۲۷۳

آن ذات احدیت را آنچه در آسمانها از ملائکه روحانیین و اجرام علوی و تمام موجوداتی که در کرات و طبقات افلاك موجودند،

و نیز آنچه در زمین و طبقات آن از جمادات و نباتات و حیوانات و جن و انس هر یک بزبانی و اصطلاحی که در خور وی و در غریزه آن مکنون گردیده مبدء خود را ستایش مینمایند و مسخّر امر او و زیر فرمان مدبر و ناظم عالم امر تکوینی او را اجراء میگردانند و همگی از او فیض وجود میطلبند و از او روزی میخواهند.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفعَلُونَ خطاب عتاب آمیز بمؤمنین نموده که برای چه می گویید چیزی را که نمیکنید بقاعده عربیّت (لم) ترکیب شده از حرف جر (لام و ماء) استفهامی است و بکثرت استعمال الف (ماء) حذف گردیده و (لم) گفته میشود و نظائر آن در کلام عرب بسیار است مثل (بم) (فیم) (عمّ) و امثال آن.

سخنان مفسرین در شأن نزول آیه بروایت طبرسی

(۱) اینکه آیه در باره منافقین فرود آمده.
(۲) آیه اعتراض بمردمانی نموده که آنان میگفتند هر وقت جهاد برپا شد ما استقامت مینمائیم و از دشمن فرار نمیکنیم لکن وقتی جنگ (احد) برپا گردید مقاومت ننمودند تا آنکه دشمن دندان مبارک رسول صلّی اللّه علیه و آله را شکست و صورت شریفش را خون آلود گردانید (مقاتل و کلبی) (۳) جماعتی از مؤمنین پیش از آنکه جهادی برپا گردد میگفتند اگر ما میدانستیم چه عمل نزد خدا بهتر است بر آن عمل اقدام مینمودیم وقتی خدای تعالی بآنان خبر داد که بهترین اعمال ایمان و جهاد است موقعی که جهاد برپا میشد امر جهاد بر آنان مشکل مینمود و در حاضر شدن برای جنگ سستی مینمودند و حاضر نمیگردیدند اینکه بود که اینکه آیه در مذمّت و سرزنش آنان فرود آمد (إبن عباس) (۴) مرد مشرکی مسلمانان را ببد زبانی اذیّت مینمود در جنگ بدر

صفحه : ۲۷۴

صهیب نامی از اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را کشت وقتی خبر بحضرتش رسید خوشحال گردید و فرمود چه کس او را کشت از میان مردم مردی گفت من او را کشتم عمر خطاب و عبد الرّحمن عوف گفتند دروغ میگوید وی را (صهیب) کشت حضرت (بصهیب) گفت یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت آری یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن وقت اینکه آیه با آیه بعد فرود آمد (سعید بن مسیّب) بیان طبرسی بپایان رسید کَبُرَ مَقتاً عِندَ اللّهِ أَن تَقُولُوا ما لا تَفعَلُونَ بزرگ معصیتی است نزد خدای تعالی اینکه بگوئید چیزی و عملی را که نمیکنید مقت در لغت بمعنی بغض شدید آمده نسبت بکسی که ببینی کار قبیح میکند و (مقتا منصوب و تمیز است در مفردات گفته (المقت البغض الشدید لمن تراه تعاطی القبیح) (پایان) آیه اشاره باین است (خدا دروغ گو را بدروغ گفتن دشمن میدارد و پس از آنکه گفت دروغ گو را دشمن میدارد در مقام برآمده که چه کس را دوست دارد اینکه بود که فرموده إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیانٌ مَرصُوصٌ (صفا) حال است و مصدر یعنی صافین در مقام وصف جماعتی است که در موقع جنگ و مبارزه چنان استحکام و استقامت دارند که گویا بنیانی هستند ریخته شده از ارزیز (ابو الفتوح) خلاصه اگر چه اینکه آیات در عهد رسول اللّه در مورد مذمت قاعدین از جهاد و کسانی که از اصحاب رسول اللّه در مجاهده با کفار سستی مینمودند فرود آمده، لکن چنانچه بعضی گفته‌اند چون مورد مخصص نیست ممکن است یک معنی عام تری راجع بآیه بشود و گوئیم آیه شامل میگردد هر کسی را که چیزی بگوید و چنین وانمود کند که عمل خودش چنین است و چنین نباشد مثل کسانی که مردم را موعظه باعمال خیر و نیکو مینمایند و واعظ غیر متعظ میباشند قوله تعالی در مقام توبیخ و سرزنش

صفحه : ۲۷۵

چنین مردمـانی فرموده أ تَأمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَکُم و موارد دیگری را نیز شامل میگردد مثل بـدروغ بگویـد کاری را که قصد کردن آن را نداشته باشد انجام میدهم یا بکسـی وعده‌ای دهد و بآن وفاء نکند و غیر اینها مورد بسـیاری دارد که آیه کَبُرَ مَقتاً عِندَ اللّهِ أَن تَقُولُوا ما لا تَفعَلُونَ شامل آن میگردد.

و از آیه چنین اسـتنباط میشود که بزرگترین گناهـان نزد حق تعـالی همـان است که یـا بزبان یا بعلامات دیگر چنین وانمود کنـد که کـاری را انجـام میـدهم و اصـلا در مقام عمل برنیایـد بلکه یا از راه ریاء و خودنمایی یا فریب دادن غیر چنین تظاهر نمایـد و اینها از علائم نفاق بشمار میرود.

وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قَومِ لِمَ تُؤذُونَنِی وَ قَد تَعلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیکُم آیه اخبار است از قوم موسی علیه السّلام و اشاره به اینکه بنی اسـرائیلیان با آن همه آیات و معجزاتی که از حضـرت موسـی علیه السّـلام مشاهده نمودند تمکین نمیکردند و بقدری حضرتش اذیت مینمودنـد و معجزاتش را حمل بر سـحر میکردند و نسـبت دروغ باو میدادند و افتراء باو می‌بسـتند در صورتی که پیمبری او بر آنها ثابت و معلوم بود که حضـرتش در مقام شـکایت از قوم خود گویـد ای مردم برای چه اینکه قـدر مرا اذیت و آزار مینمائیـد در صورتی که شـما میدانید من رسول پروردگار شـمایم که برای هدایت شـما بپیمبری و هدایت شـما فرسـتاده شده‌ام و بدلالت عقلتان بایستی مرا اطاعت نمائید تا آنکه سعادتمند و رستگار گردید.

فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ (زاغ میل نمودن بکجی است و آیه در مقام اینکه است که وقتی قوم موسی علیه السّـلام در دین حق و در طریق مسـتقیم توحیـد اسـتقامت ننمودنـد و کج رفتند در اثر اعمال زشت نکوهیده آنان خداوند قلوب آنهـا را از طریـق حق و حقیقت گردانیـد و منحرف گردیدنـد زیرا که خداونـد هـدایت نمینمایـد کسـانی را که فـاسق گردیـده و از اطاعت پیمبران بیرون رفته‌اند.

صفحه : ۲۷۶

وقتی اینکه آیه و امثال آن را با آن آیاتی که بطور اطلاق فرموده (خدا هدایت میکند هر کسـی را که بخواهد و گمراه میگرداند هر کسـی را که بخواهد) جمع کنیم از مجموع آنها توان چنین استفاده نمود که کسانی که دانسته و فهمیده و بسوء اختیار خود از طریق حق و حقیقت برمیگردنـد چنین مردمانی چون در طریق هدایت نیسـتند خدای تعالی آنان را هدایت نمیکند زیرا در اثر عصـیان خود را از قابلیت هـدایت انداخته و در مورد سـخط الهی واقع گردیده‌اند وقتی هدایت نیافتند البته گمراه میگردند زیرا انسان فقط توانایی دارد که بهـدایت پیمبران خود را برای هـدایت شدن و یافتن طریق حق آماده گرداند لکن هدایت گردیدن فعل و عمل خدا است نه کار بنده.

وَ إِذ قالَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ یا بَنِی إِسرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیکُم مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأتِی مِن بَعدِی اسمُهُ أَحمَدُ ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن وقتی که عیسی بن مریم گفت ای پسران اسرائیل (بنی اسرائیل یهودیان و تابعین حضـرت موسـی علیه السّلام بودند) من رسول خدا و فرستاده او میباشم و بپیمبر شما حضرت موسی علیه السّلام ایمان دارم و رسالت او را تصـدیق مینمـایم و نیز مژده میـدهم شـما را بپیمبری که بعـد از من می‌آیـد بـا دین کامـل با اینکه نشانی که نام او احمـد اسـت (احمـد) بمعنی سـتایش گردیـده شـده در اخلاق و افعال- یا آن رسولی که بسیار سـتایش کننده خدا است و شاید اینکه حضـرتش مخصوص باین نام شریف گردید برای اینکه بود که مأمور گردید خدا را به نود و نه اسم ستایش نماید و باین نامها و اسماء الحسنی او را بمردم بشـناساند زیرا که معلوم نیست پیمبران دیگر بـاین عـدد که هر یـک دلالـت بر صـفتی از صـفات جلال و اوصاف جمال الهی دارد او را برای خلق معرفی نموده باشند.

از بعض مفسرین است که در روایات آمده ترجمه کلام عیسی علیه السّلام بحواریین

صفحه : ۲۷۷

چنین بوده (انّی ذاهب الی ربّی و ربّکم و الفارقلیطا جاء) فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بطرف پروردگار خودم و پروردگار شما و احمد را که خاتم پیمبران است بعد از من خواهد فرستاد.

محمّد بن مطعم از پدر خود چنین روایت میکند که پیغمبر فرموده

(ان لی أسماء انا احمد و انا محمّد و انا الماحی الّذی یمحوا اللّه بی الکفر انا الحاشر الّذی یحشر النّاس علی قدمی و انا العاقب لیس بعدی نبی).

مرا نامهایی است منم احمد، منم محمّد منم ماحی که بمن و بوجود من خداوند کفر را محو میگرداند، و منم حاشر که مردم در قیامت زیر قدم من و تحت لواء من محشور میگردند، و منم عاقب آخر پیمبرانم که در عقب من هیچ پیمبری نخواهد آمد (منهج الصادقین) فَلَمّا جاءَهُم بِالبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحرٌ مُبِینٌ مرجع ضمیر (جاء) شاید نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد که وقتی حضرتش با براهین و معجزات بسیار آمد در صورتی که حضرت عیسی علیه السّلام قبلا باسم و نشان او را معرفی نموده بود معجزات او را حمل بر سحر نمودند و گفتند اینکه سحری است آشکار.

و شاید مرجع ضمیر (جاء) حضرت عیسی علیه السّلام باشد که با آن معجزات کذایی مثل مرده زنده کردن و کور را شفا دادن و از گل کبوتر ساختن مثل خفاش که آن را بفارسی شب کوره گویند و بنفخه روح بوی دمیدن و بوی حیات بخشیدن و غیر اینها از معجزات بسیار که برای اثبات پیمبری هر پیمبری خداوند بدست آنها اجرا مینماید تا آنکه حجّت بر خلق تمام گردد لکن یهودیها معجزات حضرت عیسی را حمل بر سحر نمودند.

عادت مردم در هر زمانی همین طور بوده که چون بمقتضیات قوای شهویّه و غضبیه مایل بباطل و از حق فرار مینمایند اینکه بود که نمیخواستند پیروی پیمبران را بنمایند، و رؤساء و بزرگان آنها دانسته و فهمیده برای آنکه مبادا بریاست

صفحه : ۲۷۸

آنان لطمه‌ای وارد آید و نیز خود را از زیر بار تکلیف بیرون آرند انکار میکردند و معجزات انبیاء را حمل بر سحر مینمودند اینکه است که ذات احدیت در مقام توبیخ و سرزنش و خطاکاری چنین اشخاص برآمده و فرموده.

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُوَ یُدعی إِلَی الإِسلامِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ کیست ظالم‌تر و شرورتر از آن کسی که بخدا دروغ بندد مقصود دروغ بستن به پیمبر و رسول خدا است و بگوید تو پیمبر نیستی و دروغ می‌گویی در صورتی که پیمبران مردم را میخوانند بسوی اسلام یعنی هدایت و رهنمایی مینمایند خلق را بطریقی که در آن سلامتی روحانی و جسمانی آنان است و چنین کسی که پیمبران را تکذیب میکند ظالم‌ترین مردم است زیرا که هم بنفس خود ظلم نموده و خود را از سعادت محروم گردانیده و راضی شده که در هاویه ظلمانی طبیعت با عقارب و حیات اوصاف نکوهیده حیوانی بماند و قدمی بسوی سعادت جلو نرود وقتی انسان خودش طالب هدایت نگردید و ظالم بنفس خود شد خداوند او را هدایت نمیکند و بعمل خود نیز بمردم ظلم نموده که آنها را از طریق هدایت شدن بازداشته، و خداوند چنین کسانی را هدایت نمینماید زیرا که ظلم کنندگان قابل هدایت نمیباشند.

یُرِیدُونَ لِیُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَو کَرِهَ الکافِرُونَ مرجع ضمیر یُرِیدُونَ ظالمین در آیه بالا است و یکی از اوصاف ظالمین اینکه است که آنان در مقام خاموش کردن نور خدایند یعنی خواهند پیمبران که مظهر و نماینده نور خدایند و قانون اسلام

را که بزرگترین چراغ هدایت است بگفتار و دهن خبیثشان خاموش کنند لکن خدا نور خود را تمام میکند اگر چه کفار کراهت داشته باشند.
آری هیچوقت از میان خلق چراغ هدایت خاموش نمیگردد اگر از طرفی

صفحه : ۲۷۹

خاموش گردد و از طرف دیگر روشن گردد برای آنکه حجت بر خلق تمام گردد و مؤمن و فاسق از یکدیگر تمیز پیدا نمایند.
هُوَ الَّذِی أَرسَلَ رَسُولَه بِالهُدی وَ دِینِ الحَقِّ لِیُظهِرَه عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَو کَرِه المُشرِکُونَ مرجع (هو اللّه) در آیه بالا است و او آن کسی است که رسول خود محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فرستاده و او را برای هدایت نمودن خلق بدین حق که آن دین اسلام و قرآن و شریعت و ملت حنیف ابراهیم است مأمور گردانیده تا آنکه مردم را از کجروی و گمراهی بطریق حق و حقیقت رهبری نماید.
لِیُظهِرَه عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ و ظاهر گرداند دین حق را بر تمام عالمیان شکی نیست که ضمیر لیظهره راجع بقرآن و دین اسلام است یعنی البته دین اسلام ظاهر و غالب میگردد بر تمام ادیان و چون میبینیم هنوز دین اسلام سرتاسر عالم را فرا نگرفته و وعده خدا صدق است پس بایستی زمانی بیاید که دین اسلام بر تمام ادیان ظاهر و غالب گردد و آن تصور ندارد مگر بخروج (مهدی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در زمین احدی باقی نماند مگر آنکه اقرار نماید بکلمه شهادتین) بروایت عیاشی که وی از عمران بن میثم و او از عبایه چنین نقل نموده که (حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام) فرمود (بلند شدن کلمه توحید و غالب شدن آن بعد از اینکه زمان خواهد بود پس از آن گفت قسم بآنکسی که نفس من بدست او است باقی نمیماند ده و قریه‌ای مگر آنکه بامداد و شبانگاه ندای
«لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه»
شنیده میشود. (منهج الصادقین) و بروایت علی بن ابراهیم قمی بظهور قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دین خدا کامل و تمام میگردد و او دین خدا را ظاهر میگرداند بر تمام ادیان بطوری که بغیر خدا عبادت نمیشود و همین است معنی قول رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده:
(یملأ الارض قسط و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا).

صفحه : ۲۸۰

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَل أَدُلُّکُم عَلی تِجارَةٍ تُنجِیکُم مِن عَذابٍ أَلِیمٍ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ خطاب بمؤمنین است که آیا میل دارید رهنمایی کنم شما را بتجارتی که از عذاب دردناک جحیم رهایی یابید.
اشاره به اینکه تمام افراد بشر در معرض عذاب واقعند حتی کسانی که بظاهر ایمان دارند و ایمان آنان صوری و ظاهری است نه واقعی و حقیقی زیرا خطاب به مؤمنین نموده که ایمان آرید اگر ایمان آنها واقعی بود دیگر امر نمودن آنها به ایمان بیمحل بود زیرا امر بچیزی که واقع گردیده تحصیل حاصل است و تحصیل حاصل محال است.
وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِکُم وَ أَنفُسِکُم ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ گویا گفته میشود بچه چیز توان خود را از عذاب الیم نجات داد در پاسخ از طرف کردگار عالم ارشاد مینماید که نجات شما منوط بدو چیز است، یکی ایمان بخدا و پیمبر او که ایمان برسول شامل میگردد (کل ما جاء به النبی) را از اخبار بواقعه قیامت و نصب امام و خلیفه بعد از خود و تمام قوانین و احکامی که از طرف شرع مقرر گردید.

و قوله تعـالى تُؤمِنُونَ بِاللّهِ در آيه بالا مقصود ايمان واقعى است كه در قلب نفوذ نموده و از باطن بظاهر سـرايت نمايـد و بمرتبه يقين رسد و دل و قلب را جلا دهد چنين ايمانى انسان را از مهلكه نجات دهد.

و ديگر طريـق نجـات شـما در اينكـه است كه در راه خـدا بمـال و جانتـان مجاهـده نمائيـد و مراعـات نمـودن اينكه دو عمـل خير و خوبيست براى شـما و مجاهـده بمال شامل ميگردد هر چيزى را كه بتوسط مال توان بدست آورد مثل انفاق بفقراء و در جاهاى لازم مثل صرف مال در موقع جهاد فى سبيل اللّه يا در طريق حج بيت اللّه و زيارت

صفحه : ۲۸۱

مشاهد مشرفه يا صرف مال در فرا گرفتن علوم و معارف و غير اينها هر جا كه در نظر شرع و عرف نيكو نمايد.

و مبـارزه با نفس نيز شامل ميگردد مبارزه با كفار در جبهه جنگ و مبارزه و مجاهـده با نفس كه رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آن را جهاد اكبر ناميده، و واقعا همين طور است مجاهده با قواى سبعى شيطانى و بهيمى شهوانى بمراتب بسيار مهم‌تر و مشكلتر از جهاد با كفار بشمار ميرود، و بدلالت آيه مادامى كه انسان در اينكه دو امر مهم يكى ايمانى كه بقلب و دل سرايت نمايد و اعضاء و جوارح را تحت استيلاء خود گردانـد بطورى كه اعضـاء و قوى از حكم شـرع و مقتضـيات ايمان تعـدى ننماينـد و ديگر تحصـيل صفـات و ملكـات حميـده انسانى اسـت كه از مجمـوع آن ملكه تقـوى پديـد گردد اگر آدمى در اينكه دو امر بزرگ ايسـتادگى و مقاومت ننمايد در معرض خطر بزرگ و عذاب اليم واقع ميگردد.

يَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُم وَ يُدخِلكُم جَنّاتٍ تَجرِى مِن تَحتِهَا الأَنهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنّاتِ عَدنٍ ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ در مقام ربـح چنين تجارتى كه ايمان بخـدا و مجاهـده در راه خـدا باشـد برآمـده و ربـح و فائـده اينكه تجارت را تعيين مينمايـد بدو چيز بسيار عالى و بزرگ، يكى مغفرت و آمرزش گناهـان و خطاهـاى گذشـته، ديگر دخول در بهشت بـا آن نعمتهاى كـذايى كه انـدكى از آن را در اينكه آيات بقدر فهم عموم مردم تذكر ميدهد.

در تفسير طبرسـى از حسن بصـرى چنين نقـل ميكنـد كه او گفته از عمران بن حصـين و او از ابـا هريره معنى مسـاكن طيبه را سـؤال نمودم آنان گفتنـد ما معنى آن را از رسول اللّه سؤال نموديم فرمود كوشـكى است در بهشت (قصـرى) كه از لؤلؤ آفريده شده و در آن هفتاد هزار سرا ميباشد از زمرد سرخ و در هر سرايى هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سرير و بر هر سريرى هفتاد فرش از الوان

صفحه : ۲۸۲

مختلفه و بر هر فرشـى حورى‌اى نشسـته و در هر خـانه از آن هفتـاد مائـده و بر هر مائـده هفتاد لون طعام و در هر يك از آن خانه‌ها غلامـى و كنيزى باشـند و خـداى تعـالى مؤمنين را چنـان قوت دهـد كه بـا همه زنان خلوت كننـد و در هر روزى تمام آن طعامها را بخورنـد. (پايان) و چون براى بشـر دنيوى ممكن نيست بتوانـد بـدرستى تصور امور اخروى را بنمايد مگر وقتى كه وجود دنيوى وى تبـديل گردد بوجود اخروى، و انسان مـادامى كه در دنيـا زيست مينمايـد مثـل طفلى مانـد كه تـا وقتى در رحم مادر است براى وى ممكن نيست بتواند عالم خارج از رحم را تصور نمايد، اينكه است كه آدمى تا وقتى از مشـيمه عالم دنياى دنى كه پست‌ترين عوالم الهى بشـمار ميرود خـارج نگردد و بفضـاء محيـط عـالم نرسـد نه نعمتهـا و كرامتهـايى كه براى مؤمنين بـا تقوى مهيّا گرديـده تواند بدرستى حسّ نمايد و نه نقمتها و عذابهايى كه براى كافرين و فاسـقين و كسانى كه روح قدسـى خود را لگد كوب قواى شهوانى و غضبانى نموده‌اند تواند ادراك نمايد.

وَ أُخرى تُحِبُّونَها نَصـرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ اينكه آيه عطف بآيه بالا تُؤمِنُونَ بِاللّهِ است يعنى آن تجارتى كه شما را از

عذاب الیم نجات میدهد و بایستی اینکه قسم از تجارت را دوست دارید یاری کردن خدا و فتح و غلبه مؤمنین بر کفار است در زمان نزدیک و ای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤمنین را باین فتح و مظفریت بشارت بده.

خلاصه خداوند در اینکه آیات برای مؤمنین با تقوای کراماتی و تفضّلاتی از طرف خود وعده داده بعضی در آخرت و بعضی در دنیا، در آخرت آن نعمتهای بهشتی که تحت عدد و شماره نمیآید و تفضلات دنیوی آنچه که بالاترین و محبوب‌ترین چیزها بنظر انسان میآید فتح و غلبه بر دشمن است که مصداق کاملش فتح مکه و فتح فارس و روم بوده.

و نزد عرفاء مقصود از فتح قریب فتح باب دلست که در اثر مجاهده و کشتن

صفحه : ۲۸۳

نفس بهیمی و شهوی روح انسانی مظفّر و منصور میگردد و تمام قوی و مشاعر بدن و طبیعت را تحت استیلاء و سلطنت خود درآورده و هر یک را بر آنچه صلاحدید وی است بکاری امر میفرماید و حقیقهٔ فتح قریب همین است که جا دارد مؤمنین را بآن بشارت دهند چنانچه در آخر آیه امر فرموده وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنصارَ اللّهِ کَما قالَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ لِلحَوارِیِّینَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ از بعض مفسرین است که ممکن است خطاب بجماعتی از انصار باشد که در لیله عقبه با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیعت نمودند و آنان هفتاد نفر بودند.

و شاید خطاب بکلیه مؤمنین باشد که از جمله شرائط بیعت با رسول اللّه اینکه بوده که خدا را یاری کنید یعنی دین خدا را یاری نمائید و آنچه رسول اللّه بشما امر فرموده اطاعت کنید و نیز در موقع جهاد و دفاع از دشمن سر از حکم او نپیچید.

چنانچه عیسی بن مریم علیه السّلام بحواریین که از خواصّ اصحاب و یاران دین او بودند فرمود کیست مرا در دین حق یاری کند حواریّون گفتند مائیم که دین خدا را یاری میکنیم.

حواری در لغت مأخوذ از حور و بمعنی سفیدی خالص است، بعضی گفته‌اند بمناسبت سفیدی جامه‌شان بنام حواریین خوانده شده‌اند، دیگری گفته چون شغل آنها قصاری بوده و جامه‌های مردم را سفید میکردند اینکه بود که آنان را حواریّون می‌گفتند، قول دیگر بمناسبت آنکه نفوس بشر را از کثافت کفر و اوصاف نکوهیده پاک میکردند و آنها مطهرون بودند اینکه بود که آنان باین نام معرفی گردیدند و آنها از اصفیاء و خواصّ حضرت عیسی علیه السّلام بودند چنانچه در حدیث است که بعد از حضرت عیسی علیه السّلام حواریّون مردم را بدین حق دعوت مینمودند و اینکه قول سوم نزدیک تر بواقع بنظر میآید زیرا که ظاهرا در آنان یک خصوصیّت معنوی زائدی مأخوذ

صفحه : ۲۸۴

بوده که باین نام معرفی گردیدند و گویند حواریین دوازده نفر بودند.

خلاصه آیه اشاره باین است که بایستی شما مؤمنین مثل حواریین و اصحاب خاص حضرت عیسی علیه السّلام در حفظ دین اسلام بمال و جان خود با کفار مجاهده نمائید و بتمام قوی در یاری دین مجاهده نموده و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را کمک نمائید و بیرق اسلام را بلند گردانید.

فَآمَنَت طائِفَةٌ مِن بَنِی إِسرائِیلَ وَ کَفَرَت طائِفَةٌ پس از دعوت حضرت عیسی علیه السّلام و تبلیغ رسالت بر بنی اسرائیل جماعتی از یهودیان بنی اسرائیل ایمان آوردند و جماعتی از آنان کافر شدند زیرا چون مأمور بودند که بدین حضرت عیسی بگروند مخالفت نمودند و تصدیق او را ننمودند اینکه بود که از کافرین محسوب گردیدند.

فَأَيَّدنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِم فَأَصبَحُوا ظاهِرِينَ مرجع ضمير متكلم در (ايّدنا) خدا است (ظاهرين) يعنى غالبين ما قوّت و غلبه داديم كسانى را كه بعيسى عليه السّلام ايمان آوردند و آنان را غالب گردانيديم بر دشمنانشان.

آيه اشاره به اينكه هميشه و در همه وقت حق و اهل حق غالب و ظفر يابند و باطل و اهل آن مخذولند چنانچه در سوره بنى اسرائيل آيه ۸۳ فرموده إِنَّ الباطِلَ كانَ زَهُوقاً باطل ناچيز و اهل آن همه ذليل و مقهورند و اگر وقتى از روى نظام عالم تظاهرى بنمايند مثل برقى ماند كه از آتش بجهد دوام پذير نيست بزودى خاموش مى گردد.

و بعضى از مفسرين گفته‌اند معنى آيه چنين است كه حجت كسانى كه بعيسى عليه السّلام گرويده بودند بتصديق محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه فرموده بود عيسى كلمهٔ اللّه و روح اللّه است ظاهر گرديد و از مجاهد نقل ميكنند كه گفته تأييد و غلبه امت عيسى عليه السلام بعد از بالا رفتن او بود بآسمان.

صفحه : ۲۸۵

سوره جمعه

اشاره

مدنيّهٔ و هى احدى عشرهٔ آيهٔ

[سوره الجمعهٔ (۶۲): آيات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ المَلِكِ القُدُّوسِ العَزِيزِ الحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِم وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ إِن كانُوا مِن قَبلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۲) وَ آخَرِينَ مِنهُم لَمّا يَلحَقُوا بِهِم وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۳) ذلِكَ فَضلُ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ (۴)

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوراةَ ثُمَّ لَم يَحمِلُوها كَمَثَلِ الحِمارِ يَحمِلُ أَسفاراً بِئسَ مَثَلُ القَومِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ (۵) قُل يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِن زَعَمتُم أَنَّكُم أَولِياءُ لِلّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۶) وَ لا يَتَمَنَّونَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۷) قُل إِنَّ المَوتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُم ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِن يَومِ الجُمُعَةِ فَاسعَوا إِلى ذِكرِ اللّهِ وَ ذَرُوا البَيعَ ذلِكُم خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ (۹)

فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِي الأَرضِ وَ ابتَغُوا مِن فَضلِ اللّهِ وَ اذكُرُوا اللّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۱۰) وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً انفَضُّوا إِلَيها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُل ما عِندَ اللّهِ خَيرٌ مِنَ اللَّهوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللّهُ خَيرُ الرّازِقِينَ (۱۱)

صفحه : ۲۸۶

(ترجمه)

سوره جمعه در مدينه فرود آمده و آن يازده آيه است.

(بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص)

تسبيح و تمجيد و ستايش مينمايند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است، آن پادشاه مقتدرى كه منزّه و مبرا از هر نقص و عيبى است (كه در ممكنات ديده ميشود) و او غالب و حكيم و درست‌كار است

او آن كسى است كه مبعوث گردانيد بين مردم امّى (بيسواد) رسولى از خود آنها كه بخواند بر آنها آيات قرآن را و آنان را (از قذارات) كفر و اوصاف نكوهيده پاك گرداند و بآنها بياموزد كتاب و حكمت الهى را اگر چه آنان پيش از بعثت رسول در گمراهى آشكارا بودند،

و نيز بياموزد بديگران از آن مردمان امّى وقتى كه بآنها ملحق گردند (تا آنكه قرآن و حكمت مندرجه در آن و قانون عدل الهى در ميان خلق باقى ماند تا قيامت) و اوست خداى غالب و حكيم

اينكه است فضل و رحمت خدا (كه برسالت فرستاده محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را و موفق گردانيده مردم را بهدايت) و عطا و بخشش مينمايد بهر كس كه بخواهد (و او را قابل رسالت بداند) و خدا صاحب فضل و رحمت بزرگ است.

مثل كسانى كه در خود اندوختند آيات توراة را و عمل نكردند بآن آن طورى كه بايستى عمل نمايند مثل خرانى مانند كه كتابهايى بر آنان بار شود كه فقط زحمت باركشى آن را ميبرند، بدست داستان كسانى كه آيات خدا را تكذيب نمودند و خدا هدايت نميكند گروه ستمكاران را-

(اى رسول اكرم) بگو اى كسانى كه يهودى ميباشيد اگر گمان ميكنيد فقط شما دوستان خدائيد و غير شما كسى دوست خدا نيست بايستى آرزوى مرگ كنيد (زيرا كه هر دوستى طالب لقاء دوست خود است-

و هرگز چنين آرزويى نميكنند بسبب آنچه از اعمال بد

صفحه : ۲۸۷

پيش فرستاده‌اند و خدا دانا و عالم است بمردمان ظالم و ستمكار.

(اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم) بگو آن مرگى كه از آن فرار ميكنيد محققا آن شما را ملاقات خواهد نمود پس از آن شما را برمى‌گردانند بسوى آن كسى كه عالم است بآنچه پنهان و آنچه آشكار است.

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد چون خوانده شويد در روز جمعه براى نماز (جمعه) پس بشتابيد بسوى ذكر خدا و خريد و فروش را واگذاريد نماز و (ذكر خدا) براى شما بهتر است اگر دانا باشيد و بدانيد (منافع ذكر خدا را)

و چون نماز گذارده شود در زمين پراكنده شويد و بجوئيد فضل و رحمت خدا را (يعنى در خريد و فروش طلب رزق كنيد) و خدا را بسيار ياد كنيد (شايد شما در اثر ياد خدا) رستگار گرديد.

و چون اينكه مردم ببينند معامله و تجارتى يا عمل لهوى را هر آينه متفرق ميگردند و تو را واميگذارند تنها در حالى كه تو (براى خطبه جمعه يا براى نماز) ايستاده‌اى بآنان بگو آنچه نزد خدا است بهتر است از عمل لهو و تجارت و خدا بهترين روزى دهندگان است.

(توضيح آيات)

اشاره

يُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تسبيح بمعنى تنزيه و ستايش نمودن از هر عيب و نقصى است.

حمد و تمجيد و ستايش ميكند خدا را آنچه در آسمانها است از موجودات علوى و مادى و آنچه در زمين است از موجودات سفلى. (ماء) موصوله در آيه عموم دارد شامل ميگردد تمام موجودات را خواه صاحب شعور و ادراك باشند مثل ملائكه و بشر و جن و حيوانات و خواه بى‌شعور باشند مثل جمادات و نباتات كه همه در ستايش مبدء عالم شركت دارند.

يسبّح هم بلفظ مضارع آمده مثل اينجا و در سوره (صف) و جاى ديگر

صفحه : ۲۸۸

(سبّح) بلفظ ماضى آمده اشاره به اينكه تمام موجودات از گذشته و آينده با تمام موجودات حاضر در همه حال و در همه اوقات خدا را بپاكى و تنزيه ستايش مينمايند.

در اينكه مبارك آيه چهار صفت يا چهار اسم از اسماء الحسنى را يادآورى نموده و آنها را از اوصاف اسم جلاله (اللّه) بشمار آورده.

اول (الْمَلِكِ) پادشاه مقتدر و مالك آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است كه همه ملك او و در قبضه اقتدار اويند.

دوم (الْقُدُّوسِ) پاك و منزّه و مبرّا از هر عيب و نقصى است كه در ممكنات ديده ميشود.

سوم (الْعَزِيزِ) غالب و قاهر و ارجمندى است كه استيلاء و تفوّق و برترى دارد بر همه چيز.

چهارم (الْحَكِيمِ) درستكار كه از روى علم و حكمت هر چيزى را بجاى خود روى ميزان عدل، هر موجودى را بحسب استعداد و قابليّت آنچه درخور وى است باو عطا ميكند و بخل در مبدء فيّاض نيست.

خلاصه تمام موجودات تسبيح و تنزيه مينمايند خدايى را كه متّصف باين صفات است كه بعضى دلالت بر صفات جلال دارد مثل (قدّوس) كه مشتمل بر تمام صفات تنزيه و خلو از نقايص ممكنات است و اشاره به اينكه تسبيح موجودات راجع بصفت قدّوسيت او است چون ذات كبريايى پاك و منزّه از هر عيب و نقصى است موجودات نيز موظفند كه او را بهمين صفت معرفى نمايند.

و بعضى دلالت بر اوصاف جمال دارد مثال (الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) اشاره به اينكه چون موجودات همه ملك او و در تصرف اويند و او غالب و قاهر و مستولى بر آنها است و تحت اراده و قدرت او قرار گرفته‌اند اينكه است كه تماما همه بزبان حال كه دلالت مصنوع بر صانع و دلالت اثر بر مؤثّر باشد و هم از طريق عمل كه همه تحت يك مدبّر حكيم و هر يك موظّف بر عملى گرديده انجام وظيفه ميدهند و هم بزبان قال چنانچه آيات و احاديث بسيار شاهد بر اينكه است كه تمام موجودات تسبيح و

صفحه : ۲۸۹

تقديس مينمايند مربى خود را قوله تعالى وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ«۱» و نيز تمام موجودات او را سجده مينمايند قوله تعالى أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ«۲» و امثال اينكه آيات بسيار است و از احاديث مثل بعض ادعيه منسوب برسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه در مناجات گفته

(الهى انت الذى سجد لك السماء و الارض و سجد لك سواد الليل و نور النهار وضوء القمر و الشعاع الشمس و حفيف الشجر و دوى الماء).

و بهمين مضامين در احاديث بسيار نيز رسيده و دلالت صريح دارد كه تمام موجودات خدا را ستايش مينمايند و او را سجده ميكنند

یعنی بطور میل و رغبتی که در غریزه و سجیّه آنان نهاده او را ستایش و بندگی مینمایند.
و شاید سرّش همان باشد که حکماء و عرفاء گفته‌اند:
وجود خیر محض است و در تمام موجودات سریان دارد و تمام صفات کمالیه از علم و قدرت و غیر آن ناشی از وجود است و در ذوی العقول مثل انواع و اقسام ملائکه

---

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۴۶، نیست چیزی مگر آنکه تسبیح و تقدیس میکند او را لکن شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید از جمله (لا تفقهون) توان استفاده نمود که تسبیح آنها بلفظ و گفتار نیست زیرا اگر تسبیح موجودات لفظی بود بایستی بفرماید (لا تسمعون) نه (لاـ تفقهون) بلکه بحس دیگری باید تسبیح هر نوعی از موجودات را احساس نمود و نیز نمیتوان گفت فقط تسبیح آنها اشاره بدلالت وجود آنها است بر مدبر حکیم زیرا که آن را هر شخص با ایمانی تواند ادراک نماید پس کسانی توانند تسبیح موجودات را و نیز کیفیت سجده آنان را فهم نمایند که آن قوه‌ای که مرکوز در بشر است و آن را قوه الهامی گویند بفعلیت آورده و بآن آشنا گردند آن وقت آن ستایشی که مخصوص بهر نوعی از موجودات است توانند ادراک نمایند.
(۲) سوره حج آیه ۱۸، خطاب به نبی خاتم است که آیا ندیدی که بحقیقت و درستی سجده میکند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و سجده میکند خدا را خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبنده‌های و بسیاری از مردم و برای بسیاری عذاب محقق گردیده، و چون بسیاری از اینها مثل کوه و درخت و دواب ذوی العقول نیستند سجده آنها بنحو دیگری است که بایستی بحس دیگری ادراک نمود.

صفحه : ۲۹۰

و افراد بشر و جن با مراتب و درجاتی که بین آنها است چون وجود در آنان قوی است صفات وجودی مثل علم و قدرت و شعور در آنها ظاهر است لکن در حیوانات قدری مخفی‌تر و در نباتات و جمادات از جهت ضعف وجودشان صفات آنها پنهان است و ظهور و بروز ندارد لکن هر یک از آنان بقدر گنجایش وجودشان دارای علم و شعور میباشند و بقدر علم و شعوری که در باطنشان مخفی گردیده مبدء خود را ستایش می- نمایند اینکه است که گویند تمام موجودات عارف بحق تعالی و عاشق او میباشند.

(سرّ حب ازلی در همه اشیاء جاری است ور نه بر گل نزدی بلبل بی‌دل فریاد)
منتهی علم بعلم خود ندارند چنانچه تمام افراد بشر علم بمبدء آفرینش دارند لکن علم بعلم خود ندارند مگر کسی که بتأیید الهی علم بعلم خود پیدا کند و بوجدان سری راهی بسوی او پیدا نماید.
خلاصه چنانچه مشاهده میکنیم تمام موجودات کوشش میکنند و رو بکمال میروند برای آنکه قرب بمبدء کمالشان پیدا نمایند و اگر نبود عشق بکمال که در دل هر ذرّه‌ای از موجودات نهفته هیچ موجودی بکمال نمیرسید نه هیچ دانه‌ای بثمر و نه هیچ طفلی از مادر متولّد میگردید و اینکه عشق غریزی که در دل موجودات نهفته پرتوی است از حبـ‌ذاتی مبدء آفرینش و حدیث قدسی مشهور
(کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف)
اشاره بهمان حبـ‌ذاتی الهی است و قوله تعالی يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ نیز شاهد بر اینکه است که چون خود را دوست دارد آثار خود را نیز دوست دارد.
و آدمی وقتی بخوشبختی جاودانی نزدیک میشود که اندکی از اینکه حبـ‌ازلی را در خود بیابد و ایمان آرد که در اینکه جسم

خاكى آفتابى است كه در زير ابرهاى قواى طبيعى جسمانى پنهان گرديده و بداند كه سعادت جاودانى در خود او است نه در بيرون او (بقول آن شاعر عارف):

ميان آب حياتى و آب ميجويى فراز گنجى و از فاقه در تك و پويى

تو كوى دوست همى جويى و نميدانى كه گر نظر بحقيقت كنى تو آن كويى

صفحه : ٢٩١

و همان است كه موجودات را بهيجان آورده و همه ديوانه‌وار بدور كعبه وجودش ميچرخند و بزبان حال و قال او را ستايش مينمايند و چشم دلشان بسوى او نگران است و دانسته يا ندانسته از مبدء فياض فيض ميطلبند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنهُم يَتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِم وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ إِن كانُوا مِن قَبلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ

مرجع ضمير هُوَ للّه در آيه بالا است يعنى خدا آن كسى است ...Ù برانگيخته از بين امّيين ناخوانندگان پيمبرى از آنها كه بياموزد بآنها كتاب و آيات قرآنى و راز حكمت مندرجه در آن را اگر چه آنان قبلا در گمراهى آشكارا بودند.

سخنان مفسرين در بيان اميين و وجه اتصاف پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله بامى

(١) ياء در امّيين ياء نسبت است يعنى از بين جماعتى كه آنان را امّى و بى‌علم و بى سواد بودند چنين پيمبرى را باين اوصاف مبعوث گردانيديم، و اينكه در مواردى پيمبر اكرم را امّى معرفى نموده و در اينجا در مقام بيان اينكه برآمده كه اينكه پيمبر هم خودش امّى و درس ناخوانده بود و هم در جماعتى مبعوث گرديده كه آنان نيز امّى بودند براى اينكه است كه توهّم نشود كه آيات قرآن و حكايت و قصص گذشتگان از پيمبران و غير آنها را معلمى تعليم او نموده يا از كسى آموخته (منهم) اشاره باين است كه پيمبر را از جنس امّيين قرار داده.

توهم نشود رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم تا آخر عمر بى‌سواد بوده و قدرت خواندن و نوشتن نداشته زيرا كه از جمله اصول مسلّمه بين ما اينكه است كه پيمبر و امام بايستى در تمام كمالات از اهل زمان خود افضل باشد مخصوصا پيمبرى كه بايد دين او تا قيامت بين خلق ابراز فعاليّت نمايد چگونه ممكن است ناقص باشد هرگز چنين نيست بقول آن شاعر عارف.

نگار من كه بمكتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

صفحه : ٢٩٢

(٢) امّى يعنى منسوب بامّ‌القرى كه نام مكه است و چون نبى خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مكه متولد گرديده بود اينكه است كه امى ناميده شد يعنى خداوند از ميان اهل مكه رسولى مبعوث گردانيد كه از آنها بود و مانند آنها منسوب بامّ‌القرى بود.

(٣) مقصود از امى امّ الكتاب است و امّ الكتاب قرآن است و براى نسبتش بقرآن او را امّى ناميده.

(۴) بعضى گفته‌اند او را امّى ناميده بمناسبت آنكه در كتب پيشينيان باين لقب نام برده شده چنانچه گويند در كتاب شعياء نبى است (انى ابعث اميّا فى الأميّين و اختم به النبيين) لكن همان توجيه اول مناسب‌تر بنظر ميآيد زيرا كه متصف گردانيدن حضرتش را بامى

شایـد برای اینکه باشـد که تذکر دهد کسـی که درس نخوانده و ننوشـته و معلم ندیده و چنین بیانات و آیات قرآنی را قرائت نماید بالا-ترین دلیل و معجزه میشود برای آنکه اینکه آیات از طریق وحی الهی بوده نه بطریق عادی چنانچه در وصـفش فرموده وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی سوره (نجم آیه ۳).

یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِهِ مرجع ضـمیر آیاته (للّه) در آیه بالا است در اینجا ذات مقـدس الهی در مقام امتنان بر بشـر برآمده و بالاترین نعمت خود را نسـبت بانسان تذکر میدهد که پیمبرانی از جنس خودتان برای هدایت و ارشاد شما فرستادیم که بتوانید با آنها انس گیرید و شما را از ضـلالت و گمراهی بیرون آرنـد و بنور هـدایت رهبری گرداننـد قوله تعالی لَقَد جاءَکُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِکُم شاهد بر اینکه است.

و آیه اشاره به اینکه پیمبر خاتم آیات قرآنی را از معدن صدق و حقیقت گرفته و برای شـما به نیکوتر اسلوبی و شیرین‌تر بیانی ابلاغ مینماید و نیز اشاره بمقام بلند قرآن دارد قوله تعالی إِنَّ هذَا القُرآنَ یَهدِی لِلَّتِی هِیَ أَقوَمُ

وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ سه عمل بزرگ رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که جامع تمام تبلیغات او است در اینکه مبارک آیه یادآوری مینماید.

صفحه : ۲۹۳

اول تزکیه نفوس بشـر که بالاترین وظیفه پیمبران است زیرا مادامی که نفس بشر از کثافات اخلاقی که مهم‌ترین آنها تخلیه از شرک است و ناشـی از جهل و کبر و تعصّب و خودخواهی و غیر آن است و نیز از باقی صفات نکوهیده و اخلاق رذیله تخلیه نشود ممکن نیست بزیور علم و حکمت آراسته گردد اینکه است که دانشمندان گفته‌اند تخلیه قبل از تحلیه است.

چگونه ممکن است قلبی که از کثافـات اخلـاقی پـاک و پـاکیزه نگردیـده بنور دانش تجلّی یابـد هرگز ممکن نیست اینکه است که اهـل دانش قلبی که آلـوده به کثافـات اخلـاقی گردیـده تشـبیه نمودهانـد بظرفی که آلـوده بزهر شـده همین طـوری که چنین ظرف آلـوده‌ای هر غـذایی و لـو بهـترین خوراکیهـا باشـد در آن ریخته شـود زهر قاتـل و کشـنده میگردد همین طـور است دلی که آلـوده بکثافـات اخلـاقی گردیـده آنچه کمالـات علمی در آن ریخته شود عوض نفع ضـرر بصـاحبش میزنـد بلکه سمّ قاتل میگردد و روح انسـانی را میکشـد پس طـالب سـعادت بایستی اول نفس خود را تصـفیه نمایـد و پس از آن آن را بزیور علم و عمل بیارایـد و بیشتر فسادهایی که در عالم واقع میگردد ناشی از کسانی است که قبل از تصفیه اخلاق فضولات علوم علماء را جمع نموده و خود را اعلم علماء میدانند و برای خود شخصـیتی قائل میگردند و دعاوی بیجا مینمایند و مردم را فریب میدهند شاید چنین اشخاصـی بر خودشان نیز امر مشتبه شود و گمان کنند بمقام و رتبه‌ای رسیده‌اند.

دوم از تعلیمات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است که بمردم کتاب یعنی آیات قرآنی را که مشتمل بر معارف الهی و بیان اوضاع عالم پس از مرگ از عالم برزخ و قیامت و حال سـعداء و اشـقیاء و بهشت و جهنم و طریق نیکو کاری و آنچه سعادت بشـر را در نشـئه قیامت تأمین میگرداند و نیز قوانین مدنی که هر کسـی در مدت حیات دنیوی خود از جهت معاشـرات و معاملات و کسب معاش و استیفاء حقوق محتاج بآن است تماما را با اسـلوب منظّم مرتّب معجزه نمایی در دسترس خلق گذاشته و قرآن با آنکه کتاب قانونی است در عین حال معجزه باقی سیّد و رسول ما است البته دینی

صفحه : ۲۹۴

که بایستی تا قیامت بین خلق ابراز فعالیت بنماید بایستی چنین معجزه بلند پایه‌ای و چنین کتاب مقدسی که تمام عقلای عالم خواهی نخواهی در مقابل عظمت آن سر تسلیم فرود آرند در میان خلق باقی باشد و اگر غیر از اینکه بود حجّت خدا بر خلق تمام نشده بود.

سوم از تعلیمات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است که بمردم حکمت میآموزد در آیات قرآنی حکمت بچند معنی آمده وقتی حکمت نسبت بخدا داده شود بازگشت او بعلم بحقیقت موجودات و ایجاد آنها بر وفق حکمت و غایت استحکام میگردد و هر گاه نسبت بانسان داده شود معنی آن علم بموجودات و اعمال خیرات میشود چنانچه قوله تعالی در باره لقمان فرموده: وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَةَ (راغب) و در اینجا صدر المتألّهین بیان خوبی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمایم، چنین گوید:

مقصود از حکمت در اینکه آیه یا علم صحیح است و یا عمل نیکو، چنانچه انسان گفته میشود یا بر روح او یا بر بدن او، و روح انسانی دارای دو جنبه و دو جهت است رویی بعالم قدس و عالم آخرت دارد، و رویی بسوی بدن و عالم دنیا و از مقاتل چنین نقل میکنند که گفته در قرآن حکمت بچند معنی آمده:

اول مواعظ قرآنی در سوره نساء فرموده وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ و مثل آن است در سوره آل عمران.

دوم حکمت بمعنی علم قوله تعالی وَ لَقَد آتَینا لُقمانَ الحِکمَةَ یعنی علم و فهم و در سوره انعام أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ سوم حکمت بمعنی نبوت در سوره ص وَ آتَیناهُ الحِکمَةَ یعنی نبوت و در سوره بقره وَ آتاهُ اللّهُ المُلکَ وَ الحِکمَةَ چهارم قرآن با آنچه در او است از عجائب اسرار در سوره نحل ادعُ إِلی

صفحه : ۲۹۵

سَبِیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَةِ وَ المَوعِظَةِ الحَسَنَةِ و من یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد أُوتِیَ خَیراً کَثِیراً.

و تو ای حبیب من اگر تأمل کنی در اینکه چهار وجهی که گفته شد میفهمی که بازگشت تمام آنها بعلم است بلکه اگر نظر کنی در تمام موارد استعمال لفظ حکمت نمییابی چیزی که خارج باشد از معنی علم و دانستن حقیقت اشیاء و عمل نمودن بر طبق آن که تجرّد و برهنه شدن از علائق دنیوی و آنچه در آن است باشد اینکه است که در حد آن گفته شده

(تخلّقوا باخلاق اللّه)

یعنی در احاطه بصور موجودات و تقدّس از مادّیات.

بدان که ممکن نیست حکمت خارج باشد از اینکه دو معنی زیرا که کمال هر شخصی از انسان در دو چیز تحقق پذیرد یکی معرفت و شناسایی او است بخیر لذاته (یعنی کمال و خیر مطلق) دیگر بشناسد خیر را برای آنکه بآن عمل کند و بازگشت اوّل بعلم و ادراکی است که مطابق واقع باشد، و کمال اینکه دو مرتبه در نوع انسانی در نبوت و ولایت ظهور مینماید چنانچه قوله تعالی حکایت از ابراهیم خلیل علیه السّلام که گفته رَبِّ هَب لِی حُکماً اشاره دارد بحکمت نظریه (وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ) اشاره دارد بحکمت عملیّه و نیز قوله تعالی حکایة از عیسی علیه السّلام إِنِّی عَبدُ اللّهِ آتانِیَ الکِتابَ نظر دارد بحکمت نظریه وَ أَوصانِی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمتُ حَیًّا اشاره دارد بحکمت علمیّه و قوله تعالی خطاب برسوله خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فَاعلَم أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ اشاره دارد بحکمت نظریه وَ استَغفِر لِذَنبِکَ اشاره دارد بحکمت عملیّه زیرا که علم التوحید بطور کمال پدید نمیگردد مگر بعد از اطلاع بر تمام ابواب حکمت نظریه و عمل خالصی که خالی باشد از مشائب اغراض نفسانی بر کسی میسر نمیگردد مگر اینکه بگردد حکیما عارفا و به اینکه بداند آنچه نزد خدا است خیر و خوب است برای نیکوکاران قوله تعالی در باره تمام انبیاء یُنَزِّلُ المَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِن أَمرِهِ عَلی مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ أَن أَنذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا أَنَا و هو الحکمة النظریة ثم قال (فاتّقون) هو الحکمة العملیّه و در قرآن آیات بسیاری است که

صفحه : ۲۹۶

دلالت دارد بر اينكه كمال انسان در تكميل نمودن اينكه دو قوّه علميّه و عمليّه تحقق پذيرد. (پايان) وَ آخَرِينَ مِنهُم لَمّا يَلحَقُوا بِهِم وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ وَ آخَرِينَ عطف بر الأُمِّيِّينَ است يعنى آن رسولى كه مبعوث نموده‌ايم بر چنين جماعت بيسواد و نادان و آنهايى كه هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و خدا غالب بر همه چيز و مستولى بر تمام امور است و كردگار عالم درستكار است كه هر چيز را در موقع خود و بجا قرار داده اشاره به اينكه ميداند رسالت خود را در كجا و در چه كس قرار دهد وَ آخَرِينَ مِنهُم شايد اشاره بمسلمانهايى باشد كه بعدا ملحق بآنان ميگردند و تابع اسلام ميشوند، و از اينجا معلوم ميشود كه حضرتش فقط رسول بر اعراب اهل زمانش نبوده بلكه پيمبر بر آنها و بعد آنها تا قيامت بوده و ميباشد.

مفسّرين از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بروايت صحيح چنين نقل ميكنند كه وقتى اينكه آيه فرود آمد اصحاب عرض كردند يا رسول اللّه بعديها چه كسانى ميباشند حضرت دست مبارك بر شانه سلمان فارسى نهاد و فرمود

(لو كان الايمان فى الثّريا لنالته رجال من هؤلاء)

يعنى اگر ايمان در ثريّا يعنى در آسمان باشد هر آينه آن را مردانى فرا گيرند از اينكه جماعت يعنى از عجم.

و نيز عبد الرّحمن بن ابى ليلى از مردى از صحابه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين روايت ميكند كه اى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت در خواب ديدم گوسفندان سياهى ميروند و بدنبال آنان گوسفندان خاك رنگ برآمدند و متابعت نمودند حضرتش از يكى از صحابه سؤال نمود تعبير اينكه خواب چيست او گفت من تعبير آن را چنين دانم كه عرب مسخّر تو ميگردند و عجم از پشت آنها مسخر تو گردند فرمود از جبرئيل پرسيدم او نيز همين طور تعبير نمود. (منهج الصادقين) و گويند (سدى) كه يكى از علماى سنّى است گفته كه هر جا كه عبد الرحمن گويد حدّثنى رجل من اصحاب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مقصودش على بن ابى طالب عليه السّلام است

صفحه : ۲۹۷

و بروايت سعد ساعدى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود در اصلاب مردانى از امت من مردان و زنانى ميباشند كه بى‌حساب وارد بهشت ميگردند و اينكه آيه وَ آخَرِينَ مِنهُم لَمّا يَلحَقُوا بِهِم را تلاوت فرمود.

و از إبن عمر و سعيد بن جبير چنين نقل ميكنند كه گفته‌اند مقصود از آخرين عرب است و هر كس از عجم كه بلغت عرب تكلّم نمايد و از امام محمّد باقر عليه السّلام نيز بهمين طور روايت شده.

و چنانچه بعض مفسرين گفته‌اند شايد وَ آخَرِينَ عطف باشد بضمير (يعلمهم) يعنى رسول تعليم ميدهد جماعت ديگر را كه هنوز پيدا نشده‌اند و بعدا پديد مى- گردند و چنين بنظر ميآيد كه اينكه قول اقرب بواقع است زيرا كه تعليمات پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله منحصر باهل زمانش نبوده بلكه تعليمات قرآنى تا قيامت بين مردم فعاليت دارد.

ذٰلِكَ فَضلُ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ ارسال رسولان براى اينكه علم و حكمت بمردم بياموزند فضل و احسانى است از جانب خدا.

مصداق كامل فضل و رحمت الهى در بعثت تمام انبياء است عموما و بعثت رسول اسلام خصوصا اينكه منتهاى فضل و رحمت خداوندى است كه مردم را از راه كج به طريق مستقيم توحيد رهبرى نمايند و دل آنان را از قذارات اوصاف نكوهيده و كفر پاكيزه گردانند تا آنكه محل جولانگاه ملائكه گردد.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوراةَ ثُمَّ لَم يَحمِلُوها كَمَثَلِ الحِمارِ يَحمِلُ أَسفاراً در مفردات، اسفار جمع سفر و بمعنى كشف الغطا مثل سفر الامامه عن الرأس و الخمار عن الوجه و سفر الكتاب الّذى يسفر عن الحقائق و جمعه اسفار قال تعالى كَمَثَلِ الحِمارِ يَحمِلُ أَسفاراً «۱»

(پايان)

---

(۱) عمامه را از سر برداشتن و خمار از صورت باز نمودن و خمار پارچه‌هايى است كه زنهاى عرب بسر و صورت مى‌بندند و سفر كتابى است كه حقايق از آن معلوم مى گردد.

صفحه : ۲۹۸

كتب را اسفار ناميده زيرا در آن كشف ميگردد چيزهايى را كه پوشيده است و آيه در مقام توهين و نفهمى يهوديها برآمده و آنان را در جهالت و بى‌خردى تشبيه بحمار مينمايد كه آنها در تحمّل توراة كه كتاب آسمانى خود ميدانند و بآن فخر و مباهات مينمايند مانند خرانى ميباشند كه كتابهايى بر آنان بار شود و جز سنگينى بار چيزى عايدشان نگردد علماى آنها كتاب تورات را مطالعه ميكنند و غير از زحمت حفظ الفاظ و معانى سطحى آن چيزى نمى‌فهمند و استفاده معنوى و روحانى از آن نصيبشان نميگردد زيرا كه اگر از توراتشان بهره معنوى برده بودند البته چشم بصيرتشان باز شده و بنور قلبشان حقانيّت رسول اسلام صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و قرآن را ادراك مينمودند در صورتى كه نام نبىّ خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و اوصاف اصحاب و ياوران او در تمام كتابهاى آسمانى ثبت گرديده و اگر چه ظاهرا آيه راجع بيهوديان است كه اهل تورات ميباشند لكن در واقع شامل ميگردد هر كسى را كه در كتابهاى آسمانى دقّت ننموده باشد و بچشم دل آيات تكوينى الهى و آيات تشريعى را ننگرد و بگوش معنوى آيات را استماع ننمايد و آنان كسانى ميباشند كه در باره آنان فرموده صُمٌّ بُكمٌ عُميٌ فَهُم لا يَعقِلُونَ سوره بقره آيه ۱۶۶ شكى نيست در اينكه كسانى كه قرآن را ميخوانند و در معنى آن تدبّر و تعقّل نميكنند و از اسرار آن هيچ استفاده نمينمايند بلكه فقط قناعت مينمايند بالفاظ يا بمعانى تحت اللفظى آن و هر گاه از اينكه مرتبه بالاتر روند بمعانى بديعيّه و معانى لغوى و اعراب آن اكتفاء مينمايند چنين كسانى مشمول اينكه آيه ميگردند زيرا هر كس كه از تعليم و تربيت قرآن بهره نبرد و از اسرار آن استفاده علمى و عملى ننمايد و آيات قرآن را حفظ نمايد تشبيه او بحمار در باره او صادق آيد بِئسَ مَثَلُ القَومِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ لا يَهدِى القَومَ الظّالِمِينَ

صفحه : ۲۹۹

بد مثلى است مثل چنين اشخاصى يا بد مردمانى ميباشند آنهايى كه چنينند كه آيات خدا را تكذيب ميكنند و نسبت دروغ بپيمبران ميدهند و چون آنان ظالمند و خدا هدايت نميكند ظالمين را آنها هدايت نمييابند، اشاره به اينكه چنين مردمانى كه نسبت ناروا بسفراى الهى ميدهند و آيات الهى را تكذيب ميكنند ديگر قابل هدايت نميباشند.

چون يهوديان ميگفتند (نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ) ما پسران خدا و دوستان او ميباشيم اينكه بود كه در مقام اعتراض بر آنها برآمده و خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نموده كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بگو بيهوديان قُل يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِن زَعَمتُم أَنَّكُم أَولِياءُ لِلّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ اى كسانى كه يهودى ميباشيد اگر شما گمان ميكنيد كه نسبت خصوصى با خدا داريد و فقط شما اولياء و دوستان خدا ميباشيد نه غير شما چون علامت دوستى چنين است كه هر دوستى طالب ملاقات دوست خود است بايستى آرزوى مرگ داشته باشيد كه از حجاب تن و طبيعت برهيد و براى آنكه خود را دوست او ميدانيد خالص گرديد و قرب باو پيدا نمائيد و هرگز چنين نيستيد آرى دوست حقيقى آن كسى بود كه چنانچه نقل ميكنند مكرّر ميفرموده (باك ندارم مرگ بر من واقع گردد يا من مرگ را ملاقات نمايم و وقتى إبن ملجم شمشير بفرق همايونش زد فرمود (فزت و ربّ الكعبة)

و در جاى ديگر فرموده (و اللّه انس پسر ابو طالب بمرگ زيادتر از انس بچه است بپستان مادرش) آرى اشخاصى كه در تمام عمر آرزوى ملاقات حق را دارند و محبت او را چون جان شيرين در دل خود ميپرورانند و غير از ملاقات محبوبشان آرزوى ديگرى

ندارنـد چون میداننـد بمرگ موانع طبیعی رفع میگردد و در حیـات دنیـا همین امور طبیعی جلوگیر آنهـا است اینکه است که مشـتاق بمرگ میباشند

صفحه : ۳۰۰

اینکه که وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ اشـاره به اینکه چون محبّت دنیا و مال و جاه و غیره بر یهودیان مستولی گردیده و بکوشش بسیار تنعّمات دنیا را بر خود فراهم نموده‌اند اینست که از مرگ میترسند زیرا که مرگ جدایی میاندازد بین انسان و تعیّشات جسـمانی و طبیعی او فقط کسانی از مرگ نمیترسند که صاحب نفس مطمئنّه گردیده و در مقام صدق تمکّن و مقـام نبوده و چنین اشخاصـی قبـل از موت اضـطراری موت اختیـاری پیـدا نموده‌انـد و آناننـد (سـابقین) که در سوره (واقعه) آنها را توصـیف مینماید بمقرّبین قُل إِنَّ المَوتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُم خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که بآنان بگو شـما هر قدر از مرگ فرار نمائید مرگ شـما را ملاقات خواهد نمود فَإِنَّهُ مُلاقِیکُم را سه طور قرائت کرده‌اند مشهور با فاء (فانّه) زیـد بن علی بـدون فـاء (انّه ملاقیکم) قرائت نموده، و إبن مسـعود چنین قرائت نموده (تفرّون منه ملاقیکم) بناء بر قرائت سوم معنی ظاهر است و نباید چیزی در تقدیر گرفت لکن بنا بر قرائت اول (فانّه) (فاء) سـببیّه متضمّن معنی الّذی است یعنی آن چیزی که از آن فرار نموده‌اید یعنی (موت) بشـما خواهد رسید و آن را ملاقات مینمائید و اینکه طور بیان برای تأکید است که شما خواه فرار کنید از موت یا نکنید البتّه مرگ شما را در می‌یابد همان طوری که حکماء برای هر موجود مادّی چهار علّت قائل گردیده‌اند برای موت نیز که بازگشت آن بامر وجودی است نیز چهار علّت میتوان قائل گردیـد علّت فاعلی، علّت مادّی، علت صوری، علت غایی علّت فاعلی مبدء تعالی است که علت العلل و مربّی تمام ممکنات است (خَلَقَ

صفحه : ۳۰۱

المَوتَ وَ الحَیاةَ لِیَبلُوَکُم) همین طوری که او سـبحانه خـالق حیـات است خالق موت نیز او است، و حکمت او چنین اقتضاء نموده که حیات دنیوی انسان محدود بحدّی باشد و بالاخره بفناء و نیستی منجرّ گردد علت مادّی، چون مادّه و قوای مادی متناهی التأثیر اسـت و همیشه در تغییر و تبـدیل است چنانچه گوینـد مادّه اجسام از دو چیز تشکیل شـده (ماده و نیرو) و علی الـدوام مادّه نیرو میگردد و نیرو مادّه اینست که ممکن نیست بیک حال باقی مانـد- و چنین است صورت مادیّت که آن را علت صوری نامنـد که آن نیز ممکن نیست بیک حال باقی ماند زیرا چنانچه در محل خود ثابت گردیده هر مرکبی که از اجزاء متضاده ترکیب و تشکیل گردیده بالاخره منحل خواهـد گردیـد و چون بدن انسان و حیوان و نبات از عناصـر ترکیب گردیده بایستی منحل گردد و ممکن نیست به یک حال باقی بمانـد علت غایی موت چنانچه در محل خود ثابت گردیـده اینست که چون انسان در اینکه عالم محفوف بمادّه بدنی و محتاج بلوازم زنـدگانی است و امور طبیعی هر آنی وی را بطرفی میکشـد و مـادامی که محبوس در سـجن طبیعت است فعلیّت وی محفوف بقوّه و وجودش محفوف بعـدم است و بمردن تمـام میگردد و بفعلیت اخیر خود میرسـد پس مـادامی که در دنیا گرفتار لوازم طبیعی است ناقص و ناتمام است و در حکمت الهی مقرر گردیده که هر ناقصـی را بکمال رساند و انسان بمردن تمام میگردد و نیز چنانچه ممکن نیست برای طفـل در رحم مـادر رسـیدن بکمـال انسـانیت مگر اینکه عـالم رحم را ترک کنـد و پا در فضاء خارج گـذارد در اینکه عـالم نیز بایستی مراحل و منازلی را طیّ نمایـد تا بکمال لایق بخود برسـد و مردن نیز یکی از مراحل و منازلی است که بایستی طیّ کند تا بکمال لایق بخود برسد اگر مردن نبود انسان هیچوقت بکمال لایق بخود نمیرسید و وجود وی لغو میگردید و اعتراض به اینکه هر ناقصی طالب کمال خود است و اگر مرگ کمال باشد

صفحه : ۳۰۲

بایستی هر کسی طالب مردن باشد برای اینکه بکمال برسد و البته وجود کامل بهتر از وجود ناقص است پس چطور است که انسان اینکه قدر از مرگ فرار
میکند!

(پاسخ)

علت فرار از مرگ دو چیز است یکی محبّت دنیا که از مقتضیات قوای طبیعی شهوانی بهیمی و غضبانی سبعی بشمار میرود و نفس انسانی پا بند قوای طبیعی است و چون در مردن عمل اینکه دو قوه حیوانی مهمل میگردد و از آن لذائذ خیالی محروم میگردند اینست سرّ اینکه کسانی که فقط از قبل همین قوای حیوانی محظوظ گردیده‌اند و ابدا آن لذائذ و حظوظات روحانی که از قبل اشراق نور معرفت و محبت الهی نصیب اهلش گردیده بهره‌ای نبرده‌اند و ذرّه‌ای از آن شهد انس با عالم روحانی بذائقه جانشان نرسیده چنین اشخاصی البته از مرگ گریزانند زیرا که بگمان خود بمردن همه چیز را از دست میدهند اینست که نسبت بیهودیان فرموده اینکه که وَ لا یَتَمَنَّونَه أَبَداً بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم آنان هیچوقت آرزوی مرگ نمیکنند برای دو چیز یکی وسائل حظوظات نفسانی و طبیعی از قبیل مال و جاه و شهرت و ریاست و باقی امور که برای خود اندوخته و دل بآن بسته‌اند چون بمرگ از دستشان گرفته میشود اینست که از مرگ گریزانند و چون آرزوی ملاقات رحمتهای الهی و قرب او را ندارند پس بچه امید آرزوی مرگ کنند هرگز آرزوی نمیکنند چنانچه اشاره دارد بآن قوله تعالی قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ دوم سبب فرار از مرگ که هر موجود زنده‌ای از مرگ میترسد و حتی الامکان وسائل حیات و بقاء خود را فراهم مینماید حکمتی است الهی که برای بقاء در دل هر موجودی گذاشته که بغریزه یا باراده اختیاری در بقاء خود میکوشد و وسائل بقاء خود را فراهم مینماید زیرا شکی نیست که حکمت خلقت جمادات و نباتات و حیوانات وجود انسانی است و کمال انسانی در کمالات روحانی است که بایستی در اینکه عالم تحصیل نماید اینکه است که بایستی مدتی در اینکه عالم بماند تا بکمال برسد و آنهایی که اندازه‌ای کمالی پیدا نموده‌اند کامل گردند

صفحه : ۳۰۳

و نیز انسان چون دارای دو جهت است طبیعی و روحانی و نظر به اینکه هر چیزی طالب اصل خود است روح چون از عالم روحانیین که فوق عالم جسمانی است تکوّن یافته و بدن و قوای جسمانی از همین عالم جسمانیّات تحقق پیدا نموده اینکه است که روحی که در اثر ایمان و تقوی قدری مصفّی گردیده طالب عالم روحانی خود و خلاص شدن از موانع طبیعی است و بمقتضای روحانیّت خود مشتاق بمرگ میگردد لکن از آن طرف چون طبیعت جسمانی از همین عالم است از مرگ که فساد آن در آنست گریزان است، بقول آن شاعر

جان کشاند سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها

ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (نبأ) خبری را گویند که دارای سه شرط باشد اول فائده آن بزرگ باشد دوم از کذب عاری باشد سوم از آن علم یا ظنّ غالب حاصل گردد مثل قوله تعالی قُل هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ أَنتُم عَنهُ مُعرِضُونَ (راغب) در اینجا اشاره بدو مطلب بزرگ نموده که مشتمل بر بشارت مؤمنین و تهدید کافرین است مؤمن کامل را بشارت میدهد که گمان

مکن بمرگ فانی میگردی و از اعمال خوبت بهره نمیبری و بلقاء محبوب خود که سالهای متمادی دل بر او بسته‌ای و بامید قرب او ساعات و دقائق عمر خود را گذرانیده‌ای نمیرسی بدان بقدر محبتی که در دل خود اندوخته‌ای و احتیاجات دنیوی مانع از پیش رفت تو بوده بمردن چون موانع طبیعی و پرده‌های ضخیم امور دنیوی که از روی ناچاری جلو تو را گرفته پاره میگردد و هر کس بقدر معرفت و محبّت و اعمال نیکویی که کرده بقرب محبوب و اله خود نائل میگردد آن وقت محظوظ میگردی بچیزی که (نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بخاطر احدی خطور نموده و از نعمتهای روحانی و جسمانی هر دو بهره‌مند خواهی گردید).

و کافر را تهدید مینماید که گمان مکن وقتی مردی از عذاب رستی و آنچه در دنیا از اعمال نکوهیده و ظلم و تعدی باولیاء اللّه و مخالفت امر اله و متابعت هوای

صفحه : ۳۰۴

نفسانی و شیطانی نموده‌ای گذشته و فراموش گردیده و دار مجازاتی نیست و حساب و کتابی در کار نیست، اینطور نیست که گمان کرده‌ای اینجا جای عمل و محل مهلت و امتحان است که آنچه در باطن خبیث خود نهفته‌ای بروز و ظهور نماید و از قوّه بفعل رسد، وقتی مردی باید برگردی بسوی آن کسی که دانای اسرار است، و آنچه در عالم شهادت و محسوسات و آنچه در عالم غیب و پنهان از انظار موجود است تماما در علم حضوری او آشکار است فَيُنَبِّئُكُم اشاره است به اینکه پس از مرگ برای تو ظاهر میگرداند آنچه را که گفته‌ای و کرده‌ای با آن صفات و اخلاق نکوهیده‌ای که در باطن خود پنهان نموده‌ای با آثار و لوازم آن تماما بر تو ظاهر میگرداند و تو را خبردار مینماید و مطابق عملت جزا می‌بینی (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِن يَومِ الجُمُعَةِ پس از اعتراض بیهودیان بمؤمنین خطاب مینماید که ای جماعت مؤمنین در روز جمعه وقتی که منادی نداء داد برای نماز جمعه شما حرکت کنید و بشتابید بسوی ذکر خدا که نماز است و در آن وقت معامله و خرید و فروش را رها کنید و اگر بدانید اینکه عمل بهتر است برای شما از معامله و طلب سود.

جمع جمعه و جمعه، جمع و جمعات است و از (فرّاء) لغت ثالثی نقل شده که آن بفتح میم قرائت نموده، و در اینکه چرا جمعه را جمعه نامیده‌اند بین مفسرین گفتاری است:

۱- در چنین روزی خداوند از خلقت اشیاء فارغ گردید و تمام مخلوقات جمع شدند ۲- روزی است که جماعات با هم اجتماع نمودند ۳- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود کعب بن لویّ بود ۴- اول کسی که نام جمعه را وضع نمود انصار بودند، إبن سیرین گفته پیش

صفحه : ۳۰۵

از آنکه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمدینه هجرت نماید انصار گفتند یهودیان در هر هفته روز شنبه را اختصاص داده‌اند برای عبادت و نصاری نیز روز یکشنبه را انتخاب نموده‌اند و برای ما نیز بایستی روزی تعیین گردد که اجتماع نمائیم برای عبادت و آن را جمعه نام گذاریم پس از آن سعید بن زراره گوسفندی ذبح نمود و انصار را ضیافت کرد آن وقت چون عدّه انصار کم بودند همه سیر شدند.

پس از آن اینکه آیه فرود آمد إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ تا آخر، و آن اول جمعه‌ای بود که مسلمانها برای عبادت اجتماع نمودند و قبلا عرب جمعه را عروبه بفتح عین و ضم راء میگفتند (مجمع البیان) إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِن يَومِ الجُمُعَةِ مفسرین گویند نداء بمنزله اذان بحضور نماز است که وقتی امام بر منبر می‌نشیند برای خطبه نماز جمعه نداء میکند و مردم را میطلبد برای نماز جمعه و بروایت سائب بن زید در زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یک مؤذن ندا میکرد و آن (بلال) بود که وقتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم روی منبر می‌نشست بلال درب مسجد اذان میگفت پس از آن ابو بکر و عمر نیز چنین میکردند لکن در زمان خلافت عثمان چون جمعیت مؤمنین زیاد شده بود دو مؤذّن اذان میگفتند یکی درب مسجد و دیگری بالای سطح بازار وقتی عثمان روی منبر می‌نشست مؤذّن اذان میگفت وقتی اذان تمام میشد جماعت برپا میشد.

فَاسعَوا إِلی ذِکرِ اللّهِ وَ ذَرُوا البَیعَ ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ خلافی نیست در اینکه امر در فَاسعَوا برای وجوب است لکن در اینکه مقصود از سعی چیست از مفسرین دو قول نقل شده بعضی گفته‌اند دویدن است یعنی بسرعت بدوید برای نماز جمعه (قتاده و إبن زید و ضحاک).

و باقی مفسرین را رأی چنین است که مقصود از امر فَاسعَوا رفتن بطور متعارف و وقار است نه دویدن. و احادیث صحیح نیز مؤیّد اینکه رأی است چنانچه از امیر المؤمنین علیه السّلام و از ابی جعفر علیه السّلام و إبن عباس چنین روایت شده (که اگر میدانستیم دویدن واجب است چنان میدویدیم که رداء از دوشمان می‌افتاد).

صفحه : ۳۰۶

خلاصه ظاهرا آیه اشاره باین دارد که در موقعی که نماز جمعه برپا میگردد بایستی بیع و شراء و معاملات را رها کنید و سعی و کوشش کنید برای ذکر خدا و نماز جمعه و خطبه که مشتمل بر ذکر خدا است و در آن حال نماز و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید یعنی اگر فائده ذکر و عبادت را بدانید.

شکی نیست که در زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همچنین در زمان خلفاء حقّه و جانشینان آن حضرت نماز جمعه با شرائطش بر تمام مردهای آزاد مؤمنین واجب عینی بوده.

طبرسی در تفسیر مجمع البیان بیانی دارد که برای وضوح مختصری از آن را ترجمه مینمائیم.

چنین گوید اینکه آیه دلالت دارد بر وجوب نماز جمعه و تحریم تمام اعمال در موقعی که اذان نماز شنیده میشود زیرا که چون بیع و معامله را نهی نموده در صورتی که بالاترین چیزی که تأمین معاش بآن میشود از راه معامله انجام میگیرد وقتی که از معامله نهی شد باقی تصرفات بطریق اولی مشمول نهی میگردد.

و نیز بدلیل اینکه نهی از بیع نموده معلوم میشود حکم نماز جمعه شامل عبید نمیشود زیرا که بیع و شراء اختصاص بمردان آزاد دارد نه آنهایی که در تحت رقیّتند مثل غلامان، و نیز نماز جمعه مخصوص بمکان معین است زیرا که واجب نموده سعی و رفتن بسوی آن محل را، و نیز نماز جمعه برای مکلّفین واجب است مگر کسانی که صاحب عذر باشند و آنها کسانی هستند که یا مریض باشند یا مسافر یا کور یا گنگ یا زن و مرد پیری که حرکت بر او دشوار باشد یا عبد باشد یا کسی باشد که منزلش از مسجد جامع زیادتر از دو فرسخ مسافت داشته باشد و با اینکه شرائط نیز واجب نمیشود مگر نزد حضور سلطان عادل یعنی امام علیه السّلام یا کسی را که او منصوب نموده باشد برای نماز جمعه.

و نزد اهل بیت علیهم السلام عدد کامل که جماعت بآن منعقد میگردد هفت نفر است.

صفحه : ۳۰۷

و بعضی گفته‌اند بسه نفر غیر از امام نیز جماعت منعقد میگردد (ابی حنفیه و ثوری) و بعضی گفته‌اند جماعت بچهل نفر مرد آزاد غیر مسافر انجام میگیرد (شافعی) و بقول دیگر بدو نفر غیر از امام نیز جماعت بپا میگردد (ابی یوسف) و بقولی بیک نفر غیر از امام جماعت محقّق میگردد مثل باقی نمازهای جماعت (حسن) و اختلاف بین فقهاء راجع بنماز جمعه بسیار است و موضع بیان آن کتب فقهیّه است. (پایان) فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِی الأَرضِ وَ ابتَغُوا مِن فَضلِ اللّهِ چنانچه متبادر بذهن میگردد امر فَانتَشِرُوا مفید اباحه

است که پس از نماز جمعه مانعی نیست که دنبال کسب و تجارت بروید و بجوئید فضل خدا را اشاره به اینکه، دنبال کسب و عمل بروید و اثر کار و عمل خود را از خدا بخواهید چنانچه در زبان مردم است که گویند از تو حرکت و از خدا برکت و در احادیث دارد که سه نفرند که دعای آنان قبول نمیشود یکی مردی که بزن خود نفرین کند چون طلاق بدست او است میتواند او را رها کند نفرین او فائده ندارد دوم کسی که چیزی بکسی بعنوان قرض یا ودیعه بدهد و شاهد یا گرو نگیرد سوم کسی که از خدا طلب روزی کند و دنبال کسب و عمل نرود دعای او مستجاب نمیگردد اخبار و احادیث در فضیلت روز جمعه و غسل و عبادت در آن روز بسیار رسیده ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده بهتر روزی که آفتاب در آن برآید روز جمعه است خدای تعالی آدم علیه السّلام را در چنین روزی خلق نموده و در اینکه روز بزمین فرود آمده و در اینکه روز وفات نموده و روز قیامت روز آدینه باشد و هیچ جانوری نیست مگر آنکه در آن روز خدا را تسبیح مینماید و در روز جمعه ساعتی هست که هیچ مؤمنی در آن ساعت دعا نمیکند مگر آنکه

صفحه : ۳۰۸

مستجاب میگردد و راجع بآن ساعت در روایت نقل شده که یکی آن ساعتی است که مؤذّن اذان گفته و صفها آراسته گردیده و میخواهند اقامه گویند و در روایت دیگر آن ساعت آخر روز جمعه است وقتی که تقریبا نیم ساعت مانده باشد بغروب (منهج) وَ اذكُرُوا اللّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ در اینکه آیه مؤمنین را امر میفرماید بذکر بسیار بر نعمتهای بیحساب که بخلق عنایت نموده مخصوصا بمؤمنین که بالاترین نعمتها نسبت بآنان ارسال رسول خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و موفّق گردیدن آنها بشرف اسلام و نماز با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است بعض مفسرین گفته‌اند مقصود از ذکر در اینجا فکر است، در حدیث است

(تفکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ سنهٔ)

و بروایت دیگر

(ستین سنهٔ)

یک ساعت فکر کردن بهتر است از عبادت یک سال یا شصت سال

در اینجا صدر المتألهین بیانی دارد که مختصری از آن را ترجمه مینمایم

در بیان آیه اشراقاتی ذکر مینماید در اشراق دوم چنین گوید بعد از قوله تعالی وَ اذكُرِ اسمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّل إِلَيهِ تَبتِيلًا پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باصحاب فرمود میخواهید شما را خبردار کنم ببهترین اعمال و پاکیزه‌ترین آنها نزد پروردگار خودتان که بآن بلند گردد درجات شما و بهتر باشد برای شما از ورقهای طلا و بهتر باشد برای شما از اینکه بدشمن خود رسید و گردن او را بزنید گفتند آن چیست یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود ذکر خدای عزّ و جلّ و نیز از آن حضرت است که فرموده

(سبق المفردون)

گفتند آن کیست، فرمود کسانی که مداومت مینمایند بذکر خدا در قیامت وزرهای آنان برداشته میشود و سبک بار میگردند.

و بدان که برای کسانی که باطنشان بنور معرفت روشن گردیده منکشف گردیده که بهترین اعمال روحیّه و قلبیه و نفسیّه و بدنیّه ذکر خدا است، و لکن از برای ذکر مراتبی است بعضی قشرند و بعضی لب و برای ذاکر نیز باعتبار ذکر مراتبی است و هر ذکری را نتیجه ایست نتیجه ذکر عبد یعنی (آن کسی که بمقام

صفحه : ۳۰۹

عبودیّت رسیده) ذکر خدا است قوله تعالی فَاذْکُرُونِی أَذْکُرکُم و بعضی گفته‌اند در اینکه عبارت تقدیم و تأخیر است زیرا که خداوند امر نمود بذکر با (فاء) تعقیب و باین اعتبار در معنی میگردد مثل قوله تعالی یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه‌ و قوله تعالی رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنه‌ یعنی یاد کردن عبد خدا را نتیجه اینکه است که خدا او را یاد نموده و چنین است محبت عبد نسبت بخدا و نیز رضای او از خدا که منشأ تمام آنها خواست خدا و منبعث از حب‌ ذاتی الهی و آن لطف و احسانی است که نسبت بمخلوقات خود دارد و حقّ در مطلب اینست که گوئیم قوله تعالی فَاذْکُرُونِی أَذْکُرکُم یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم و اینکه یاد خود را مترتب نموده بیاد نمودن و تذکّر بنده خدا را بطور اعداد است نه آنکه تذکّر و یاد کردن انسان مبدء خود را علّت حقیقی باشد برای آنکه خدا او را یاد نماید بلکه تذکّر او معدّ و شرط است برای آنکه لایق گردد که مورد لطف و رحمت مبدء خود واقع گردد و مورد نظر او شود زیرا که تمام حالات عبد تابع آن چیزی است که در علم خدا و در قضاء اجمالی و تفصیلی موجود است، پس یاد کردن ما خدا را سببش آنست که در لوح محفوظ و ذکر حکیم ثبت گردیده و نیز ثمره ذکر عبد و رضاء و محبت او و باقی صفات و اعمال نیک او منتج چنین نتایج عالی است زیرا همان طوری که هر چیز حادثی علّت و سبب دارد غایت و فائده نیز دارد و غایت و فائده‌اش همان است که سبب علیّت فاعل شده است و در محل خود مبرهن گردیده که علّت شیئی و غایت آن در معنی یکی است و دوئیّت آنها باعتبار است، آیا نمی‌بینی هر فاعل مختاری اوّل نتیجهٔ عمل را در نظر میآورد و همان غایت و نتیجه عمل محرّک او میگردد، و چون چنین است می گوییم چون خدای سبحان علّت هر چیزی و غایت او است و اول هر ذکری و فکری و نهایت او است و ظاهر هر موجودی و باطن او است پس باطن او عین ظاهر اول او عین آخر او است و العلم هنا عین العین است پس از اینکه بیان معلوم میشود

صفحه : ۳۱۰

که هر دو وجه در ذکر صحیح است (یعنی چه بگوئیم ذکر خدا سبب ذکر بنده میشود یا بعکس چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید) و اینکه ایضا از علومی است که اختصاص پیدا نموده بدوستان خدا و مشتاقین و مجذوبین او پس از بیان اینکه مقدمه برمیگردیم ببیان مراتب ذکر و ذاکر و نتیجه هر یک از مراتب، پس می گوییم برای ذکر و ذاکر مراتبی است: ذکر زبان، ذکر جوارح و ارکان، ذکر نفس، ذکر قلب، ذکر روح، ذکر سرّ

بیان تعیین ذکر و نتایج آن

ذکر لسان اقرار بشهادتین و نتیجه آن حفظ خون و مال است

(فاذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان)

ذکر ارکان استعمال طاعات و عبادات است برای رسیدن بثواب

(فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمثوبات)

ذکر نفس بتسلیم اوامر و نواهی برای فائز شدن بنور اسلام

(فاذکرونی بالإسلام اذکرکم بنور الاسلام)

ذکر قلب تبدیل اخلاق ذمیمه و تحصیل اخلاق کریمه برای تشبّه بحقّ‌ و دخول در سلک دوستان او و اتّصال بجناب او

(فاذکرونی بالاخلاق اذکرکم بالاستغراق)

ذکر روح بمنفرد بودن و تحصیل محبّت برای حصول معرفت و حکمت

(فاذکرونی بالتفرید و المحبهٔ اذکرکم بالتوحید و القربهٔ)

ذکر سرّ بذل وجود برای یافتن معبود

(فاذکرونی ببذل الوجود و الفناء اذکرکم بنیل الشهود و البقاء)

و اینکه حقیقت قوله تعالی است که در حدیث قدسی است

(و ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی)

و اینکه لب لباب و ذکر حقیقی و غایت اخیر امر است که در آیه بالا امر بذکر نموده، و آن اینکه است که میگرداند ذاکر را مذکور و مذکور را ذاکر، بلکه ذکر و ذاکر و مذکور یکی میگردد، چنانچه حق تعالی فرموده لِمَنِ المُلکُ الیَومَ لِلّهِ

صفحه : ۳۱۱

الواحِدِ القَهّارِ

رقّ الزّجاج و رقّت الخمر فتشابها و تشاکل الامر

فکانّه خمر و لا قدح و کانّها قدح و لا خمر

پس اینکه مطالب را بفهم و قدر آن را بدان.

پس از آنکه مراتب ذکر معین گردید قوله تعالی وَ اذکُرُوا اللّهَ کَثِیراً جامع تمام مراتب ذکر میگردد، و نیز شامل میگردد مراتب غایت و فوائدی که از تمام اقسام بر آن مترتب میگردد قوله تعالی لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ اشاره به اینکه برای هر مرتبه‌ای از آن فلاح و رستگاری است بحسب همان مرتبه و همان طوری که مناسب آن است (فاذکروا اللّه باللسان لعلکم تفلحون) رستگاری است باعتبار حفظ جان و مال و امان (و بعمل الارکان لعلکم تفلحون) برسیدن بدرجات بهشت (و بالنّفس بالاستسلام لعلکم تفلحون) بنور الاسلام و استغراق در محبت قلب شاید رستگار گردید (و بالروح لعلکم تفلحون) بمعرفت و حکمت و از جهت باطن بفناء در حق شاید رستگار گردید برسیدن شهود او و جمال او و بقاء باللّه بعد فنا فائز گردید پایان آری معنی حقیقی ذکر همان تذکّر است و ذکر کثیر در باره کسی صادق آید و وی را در ردیف ذاکرین حقیقی بشمار آرد که در تمام حالات در خوشی و ناخوشی در حال صحت و مرض در بلاء و نعمت در همه حالات چشم دلش بسوی حق نگران باشد و در تمام اعمال رضای مبدء خود را منظور دارد و هر یک از اعضاء و جوارح خود را بر آن عملی که موظف بر آن گردیده وادار نماید و آنی از وظائف مرجوعه بآن سستی ننماید آن وقت بداند که در مورد لطف الهی واقع گردیده و منظور نظر حق تعالی گردیده کسی که چنین حالتی صفت و ملکه او گردد بصفای قلب خود می‌یابد که ذاکر و مذکور و محب و محبوب و حامد و محمود و شاکر و مشکور او است و بس یعنی دیگر خود را منشا اثر مستقل نمی‌بیند و تمام فضائل را از حق و قائم باو می‌بیند یعنی فعل و عمل خود را در عین حالی که از خود میداند نسبت بحق

صفحه : ۳۱۲

تعالی میدهد و نه آنکه خود را مسلوب الاختیار داند بلکه میداند اختیار او ناشی از اختیار حق است اگر گوید من فلان عمل را نمودم درست گفته و اگر گوید خدا کرده آن نیز درست است.

وَ إِذا رَأَوا تِجارَةً أَو لَهواً انفَضُّوا إِلَیها وَ تَرَکُوکَ قائِماً قُل ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ مِنَ اللَّهوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللّهُ خَیرُ الرّازِقِینَ در بیان شأن نزول

آیه گوینـد بروایت جـابر انصـاری که گفته روزی از روزهـای آدینه مـا بـا رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نماز میخوانـدیم قافله‌ای با صدای طبل وارد گردید مردم نماز را بریدند و رفتند بعضـی برای خرید و بعضی برای تماشای طبل و نماندند مگر دوازده نفر که با رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم در نماز بودند اینکه بود که اینکه آیه در مذمت آنان فرود آمد که وقتی تجارتی بینند یا لهو و لعبی برپا گردد تو را رها کنند و بروند.

از حسن بصـری و مالک چنین نقل میکننـد که سالی در مـدینه قحطی شـد و غلایی دحیـهٔ إبن خلیفه از تجارت شام باز آمـده بود و زیت داشت که در موقعی که حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله در منبر خطبه میخواند وارد گردیده با صدای طبل مردم حضـرت را تنها گذاشـتند و رفتنـد مگر انـدکی از آنها باقی ماندند حضـرت فرمود بآن خدایی که مرا براستی فرسـتاده اگر همه رفته بودند از اینکه وادی آتشی برمی‌آمد و همه میسوختند و نظر باختلاف اخبار آراء دیگری نیز نقل شده لکن در معنی همه یکی است.

خلاصه آیه در مقام اینکه است که گوش زد بشـر نمایـد که گمان نکنیـد بکوشـش خودتان بـدون خواست خدا توانید جلب نفع بر خود یا دفع ضـرر از خود بنمائیـد بلکه اگر چشم دل خود را باز کنیـد خواهیـد فهمیـد که آنچه خـدا بخواهد از خیر و برکت در اثر بندگی و اطاعت پدید میگردد و روزی شـما را وسیع میگرداند و آن برای شما بهتر است از اینکه بخیال نفع یا لهو و لعب پیمبران او را رها کنید و دنبال هوی و هوس خود روید.

صفحه : ۳۱۳

سورهٔ المنافقین

اشاره

مدنیّهٔ و هی احدی عشرهٔ آیهٔ

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

إِذا جاءَکَ المُنافِقُونَ قالُوا نَشـهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشهَدُ إِنَّ المُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّهً فَصَـدُّوا عَن سَبِیـلِ اللّهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۲) ذلِکَ بِأَنَّهُم آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِم فَهُم لا یَفقَهُونَ (۳) وَ إِذا رَأَیتَهُم تُعجِبُکَ أَجسامُهُم وَ إِن یَقُولُوا تَسـمَع لِقَولِهِم کَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ یَحسَـبُونَ کُلَّ صَـیحَهٍ عَلَیهِم هُمُ العَـدُوُّ فَاحـذَرهُم قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤفَکُونَ (۴)

وَ إِذا قِیـلَ لَهُم تَعـالَوا یَستَغفِر لَکُم رَسُولُ اللّهِ لَوَّوا رُؤُسَـهُم وَ رَأَیتَهُم یَصُـدُّونَ وَ هُم مُستَکبِرُونَ (۵) سَـواءٌ عَلَیهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ (۶) هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لا تُنفِقُوا عَلی مَن عِندَ رَسُولِ اللّهِ حَتّی یَنفَضُّوا وَ لِلّهِ خَزائِنُ السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ وَ لکِنَّ المُنـافِقِینَ لا یَفقَهُونَ (۷) یَقُولُونَ لَئِن رَجَعنـا إِلَی المَدِینَهِ لَیُخرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنهَا الأَذَلَّ وَ لِلّهِ العِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِینَ وَ لکِنَّ المُنافِقِینَ لا یَعلَمُونَ (۸) یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلهِکُم أَموالُکُم وَ لا أَولادُکُم عَن ذِکرِ اللّهِ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۹)

وَ أَنفِقُوا مِن مـا رَزَقناکُم مِن قَبلِ أَن یَأتِیَ أَحَـدَکُمُ المَوتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَو لا أَخَّرتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُن مِنَ الصّالِحِینَ (۱۰)

وَ لَن یُؤَخِّرَ اللّه نَفساً إِذا جاءَ أَجَلُها وَ اللّه خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۱)

صفحه : ۳۱۴

(ترجمه)

سوره منافقین در مدینه فرود آمده و یازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

(ای محمّد) وقتی منافقین نزد تو آمدند گفتند ما شهادت میدهیم که تو فرستاده و رسول خدایی، و خدا میداند که تو رسول و فرستاده شده او میباشی و خدا گواهی میدهد که منافقین دروغگویانند-

قسمهای خود را سپر قرار داده‌اند پس مردم را از راه حق تعالی باز می‌دارند و حقیقتا آنچه می‌کنند عمل بدی است

و عمل بد آنها اینکه است که ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند پس خدا مهر نهاد بر دل آنها اینکه است که آنان نمیفهمند

و چون تو منافقین را بینی هیکل و جسد آنان تو را بشگفت می‌آورد و هر گاه سخن گویند گوش میکنی بسخن ایشان، و گویا آنان چوبی میباشند بدیوار نهاده شده هر فریادی که میشنوند گمان میکنند برای هلاکت آنها است اینها دشمنانند پس حذر کنید از اینها ای مؤمنین خدا بکشد آنان را چگونه دروغ می‌بندند-

و چون بآنها گفته شود بیائید تا آنکه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از خدا طلب آمرزش کند برای شما سر بپیچند و ببینی آنها را که اعراض کنند در حالی که آنها تکبر کنندگانند-

مساوی است بر آنها طلب آمرزش کنی بر آنان یا نکنی هرگز خدا آنها را نمیآمرزد زیرا که خدا هدایت نمیکند گروه فاسقین را-

منافقین کسانی میباشند که گویند انفاق نکنید بر کسانی که نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند تا آنکه در زمین متفرق گردند (یعنی از نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بروند و او تنها بشود) در صورتی که خزینه‌های آسمانها و زمین ملک خدا است و لکن منافقین نمیفهمند-

منافقین گویند اگر ما برگردیم بسوی

صفحه : ۳۱۵

مدینه هر آینه باید البته بیرون کنند عزیزترین آنها ذلیل‌ترین آنها را در صورتی که عزّت و جلال مخصوص بخدا و پیمبر او و مؤمنین است لکن منافقین نمیدانند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باز ندارد شما را از ذکر خدا مالهای شما و نه اولادهای شما و کسی را که مال و اولادش باز دارد وی را از یاد خدا پس آنها زیان کارانند.

(ای مؤمنین) انفاق کنید (در راه خدا) از آنچه بشما روزی دادیم پیش از آنکه مرگ شما را فرا گیرد (و محتضر شوید و یقین بمرگ خود کنید) پس میگوید ای پروردگار من چه شود اگر مرگ مرا عقب بیندازی و مرا مهلت دهی تا یک مدت نزدیکی که صدقه دهم و بوده باشم از مردمان نیکوکار،

و هرگز هیچ نفس عقب نیفتد اجلش وقتی برسد وقت مقدرش و خدا دانا است بآنچه عمل میکنید.

(توضیح آیات)

اشاره

إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیه گویند اینکه است که وقتی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب از جنگ بنی المصطلق فارغ گردیدند پس از غارت و گرفتن غنیمت، مجاهدین مسلمانها بکنار چاهی رسیدند که از آن آب بردارند در میان مهاجرین و انصار نزاعی پدید گردید عبد اللّه بن ابیّ که یکی از رؤساء انصار و از اهل مدینه بود بانصار خطاب نمود که همه تقصیرات از ما بوده که اینکه مهاجرین را در مدینه راه دادیم و برای خودمان دردسر فراهم نمودیم و آنها را بر خود مسلط گردانیدیم البتّه وقتی بمدینه مراجعت نمودیم آنهایی که نان و نمک ما را خورده و با ما مخالفت و عداوت می‌نمایند چون ما اشراف و اعزّه میباشیم و آنها که اذلّه و فقراء میباشند و بر ما تجاوز مینمایند لازم است آنها را از مدینه بیرون کنیم و آسوده شویم- و مرادش از (اعزّ) خودش بود و از (اذل) پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود.

صفحه : ۳۱۶

زید بن ارقم که جوانی از انصار بود خدمت حضرت رسول مشرّف گردید و قضیّه را بسمع مبارکش رسانید آن حضرت امر فرمود که اصحاب حرکت کنند و زود خود را بمدینه رسانند، پس حضرت رسول عبد اللّه بن ابیّ را خواست و فرمود چیست آنچه از تو بمن رسیده پس عبد اللّه قسم خورد که من چیزی نگفتم و خود او و کسانش انکار نمودند و زید را دروغگو قلمداد نمودند زید بن ارقم در منزلش نشست و از خجالت از جماعت دوری نمود تا آنکه اینکه آیه شریفه فرمود آمد و زید را تصدیق نمود گویند پس از آنکه اینکه آیه فرود آمد حضرت رسول گوش زید را گرفت و فرمود ای پسر آنچه گفتی خدا تصدیق تو را نمود.

بروایتی عبید پسر عبد اللّه برخواست و گفت یا رسول اللّه همه میدانند که من پدرم را خیلی دوست میداشتم و تا حال از خدمتگزاری او کوتاهی ننموده‌ام لکن چون وی کافر شد مرا امر فرما تا او را خودم بکشم که دشمن دین است میترسم اگر دیگری وی را بکشد من باو عداوت پیدا نمایم و ضرر بدینم زند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود برو و با پدرت مدارا نما که پسران مأمور بکشتن پدر نمیشوند

(نفاق یعنی چه و منافقین کیانند)

منافق از ماده نفاق مأخوذ گردیده و کسی را منافق گویند که بر خلاف عقیده تظاهر نماید خواه بگفتار باشد یا کردار و عمل.

(نفق) در لغت بمعنی ستر و پوشیدگی آمده و در مفردات گفته نفاق مأخوذ از نافقاء بمعنی یکی از آشیانه‌های موش بزرگ است که برای خود آشیانه‌های متصل بیکدیگر درست میکند، و در شرع منافق گفته میشود که کسی که از دربی داخل گردد در شرع و از درب دیگر خارج شود و اشاره باین دارد قوله تعالی إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الفاسِقُونَ (پایان) خلاصه منافق باصطلاح شرع بر کسی صادق آید که در ظاهر اظهار اسلام نماید و در باطن منکر باشد که چنین کسی را در عرف دو رو گویند.

سؤال (صدق و کذب بر چه سخنی صادق آید و فرق بین شهادت و اخبار چیست)

صفحه : ۳۱۷

پاسخ کسی را در گفتار صادق گویند که سخنش هم مطابق واقع باشد و هم مطابق با اعتقاد او و اگر در یکی از اینکه دو جهت یا در هر دو مطابق نباشد چنین سخن را کذب گویند و گوینده آن را کاذب نامند.

و شهادت مأخوذ از شهود و مشاهده است که اضافه بر آن دو شرطی که در خبر صدق گفته شد بایستی شهادت دهنده در یقین بآنچه شهادت میدهد مثل دیدن بچشم و مشاهده کردن باشد لکن در اخبار اطمینان بوقوع آن چیزی که خبر میدهد در صدق کافی است یعنی کسی که خبر از وقوع امری میدهد اگر ظن اطمینانی بوقوع داشته باشد سخن او را صدق و وی را راستگو نامند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السّلام چنین نقل میکنند که آفتاب را بشخص سائلی که سؤال از شرط شهادت دادن مینمود نشان داد و فرمود شهادت دهنده بر آنچه بآن شهادت میدهد بایستی در یقین مثل دیدن آفتاب اینکه طور هویدا باشد.

از اینجا معلوم میشود وقتی باظهار شهادتین ایمان محقق میگردد و گوینده آن از مؤمنین بشمار می‌آید که در یقین بمرتبه مشاهده رسیده باشد یعنی از روی دانستگی و فهمیدگی اظهار شهادتین نماید نه فقط بمظنه‌ای که از قول دیگران بمقدسات شرع پیدا نموده که چنین کسی اگر چه مسلمان نامیده میشود لکن از مؤمنین محسوب نمیگردد.

بنا بر شأن نزول آیه قوله تعالی إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ مقصود از منافقین همان عبد اللّه ابی و امثال او میباشد که برای تصدیق زید بن ارقم که سخنان کفر آمیز عبد اللّه ابی را برای حضرت رسول خبر آورده بود و عبد اللّه سخن خود را انکار نموده بود و آنان و یاورانش در حضور حضرت گفتند (نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ) ما شهادت میدهیم که تو رسول خدا میباشی اینکه آیه فرود آمد که خدا میداند که تو فرستاده و رسول او هستی.

وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ و خدا شهادت میدهد که منافقین در شهادتشان دروغ میگویند یعنی سخن آنان چون مطابق عقیده‌شان نیست دروغ

صفحه : ۳۱۸

میگویند.

اتَّخَذُوا أَیمانَهُم جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ اینکه قسم خوردن آنها را به سپر تشبیه نموده شاید اشاره باین باشد که همان طوری که سپر دو فائده دارد یکی حفظ جان و دیگر جلوگیری از تعدّی نمودن غیر است و منافقین نیز در اینکه شهادت دروغشان دو مقصود در نظر دارند یکی حفظ مال و جانشان که باظهار شهادتین مال و جانشان در امان گردد و دیگر قسم خوردنشان را سپر قرار میدهند که بهر وسیله‌ای که ممکن باشد راه خدا را برای دیگران ببندند و مؤمنین را از راه حق و حقیقت منحرف گردانند و محقق و مسلّم است که عمل آنها بسیار بد است زیرا که ضرر منافقین بر مؤمنین زیادتر از کسانی است که اظهار کفر مینمایند.

معلوم است همان طوری که در زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافقین بسیار بودند که بظاهر اظهار شهادتین مینمودند و در باطن بر علیه مؤمنین فساد میکردند در اینکه زمان ما و پیش از ما نیز مفسدین و مخرّبین دین بلباس مسلمین درآمده و غرضشان فریب دادن مردمان ساده لوح بوده و هست.

چنانچه می‌بینیم عمده فساد اخلاقی که امروز سرتاسر جامعه اسلامی را گرفته و مخصوصا جوانهای ما را فاسد نموده عامل مؤثرش همین اشخاص منافقند که بعضی بلباس روحانیین درآمده و بعضی بطرز دیگر مردم را اغواء مینمایند و آیات قرآنی را بطور سلیقه مردم و مطابق قصد سوء خودشان تفسیر و تأویل می‌کنند، و خدای تعالی خبر داده از اینها و آن آیاتی را که مطابق میل خود معنی می‌کنند بیان فرموده بعد از آنکه آیات را دو قسم نموده بعضی محکمات و بعضی متشابهات می‌فرماید فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا سوره آل

عمران آيه (۵).

صفحه : ۳۱۹

ذلِكَ بِأَنَّهُم آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ ذلِكَ اشاره بمنافقين است كه اينان ايمان آوردند پس از آن كافر شدند در اينكه آيه دو احتمال ميرود يكى آنان بزبان ايمان آوردند و از روى نفاق و ترس يا طمع يا غرض شوم ديگرى كه در نظر داشتند اقرار بشهادتين نمودند و پس از آن كفر خود را ظاهر گردانيدند چنانچه همين عبد اللّه بن ابىّ چنين بوده كه پس از آنكه در سلك مؤمنين درآمده اظهار كفر نمود.

ديگر شايد آيه اشاره باين دارد كه بعضى از منافقين چنينند كه چون ايمان در قلب آنان رسوخ ننموده وقتى بعض آيات معجز نماى قرآنى را از زبان مبارك پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميشنيدند اظهار ايمان مينمودند و وقتى برؤساى خود ميرسيدند مى‌گفتند ما با شمائيم خداى از آنان خبر ميدهد وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا إِلى شَياطِينِهِم قالُوا إِنّا مَعَكُم إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ لكن بمناسبت مقام معنى اول ظاهرتر است، فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ چنين كسانى كه ايمان آوردند پس از آن كافر شدند خدا مهر نهاده بر قلب آنها پس آنها نميفهمند.

چون قلب انسان در اصل خلقت داراى دو رو و دو جنبه است رويى دارد بعالم ملكوت و عالم ملائكه و رويى دارد بعالم طبيعت و عالم شيطان، اگر آن وجهه ملكوتى قوّت گيرد و قلب لطيفه ربانى گردد آن وقت است كه قلب انسان عرش الرّحمن و محل تردد ملائكه و الهامات ربّانى مى‌گردد و اگر آن وجهه طبيعى وى غالب گردد شياطين بر وى غلبه مينمايند و بوسوسه او را در فساد مى‌اندازند چنانچه در احاديث دارد قلب بشر داراى دو گوش است بگوشى آواز ملك را مى‌شنود و بكارهاى خوب مائل مى‌گردد و بگوش ديگر آواز شياطين را ميشنود و بكارهاى زشت ناپسند مائل ميگردد و از حضرت رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين نقل مى‌كنند كه فرموده (اگر نبود كه شياطين اطراف قلب بنى آدم را گرفته‌اند هر آينه انسان نظر مينمود به

صفحه : ۳۲۰

ملكوت آسمانها و زمين).

و هر فردى از بشر از دل و قلب خود ميفهمد كه گاهى مائل مى‌گردد بانجام دادن كارهاى نيكوى خدا پسند بايد بداند كه آن بتوسط ملك بقلبش الهام گرديده، و گاهى مائل مى‌گردد بكارى كه در آن شرّ و مفسده و مخالف امر حق تعالى است بايد بداند كه آن القاء شيطانى است.

و اينكه را نيز بايد دانست كه ابتداء قلب بشر نسبت باين دو جهت در استعداد و قابليّت يكسان است اگر تابع هواهاى نفسانى گردد و نفس امّاره بر وى غالب گردد آن لطيفه ربانى و آن روح الهى كه بعد از خلقت آدم عليه السّلام فرمود وَ نَفَختُ فِيهِ مِن رُوحِي پوشيده مى‌گردد و راه تردد ملائكه و الهامات ربّانى را مى‌بندد و چنين فردى ديگر بتمام معنى تابع نفس و شيطان ميگردد اينكه است كه فرموده:

فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم يعنى نفاقشان دليل بر اينكه است كه راه قلب منافقين بعالم ملكوتيين و ملائكه بسته شده و چشم دل آنان كور شده و گوش دلهاشان كر گرديده صُمٌّ بُكمٌ عُميٌ فَهُم لا يَعقِلُونَ يعنى كر و گنگ و كورند پس آنها تعقّل نميكنند گوش آنها كر است يعنى گوش قلبشان، گنگند يعنى از حرف حق زدن، كورند يعنى چشم قلبشان، نه اينكه اعضاء ظاهره آنها.

لكن اگر تابع عقل و شرع گرديده، و تمام اعمال و افعال خود را روى ميزان عقل و شرع استوار گردانيده آن وقت قواى شيطانى و نفسانى تحت الشعاع عقل واقع ميگردند و چشم حق بين او باز ميگردد و آثار حقّانى را در همين عالم طبيعى مشاهده مينمايد، و نيز

گوش قلب وی شنوا و زبان حق گوی او گویا میگردد.

وَ إِذا رَأَيتَهُم تُعجِبُكَ أَجسامُهُم وَ إِن يَقُولُوا تَسمَع لِقَولِهِم كَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ ای نبی اکرم وقتی تو آنان را ببینی هیکل و جسم آنها تو را عجیب نماید.

بروایتی عبد اللّه عباس ابی سلول مردی جسیم و تناور و نیکو صورت بود و لهجه فصیح داشت وقتی سخن میگفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گوش بسخن وی میداد اینکه است که فرمود تُعجِبُكَ أَجسامُهُم اجسام آنان تو را بشگفت میآورد و اگر

صفحه : ۳۲۱

حرف بزنند گوش بگفتار آنها میدهی كَأَنَّهُم خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ اشاره به اینکه اینان صورتند بلا معنی جسمند بلا روح قالبند بلا روان. آری کسی که روح ایمان و تقوی در وی نباشد جمادی ماند که از نعمت حیات محروم باشد و اینکه فرموده گویا آنان چوبهایی میباشند بر هم نهاده و بر دیوار تکیه داده منتهای پستی و بیمقداری آنان را میرساند و اشاره به اینکه اینان حتی از حیوانات و گیاهان بدترند.

يَحسَبُونَ كُلَّ صَيحَةٍ عَلَيهِم هُمُ العَدُوُّ فَاحذَرهُم قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤفَكُونَ بعضی قرّاء (خشب) در آیه بالا- را بسکون شین قرائت نموده‌اند اشاره به اینکه هر کس از خدا نترسد از همه چیز میترسد اینکه است که کفار هر صدایی که میشنوند گمان میکنند بر ضرر ایشان است و میترسند هُمُ العَدُوُّ چنین کسان دشمن تو و اهل اسلامند فَاحذَرهُم ای پیمبر اکرم از چنین مردمانی حذر نما قاتَلَهُمُ اللّهُ خدا بکشد آنان را چگونه آنها از راه حق بر گشته‌اند و بر خدا دروغ می‌بندند.

وَ إِذا قِيلَ لَهُم تَعالَوا يَستَغفِر لَكُم رَسُولُ اللّهِ لَوَّوا رُؤُسَهُم وَ رَأَيتَهُم يَصُدُّونَ وَ هُم مُستَكبِرُونَ وقتی بآنها گفته شود بیائید تا اینکه رسول خدای تعالی برای شما طلب آمرزش کند سر بپیچند و صورت خود را برگردانند و راه خدا را می‌بندند و تکبّر مینمایند.

بعض مفسرین گویند (لوّوا) دو طور قرائت شده، نافع و یعقوب بروایت روح و مفضّل بنا بر اینکه از باب ثلاثی مجرّد است بتخفیف (واو) قرائت نموده‌اند و باقی با تشدید (واو) بنا بر اینکه از باب تفعیل باشد. (ابو الفتوح) مفسرین گویند اینکه آیات در مذمّت عبد اللّه بن ابیّ و اصحابش فرود آمده

صفحه : ۳۲۲

که پس از اظهار نفاق او و نزول آیه یارانش باو گفتند اینکه آیات در مذمت تو فرود آمده برو نزد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا آنکه برای تو از خدا طلب مغفرت نماید آن منافق سر پیچید و گفت بمن گفتید ایمان آور ایمان آوردم گفتید زکاة بده دادم همین مانده که به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سجده کنم.

سَواءٌ عَلَيهِم أَستَغفَرتَ لَهُم أَم لَم تَستَغفِر لَهُم لَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم إِنَّ اللّهَ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ اگر چه مورد آیه چنانچه مفسرین گفته‌اند عبد اللّه بن ابیّ و همراهانش بوده لکن چون مورد مخصّص نمیشود شامل تمام منافقین میگردد که خبث باطنشان بطوری آنها را از رحمت خدا و غفران او دور نموده که اگر با چنین حالی حتی پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اینها طلب آمرزش نماید پذیرفته نمیگردد و خدا آنها را نمیآمرزد.

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنفِقُوا عَلى مَن عِندَ رَسُولِ اللّهِ حَتّى يَنفَضُّوا اشاره به اینکه اینان خبث طینتشان بدرجه‌ای است که با یکدیگر گویند مال خود را انفاق نکنید و طعام و لباس بمهاجرین و کسانی که نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند ندهید تا آنکه آنان مستأصل و بیچاره گردند و از دور حضرتش متفرق شوند و برگردند بوطن خود و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تنها ماند.

وَ لِلّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ لكِنَّ المُنافِقِينَ لا يَفقَهُونَ اشاره به اینکه منافقین چنین گمان میکنند که اگر انصار بمهاجرین کمک مالی نکنند مهاجرین مستأصل و بیچاره میشوند و از راه اضطرار از پیمبر اکرم برمیگردند و منشأ اینکه گمان نفهمی آنها است که خود را غنی و مؤثر اثر میدانند لکن ندانسته‌اند که رزّاق خدا است و خزینه‌های آسمانها و زمین ملک خدا و

صفحه : ۳۲۳

تحت اقتدار او است بهر کس خواهد عطا می‌کند و از هر کس خواهد میگیرد ممکن هم در وجود و هم در بقاء و هم در اثر محتاج بافاضه جود و بخشش او است.

أن به یا أَيُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إِلَى اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ«۱» مشیّت و حکمت الهیش چنین اقتضاء نموده که بعضی فقیر و بعضی غنی و ثروتمند باشند و البته در آن اسراری است که عقل بشر کوچکتر از آن است که بکمترین سری از اسرار خلقت آشنا گردد.

خلاصه رحمت واسعه حق تعالی بتمام موجودات احاطه نموده.

نه در مبدء فیاض قصوری و نه در فیض او بخلی است و در غنا و فقر و نیز در باقی تفضلات او دو حکمت ملحوظ است.

یکی حکمت عام که نظام عالم منوط باین است که همه بیک طور نباشند و دیگر حکمت خاص که افراد بشر همان طوری که در صورت متفاوت میباشند در صفات و اخلاق و جهات روحی و جسمی نیز تفاوت بسیار دارند اینکه است که حکمت خصوصی هر فردی طوری تقاضا مینماید یکی بایستی فقیر و دیگری غنی یکی سالم دیگری مریض یکی خوش دیگری ناخوش که اضافه بر اینکه نظام عالم منوط باین اختلاف است حکمت خصوصی هر فردی نیز در آن مراعات گردیده.

چنانچه در حدیث صحیح دارد که پس از خلقت آدم ذره‌هایی از پشت آدم بیرون ریخت بعضی کوچک بعضی بزرگ بعضی نورانی بعضی ظلمانی آدم سؤال میکند که چرا اینها بیک طور خلقت نگردیدند!.

در پاسخ خطاب از مصدر الوهیت میرسد که بایستی بین افراد بشر تفاوت باشد بعضی فقیر که در اثر صبر مستحق ثواب و رحمت الهی گردند و بعضی غنی که در مقام شکرگزاری ولی نعمت خود برآمده و مالی که بوی بخشوده در راه رضای او مصرف نماید و بانفاق مستحق اجر بی‌پایان گردند تا آخر حدیث«۲».

---

(۱) سوره الفاطر آیه (۱۶) خطاب بتمام افراد بشر است که همگی شما فقیرید و غنی مطلق ذات پروردگار است و بس.

(۲) حدیث مفصل است و در اصول کافی شیخ کلینی بسند معتبر از ابی جعفر (ع) نقل میکند.

صفحه : ۳۲۴

درست است که رحمت الهی عام است و بدون سبب و جهت مبذول بر مخلوقات گردیده لکن رحمت خصوصی نسبت باشخاص منوط باستعداد است و تمام اینکه وسائل مثل ارسال رسل و پیمبران و انزال کتب آسمانی و اوامر و نواهی و اعمال خیرات تماما برای همین مقصود است که بشر در معرض نفحات رحمت و فیوضات غیر متناهی او واقع گردد زیرا که رحمت خصوصی محل قابل میخواهد و بازماندن مردم از آن رحمت خاص برای اینکه است که خود را مستعد و در معرض گرفتن آن واقع نگردانیده‌اند.

يَقُولُونَ لَئِن رَجَعنا إِلَى المَدِينَةِ لَيُخرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنهَا الأَذَلَّ وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ وَ لكِنَّ المُنافِقِينَ لا يَعلَمُونَ آیه در مقام بیان گفتار ناروای عبد اللّه بن ابیّ برآمده که مقصود آن ملعون چنین بوده که وقتی بمدینه برگشتیم البته بیرون میکند عزیزتر که غرضش نفس خبیث خود او است ذلیل‌تر که مقصودش نفس شریف پیمبر اسلام بوده اینکه بود که حق تعالی برای رد سخن او فرموده تمام عزتها و بزرگواریها و غلبه و استیلاء اولا و بالذات مخصوص بذات کبریایی حق تعالی است زیرا که غیر او همه ذلیل و

تحت اقتدار اویند.

و ثانیا و بالعرض مخصوص پیمبر او که اختصاص برسالت او پیدا نموده، و در رتبه سوم مخصوص بمؤمنین است که تابع رسول و از مشکاهٔ و زجاجهٔ نور وجود مبارکش پرتوی در قلب مؤمنین افتاده و از آن استضائه مینمایند و لکن چون منافقین در اثر نفاق قلبشان تاریک گردیده، و چشم دلشان نابینا، و گوش دلشان کر است.

اینکه است که آن عزّت و جلال و نور و عظمتی که خدا برسولش عنایت نموده و مؤمنین را از آن بهره‌مند گردانیده آنان نتوانند درک نمایند فقط عزّت را در مال و جاه و مقام دنیوی طبیعی دانند.

آری کسی را که خدا باو نور نداده چگونه توانند معنی حقیقی نور را

صفحه : ۳۲۵

ادراک نمایند وَ مَن لَم یَجعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِن نُورٍ سوره نور آیه (۴۰).

مفسرین گویند عزّت خدا پنج قسم است:

(اول) عزت ملک و بقاء (دوم) عزت و عظمت کبریاء (سوم) عزت بذل و عطاء (چهارم) عزت رفعت و غنا (پنجم) عزت بهاء و جلال.

و عزت رسول نیز پنج است (اول) عزت سبق و ابتداء (دوم) عزت اذان و نداء (سوم) عزت تقدیم قدم صدق بر انبیاء (چهارم) عزت اختبار و اصطفاء (پنجم) عزت ظهور بر اعداء.

و عزّت مؤمنین نیز در پنج چیز است (اول عزّت تأخیر چنانچه در باره آنها است (نحن الاخرون السابقون) یعنی عقب افتادیم برای آنکه از حال پیشینیان مطلع گردیم و کسی از حال ما مطلع نگردد.

دوم عزّت تیسیر بیانش قوله تعالی وَ لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ و یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الیُسرَ سوم عزّت تبشیر وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِنَ اللّهِ فَضلًا کَبِیراً چهارم عزّت توقیر بیانش وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ سوره آل عمران آیه ۱۳۳ پنجم عزّت تکثیر بیانش قوله تعالی (انکم اکثر الامم) (ابو الفتوح) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلهِکُم أَموالُکُم وَ لا أَولادُکُم عَن ذِکرِ اللّهِ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ بعد از بیان گفتار منافقین و خبث باطن آنان خطاب بمؤمنین نموده که شمایی که بشرف اسلام مشرف گردیده‌اید و از عزّت و شرافت خدایی که برسولش داده برخوردار شده‌اید اگر خواهید از نعمت حیات بهره‌مند گردید از متابعت نفس و هوی و هوس و از محبت مال و اولاد احتراز نمائید و نگذارید دنیا شما را از یاد خدا غافل گرداند زیرا چنانچه در احادیث دارد

(حب الدنیا رأس کل خطیئهٔ)

کسی که مشغول بدنیا گردد البته از یاد خدا غافل میگردد زیرا که امور طبیعی و الهی

صفحه : ۳۲۶

باعتباری ضد هم و مقابل یکدیگرند اینکه است که طالب سعادت بایستی از دنیا و حظوظات مادی قناعت نماید بقدری که مسافر سفر آخرت محتاج بآن است.

آری کسی که تمام عمر خود را صرف امور مادی و مشغول امور طبیعی گردید البته از یاد حق تعالی اعراض مینماید و چنین کسی سرمایه عمر خود را که میتوانست بآن سعادت خود را که در اثر یاد خدا نصیب اهلش شده تأمین نماید از دست داده و زیان برده.

وَ أَنفِقُوا مِن ما رَزَقناکُم مِن قَبلِ أن یَأتِیَ أَحَدَکُمُ المَوتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَو لا أَخَّرتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُن مِنَ الص......ЙИ□ęj..َ و نیز امر بمؤمنین نموده که از آنچه بشما روزی داده‌ام انفاق نمائید پیش از آنکه بیاید شما را آثار مرگ پس

تأسف خورید و بگوئید بار خدایا چرا اجل مرا عقب نینداختی تا وقت نزدیک.
بعضی از مفسرین وَ أَنفِقُوا مِن ما را حمل بر زکاة نموده و بعضی بر حج و بعضی بر مطلق انفاق مالی لکن ظاهرا (مما) اطلاق دارد و شامل میگردد آنچه را که روزی انسان نموده از مال و غیره که بایستی بمستحقین انفاق نمود.
نظر به اینکه تخلیه که خالی نمودن نفس است از اوصاف نکوهیده قبل از تحلیه که تزیین نمودن روح و روان آدمی است باوصاف حمیده انسانی بایستی انجام گیرد اینکه است که در اینکه آیات امر و نهی را مقارن هم نموده اول مؤمنین را نهی فرموده از هوای نفسانی و متابعت میول طبیعی که چنان فریفته دنیا نشوید که از ذکر خدا غافل گردید زیرا که شالوده انسان از دو چیز ضدّ هم و منافی با یکدیگر تشکیل شده روح و نفس ناطقه و قوای روحانی وی از عالم روحانیّات و عالم مجردات سر رشته گرفته، و بدن و قوای جسمانی او از عالم طبیعیّات مأخوذ گردیده و چون ضدّین با هم جمع نمیشوند انسان مایل بهر یک از آنها گردید بقدر قرب و نزدیکی بآن از دیگری دور میگردد.

صفحه : ۳۲۷

اینکه است که در احادیث از معصوم رسیده (دنیا و آخرت مثل دو کفه ترازو میباشند اگر یکی بالا رود دیگری پائین میآید و در روایت دیگر تشبیه بمشرق و مغرب نموده همان طوری که نزدیک شدن بمشرق بعینه دور شدن از مغرب است و عکس آن نیز چنین است، همّ دنیا زیادتر از قدر احتیاج و نزدیک شدن بامور طبیعی بعینه دور شدن از عالم روحانی است.
پس از آنکه نهی فرموده از متابعت هوی و هوس و مال و اولاد که غرض اصلی آن تخلیه نفس است از آنچه آدمی را از یاد خدا باز دارد، امر فرموده بتحلیه نفس و مصداق کامل تحلیه محلّی شدن نفس انسانی است بزیور ملکه سخاوت که بانفاق محقق پذیرد و چنانچه گفته شد از (ماء) در مِمّا رَزَقناکُم عموم توان استفاده نمود یعنی آنچه بشما عطا نمودیم اعم از اینکه مال باشد یا علم نافع یا مقام یا جاه یا غیر آن دیگران را نیز از آن برخوردار نمائید.
از اینجا توان فهمید که سعادت انسانی در پرتو تخلیه و خالی شدن نفس از محبّت دنیا و پیروی خواهشهای نفسانی و تحلیه بفضائل اخلاقی انجام میگیرد، آری تا وقتی که قلب انسانی و آن لطیفه ربّانی از رذائل نفسانی و کثافات اخلاقی تصفیه نگردد دارای ملکه تقوی نمیگردد، و کسی که از اینکه اکسیر خدایی یعنی ایمان کامل و تقوای برخوردار نگردید هرگز شیرینی ذکر خدا بذائقه جانش نخواهد رسید اینکه است که وقت مردن که بعضی حقائق بر وی مکشوف میگردد آرزو میکند که کاش برمیگشتم بدنیا و جبران ما فات عمر خود را مینمودم، لکن متأسفانه پشیمانی فائده ندارد زیرا که وقت عمل که در آن استعداد کمال باقی بود از کفش رفته قوای استعدادی وی که میتوانست بآن سعادت خود را تأمین نماید از دستش گرفته شده و بفعلیت اخیر خود رسیده دیگر محلی برای استکمال وی باقی نمانده، و آن وقت موقع نتیجه گرفته است اگر محلی برای استکمال وی باقی بود بمقتضای فیاضیّت حق تعالی خواهش وی را میپذیرفت و بوی مهلت میداد (وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ)

صفحه : ۳۲۸

وَ لَن یُؤَخِّرَ اللّهُ نَفساً إِذا جاءَ أَجَلُها (لن) را برای تأکید مضمون جمله میآورند یعنی وقتی که مدت عمر انسان سر آمده و موقع مرگش رسید هرگز عقب افتاده نمیشود و در جای دیگر فرموده فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ سوره اعراف آیه ۳۲ وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ شاید اشاره بهمان استظهاری است که کردیم که اجل انسان موقعی میرسد که آنچه در وی از کمالات بالقوّه یعنی قابلیت و استعداد کمال در آن بوده بفعلیت رسیده باشد یعنی بانتهاء رسیده باشد و شکی نیست که افراد بشر در قابلیت و استعداد کمال تفاوت بسیار دارند هر کسی اندازه‌ای استعداد در او هست اگر آن را در مدت حیات از قوّه بفعل درآورد

سعادتمنـد مى گردد و اگر آن قوه را مهمـل گـذارد وقتى مـدتش بـآخر رسـيد يعنى بفعليت اخير خود رسـيد ديگر اصـلا لايق كمال نيست و خدا دانا و خبير و عالم است هم باعمال شما و هم بدرجه استعداد شما براى تحصيل كمال.

صفحه : ۳۲۹

سورة التغابن

اشاره

مدنيّة و هى ثمانى عشرة آية بالاجماع

[سوره التغابن (۶۴): آيات ۱ تا ۱۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الأَرضِ لَهُ المُلكُ وَ لَهُ الحَمدُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ (۱) هُوَ الَّذِى خَلَقَكُم فَمِنكُم كافِرٌ وَ مِنكُم مُؤمِنٌ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ صَوَّرَكُم فَأَحسَنَ صُوَرَكُم وَ إِلَيهِ المَصِيرُ (۳) يَعلَمُ ما فِى السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ يَعلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعلِنُونَ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۴)
أَ لَم يَأتِكُم نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمرِهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۵) ذلِكَ بِأَنَّهُ كانَت تَأتِيهِم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ يَهدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوا وَ استَغنَى اللّهُ وَ اللّهُ غَنِىٌّ حَمِيدٌ (۶) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَن يُبعَثُوا قُل بَلى وَ رَبِّى لَتُبعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلتُم وَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ (۷) فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنزَلنا وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِيرٌ (۸) يَومَ يَجمَعُكُم لِيَومِ الجَمعِ ذلِكَ يَومُ التَّغابُنِ وَ مَن يُؤمِن بِاللّهِ وَ يَعمَل صالِحاً يُكَفِّر عَنهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِى مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۹)
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئسَ المَصِيرُ (۱۰) ما أَصابَ مِن مُصِيبَةٍ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ وَ مَن يُؤمِن بِاللّهِ يَهدِ قَلبَهُ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيمٌ (۱۱) وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيتُم فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِينُ (۱۲) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِن أَزواجِكُم وَ أَولادِكُم عَدُوًّا لَكُم فَاحذَرُوهُم وَ إِن تَعفُوا وَ تَصفَحُوا وَ تَغفِرُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴)
إِنَّما أَموالُكُم وَ أَولادُكُم فِتنَةٌ وَ اللّهُ عِندَهُ أَجرٌ عَظِيمٌ (۱۵) فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم وَ اسمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنفِقُوا خَيراً لِأَنفُسِكُم وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۱۶) إِن تُقرِضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً يُضاعِفهُ لَكُم وَ يَغفِر لَكُم وَ اللّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷) عالِمُ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۸)

صفحه : ۳۳۰

(ترجمه)

سوره تغابن در مـدينه فرود آمده و آن هيجده آيه است و رأى إبن عباس بر اينكه است كه اينكه سوره در مكه فرود آمده و سه آيه

آخرش در مدینه نازل شده.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص.

تسبیح و تمجید و ستایش مینمایند ذات ایزد متعال را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (آن خدایی را) که ملك و سلطنت مخصوص باو است و حمد و ستایش نیز مخصوص (بذات کبریایی) او است و او بر هر چیزی قادر و توانا است.

ذات پروردگار آن کسی است که شما را از نیستی بهستی آورده پس بعضی از شما کافر گشتید و بعضی از شما مؤمن گردیدید و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است

آسمانها و زمین را بحقیقت و درستی خلقت کرده و تصویر نموده شما را پس نیکو

صفحه : ۳۳۱

گردانیده صورت شما را و بسوی او است بازگشت (امور)

میداند خدا آنچه را که در آسمانها است و آنچه را که در زمین است و میداند آنچه را که پنهان میدارید و آنچه را که ظاهر مینمائید (یعنی علم او محیط بهمه چیزها است) و او عالم است بآنچه در سینه‌های شما است

آیا نرسید بشما خبر کسانی که در زمان پیش کافر شدند پس چشیدند عقوبت کارشان را و برای آنان است در آخرت عذاب دردناك

آن عذاب برای آنست که می‌آمد برای آنها پیمبران با معجزه‌های روشن پس از روی تعجب گفتند آیا بشری (مثل ما) ما را هدایت میکند، پس کافر شدند و اعراض نمودند و خدا (از کفر و ایمان آنها) غنی و بی‌نیاز است، زیرا که ذات پروردگار ستوده بتمام (خصلتهای نیکو است).

کسانی که کافر شدند گمان کردند هرگز (در قیامت) مبعوث نخواهند گردید ای محمّد بگو آری قسم بپروردگار من که البتّه (در روز معاد) مبعوث میگردید پس از آن البته آگاه گردیده میشوید بآنچه کرده‌اید در دنیا، و زنده شدن شما (در قیامت) و خبردار گردانیدن شما بر خدا آسان است-

پس ای مردم ایمان آورید بخدا و رسول او و نور (قرآن) آن چنان که فرود آوردیم آن را و خداوند بآنچه می- کنید با اطلاع است روزی که جمع میکند شما را برای روز جمع و روز زیان رسیدن ببدکاران است (که سرمایه عمر خود را تلف نموده و خسران برده‌اند)، و کسی که ایمان بیاورد بخدا و عمل نیکو بکند پوشیده میشود از وی گناهانش و داخل میکند او را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جاری است و در آن بهشتها همیشه جاویدانند و اینکه است رستگاری بزرگ.

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آنها یاران آتشند و در آن جاویدانند و آتش جهنم بد بازگشتی است-

نمیرسد بکسی مصیبتی مگر باذن و خواست خدا و کسی که بخدا ایمان آورد قلب او هدایت می‌یابد و خدا بهر چیزی دانا است-

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را پس اگر اعراض نمائید و پشت کنید جز اینکه نیست که فقط (وظیفه) رسول ما تبلیغ ظاهر و آشکار است-

صفحه : ۳۳۲

خدا است و نیست الهی مگر او و باید بر خدا توکل کنند مؤمنین.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید محققا بعضی از زنهای شما و اولادان شما دشمن شمایند پس از آنان حذر نمائید، و اگر از خطای آنان گذشت نمائید و آن را بپوشید و درگذرید پس خداوند آمرزنده و مهربان است-

اینکه است و جز اینکه نیست که مالهای شما و اولادان شما فتنه و آزمایشند و نزد خدا است اجر بزرگ-
(ای مؤمنین نگاه دارید خدا و اوامر او را آن قدری که استطاعت دارید و استماع نمائید (کلام خدا را) و اطاعت کنید و در راه خدا انفاق نمائید که آن بهتر است برای شما و کسی که باز داشته شد از بخل نفسش چنین اشخاصی آنها رستگارانند،
اگر بخدا قرض دهید قرض نیکو برای شما (بچندین برابر زیاد کند) و شما را بیامرزد و خداوند بسیار شکر پذیرنده و بردبار است عالم و دانا بآنچه پنهان و آنچه ظاهر و هویدا است و غالب بر همه چیز و درستکار و حکیم است.

(توضیح آیات)

یُسَبِّحُ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحَمدُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ در اینجا و در سوره (جمعه) بصیغه استقبال یعنی (یسبّح) که دلالت بر زمان حال یا آینده دارد ذکر فرموده و در سوره (صف) بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد بیان نموده، و در جای دیگر بصیغه امر سَبِّحِ اسمَ رَبِّکَ الأَعلَی و چنانچه گفته شده اینکه تعبیرات دلالت دارد بر اینکه آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه بین آنها است از ذوی العقول مثل انواع و اصناف ملائکه و تمام افراد و اصناف بشر و انواع و اصناف جنّ و پریان یا غیر ذوی العقول مثل انواع و اقسام حیوانات و نباتات حتّی جمادات دانسته و ندانسته علی الدّوام تسبیح و تنزیه و ستایش میکنند مبدء آفرینش را و او را بپاکی یاد میکنند و همه رو باو دارند و از

صفحه : ۳۳۳

آن فرد متعال فیض میطلبند، و همه موجودات در اینکه نحو ستایش یعنی بدلالت وجود تکوینی و اعمالی که موظف بر آنند یکسانند، فرقی که هست اینکه است که صاحبان عقل از روی فهم و شعور باضافه بر دلالت تکوینی وجودشان دانسته و باختیار ستایش مینمایند.
لکن باقی اصناف موجودات اگر قبول کنیم که آنان بکلّی فاقد شعور و عقلند ستایش آنها بدلالت تکوینی است لکن بنا بر قول بعضی از حکماء که در تمام موجودات حتی جمادات ادراک و شعور قائلند آنها نیز از روی علم و شعور ستایش می- نمایند، اگر چه علم بعلم خود ندارند، بلکه در غریزه هر یک ذکر مخصوصی نهاده و بزبان مخصوص بخود مبدء خود را ستایش مینمایند و اینکه معنی را تأیید مینماید آیات قرآنی و از اخبار و احادیث نیز کاملا میتوان استفاده نمود که برای هر موجود ذکری است که مخصوص بوی است.
بعد گویا در مقام علت ستایش موجودات برآمده که چرا او را ستایش می- کنند، برای اینکه (لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحَمدُ) او پادشاه و صاحب ملک و آفریننده و روزی دهنده تمام موجودات است، اینکه است که بدلالت طبیعی خود همگی روی نیازمندی بآن بی‌نیاز مطلق دارند و علی الدّوام از او فیض میطلبند و حمد و ثنای او را میگویند و بعض افراد بشر که بزبان منکر میگرداند از جهت دلالت طبیعی و فطرت باطنی که فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها نیز همه رو باو دارند و لو اینکه علم بعلم خود ندارند وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (واو) در وَ هُوَ دلالت بر حال دارد یعنی و حال آنکه او جل و علا علاوه بر اینکه صاحب ملک و ملکوت و مجد و علو است توانا است بر ایجاد هر چیزی و اعدام آن و میداند سایر امور از قلب و انقلاب آن و تمام کارها بقدرت و توانایی او انجام میگیرد.
هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم فَمِنکُم کافِرٌ وَ مِنکُم مُؤمِنٌ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ مرجع ضمیر (هو) اللّه در آیه بالا است بعلاوه بر اینکه (هو) خودش یکی از اسماء الهی است اشاره باین است که آن خدایی که صاحب ملک و ملکوت و توانای مطلق است شما را

صفحه : ۳۳۴

آفریده و پس از آفرینش بعضی از شما افراد بشر کفران نعمت وجود نموده و بولی نعمت خود کافر شدید و انکار الوهیت نمودید و در مقام ستایش و حمد و ثناء ذو الجلال برنیامدید، و بعضی از شما سر تسلیم فرود آورده و پیرو حق و حقیقت گردیده و ایمان آوردید و بایست بدانید که خدا بتمام نیّات و آنچه در باطن خود مخفی گردانیده‌اید و آنچه میکنید دانا و بینا است.

چنانچه بعضی از مفسرین استظهار نموده‌اند آیه اشاره باین دارد که انسان در اعمال خود مختار است، زیرا که خلقت بشر را نسبت بخودش میدهد هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم خدا آن کسی است که شما را آفریده پس از آفرینش بعضی از شما کافر شدید و بعضی از شما مؤمن که آفرینش را نسبت بخودش میدهد و کفر و ایمان را نسبت بخود افراد بشر یعنی بعضی از شماها باختیار خود کافر و بعضی دیگر باختیار خود مؤمن گردیدید، و اینکه آیه بطلان گفتار اشاعره و جبریها را میرساند که گویند کفر و ایمان بدست خداست هر کس را خواست با ایمان باشد قبول ایمان مینماید و هر کس را خواست کافر باشد قبول ایمان نمینماید و سخن جبریها باضافه بر اینکه مخالف با عدل الهی است در عذاب کفّار محذورات دیگری نیز در بر دارد مثل لغو بودن ارسال رسل و انزال کتب سماوی و تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت و وعظ و اندرز و وعد و وعید و غیر اینها.

خلاصه بنا بر رأی خلاف عقل، جبریها بایستی افراد بشر را مثل حیوانات وحشی بحال خود گذارند هر کسی را خدا خواست بفطرت خود موحد گردد و هر کسی را خواست کافر گردد و اینکه گفتار بسیار رکیک و ناپسند و مخالف عقل سلیم و نیز مخالف تصدیق تمام عقلای عالم است که انسان را قابل تعلیم و تعلّم میدانند خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ وَ صَوَّرَکُم فَأَحسَنَ صُوَرَکُم وَ إِلَیهِ المَصِیرُ حق را مقابل باطل آرند یعنی خلقت آسمانها و زمین را بحق و درستی و از روی تدبیر و محکم کاری نموده نه از روی لغو و بیهوده کاری و باطل، زیرا که او حکیم

صفحه : ۳۳۵

است و کار لغو و باطل شایسته حکیم علی الاطلاق نیست.

ذات حق تعالی را حق نامند، و فعل و عمل او چون ناشی از ذات حقانی او است و از علم او بصلاح و نظام و خیراتم ناشی گردیده آن را نیز حق گویند ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الباطِلُ سوره حج آیه ۱۶ و نیز چون علّت غایی و بازگشت عمل حق تعالی ظهور فیض و فیاضیت او است، نه آنکه استکمال باشد آن را نیز باین لحاظ حق نامیده می‌شود زیرا که او سبحانه و تعالی غنی بالذات است.

او حق است صفات و افعال و آثار او تماما چون ناشی از حق گردیده حق است و باطل را در آن راهی نیست او حق و جز او همه باطل او ثابت و جز او همه عاطل او باقی و جز او همه فانی او موجود و جز او همه معدوم، پس او است حق مطلق.

خلاصه فیاضیت و علم او بصلاح سبب ایجاد ممکنات گردیده.

(من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم)

فَأَحسَنَ صُوَرَکُم در مقام امتنان بر بنی آدم برآمده و آنان را بدو نعمت بزرگ یادآوری مینماید، یکی حسن صورت و حسن سیرت که در صورت جسمانی در بهترین صورت از حیث قدّ و قامت که بدو پا راه میروند، و از حیث تناسب اعضا و تشکیل اجزاء و توازن بین قوی و مشاعر در بهترین صورت آفریده شده‌اند، و در حسن سیرت بمناسبت حسن صورت آنچه در عالم کبیر متفرّق بنظر می‌آید در سیرت انسانی مجتمعا موجود است، گاهی در بلند پروازی رتبه وی از ملک بالاتر میرود، و گاهی تنزّل را بجایی میرساند که از هر حیوانی پست‌تر میگردد قوله تعالی لَقَد خَلَقنَا الإِنسانَ فِی أَحسَنِ تَقوِیمٍ ثُمَّ رَدَدناهُ أَسفَلَ سافِلِینَ سوره تین آیه ۴ و ۵ اشاره

بمرتبه عروج و نزول انسان دارد که در خلقت در بهترین مراتب خلقت وی را قرار دادیم لکن از آن مقام قدس که داشته خود را در پائین‌ترین منازل فرود آورده.

وَ إِلَيهِ الْمَصِيرُ نعمت دیگر که غایت و نتیجه خلقت است بازگشت بشر و تمام موجودات است بسوی او که تمامی موجودات در طریق استکمال قدم میزنند و چون کامل مطلق او است همه بسوی او شتابانند (هو المبدئ و المعید) همه از او

صفحه : ۳۳۶

و مبدء او، و بازگشت امور بسوی او است أَلا إِلَى اللّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.

مخصوصا انسان دانسته یا ندانسته بتمام قوی و مشاعر کوشش میکند که خود را بکمال برساند و بمبدء وجود نزدیک گردد، و اگر اینکه بازگشت برای وی نبود وجود و خلقت او لغو مینمود، بلکه چون بسیاری از موجودات بطفیل وجود وی آفریده شده‌اند، وجود همه آنها لغو و بی‌ثمر میگردید پس جا دارد که مقام مقدس ذو الجلال با عظمت و قدسی که دارد بعد از بیان خلقت انسان بخود ببالد و به فَتَبارَكَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقِينَ خود را ستایش نماید.

يَعلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ يَعلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعلِنُونَ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ مرجع ضمیر یعلم (هو) در آیه بالا است یعنی آن کسی که شما و تمام موجودات را بحق و حقیقت و مطابق حکمت و نظام جمیل آفریده او عالم و دانا است بآنچه در آسمانها و زمین است، و میداند آنچه را که پنهان از نظر گردانیده و آنچه را که ظاهر و هویدا است.

اینکه آیه مربوط است بآیه بالا- خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ بِالحَقِّ و اشاره باین که عمل محکم و درست کاری که مطابق حکمت و نظام باشد هر گاه از عاملی سر زند بدلیل عقل شاهد صادقی است بر اینکه عامل آن از روی علم و تدبیر و حکمت چنین عمل محکمی را نموده، نه اینکه از قبیل تصادف و اتفاق باشد، واقعا کسی که بنظر اجمالی سرتاسر موجودات را بنگرد و ارتباط و بهم بستگی موجودات را در نظر گیرد و اندکی از آن همه حکمتهای غیر متناهی که در وجود هر یک گذارده شده و همه را با هم آراسته گردانیده و هر یک را بانجام کاری موظف نموده که از دیگری چنین کاری نیاید و همه مسخر امر او دست بدست هم نهاده و اینکه نظام بدیع آفرینش را تشکیل میدهند، چنین کسی بدون تأمّل در مقابل مبدء آفرینش سر تسلیم فرود آورده و حمد و ستایش یزدان پاک را مینماید و بدل و زبان اعتراف و

صفحه : ۳۳۷

اذعان مینماید که مبدء متعال عالم و حکیم و قادر و متصف بتمام صفات جلال و اوصاف جمال و کبریایی است و همان طوری که خود را باسماء الحسنی ستوده و معرفی نموده تصدیق مینماید که علم حضوری او بظاهر و باطن موجودات احاطه دارد وَ ما يَعزُبُ عَن رَبِّكَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذلِكَ وَ لا أَكبَرَ إِلّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ«۱».

وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ تخصیص بعد از تعمیم برای اهمیّت مطلب است و با آنکه قوله تعالی در آیه بالا يَعلَمُ ما تُسِرُّونَ عموم دارد و شامل میگردد آنچه ظاهر و آنچه مخفی از انظار است و از جمله آنها اموری است که در سینه‌ها مخفی گردیده برای اهمیت امور قلبی تذکر میدهد که از صفات نکوهیده برجسته منافقین اینکه است که در ظاهر اظهار ایمان مینمایند و باطن آنها مملو از حسد و نفاق و صدها امراض باطنی است و گمان میکنند کسی مطلع بر اسرار آنان نیست و چنانچه در سوره منافقین گفته شده نفاق را سپر خود قرار داده‌اند که بدورویی و تظاهرات و دروغشان مردم را فریب داده و کسی متعرضشان نشود.

و چنین مردمان منافقی بایستی بدانند که خدا عالم است بآنچه از نفاق در سینه‌های خود مخفی گردانیده‌اند و گمان نکنند کسی را بر آن اطلاعی نیست بلکه خدا و رسولش و مؤمنین می‌بینند آنچه را عمل میکنند.

أ لَم يَأتِكُم نَبَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبلُ فَذاقُوا وَبالَ أَمرِهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ وَبال در لغت بمعنی ثقل و سنگینی است چنانچه باران بزرگ قطره را به مناسبت سنگینی آن را وابل گویند.

---

(۱) سوره یونس آیه ۶۲ پنهان نمیماند از پروردگار تو بقدر مثال ذره‌ای که در زمین باشد و نه در آسمان و نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر مگر آنکه در کتاب ظاهر است. اشاره به اینکه آنچه در عالم واقع گردد از کوچك و بزرگ همه در احاطه علم حق تعالی ظاهر است،

صفحه : ۳۳۸

برای تنبّه مؤمنین و تهدید فاسقین فرموده آیا خبردار نشدید از حال کسانی که جلوتر از شما کافر گردیدند و ایمان نیاوردند که عاقبت کار آنان چگونه گردید و به وبال عمل زشت خود رسیدند و تلخی مکافات عمل خود را چشیدند مثل قوم عاد و ثمود و قوم فرعون که بعضی بباد سرسر و بعضی بغرق و بعضی بصیحه آسمانی و غیر آن هلاک گردیدند و همین عذاب دنیا برای آنان کافی نیست بلکه در قیامت برای آنها عذاب دردناک آماده شده.

آیه اشاره باین است که برای کفّار و فسّاق و معاندین دو نحو عذاب مهیّا گردیده و دو طور پاداش اعمال نکوهیده زشت خود را می‌بینند طوری از آن در همین زندگانی دنیایشان که آن را مکافات نامند ظاهر میگردد چنانچه از حکایت پیشینیان و امم پیمبران که در کفر و مخالفت امر حق تعالی و اذیّتهایی که نسبت باولیاء و سفراء الهی روا داشتند عذاب آسمانی برای آنان فرود می‌آمد.

و دیگر عذاب جهنم که بسیار دردناک است اشاره به اینکه عذاب دنیا نسبت بعذاب آخرت مانند چشیدن است نسبت بخوردن و همین طوری که چشیدن چیزی هیچ طرف مقایسه با خوردن آن نیست عذاب دنیا و لو آنکه بسیار سخت و ناگوار بنظر آید آن را مقایسه با عذاب آخرت نتوان نمود زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است و نیز عذاب دنیا فقط در بدن سرایت مینماید عذاب آخرت روح و بدن و جان آدمی را میسوزاند و نیز عذاب دنیا غالبا برای تنبه خود شخص یا دیگران است و در بسیاری از موارد از روی غضب ناشی نشده بلکه از روی حکمت انجام گرفته لکن عذاب آخرت و آتش جهنم از سخط الهی شعله‌ور گردیده.

خلاصه چنانچه بعیان می‌بینیم اگر ظالمی بکسی ظلم کند ظالم دیگری بر وی مسلط میگردد، اگر عرض کسی را ببری عرض تو را خواهند برد، اگر کسی را بناحق بکشی عاقبت کشته خواهی شد، بطوری مکافات جریان دارد که بعضی از بیخردان که ایمان پا بجایی ندارند گمان میکنند جهنم موعود همین مکافات دنیوی است، و هر کسی در همین دنیا بمکافات عمل خود میرسد.

صفحه : ۳۳۹

و نیز دیگر ندانسته‌اند که مکافات دنیوی یک نحو آثار قهری است که از عمل بد تراوش نموده و عکس العمل است زیرا دنیا جای مهلت و آخرت جای مجازات و محل بازگشت عمل است، و فعلیت هر موجودی و نحوه شخصیت هر فردی از بشر با خواص و آثاری که مترتب بر اعمال آن گردیده در نشأ آخرت هویدا می‌گردد باضافه مکافات اعمال و آن اثریکه غالبا مترتب بر خبث عمل میشود نمونه‌ای از آن نیز در اینجا هویدا میگردد زیرا عوالم مخصوصا عالم دنیای انسان و آخرت آن بهم چسبیده و متصل بیکدیگر است اینکه است که غالبا عمل هر گاه خوب باشد یا بد هر یک بمناسبت خود آثاری از خود بروز میدهد لکن کلیّت ندارد و اینکه میبینیم و گمان میکنیم بعضی از ظالمین و کفار همیشه بخوشی و کامیابی میگذرانند تمام مجازات آنان در قیامت داده میشود و اگر غیر اینکه باشد با عدل خدا منافات دارد ذلِكَ بِأَنَّهُ كانَت تَأتِيهِم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ فَقالُوا أَ بَشَرٌ يَهدُونَنا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوا ذلِكَ اشاره بآیه بالا- است یعنی گمان نکنید به وبال دنیوی و بعذاب دردناک- قیامت که مجازات میشوید خدا بکسی ظلم نموده و شما را مبتلا

بعذاب دنیا و آخرت گردانیده.

چنین نیست بلکه پس از اتمام حجت و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و معجزات ظاهر که با اینها دیگر جای شك و تردیدی برای عاقل باقی نمیماند دعوت حق تعالی بمردم رسید و آنها پس از دانستن از روی تفرعن و کبر لجاجت نموده انکار کردند و زیر بار اطاعت نرفتند و قبول ننمودند بعذر آنکه پیمبران نیز مثل ماها بشری میباشند ما چگونه مطیع آنها گردیم دیگر ندانستند اگر چه آنها در لوازم بشریّت مثل باقی افرادند لکن در جهات روحانی مرتبط بعالم علوی و عالم ما فوق الطبیعه گردیده و از آنجا فیض گرفته و بافراد میرسانند.

وَ استَغنَى اللّه‌ُ وَ اللّه‌ُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ و خدا غنی بالذات و بی‌نیاز است نه کفر کسی باو ضرر میرساند و نه ایمان

صفحه : ۳۴۰

کسی باو نفع میدهد همه موجودات نیازمند باو و او بی‌نیاز مطلق است و کاملی است که هر کمالی یا هر جمال و جمال و بهایی در هر کجا ظاهر گردد همه تظاهرات فیض اقدس او است، کامل از او کمال یافته ناقص از فیض او محروم مانده و نفع و ضرر عمل هر کسی عاید بخودش میگردد.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَن يُبعَثُوا قُل بَلى وَ رَبِّي لَتُبعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلتُم در اینکه آیه حق تعالی قسم بذات مقدس خود یاد نموده با چند تأکید که کسانی که کافر شدند و قبول اسلام ننمودند چنین گمان نکنند که هرگز مبعوث نخواهند شد و حشر و نشر و معادی در کار نیست البته محقق و مسلم است که مبعوث میگردند و خبردار میشوند بآنچه در دنیا کرده‌اند.

و اینطور تأکید در مقابل سخن رکیك آنها آورده که میگفتند (اذا مات فات) انسان وقتی مرد فانی میگردد و پس از فناء چگونه ثانیا زنده میگردد اینکه است که برای اهمیت مطلب خطاب به پیمبر خود صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمود که بگو آری قسم بپروردگار من که البته محققا شما زنده میشوید و از اعمال نیك و بد خود خبردار می گردید بآنچه کرده‌اید و برای تأکید و محقق بودن امر قیامت جمله (لتعبثن) و جمله (لتنبئنّ) را بقسم و نون تأکید ثقیله که تمامی اینها برای تأکید کلام است ضمیمه نموده و ثابت مینماید که البته شما در قیامت مبعوث خواهید گردید و پس از آنکه مبعوث گردید محققا خبردار میشوید بآنچه در دنیا از اعمال خوب یا بد کرده‌اید و مطابق آن جزا داده خواهید گردید.

وَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ اشاره به اینکه زنده گردانیدن شما در قیامت برای خدا آسان است آن کسی که شما را از نیستی بهستی آورده و اجزاء بدن شما را با هم تشکیل داده البته قدرت دارد که پس از تفرق اجزاء ثانیا روح شما را برگرداند ببدن دنیوی شما قوله تعالی

صفحه : ۳۴۱

ما خَلقُكُم وَ لا بَعثُكُم إِلّا كَنَفسٍ واحِدَةٍ«۱».

شاید اشاره باین باشد که گمان نکنید حیات اخروی شما یك خلقت دیگری باشد و شما غیر آن گردید که در دنیا زندگانی مینمودید بلکه همین وجود دنیوی با صورت حسّی شما است که در قیامت ثانیا بروز و ظهور مینماید شما در عالم قیامت همان شخصی میباشید که در دنیا زندگانی مینمودید منتهی در موقع قیامت پس از سیر نوردی آنچه در ابتداء آفرینش در خلقت شما بالقوه و بطور استعداد پنهان بوده بمرتبه ظهور و بروز میرسد.

خلاصه شما در روز حشر همانید که در دنیا زندگی مینمودید فرقی که هست اینجا جای عمل و استکمال است آنجا جای نتیجه گرفتن و بکمال رسیدن است.

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلنا وَ اللّه بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ خطاب بکفّار نموده که بخدا و رسولش ایمان آریـد و بآن نوری که فرود آوردیم بگروید.

ظاهرا مقصود از نور در اینجا قرآن است که از معـدن صـدق و حقیقت بتوسط ملک حامل وحی بقلب رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمده.

و قرآن را نور نامیده زیرا که نور چیزی را گویند که ظاهر بذات خود و ظاهر کننده و نماینده غیر باشد.

قرآن نـور اسـت زیرا کـه هر آیه بلکه هر کلمه‌ای از آن شاهـد بر صـدق او است، و همـان طـوری که در پیـدایش نـور محتـاج بچیز دیگری نیستیم که آن را نشان دهـد بلکه خود بخود پیـدا است، قرآن نیز چنین است هر کس رجوع بآیات معجز نمای قرآن نماید و انـدکی تـدبّر در آن بنمایـد بـاوّلین نظر حقـانیت آن را در ضـمن فصاحت در گفتار و بلاغت در کلمات مینگرد چه رسـد بمعانی و اسراری که در هر آیه‌ای از آن هویدا است.

---

(۱) سوره لقمان آیه ۲۷ نیست آفرینش شما و مبعوث شدن شما در قیامت مگر مثل یک شخص

صفحه : ۳۴۲

و نیز قرآن منوّر غیر است و همان طوری که بنور حسّی هر چیزی از محسوسات را توان دید و نور رهنمای بشر است که بآن هدایت می‌گردد و راه را از چاه تمیز میدهـد و از پرتگاه در امان میگردد و بتوسط نور مقاصد خود را انجام میدهد، قرآن نیز که نور معنوی است چنین است که حقـایق و معنویـات را روشن می‌گردانـد و آدمی را از پرتگـاه جهـالت و بی‌خردی بنور دانش رهـبری میکنـد و حفظ مینمایـد.

وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ شاید اشاره باین باشد که خدا عالم و بینا است که شما افراد بشر راجع باین نور که پرتوی است از نور حقیقی و از سـماء قـدرت بر ارض ممکنات تابیـده تا آنکه از کجروی که در اثر تاریکی عالم طبیعت شـما را فرا گرفته چه خواهید کرد آیا طریق سعادت خود را پیدا مینمائید یا نه و شما نسبت باین امانت الهی چه طور رفتار مینمائید.

آیا بشـکرانه اینکه نعمت بزرگ قرآن را پیش روی خود نهاده و در مقابل عظمت آن سـر تعظیم فرود آورده و دسـتور العمل روزانه خـود قرار داده و مطیع اوامر و نواهی آن می‌گردیـد یـا کفران نعمت نموده قرآن و اینکه کلاـم مقـدس الهی را پشت سـر انـداخته و بدلخواه خود عمل می‌کنید.

یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ ذلِکَ یَومُ التَّغـابُنِ وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ وَ یَعمَل صالِحاً یُکَفِّر عَنهُ سَیِّئاتِهِ (یوم) چون ظرف است متعلق میخواهد اینکه است که مفسـرین گوینـد (یوم) یا متعلّق بآیه جلو (لتنبؤن) میباشـد که در معنی البته شـما خبردار می‌گردید در روزی که جمع می‌کنند شما را.

یا آنکه کلامی در تقـدیر است (اذکروا یوم) یاد کنید روزی را که خدا جمع می‌کند شـما را برای روز جمع، و تمام قرّاء (یجمعکم) بیاء خوانده‌اند یعنی جمع میکند شما را و یعقوب (نجمعکم) بنون قرائت نموده روزی که ما جمع میکنیم شما را مفادش یکی است.

صفحه : ۳۴۳

یکی از نامهـای قیـامت (یوم الجمع) است و مفسـرین گوینـد اینکه قیـامت را (یوم الجمع) نامیـده باعتبار اینکه است که خلق اولین و آخرین در آن روز بـا هم جمعنـد یـا برای اینکه است که در آن روز انبیـا بـا امت خود و ظالم با مظلوم جمع میگردنـد یا برای اینکه قیـامت بیوم الجمع نامیـده شـده که جـامع جزاء و حسابست و در آن روز هم بحساب مردم رسـیدگی میشود و هم جزای اعمال آنان

داده میشود (منهج الصادقین) و ممکن است توجیه دیگری در آیه بشود زیرا که جمله اول یعنی یَومَ یَجمَعُکَم شامل می گردد آنچه را که مفسرین در تفسیر آن گفته‌اند. و البته در اضافه نمودن جمله (لیوم الجمع) سرّ دیگری مکنون است و گر نه تکرار لازم آید و تکرار مناسب کلام فصیح نیست، و نیز از لام (لیوم الجمع) چنین استفاده میشود که تسمیه نمودن روز قیامت را (بیوم الجمع) نکته‌ای در کلام است.

در کتاب (معاد یا آخرین سیر بشر) که یکی از تألیفات اینکه ناچیز است راجع بچگونگی جامعیت انسان در قیامت اندازه‌ای بحث نموده‌ایم و در آنجا بعد از بیاناتی گفته‌ایم:

(معاد) بازگشت و رجوع انسان است بعینه بتمام مراحل و نشآتی که از آن مرور نموده زیرا که قیامت آخرین درجات کمال انسانی است و کمال به تمامیّت تحقق پذیرد، و تمامیت انسان وقتی است که از تمام مراتب وجود گذشته باشد.

وقتی انسان کامل در طریق راه نوردی از تمام نشآت و مراتب خلقت یعنی عالم حسی که اولین پیدایش وی است در عالم طبیعی و عالم نفسانی و عالم عقلانی گذشت و بمرتبه روحانی رسید و دارای کل مراتب گردید و از گوهر گران بهاء و کمالات هر عالمی توشه‌ای برداشت و فعلیات تمام عوالم را در خود اندوخته گردانید، آن وقت جامع نشآت سه گانه حسی، عقلی، روحانی و حاوی کل عوالم وجود و نسخه جامعه کل کمالات و مظهر اتم و نماینده صفات سبحانی میگردد و قیامت محل اقامتگاه او است

صفحه : ۳۴۴

زیرا که عوالم وجود در طول یکدیگرند هر عالی مشتمل بر دانی و هر دانی تحت وجود عالی نشو و ارتقاء مینماید، پس انسان وقتی بکمال میرسد که دارای تمام عوالم گردیده باشد.

و انسان ناقص که نشآت وجودی که مبدء آفرینش برای استکمال وی مهیا نموده بکمال نرساند و آنچه در وی از تحصیل کمال بالقوه و در استعداد وی موجود بود بسوء اختیار خود آن را بیهوده تلف نمود در آخرین سیر او (قیامت) عوض آنکه جامع تمام کمالات گردیده باشد جامع تمام رذائل گردیده و عوض آنکه در مقام عزت و جوار قرب الهی بیاساید و تمام موجودات خدمتگزار وی باشند خود را در مورد سخط الهی و در (اسفل سافلین) طبیعت و بعد از رحمت ایزدی قرار داده آن وقت مبتلا بعذاب و کیفر اعمال و اخلاق نکوهیده خود میگردد.

خلاصه انسان پس از آنکه مراتب سیر خود را بپایان رسانید و دارای کلّ عوالم یعنی دارای تمام مراتب و درجات وجودی که لایق بخود و بآن نحوی که در مبدء آفرینش برای وی تعیین شده که هر فردی بایستی بآن درجه رسد و بفعلیت اخیر خود نائل گردید و جامعیت و وحدت وجود خود را دریافت بایستی بمناسبت تمامیت و جامعیت وجود او پس از خرابی و مضمحل گردیدن اینکه عالم دنیا در خور تمامیّت و وحدت او عالمی برای او بپای گردد که با وحدت آن جامع و حاوی تمام عوالم و همه در محیط او باشند و آن عالم قیامت است که تمام افراد در صعید واحده با هم اجتماع دارند اینکه است که فرموده (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ).

و شاید باین مناسبت یعنی بمناسبت اینکه قیامت آخرین ظهور و پیدایش عالم انسانی است که انسان بعد از طی تمام عوالمی که در راه نوردی بایستی بپیماید و آخرین محل اقامتگاه او است آن عالم قیامت است و باین مناسبت عالم قیامت را بعالم جمع نامیده‌اند.

(و اللّه عالم باسرار کلامه) و جمله ذلِکَ یَومُ التَّغابُنِ اینکه توجیهی را که کردیم تأیید مینماید زیرا تغابن از ماده غبن مأخوذ گردیده، و غبن در اینجا استعاره از تاجری است که در

صفحه : ۳۴۵

معاملات خود زیان برده و علاوه بر آنکه سودی عایدش نشده خسران هم برده و سرمایه خود را تلف گردانیده.

چنین است حال کفّار و اشقیاء در قیامت که سرمایه عمری که میتوانستند بآن کمالات و فیوضات تمام عوالم وجود را در خود اندوخته گردانند و سیادت و برتری بر تمام خلق عالم پیدا نمایند بیهوده تلف نموده و در قیامت مثل تاجر ورشکسته بحسرت و ندامت مبتلا میگردند.

و تغابن چون از ماده (تفاعل) است و بایستی بین دو نفر باشد اینکه است که در توجیه آن گفتاری از مفسرین نقل شده:

اول بروایت طبرسی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکند که پس از آنکه از حضرتش از معنی اینکه آیه سؤال نمودند فرمود هیچ بنده‌ای نیست که برود در بهشت مگر آنکه جای وی را در دوزخ باو بنمایند برای آنکه شکر کند و گویند اگر بد عمل بودی جایگاه تو جهنم بود و هیچ بنده‌ای نیست که در جهنم رود مگر آنکه جایگاه او را در بهشت بوی بنمایند که اگر عمل خوب داشتی جای تو در بهشت بود آن وقت حسرت او زیاد میشود پس در آن روز مؤمن مقام کافر را بارث میبرد اینکه است که در سوره مؤمنون در باره مؤمنین فرموده الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ و یوم التّغابن باین معنی است.

دوم تغابن از باب تفاعل مشتق از غبن است و آن اخذ شرّ و ترک خیر است، یا اخذ خیر و ترک شرّ است، و چون کافر حظّ خود را از آخرت ترک نموده و حظّ خود را از دنیا اخذ نموده پس ترک خیر و اخذ شرّ نموده، پس در آن روز غابن و مغبون هر دو ظاهر گردند. (طبرسی) سوم- تغابن باعتبار اینکه است که در روز قیامت تمام خلائق مغبون باشند و هر یک نسبت بخود پشیمان و حسرت خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم، و مؤمن حسرت خورد که کاش بیشتر از آنچه کردم عمل خوب کرده بودم.

اینکه توجیه سوم هم باعتبار لفظ تغابن مناسب‌تر بنظر میآید و هم باعتبار معنی

صفحه : ۳۴۶

زیرا که در اصل خلقت انسان قوه و استعدادی مأخوذ گردیده که هر قدر دارای کمال گردد باز قابل زیادتی است و حدّ یقف ندارد زیرا چنانچه معلوم است فضیلت انسان بر تمام موجودات روی همین اصل است پس جا دارد که مؤمن با تقوی وقتی آن مقامات بلندی که برای نیکوکاران مهیا گردیده مینگرد حسرت خورد که کاش بیشتر از اینکه کار نیک کرده بودم تا آنکه مقام بلندتری را احراز نموده بودم و کافر حسرت خورد که کاش ایمان آورده و کار نیک نموده بودم، پس نظر باین معنی اتّصاف قیامت (بیوم التّغابن) صادق آید که هر یک نظر بدیگری که او را فوق خودشان مینگرند مغبون مینماید.

و بروایت ابو هریره حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین فرموده که هیچ بنده‌ای از نیکوکار یا بدکار نیست بهشتی باشد یا جهنمی مگر آنکه در قیامت حسرت خورد بدکردار چرا بد کردم نیکوکار چرا عمل نیک بیشتر نکردم. (ابو الفتوح) وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ وَ یَعمَل صالِحاً یُکَفِّر عَنهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ پس از آنکه در آیه بالا اشاره ببعضی از اوصاف قیامت نموده و آن را (بیوم جمع و یوم تغابن) معرفی نموده در بیان مقام اهل محشر برآمده و از کافر و مؤمن، که هر یک بجزای عمل خود خواهند رسید کسانی که با ایمان و عمل صالح وارد قیامت گردند سه فضیلت در باره آنان اجراء میگردد:

یکی آنکه در اثر ایمان و عمل صالح گناهان و سیئات آنها پوشیده و بی اثر میگردد.

و دیگر داخل میگردند در بهشتهایی که در زیر درختهای آن آب جریان دارد.

سوم- خالِدِینَ فِیها همیشه در چنین بهشتهای پر نعمت جاویدانند ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ مخلّد بودن در بهشت از بالاترین فوز و سعادت بشر بشمار میرود.

صفحه : ۳۴۷

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ خالِدِينَ فِيها وَ بِئسَ المَصِيرُ اينكه غالبا نعمت بهشتيان و عـذاب جهنميان را در مقابـل هم انـداخته شايـد اشاره بـاين باشـد، بقـدرى كه بهشتيـان از نعمت بهشت كه در اثر ايمـان و عمـل نيك خودشان برخوردار گرديده‌انـد بهمان درجه عذاب كفّار كه در اثر كفرشان مترتب گرديده سـخت و ناگوار است و بالاترين عذاب آنها خلود در آتش جهنم است مگر اينكه چون رحمتش غالب بر غضب او است شايد در محل قابل تخفيف در عذاب آنان بشود.

ما أَصابَ مِن مُصِيبَةٍ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ وَ مَن يُؤمِن بِاللّهِ يَهدِ قَلبَهُ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ كلمه يَهـدِ در آيه چهار طور قرائت شـده ابو عبيده بفتـح يـاء (يهـد) ابو- حاتم و سـلمى بضمّ ياء (يهـد) و ضم باء قلبه و طلحـة بن مصـرف با نون قرائت كرده و عكرمه و عمر بن دينار (يهـدأ قلبه) با همزه قرائت كرده‌اند. (ابو الفتوح) آيه در مقام اينكه است كه ببشـر بفهماند كه هر مصـيبت و امر ناگوارى از مرض و مرگ و فقر و آنچه ناگوار بنظر مى‌آيد تماما بخواست خدا و فرمان او انجام گرفته نه آنكه گمان شود چيزى در عالم يا واقعه‌اى كه رخ ميدهـد از قبيـل تصادفات يا بحسب امور طبيعى واقع گرديـده بلكه كسانى كه ايمان بخـدا آورده و قلب آنها بسوى حق هـدايت يافته (لا مؤثّر فى الوجود الا اللّه) را نصب العين خود قرار داده‌اند چنين اشخاصـى بنور قلب خود مشاهده مينمايند كه علت حقيقى او است و چشم از اسـباب پوشـيده و نظر بمسبّب الاسـباب دارند و سبب و مسبّبات را تماما منطوى در علم حق تعالى و علم ازلى او را محيط بر همه چيز ميدانند و چنين كسـى كه قلبش هدايت يافته بقضاء و رضاى الهى تن ميدهد و از آنچه براى وى پيش آيد راضى و خشنود است و بدل و زبان شكر گويا است.

صفحه : ۳۴۸

وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ از طرف حضـرت حق تعـالى امر رسـيده بتمـام افراد بشـر كه اطـاعت نمائيـد رسول خـدا را و لو اينكه اطاعت رسول در واقع همان اطاعت خدا است كه اوامر و نواهى كه از طرف حق تعالى مأمور گرديده بمردم برساند لكن شايد براى اهميت اطاعت امر رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه مرادف گردانيده اطاعت رسول را با اطاعت خدا.

فَإِن تَوَلَّيتُم فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِينُ اشاره به اينكه اگر اطاعت كنيـد نفع آن عايـد خودتان ميگردد و اگر اعراض كنيد و از امر رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم رو گردانيد ضررش عايد خودتان ميگردد آنچه وظيفه پيمبر ما است تبليغ رسالت است، وقتى كه حضـرتش وظيفه خود را انجام داد و بنيكوتر وجهى و شـيرين‌تر بيانى تبليغ رسالت نمود كفر و ايمان شما ضرر و نفعى براى او ندارد قوله تعـالى لَستَ عَلَيهِم بِمُصَيطِرٍ إِلّا مَن تَوَلّى وَ كَفَرَ سوره غاشـيه آيه ۲۲ و ۲۳ اشـاره بهمين است كه فقـط وظيفه تو اينكه است كه تبليغ رسالت نمايى و نتوانى آنها را ملجأ بايمان گردانى.

اللّهُ لا- إِلهَ إِلّا هُوَ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (توكيـل) در لغت بمعنى اعتمـاد نمودن بغير است و اينكه كسـى را قرار دهى نائب از طرف خود، و و كيل فعيل بمعنى مفعول است، قوله تعالى وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلًا يعنى امور خود را باو واگـذار كن كه كافى باشـد براى تو و متولى و عهـده دار امور تو باشـد و نيز قوله تعالى حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَكِيلُ (راغب) پس از آنكه بكلمه توحيـد تذكر ميدهد كه نيست الهى كه مسـتحق پرسـتش باشد مگر ذات پاك احديت بمؤمنين امر فرموده كه بايستى اعتماد و اتكاء شـما در تمام امور بخدا باشد اشاره به اينكه لازمه ايمان واقعى چنين است زيرا كسـى كه از روى حقيقت ايمان آورد و الوهيّت و خالقيت و ربوبيت را تماما منحصر باو دانست

صفحه : ۳۴۹

البته در تمـام امور چشم بكرم او دارد و تمـام امور خود را باو واميگـذارد و دل بكرم او مى‌بنـدد و صـلاح خود را در آن ميبينـد كه براى او تقدير نموده، و چنين كسـى ديگر چون و چرايى در آنچه بر او پيش آمد ميكند نمينمايد زيرا كه او را حكيم على- الاطلاق

میداند.

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِن أَزواجِکُم وَ أَولادِکُم عَدُوًّا لَکُم فَاحذَرُوهُم وَ إِن تَعفُوا وَ تَصفَحُوا وَ تَغفِرُوا فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَحِیمٌ خطاب بمؤمنین نموده که بعضی از زنهای شما و اولادان شما دشمن شمایند از آنان حذر کنید.

مفسرین در شأن نزول آیه گوینـد اینکه آیه در باره عوف بن مالک اشـجعی فرود آمـده که او دارای زن و فرزنـد و مال بسیار بود خواست از مکّه بمدینه هجرت نماید اهل و فرزندانش بنای گریه و فغان نمودند که ما را میگذاری و ما بی تو نتوانیم صبر نمائیم آن وقت اینکه آیه فرود آمد که ایشان دشمن شمایند و از آنها حذر نمائید.

لکن ظاهرا آیه عموم دارد شامل میگردد تمام کسانی را که پا بند زن و اولاد و باقی حظوظات دنیوی میباشند و اینکه علاقه و دلبستگی مانع پیشرفت آنان و سبب شقاوت آنها گردیده، زیرا که محبّت خدا با محبّت دنیا با هم جمع نمیشود و بعض مصادیقش اینکه است که امر فرموده از اینها حذر کنید و دل بمحبت آنها نبندید و بدلخواه آنها دست از پیمبر اکرم برندارید بلکه رضایت خدا و رسول خدا را مقدم دارید و با او بمدینه هجرت نمائید.

وَ إِن تَعفُوا وَ تَصفَحُوا وَ تَغفِرُوا فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَحِیمٌ مفسرین گوینـد کسانی را که زن و فرزنـدانشان مانع شدنـد که از مکّه بمـدینه هجرت نماینـد پس از آنکه دیدنـد مهاجرین دارای علم و فقه و از پرتو نفس قدسی رسول اللّه دارای کمالات روحانی گردیـده‌اند اینها در مقام خطاب و عتاب با اهل و

صفحه : ۳۵۰

عیال خود برآمدنـد که شما مانع از سعادت ما گردیدیـد و نگذاردید که بمدینه هجرت کنیم تا آنکه مثل مهاجرین دارای کمالات گردیم اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد که آنها را عفو کنید و ببخشید زیرا که خدا آمرزنده و مهربان است.

و شایـد آیه اشاره باین باشـد که و لو اینکه از بعض اولادان و زنهای خود دشمنی و عداوت احساس نمائید در مقام انتقام برنیائید و نخواهید آنان را زجر نمائید بلکه از خطاها و لغزشهای آنها چشم بپوشید همانطور که خداوند آمرزنده و مهربان است شما نیز نسبت بعیالات خود نماینده اوصاف الهی باشید و آنها را ببخشید و زجر نکنید بلکه نسبت بآنها مهربانی نمائید.

إِنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ وَ اللّه عِندَهُ أَجرٌ عَظِیمٌ (فتن) در لغت بمعنی داخل نمودن طلا در آتش است و در چنـد معنی استعمال شـده یکی داخل کردن انسان را در آتش مثل قوله تعالی ذُوقُوا فِتنَتَکُم یعنی بچشید عـذاب خودتان را، و گاهی استعمال میشود در چیزی که از او عذاب حاصل میگردد مثل قوله تعالی أَلا فِی الفِتنَةِ سَقَطُوا یعنی در عذاب سقوط نمودند.

و گـاهی در اختبـار و امتحـان حاصـل میگردد مثل قوله تعالی إِنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ اموال و اولاد را فتنه نامیـده باعتبار اینکه باینهـا انسـان امتحان می‌گردد، و آزمایش میشود، و نیز مال و اولاد را دشـمن نامیـده در قوله إِنَّ مِن أَزواجِکُم وَ أَولادِکُم عَدُوًّا لَکُم باعتبار آن فسادهایی که از قبل اینها مترتب می- گردد، و نیز اینها را زینت نامیـده در قوله تعالی زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ الـخ باعتبار اینکه مردم خود را باینها می‌آراینـد، و تمام اینها برای امتحان و اختبار است چنانچه فرموده الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ (مفردات راغب) از اینکه آیه میتوان استفاده نمود که مـال و اولاد امتحان بزرگ بشـر اسـت کسـی که نه دارای مـال باشـد و نه اولاـد کمتر چیزی باعث گناه و خطای وی می- گردد زیرا بیشتر خطا کاریهایی که در عالم واقع میگردد روی اصل محبت مال

صفحه : ۳۵۱

و اولاد است مخصوصا اولاد که غالبا پدر و مادر برای محبت اولاد و برای معاش آنها و آتیه آنها داخل هر عمل حرامی مثل تقلب و

کم فروشی و دزدی و غیر آن میگردند که باولادشان بد نگذرد.

لکن کسی که از بوته امتحان درست بیرون آید و محبت مال و اولاد وی را باز ندارد از محبت خدا و فرمان او را در همه وقت مراعات نماید و لو آنکه لطمه به جانش یا مال و اولادش وارد گردد بلکه در موقع لزوم همه را در راه رضای او فداء نماید جا دارد که بفرماید برای چنین کسی اجر عظیم است چنانچه فرموده وَ اللّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ

عبد اللّه بن زید از پدر خود چنین روایت میکند که روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در منبر خطبه میخواند حسن و حسین علیهما السلام از در مسجد وارد شدند و پیراهن سرخی در برداشتند چون کودک بودند میافتادند و برمیخاستند حضرت از منبر پائین آمد و آنها را در بغل گرفت و بالای منبر برد و بر ران مبارك خود نشانید و فرمود:

صدق اللّه إِنَّما أَموالُکُم وَ أَولادُکُم فِتنَةٌ من چون اینکه بچه را دیدم صبر نکردم تا خطبه تمام شود و آنها را در بر گیرم پیمبران اگر چه مکرر میگفتند أَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم لکن در اینجا شاید پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میخواسته مقام و منزلت حسنین را بمردم بفهماند که بدانند پیمبر اکرم چقدر آنها را دوست میداشته شاید بعد از خودش مراعات حق آنها را بنمایند و اطاعت و محبت آنها را بر خود فرض دانند.

(منهج الصادقین) فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم وَ اسمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنفِقُوا خَیراً لِأَنفُسِکُم تمام افراد بشر را یا تمام مؤمنین را مخاطب قرار داده و امر فرموده بقدری که قوّه و توانایی دارید تقوی و پرهیزگاری نمائید و بشنوید و اطاعت کنید و انفاق نمائید زیرا که در انفاق نمودن خیر و خوبی است برای شما.

در اینکه آیه بچهار چیز امر فرموده:

اول تقوی که کمالی برای بشر ممکن نیست تأمین گردد مگر در اثر تقوی

صفحه : ۳۵۲

زیرا بالاترین صفات حمیده بلکه جامع تمام فضائل و نیکوئیها تحصیل نمودن ملکه تقوی است و البته تقوی مراتبی دارد: (اول) خودداری نمودن از آنچه بر- خلاف رضای الهی است و آخر مرتبه آن خلوص است یعنی دل و قلب خود را از غیر خدا خالی گرداند و چون احراز اینمرتبه از تقوی در عهده هر کسی نیست اینکه است که فرموده مَا استَطَعتُم بقدری که توانایی دارید در تحصیل ملکه تقوی کوشش نمائید.

دوم وَ اسمَعُوا اشاره به اینکه گوش فرا دهید تا آنکه آیات الهی را استماع نمائید و مزید بر ایمان شما گردد و نیز دستورات قرآن را بفهمید و عمل کنید.

سوّم وَ أَطِیعُوا پس از آنکه دستورات و احکام الهی را شنیدید اطاعت کنید و مطابق آن عمل نمائید.

چهارم وَ أَنفِقُوا خَیراً ممکن است خیرا مفعول به انفقوا باشد یعنی انفاق کنید مال خود را که در آن خیر است و انفاق مال را خیر نامیده چنانچه در سوره (بقره) آیه ۱۷۶ فرموده کُتِبَ عَلَیکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ إِن تَرَكَ خَیراً الوَصِیَّةُ لِلوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ بِالمَعرُوفِ حَقًّا عَلَی المُتَّقِینَ و شاید مقصود از (خیرا) تمام اعمال نیکو باشد که اینکه دستوراتی که گفته شد خَیراً لِأَنفُسِکُم اینها برای شما خیر و خوبی است.

وَ مَن یُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ کسی که نگاه داشته شد از بخل نفس خود چنین کسانی آنان رستگار گردیده اند از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت میکنند که فرموده کسی که زکاة مال خود را بدهد از شحّ نفس نجات یافته.

شحّ نفس در لغت بمعنی بخل با حرص است در جایی که عادت شده باشد و اگر چه مصداق ظاهرش راجع بمال است لکن

باطلاقش شامل تمام مراتب بخل میگردد، چه راجع بانفاق مال باشد یا علم یا عناوین دیگر، خلاصه کسی که دارای خیری یا کمالی باشد و بخل ورزد و بمستحقین بذل ننماید چنین کسی مبتلا بشحّ نفس گردیده

صفحه : ۳۵۳

و رستگار و سعادتمند کسی میباشد که بآنچه خدا باو کرامت نموده از آن دیگران را نیز بهره‌مند گرداند.

إِن تُقرِضُوا اللّهَ قَرضاً حَسَناً يُضاعِفهُ لَكُم وَ يَغفِر لَكُم وَ اللّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ اگر بخدا قرض دهید قرض نیکو دو فائده میبرید یکی آنکه يُضاعِفهُ لَكُم خدا آن را زیاد می‌گرداند یکی را به هفتصد یا زیادتر، و دیگر آنکه انفاق نیکو که از روی خلوص و طیب نفس سرزند سبب آمرزش گناهان میشود، و خدا شما را می‌آمرزد اینکه در بسیاری از آیات انفاق فی سبیل اللّه را بمنزله قرض بخودش نامیده با آنکه ذات حق تعالی بی‌نیاز از غیر است البته نکاتی در بر دارد یکی تشویق مؤمنین برای آنکه بخدا قرض داده باشند و خدا میگیرد و چنانچه در جای دیگر فرموده خدا صدقات را می‌گیرد بیشتر راغب و مائل گردند بانفاق، و دیگر چون قرض عوض دارد که بایستی قرض گیرنده چیزی که گرفته پس بدهد با زیاده باعتبار اینکه خداوند متعهد گردیده بچند برابر عوض بدهد اینکه است که انفاق را استعارهٔ قرض نامیده وَ اللّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ شکور صیغه مبالغه است و اشاره بمزید عنایت در باره منفقین است و با آنکه تمام نعمتها از خان نعمتهای بی‌پایان او است حتّی آنکه انفاق و هر کار نیکی از هر کسی بروز و ظهور نماید بتوفیق و لطف او پدید گردیده لکن با اینکه حال در موقع انفاق خود را (شکور) گویا خود را شکر گذار انفاق کننده نامیده و اینکه کمال لطف و کرم را میرساند.

عالِمُ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ العَزِيزُ الحَكِيمُ اشاره به اینکه آنچه شما آشکارا از انفاق یا کارهای نیک و بد می‌کنید و آنچه را که پنهانی و غائب از انظار می‌نمائید خدا عالم باوست زیرا که احاطه علميّه او نسبت بآنچه آشکار یا پنهان است یکسانست و او غالب بر هر چیزی و حکیم و دانا است و کارهای او محکم و متقن است که جزاء هر کسرا مطابق عمل و بهتر از آن میدهد.

صفحه : ۳۵۴

سورة الطلاق

اشاره

مدنيّة و هی اثنا عشرة آية

[سوره الطلاق (۶۵): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحصُوا العِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّكُم لا تُخرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخرُجنَ إِلاّ أَن يَأتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلكَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ لا تَدرِي لَعَلَّ اللّهَ يُحدِثُ بَعدَ ذلِكَ أَمراً (۱) فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِكُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ أَو فارِقُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَ أَشهِدُوا ذَوَي عَدلٍ مِنكُم وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ ذلِكُم يُوعَظُ بِهِ مَن كانَ يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ مَن يَتَّقِ اللّهَ يَجعَل لَهُ مَخرَجاً (۲) وَ يَرزُقهُ مِن حَيثُ لا يَحتَسِبُ وَ مَن يَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسبُهُ إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمرِهِ قَد جَعَلَ اللّهُ

لِكُلِّ شَيْءٍ قَدراً (۳) وَ اللّاّئِي يَئِسنَ مِنَ المَحِيضِ مِن نِسائِكُم إِنِ ارتَبتُم فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشهُرٍ وَ اللّاّئِي لَم يَحِضنَ وَ أُولاتُ الأَحمالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعنَ حَملَهُنَّ وَ مَن يَتَّقِ اللّهَ يَجعَل لَهُ مِن أَمرِهِ يُسراً (۴)
ذلِكَ أَمرُ اللّهِ أَنزَلَهُ إِلَيكُم وَ مَن يَتَّقِ اللّهَ يُكَفِّر عَنهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعظِم لَهُ أَجراً (۵)

صفحه : ۳۵۵

(ترجمه)

سوره طلاق در مدینه فرود آمده و دوازده آیه است.

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

ای نبی اکرم (بمؤمنین بگو) وقتی خواستید زنهای خود را طلاق دهید (بایستی مراعات نمائید چند چیز را) یکی بایستی در پاکی باشند و در آن پاکی با زن نزدیکی نکرده باشند تا آنکه از عده آنان حساب شود (و دیگر) عده را بشمارید و مراعات نمائید فرمان پروردگارتان را (و دیگر) زنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و آنها خود هم بیرون نروند مگر آنکه مرتکب عمل زشت ظاهر گردند، و اینکه حدودی است که خداوند مقرر گردانیده و کسی که از حدود خدا تعدی نماید محققا بنفس خود ستم نموده چه میدانی تو (ای پیمبر) شاید بعدا امر دیگری احداث گردد و دوستی بین آنان پدید گردد).

پس چون مدت عدّه آنها منقضی گردید (حکم دیگر اینکه است) که یا آنان را بخوبی و بطور متعارف نگاه دارید یا از آنها مفارقت کنید و جدا گردید آن هم بنیکی و معروف.

حکم دیگر آنکه در امر طلاق دو نفر مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید و گواهی بحق دادن را برای خدا بپای دارید، اینها که گفته شد اندرزی است که متعظ میگردد بآن کسی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده، و کسی که امر خدا و حدود را نگاه دارد خداوند راه خروجی برای وی باز میگرداند

و روزی میدهد او را از راهی که گمان ندارد و کسی که بر خدا توکل نماید خداوند بس است (برای آنکه امور وی را اصلاح نماید) بدرستی خداوند رساننده مراد خود است بهر جا بخواهد، یا خدا (بمردم) امر خود را رسانده است.

و آن زنانی از شما که یائسه گردیده‌اند (یعنی از حیض مأیوس گشتند اگر در باره یائسه بودن آنان شک کردید در چنین موردی عدّه آنها سه ماه است، و آن زنهایی که اصلا هنوز حیض ندیده‌اند نیز عده آنها سه ماه هست، و زنهای حامله عده آنان تا وقت وضع حمل آنها است، و کسی که نگاه دارد حدود الهی را خداوند

صفحه : ۳۵۶

کار او را آسان میگرداند.

و اینکه حدود بامر خدا (و قانون الهی است) که بسوی شما فرود آورده، و کسی که از مخالفت امر خدا خودداری نماید خدا گناهان او را میپوشاند و اجر و ثواب او را بزرگ میگرداند.

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ (طلق) در لغت بمعنی تخلیه از قید است فَطَلِّقُوهُنَّ خلاص کنید و رها کنید زنان را از قید نکاح.

(عدّ) چیز معدودی را گویند و (عدّة المرأة) آن روزهای معدودی است که وقتی بانتهاء رسید زن از قید زوجیت بیرون آید و آزاد گردد.

آیه خطاب به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و رسول خود را مخاطب گردانیده نظر به اینکه حضرتش رئیس و پیشوا است لکن حکم تعمیم دارد.

ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی شما یعنی تو و امت تو زنهای خود را طلاق دادید فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ

(در اینکه سوره مبارکه رجع بطلاق چند حکم بیان فرموده:) اول حکم عدّه- طلاق دهید آنها را در زمانی که از عدّه آنان بشمار آید و آن طهر و پاکی بعد از حیض است که در اینکه پاکی مقاربت نشده باشد تا از عدّه حساب شود.

و مفسرین از اینکه آیه چنین استخراج نموده‌اند که بایستی طلاق در پاکی بعد از حیض واقع گردد و در حال حیض طلاق صحیح نیست- و شرط دیگر آنکه در آن پاکی بعد از حیض مقاربت واقع نشده باشد. (إبن عباس و جماعتی از مفسرین) و احادیث نبوی نیز مؤیّد آن است از آن جمله شیخ طبرسی در تفسیر مجمع- البیان از بخاری و مسلم از لیث بن سعد از نافع از عبد اللّه بن عمر چنین روایت میکنند

صفحه : ۳۵۷

که إبن عمر زوجه خود را در حال حیض طلاق داد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر فرمود او را نگاه دارد تا آنکه پس از پاکی حیض گردد و پس از پاک شدن از حیض و قبل از آنکه با وی هم بستر گردد وی را طلاق ده و فرمود اینکه طور است آن عده‌ای که خداوند امر فرموده در طلاق زنها.

و بروایت دیگر إبن عمر زن خود را در حال حیض طلاق داد وقتی عمر خدمت رسول اللّه عرض کرد فرمود بوی امر کن رجوع کند بزن وقتی از حیض پاک گردید اگر خواهد او را طلاق دهد. (پایان) اینکه روایت دوم همین قدر دلالت دارد که پاکی زن از حیض شرط طلاق است لکن مقاربت نشدن را شرط نفرموده.

و جمهور علماء از عامه و خاصه را فتوی بر اینکه است که طلاق در حال حیض و پاکی که در آن جماع واقع شده باشد صحیح نیست و فاسد است زیرا که در آیات قرآنی و در احادیث نهی شده و نهی دلالت بر فساد دارد، و گویند طلاق در حال حیض وقتی صحیح است که شوهر مسافر باشد یا برای وی ممکن نباشد استفسار نماید از حال زن که حایض است یا حایض نیست.

و آیه دیگر که مفسرین بآن استشهاد نمودند که طلاق بایستی در طهری واقع گردد که جماع در آن واقع نشده باشد قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نَکَحتُمُ المُؤمِناتِ ثُمَّ طَلَّقتُمُوهُنَّ مِن قَبلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُم عَلَیهِنَّ مِن عِدَّةٍ تَعتَدُّونَها«۱» و گویند چون در اینکه صورت عدّه ندارند پس طلاق آنها در حال حیض صحیح است وَ أَحصُوا العِدَّةَ (دوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که عدّه زنان مطلّقه

---

(۱) سوره احزاب آیه ۴۸ خطاب بمردهای مؤمنین است که هر گاه زن مؤمنه‌ای را نکاح نمودید (با وی ازدواج نمودید) و پس از نکاح و پیش از آنکه با وی جماع نمائید او را طلاق دادید دیگر برای شما حکم عده‌ای نیست که موظف باشید آن را شماره نمائید.

صفحه : ۳۵۸

را شماره نمائید یعنی ایّام حیض و پاکی آنها را ضبط نمائید.

و اینکه بواو جمع مذکّر آورده در صورتی که حیض و طهر و عدّه نگاه داشتن راجع بزنها است شاید برای رجوع یا نفقه زن باشد زیرا که در مدّت عدّه مرد هم بایستی نفقه زن را بدهد و هم میتواند رجوع کند اگر طلاق رجعی باشد و ممکن است برای تغلیب باشد چنانچه در بسیاری از آیات قرآنی خطاب بصیغه مذکّر آورده مثل (یا ایها المؤمنون) و امثال آن و مقصود تمام مؤمنین از مردان و زنان میباشند.

وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُم لا تُخرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخرُجنَ إِلّا أَن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ (سوم) از احکام طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که بترسید از خدا که پروردگار شما است و پس از طلاق (در زمان عده) زنها را از خانه مسکونی آنها بیرون ننمائید.

وَ اتَّقُوا اللّهَ تهدید است که راجع بطلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید که پس از طلاق زنها را از خانه‌هایی که منزل داشتند بیرون کنید.

مفسرین گویند وَ اتَّقُوا اللّهَ تهدید است که در امر طلاق مراعات حدود نمائید و بر خلاف دستور الهی عمل ننمائید و زنهایی که عده آنها تمام نشده از منزل مسکونی خودشان بیرون نکنید که چنین عملی بر خلاف تقوی و رضای الهی است.

و از اطلاق آیه توان استفاده نمود که شاید آیه اشاره باین باشد که اصلا از طلاق دادن و بیرون کردن زنهایی که با آنان ازدواج نموده و با آنها انس گرفته‌اید از خانه‌هایشان خودداری نمائید اینکه عمل نزد خدا مبغوض است زیرا که طلاق بر خلاف ازدواج و مواصلت اتفاقی است که مطلوب خدا و پسند شارع اسلام است.

و شاهد بر اینکه توجیه روایتی است که از حضرت امیر علیه السّلام نقل میکنند که حضرتش از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکنند

(تزوّجوا و لا تطلقوا فان الطلاق تهتز منه

صفحه : ۳۵۹

العرش)

نکاح کنید و طلاق ندهید زیرا که طلاق عرش خدا را میلرزاند.

و مرفوعه ثوبان از حضرت رسول است که فرموده هر زنی که بدون جهت از شوهر خود طلاق خواهد بوی بهشت بر وی حرام میگردد.

و نیز بروایت ابی موسی که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث میکند که فرموده

۱» (لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان اللّه لا یحب الدواقین و الدواقات)«.

و نیز انس از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده

۲» (ما حلف الطلاق و لا استحلف الا المنافق)«.

(اینکه چهار حدیث را طبرسی از تفسیر ثعلبی نقل میکند).

(خلاصه) ممکن است اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُم راجع بعدّه و نگاه داشتن ایّام عدّه باشد به اینکه حدود خدا را در احکام طلاق مراعات نمائید چنانچه رأی مفسرین بر اینکه است و ممکن است راجع گردد باصل طلاق و اشاره به اینکه خودداری نمائید از طلاق و پیرامون آن نگردید زیرا که طلاق نزد خدا مبغوض است و احداث مودت و دوستی بین زن و شوهر از جمله آیات الهی و فیض غیر متناهی او بشمار میرود قوله تعالی وَ مِن آیاتِهِ أَن خَلَقَ لَکُم مِن أَنفُسِکُم أَزواجاً لِتَسکُنُوا إِلَیها وَ جَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً وَ رَحمَةً«۳».

از اینجا توان پی برد که سکونت و اتفاق بین زن و شوهر نزد خدای رحمن مطلوب و نیکو است و جدایی بین آنها مبغوض است، و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که نظام عالم منوط بزوجیّت است.

و در جایی که بین زن و شوهر نزاع و کدورتی پدید گردد برای آنکه طلاق

---

(۱) بایـد طلاق ندهید زنان را مگر در صورت مظنه عمل قبیح و حقیقتا خدا دوست نمیدارد مردان چشـنده که میخواهد زن بگیرد و یک دفعه یا چنـد دفعه با وی هم بستر گردد و طلاق دهـد و نیز خـدا دوست نمیـدارد زنان اینطوری را که مکرر شوهر کند و طلاق گیرد. [.....]

(۲) در امر طلاق سوگند یاد نکنید و امر بسوگند نکند مگر منافق.

(۳) سوره روم آیه ۲۰، و از جمله آیـات الهی اینکه است که برای شـما مردهـا خلق کرد از جنس خودتان زوجها برای آنکه با آنها سکونت نمائید (انس بگیرید) و قرارداد بین شما دوستی و رحمت-

صفحه : ۳۶۰

و جدایی بین آنان واقع نگردد دستور فرموده وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِما فَابعَثُوا حَکَماً مِن أَهلِهِ وَ حَکَماً مِن أَهلِها إِن یُرِیدا إِصلاحاً یُوَفِّقِ اللّهُ بَینَهُما.«۱»

و نیز اینکه توجیه را تأیید مینماید قوله تعالی در آیه إِلّا أَن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ که از استثناء چنین توان استفاده نمود که زنها را طلاق ندهید و از خانه‌هایشان بیرون نکنید مگر در جایی که فاحشه‌ای که ظاهرا مقصود از فاحشه زنا است از آنان ظاهر گردد.

و اگر چه ظـاهر آیه و احـادیث در جـایی که فـاحشه ظـاهری از زن بروز ننموده حرمت طلاـق را میرسانـد لکن چون اذن در طلاـق رسیده و احکام و حدود آن را بیان نموده حمل بر کراهت میشود.

وَ تِلکَ حُـدُودُ اللّهِ وَ مَن یَتَعَـدَّ حُـدُودَ اللّهِ فَقَـد ظَلَمَ نَفسَهُ تِلکَ اشاره باحکامی است که در آیه بالا بیان نموده راجع بعـدّه و شـماره نمودن آن و نهی از بیرون نمودن زنهـا را در عـدّه تمام آنها حـدود و قانون الهی است که بایستی مراعات حـدود را بنمائیـد و از آن خارج نگردید و کسی که از آن حدّ محدود خارج گردد محققا چنین کسی ظلم بنفس خود نموده.

و اطلاق وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ شامل میگردد تمام قوانین و احکامی را که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از طرف حق تعالی تأسیس گردانیـده فَقَد ظَلَمَ نَفسَهُ اشاره به اینکه وضع قوانین و مقرراتی که از طرف شارع شده اگر مراعات نمائید بنفع خودتان تمام میشود و اگر اهمال نمائید ضررش نیز عائد خودتان میگردد خدا از عمل شما مستغنی و بی‌نیاز است.

---

(۱) سوره نساء آیه ۳۷، اگر بترسید منجر بطلاق گردد کسی از طرف مرد و کسی از طرف زن حکم واقع شوند (قضاوت نمایند بین زن و شوهر) هر گاه خواسته باشند موافقت کنند خدا بین آنان وفق میدهد.

صفحه : ۳۶۱

لا تَـدرِی لَعَلَّ اللّهَ یُحـدِثُ بَعـدَ ذلِکَ أَمراً خطاب برسول است که تو چه میـدانی شایـد خـدا پس از آن امر دیگری پدید آورد شاید مقصـود چنین باشـد که ممکن است در ایّام عـدّه بـآن علقه زنـاشویی که بین آنـان بـوده رجعت حاصـل گردد و زن و شوهر از هم نگسلند.

فَإِذا بَلَغنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمسِکُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ أَو فارِقُوهُنَّ بِمَعرُوفٍ وَ أَشهِدُوا ذَوَی عَدلٍ مِنکُم وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ اینکه چهارم حکمی است

که در اینکه سوره راجع باحکام طلاق تأسیس نموده وقتی مـدّت عده بپایان رسـید یا بطور معروف آنان را نگاه دارید یعنی از خانه مسکونیشان آنها را بیرون نکنید یا اگر خواستید از آنها جدا گردید به اینکه نخواهید در عدّه هر گاه طلاق رجعی باشد رجوع کنید یا پس از عـدّه تجدیـد عقد نمائید بایستی بطور معروف و نیکی با آنها مدارا کنید و حقوق آنان را بنیکوتر وجهی اداء نمائید و آنان را بزجر از منازلشان بیرون نکنید و دو نفر از عدول مؤمنین را شاهد بگیرید و شهادت را برای خدا بپای دارید اینکه حکم که دو نفر عادل را شاهـد بگیریـد یا راجع بایقاع طلاق است که شـرط آن حضور عدلین است و شاید راجع بمنقضـی شدن عدّه باشد و ممکن است راجع بپرداختن حقوق زن باشـد که پس از منقضـی شـدن امر طلاق نزاعی راجع باداء حقوق واقع نگردد و شـهود بایستی برای فرمانبرداری خدا اقامه شهادت نمایند نه برای رضایت مشهود له یا مشهود علیه اشاره به اینکه شهادت دهنده بایستی در اقامه شهادت طرفداری از کسی ننماید و قصدش خالص برای خدا باشد.

ذلِکُم یُوعَظُ بِهِ مَن کـانَ یُؤمِنُ بِـاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً، وَ یَرزُقهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسبُهُ

صفحه : ۳۶۲

(ذلِکُم) ظاهرا اشاره باحکام طلاق و اندرز است برای کسانی که ایمان آورده‌اند بخدا و روز معاد و کسی که تقوی پیشه خود نماید و از حـدودی که خداوند راجع بطلاق یا تمام مقررات و قوانین شـرعیه که تعیین نموده تخلف ننماید خدای تعالی در تمام امور و از سختیها و از تنگی معاش راه خروجی برای وی باز میکنـد و کارهای مشـکل او را آسان میگردانـد و او را روزی میدهد از محلی که گمان نداشته و کسی که اتکاء و تمام امید او بخدای تعالی باشد خدا با حسن وجه امور او را کفایت میکند.

اگر چـه فقرات آیـه اطلاق دارد که در اثر ایمـان و تقـوی و توکـل چنین است که هر کس دارای اینکه سه فضـیلت که اس‌ّاساس فضائـل نفسانی و باعث صـعود بـدرجات عالیه انسانی است علاوه بر آن درجات بهشتی و مراتب روحانی که در آخرت وعـده داده شده مشکلهای زندگانی وی بآسانی‌انجام میگیرد.

لکن بقرینه آیه بالا وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُم لا تُخرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ شاید اشاره باصل طلاق باشد چنانچه گفتیم بضمیمه احادیث بسیار که منع از طلاق شده اینکه آیات نهی ارشادی باشد و از راه اندرز و نصیحت بخواهد گوشزد مؤمنین نماید که اگر شما از جهت فقر و تنگـدستی و خلاـص شـدن از نفقه خواهیـد زنهای خود را طلاق دهیـد طریق گشایش کار شـما اینکه است که تقوی را شـعار خود نمائید و در تمام امور اتّکا و اعتماد شما بخدا باشد تا اینکه خداوند راه خروجی برای شما باز نماید و کفایت امور شما را بنماید.

عطاء بن یسـار از إبن عبـاس چنین نقـل میکنـد که حضـرت رسـول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه آیه را تلاـوت نمـود و فرمود (مخرجا) از شبهات دنیا و از سکرات موت و از سختیهای روز قیامت.

و نیز ابو ذر از آن حضـرت نقل نموده که فرمود بـدرستی که من میـدانم آیه‌ای را که اگر تمام مردم بگیرنـد آن را و عمل کننـد هر آینه کفایت میکند آنها را!!! بسی وسعت دارد و برای همه کافی است نه آنکه فقط برای بعضی کافی باشد و آن

صفحه : ۳۶۳

آیه مَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً را چند دفعه تکرار نمود.

(منهـج الصادقین) و غیر اینها احادیث بسـیاری دلالت دارد بر اینکه کسـی که در تمام امور توکل و اعتماد او بر خـدا باشـد خـداوند امور او را کفـایت مینمایـد لکن چنـانچه در محل خود مـدلّل گردیـده توکل فقط بلفظ نیست بلکه یکی از صـفات و ملکات فاضـله انسانی است و هر گاه با شرائطش انجام گیرد چنین آثاری بر وی مترتب میگردد.

إِنَّ اللّهَ بالِغُ أَمرِهِ قَد جَعَلَ اللّهُ لِكُلِّ شَيءٍ قَدراً بدرستی که خدا امر خود را بانتهاء میرساند و دستور العمل آنچه سعادت بشر بآن تأمین می گردد و آنچه صلاح امور دنیوی و اخروی آنان است بنیکوتر وجهی بتوسط انبیاء و سفراء خود بمردم ابلاغ گردانیده و برای هر چیزی حدّی و اندازه‌ای قرار داده که اگر زنجیر شهوات و آرزو و آمال نفسانی را از پای خود درآورند و از آن حد محدود تجاوز ننمایند بدو بال علم و عمل توانند بدرجات عالیه انسانیت صعود بنمایند.

و شاید مقصود از جمله لِكُلِّ شَيءٍ قَدراً چنین باشد که در مرتبه قضاء و لوح محفوظ در ابتداء خلقت برای هر چیزی اندازه و حدّی مقرّر گردیده که تخلف پذیر نیست پس شما در اموری که خارج از اختیار شما است کوشش بیهوده ننمائید آنچه بایستی واقع گردد خواهی نخواهی واقع میگردد شما در تمام امور اتّکاء و توکل بر خدا نمائید و کار خود را باو واگذارید و از او یاری بخواهید که خود توکل و تفویض و رضاء بتقدیرات الهی علل آسانی و گشایش و سبب وسعت شما میگردد وَ اللّائِي يَئِسنَ مِنَ المَحِيضِ مِن نِسائِكُم إِنِ ارتَبتُم فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشهُرٍ وَ اللّائِي لَم يَحِضنَ وَ أُولاتُ الأَحمالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعنَ حَملَهُنَّ (پنجم) از احکام طلاق و فروعات آن اینکه است آن زنهایی که مأیوس از حیض

صفحه : ۳۶۴

گردیده‌اند در جایی که شک دارید آیا یائسه شده‌اند یا نه، و زنهایی که بسنّ یأس نرسیده و بعلت دیگر غیر از پیری حیض نمی‌بینند، و نیز زنهایی که در حال حمل طلاق میدهید عدّه آنها همان موقع وضع حمل آنها است.

سخنان مفسرین راجع بعدّه زن حامله (مأخوذ از تفسیر مجمع البیان):

(۱) إبن عباس گفته اینکه حکم اخیر راجع بزنان مطلّقه است که در حال طلاق حامله باشند و از ائمه علیهم السلام نیز همین طور روایت شده، لکن حکم زن شوهر مرده هر گاه حامله باشد عده او (ابعد الاجلین است، یعنی چهار ماه و ده روز یا زائیدن هر کدام دیرتر واقع گردید. (پایان) (۲) اینکه حکم عام است و شامل می گردد تمام زنهای مطلّقه حامله را خواه شوهرش مرده باشد یا نه که عدّه آنها وضع حمل آنان است، و اگر زن حامله باشد بدو طفل و وضع حمل یکی از آن دو بشود ازدواج بر وی حلال نیست مگر وقتی که وضع حمل طفل دیگر نیز بشود بدلیل قوله تعالی أَن يَضَعنَ حَملَهُنَّ

(إبن مسعود و ابی بن کعب و قتاده) و رأی اکثر فقهاء بر اینکه است، و هر گاه زنی شوهرش مرده باشد و قبل از چهار ماه و ده روز زائید باید صبر کند تا چهار ماه و ده روز تمام گردد.

و از اصحاب ما (امامیه) چنین روایت کرده‌اند در جایی که یکی از دو طفل متولد گردد و لو آنکه دیگری هنوز متولد نشده چنین زنی از شوهر منقطع میگردد و لو آنکه تا وضع حملش نشده نتواند شوهر بگیرد و زنی که شوهرش مرده باشد و لو آنکه قبل از چهار ماه و ده روز وضع حملش بشود برای وی ازدواج جایز نیست مگر بعد از گذشتن اینکه مدت. (طبرسی) خلاصه مشهور بین فقهاء زنهای مطلّقه راجع بعدّه دو قسمند قسمی از آنها اصلا عده ندارند و آنهایی که عده ندارند سه قسمند:

(اول) آن زنهایی میباشند که اصلا مقاربت و نزدیکی با آنها نشده باشد.

(دوم) صغیره باشد و هنوز نه سالش تمام نشده و حیض هم ندیده.

صفحه : ۳۶۵

(سوم) زن یائسه که باعتبار کبر سن از موقع حیضش گذشته باشد.

(و زنهایی که بایستی عدّه نگاه دارند دو قسمند)

یکی آن زنی که حیض نبینـد لکن آنهایی که همسن او میباشـند حیض ببیننـد که چنین زنانی سه ماه بایستی عده نگاه دارند و دیگر زنی که مرتبـا حیض بینـد عـده او سه (قروء) است بـدلیل قوله تعالی وَ المُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ سوره بقره آیه ۲۲۸ و (قروء) چون از لغت اضـداد است حمل بر حیض و پاکی هر دو میشود اینکه است که جماعتی گفته‌انـد زن بایستی بعد از طلاق سه پاکی در بین دو حیض نگاه دارد.

و عـدّه زن شوهر مرده خواه نکاح دائمی باشـد یا منقطع عـدّه او چهار ماه و ده روز است و در کنیز نصف آن، و در جلـد دوم اینکه تفسیر در سوره بقره در ذیل آیه ثَلاثَهَ قُرُوءٍ راجع بطلاق مختصر بحثی نمودیم و تمام کلام راجع بکتب فقهیه است.

وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ یَجعَل لَهُ مِن أَمرِهِ یُسراً، ذلِکَ أَمرُ اللّهِ أَنزَلَهُ إِلَیکُم وَ مَن یَتَّقِ اللّهَ یُکَفِّر عَنهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعظِم لَهُ أَجراً کسـی که خودداری نمایـد از مخالفت امر خـدا و مراعات حـدود و قوانین الهی را بنماید خداوند گناهان او را میپوشاند و اجر و پاداش عمل نیک او نزد خدا بزرگ است.

چنانچه مشاهـده میشود در اینکه آیات سه مرتبه اشاره بتقوی شده و اهمیت امر طلاق و مراعات حدود آن را میرساند، و شاید اشاره بمبغوضـیت طلاـق دارد و اینکه برای شـخص مؤمن بـا تقوی سـزاوار نیست در جایی که فاحشه‌ای از زن بروز ننموده همسـر خود را مخصوصا اگر مادر اطفال وی باشد طلاق دهد و نیز برای مرد با ایمان و تقوی لازم است در جایی که مجبور بطلاق گردید به اینکه یـا خـود زن خواهش طلاـق نمایـد یـا فـاحشه‌ای از او پدیـد گردد که شوهر مجبور گردد بطلاـق اگر شوهر حـتی در چنین مواردی مراعات حقوق زن را بنماید برای وی اجر بزرگ است

صفحه : ۳۶۶

[سوره الطلاق (۶۵): آیات ۶ تا ۱۲]

اشاره

أَسکِنُوهُنَّ مِن حَیثُ سَکَنتُم مِن وُجدِکُم وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیهِنَّ وَ إِن کُنَّ أُولاتِ حَملٍ فَأَنفِقُوا عَلَیهِنَّ حَتّی یَضَعنَ حَملَهُنَّ فَإِن أَرضَعنَ لَکُم فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أتَمِرُوا بَینَکُم بِمَعرُوفٍ وَ إِن تَعاسَرتُم فَسَتُرضِعُ لَهُ أُخری (۶) لِیُنفِق ذُو سَعَهٍ مِن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَیهِ رِزقُهُ فَلیُنفِق مِمّا آتاهُ اللّهُ لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا ما آتاها سَیَجعَلُ اللّهُ بَعدَ عُسرٍ یُسراً (۷) وَ کَأَیِّن مِن قَریَهٍ عَتَت عَن أَمرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبناها حِساباً شَدِیداً وَ عَذَّبناها عَذاباً نُکراً (۸) فَذاقَت وَبالَ أَمرِها وَ کانَ عاقِبَهُ أَمرِها خُسراً (۹) أَعَدَّ اللّهُ لَهُم عَذاباً شَدِیداً فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الأَلبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَد أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکُم ذِکراً (۱۰)

رَسُولاً یَتلُوا عَلَیکُم آیاتِ اللّهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ وَ یَعمَل صالِحاً یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَد أَحسَنَ اللّهُ لَهُ رِزقاً (۱۱) اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الأَرضِ مِثلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الأَمرُ بَینَهُنَّ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَد أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً (۱۲)

صفحه : ۳۶۷

(ترجمه)

زنهایی را که طلاق داده‌اید ساکن گردانید در آنجایی که خود شما ساکن میباشید بقدر وسع و طاقتی که دارید و رنج و تعب بر آنان روا مدارید تا کار بر آنها سخت گردد و اگر آنان حامله باشند بایستی نفقه آنها را بدهید تا وضع حمل نمایند و هر گاه بچه شما را شیر دهند باید اجرت شیر آنها را بدهید و بین خودتان بنیکی فرمان پذیر باشید (راجع ببچه با هم مشورت نمائید) و اگر بزن شیرده سخت گیری کنید بچه دیگری را شیر میدهد.

و بایستی صاحب مال از مال خود نفقه دهد و کسی که روزی وی تنگ گردیده پس باید انفاق کند از آنچه خدا باو مال عطاء نموده، و خدا تکلیف ننموده کسی را مگر بآنقدری که بوی عطاء نموده خداوند بزودی میگرداند بعد از آن دشواری آسانی

و بسا مردمان دیاری که سرپیچی نمودند از فرمان پروردگارشان و پیغمبرهای او پس آنان را در مورد محاسبه درآوردیم حسابی سخت و عذاب کنیم آنها را عذاب زشت-

پس چشیدند کیفر و عقوبت عمل خود را و سر انجام کار آنان خسران و زیان کاری شد-

خدا آماده نموده برای آنها عذاب سخت- پس بترسید (و حذر کنید) از عذاب خدا ای کسانی که صاحب خرد و عقل میباشید، آن کسانی که ایمان آورده!!!

محققا خدا فرود آورد بسوی شما ذکر (یعنی قرآن را)

و فرستاد برای شما پیمبری را که میخواند برای شما آیاتی را که ظاهر کننده (طریق سعادت بشر است) تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته نموده‌اند از ظلمت و تاریکیهای (کفر) بسوی نور و روشنی (ایمان) و کسی که بخدا ایمان آرد و عمل نیکو نماید داخل میگرداند وی را در بهشتهایی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و همیشه در آن بهشتها جاویدانند و حقیقتا خداوند روزی چنین کسی را نیکو گردانیده-

خدا آن کسی است که هفت آسمان خلق نموده و زمین را نیز مانند آسمانها هفت آفریده و فرود می‌آید امر خدا بین آسمانها و زمینها برای آنکه بدانید که محققا خداوند بر هر چیزی توانا است و اینکه محققا علم خدا فرا گرفته همه چیز را.

صفحه : ۳۶۸

(توضیح آیات)

اشاره

أَسکِنُوهُنَّ مِن حَیثُ سَکَنتُم مِن وُجدِکُم وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیهِنَّ وَ إِن کُنَّ أُولاتِ حَملٍ فَأَنفِقُوا عَلَیهِنَّ حَتّی یَضَعنَ حَملَهُنَّ

(ششم) از احکام و فروعات طلاق اینکه است که بمردها امر فرموده که زنهایی را که طلاق میدهید در بعض همان منزلی که محل مسکونی خودتانست آنان را منزل دهید مِن وُجدِکُم عطف بیان است یعنی بقدر وسع و توانایی خود مراعات آنان را بنمائید و در مدت عده نفقه آنها را بپردازید و بر آنها تنگ‌گیری ننمائید تا آنکه دست از حقوق خود برداشته و از منزلتان بیرون روند.

و بعض مفسرین در معنی آیه چنین گوید مقصود اینکه است که در آخر عدّه به زنهای مطلّقه رجوع نکنید که باز قصد طلاق داشته باشید برای اینکه نتوانند شوهر کنند و اگر آن زنهای مطلّقه حامله باشند باید نفقه آنها را بدهید تا وقتی که وضع حمل نمایند.

وجوب نفقه و سکنی برای مطلّقه رجعیّه در مدت عدّه اجماعی است لکن در طلاق بائن بین فقها خلاف است گویند اهل عراق بروایت إبن مسعود و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند که سکنی و نفقه برای او نیز در عدّه واجب است و شافعی گفته سکنی واجب

است بـدون نفقه و حسن و ابو ثور گفته‌اند هيچكدام واجب نيست و در مذهب ما اماميّه نيز اجماعى است كه هيچكدام در عده بائن واجب نيست.

(تفسير مجمع البيان) خلاصه طلاق دو نوع است بدعت و سنّت. طلاق بدعت سه قسم است طلاق در موقع حيض و نفاس با حضور زوج يـا در حكـم حضـور و در پـاكى بعـد از جمـاع، و سـه طلاـق در يـك مجلس، كـه به هيـچ يـك از اينكه سه قسم طلاـق واقع نمی‌گردد مگر در قسم سوم كه يك طلاق حساب ميشود.

صفحه : ۳۶۹

طلاـق سـنت نيز سه قسم است: بـائن، رجعى، عـدى، بائن طلاقى است كه در آن رجعت نيست. و آن طلاق زنانى است كه يا يائسه باشـند و يـا صـغيره يـا اصـلا با آنها مقاربت نشـده باشـد، و طلاق مبارات كه آن را طلاق خلعى گوينـد آنست كه زن چيزى بشوهر ميدهـد كه وى را طلاق دهد ما امى كه زن در حال عدّه رجوع نكند بآنچه داده است در اينكه صورت شوهر هم حق رجوع بآن زن ندارد.

و طلاق رجعى طلاقى است كه در مدّتى كه زن در عدّه است ميتواند شوهر باو رجوع كند و آن طلاق زنى است كه يائسه و صغيره نباشد و نيز با او مقاربت واقع گرديده باشد بدون بذل مالى كه بشوهر داده باشد.

و در طلاق رجعى شوهر ميتوانـد در عدّه رجوع نمايد و با زن هم بستر گردد و ثانيا در ايام طهر بدون مقاربت او را طلاق دهد و باز در عـدّه رجوع نمايـد و با او هم بستر گردد و باز او را طلاق دهـد و هر گاه سه مرتبه چنين كرد ديگر حق رجوع ندارد و زن بر وى حرام می‌گردد مگر وقتى كه محلّـل آيـد يعنى شوهر ديگرى اختيـار كنـد و بـا او هم بستر گردد و پس از آن طلاـق بگيرد و پس از عـده با شوهر اول نكاح كنـد و اگر نه دفعه چنين كرد ديگر حرام ابدى ميشود. (منهج الصادقين) و ظاهرا اينكه اقسامى كه در طلاق گفته شد اجماعى است و خلاف معتد بهى در آن نيست و مطابق با آيات قرآن و احاديث بسيار است كه جاى بحث آن كتب فقهيه است فَإِن أَرضَعنَ لَكُم فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَينَكُم بِمَعرُوفٍ وَ إِن تَعاسَرتُم فَسَتُرضِعُ لَه أُخرى پس از احكام طلاق در مقام بيان حكم زن شيرده برآمـده كه زنى كه در ايّام حمل طلاق داده ميشود بايستى نفقه آن را بدهيـد تا وضع حمل نمايـد و پس از وضع حمل اگر خواهيد كه بچه را شير دهد بايستى اجرت شير را نيز بوى بدهيد.

وَ أْتَمِرُوا بَينَكُم بِمَعرُوفٍ اشاره به اينكه اى پدران و مادران راجع بطفل بنيكويى و مهربانى مشاورت

صفحه : ۳۷۰

نمائيـد پـدر اجرت المثل براى شـير بمادر بدهد و مادر نيز نظر به اينكه اولاد خود اوست خوب پذيرايى از طفلش بنمايد و اگر شـما پدران در اجرت شير سخت گيرى نمائيد و مادر از شير دادن مضايقه بكند پدر دايه ديگر براى بچه‌اش می‌گيرد.

اينكه آيه مشـعر باين است كه شير مادر براى بچه بسيار اهميت دارد و نيز مادر اولى است براى شير دادن طفل خود لكن بايستى پدر اجرت المثـل بدهـد بزنى را كه رها نموده كه بچه خود را شـير دهـد از اينجا توان پى برد كه هر گاه مادر و پـدر طفل در شـير دادن اختلاف نماينـد مادر بخواهـد بچه خود را با اجرت يا بـدون اجرت شـير دهـد و پـدر مايل نباشد حق مادر پيش است يعنى مادر حق دارد كه بچه خود را شير دهد.

از اينكه آيه نيز توان اسـتفاده نمود كه بالاترين وظيفه زن در جامعه اينكه است كه بچه خود را شـير بدهد و او را خوب تربيت نمايد كه قـواى جسـمانى او در اثر بهـداشت صـحيح و قـواى روحـانى وى در اثر تلقين و تمرين بوظـائف دينى و اجتمـاعى قـوى گردد و بالاـترين وظيفه مرد در جـامعه اينكه است كه دنبال كسب و عمل برود و امور خانوادگى خود را بطور نيكو و از طريق مشـروع اداره

نماید.

لِیُنفِق ذُو سَعَهٍٔ مِن سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَیهِ رِزقُهُ فَلیُنفِق مِمّا آتاهُ اللّهُ لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً إِلّا ما آتاها پدر هر گاه غنی و ثروتمند باشد بایستی در انفاق وسعت دهد و تنگ گیری بمادر نکند لکن کسی که تنگ دست و فقیر است آن نیز بقدری که خدا باو عطاء نموده اجرت شیر را بدهد خداوند تکلیف ننموده کسی را مگر بقدر وسع و بقدر آنچه بوی عطاء نموده، چنانچه در جای دیگر فرموده وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی المُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی المُقتِرِ قَدَرُهُ سوره بقره آیه ۲۳۷، اشاره به اینکه کسی نمیتواند فقر و تنگ دستی خود را عذر خود قرار دهد و حقوق زن و اجرت شیر وی را پایمال نماید بلکه در هر حالی بقدر وسع و توانایی خود بایستی حق زن و بچه خود را اداء نماید و

صفحه : ۳۷۱

کسی که چنین باشد که در مقام اداء حقوق باشد.

سَیَجعَلُ اللّهُ بَعدَ عُسرٍ یُسراً اشاره به اینکه کسی که مراعات حقوق نماید خداوند بعد از سختی آسانی برای او فراهم مینماید.

خلاصه اینکه آیات مشعر بر اینکه است که حقوق زناشویی در نظر شارع بسیار مهمّ است.

وَ کَأَیِّن مِن قَریَهٍٔ عَتَت عَن أَمرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبناها حِساباً شَدِیداً وَ عَذَّبناها عَذاباً نُکراً آیه در مقام تهدید و ترسانیدن مؤمنین است که بایستی حدود الهی و اوامر او را اطاعت نمائید.

(وَ کَأَیِّن) اشاره بجماعت بسیار است که از دهات و شهرها سرپیچی نمودند از امر پروردگار و سفراء او و ما آنان را در مقام محاسبه و عتاب واقع ساختیم و حساب آنها را سخت گردانیدیم و در اثر مخالفت عذاب کردیم آنان را بعذاب ناگوار فَذاقَت وَبالَ أَمرِها وَ کانَ عاقِبَةُ أَمرِها خُسراً، أَعَدَّ اللّهُ لَهُم عَذاباً شَدِیداً کسانی که از امر حق و مقرّرات الهی تخلف نمودند و عصیان کردند پس چشیدند وبال و سختی عاقبت کار خود را و عاقبت کار آنان بخسران و زیان کاری رسید و برای چنین کسانی خداوند آماده نموده عذاب و مجازات بسیار سخت ناگوار.

بعض مفسرین ضمائر در جملات آیه را با اینکه ماضی است و دلالت بر گذشته دارد حمل بر استقبال نموده نظر به اینکه آیات برای تهدید و تخویف مؤمنین است که اگر مخالفت نمودید چنین در مورد عذاب واقع میگردید، چنانچه کسانی که مخالفت امر پروردگار و پیمبران را نمودند در قیامت و در حساب بر آنان سخت- گیری می کنیم.

صفحه : ۳۷۲

لکن ظاهرا ماضی را حمل بر استقبال نمودن لازم نیست زیرا چنانچه گفته شد در بیان قوله تعالی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ و نیز قوله تعالی وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌٔ بِالکافِرِینَ و امثال آن از آیات بسیار که بلفظ ماضی آورده میتوان استفاده نموده که اوضاع قیامت و بهشت و جهنم فعلا در علم خدا و در عالم قضاء و قدر موجودند اگر چه درش بر وی بشر دنیوی بسته است و نسبت باو آینده مینماید.

فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الأَلبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَد أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکُم ذِکراً پس از بیان اهل قریه‌ها که در اثر مخالفت و سرپیچی کردن از امر خدا و رسولش مبتلا گردیدند بعذاب و نکال دنیا و در آخرت نیز برای آنان عذاب الیم مهیّا گردیده خطاب بخردمندان و صاحبان عقل از آنهایی که ایمان آورده‌اند نموده که بترسید از خدا و از معاصی و نافرمانی امر حق تعالی خودداری نمائید و پیرامون هوای نفسانی خود نگردید در صورتی که محققا خداوند بسوی شما فرود آورده ذِکراً که متذکر گردید و پند و اندرز باشد برای شما.

ظاهرا مقصود از ذکر قرآن است و قرآن را ذکر نامیده برای اینکه متضمن موعظه و شرف دنیا و آخرت است و در اثر پیروی از آن

سعادت دنیا و آخرت برای انسان تأمین میگردد زیرا که قرآن جامع تمام احکام و قوانین مدنی و طریق عبادات و معاملات و آنچه بشر در امور دنیوی و اخروی خود محتاج بآنست بنیکوتر وجهی تأسیس نموده.

و بعضی گفته‌اند مراد از ذکر همان رسولا بعد است و رسولا بدل از ذکر است و مراد از رسول پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و بعضی گفته‌اند مراد از رسول جبرئیل است و از حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام و از حسن بصری چنین نقل میکنند که مقصود از ذکر خود رسول اکرم است و او را ذکر نامید برای آنکه بر تلاوت قرآن مداومت مینمود یا آنکه بتوسط او قرآن فرود آمده یا باعتبار آنکه نام نامی او در اطراف عالم منتشر است لکن بازگشت تمام اینها بقرآن میگردد.

صفحه : ۳۷۳

رَسُولًا یَتلُوا عَلَیکُم آیاتِ اللّهِ مُبَیِّناتٍ لِیُخرِجَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ (رسولا) بیان ذکر است یا منصوب بفعل مضمر یعنی (ارسل رسولا) یعنی فرستاده برای شما رسولی را که تلاوت نماید آیات خدا را آن آیاتی که بیان کننده و راهنمای شماست بسوی آنچه خیر و سعادت شما مؤمنین در آن است تا آنکه بیرون آورد کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل نیکو نموده‌اند از ظلمات کفر و جهل و بیخردی بسوی نور ایمان.

چنانچه گفته شد نور چیزی را گویند که ظاهر بذاته و مظهر غیر باشد و قرآن و آورنده قرآن و واسطه بین آن دو نیز نور است خدا نور است اللّه نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ که بخودی خود ظاهر بلکه همه چیز باو ظاهر گردیده و از شدت ظهور مخفی گردیده و ظاهر کننده همه اشیاء است و قرآن نیز نور است که خود شاهد بر حقّانیت خود و معرّف خود است و ظاهر کننده و رهنمای طریق سعادت بشر است رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز نور است که سجیّه نیکو و اخلاق و ملکات حمیده او شاهد بر حقانیت او است و ظاهر کننده تمام نیکیها است زیرا که آنچه بشر محتاج بآن است در امور دنیا و آخرت بنیکوتر بیانی نوع انسانی را رهنمایی نموده.

وَ مَن یُؤمِن بِاللّهِ وَ یَعمَل صالِحاً یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَد أَحسَنَ اللّهُ لَهُ رِزقاً پس از بیان خصوصیات ذکر و فوائد مندرجه در آن در مقام بیان فضیلت کسانی برآمده که تابع ذکر گردیده و بآن گرویده‌اند، و آنان مؤمنین میباشند که ایمان بخدا آورده و مطابق ایمانشان عمل صالح نموده‌اند و عمل صالح عملی است که نزد خدا پسندیده و شایسته پیشگاه قرب الهی باشد و مقام عبودیّت بآن محقق گردد،

صفحه : ۳۷۴

و شاید نظر بهمین معنی دارد که در اکثر آیات ایمان و عمل صالح را ردیف هم آورده اشاره به اینکه ایمان کامل از عمل صالح جدا نمیشود و چنین کسانی را داخل مینمایند در بهشتهایی که در زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در چنین بهشتهایی همیشه جاویدانند و محققا خداوند رزق چنین کسانی را که ایمان آورده‌اند نیکو گردانیده.

اطلاق رزق بر جسمانی و روحانی هر دو میشود و شاید مقصود اینکه باشد که برای کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته نموده‌اند رزق جسمانی آنها که نعمتهای بهشتی باشد و در خور مرتبه جسمانی آنها است و نیز رزق روحانی آنها که آن مقامات و درجات معنوی و نظر بوجه کریم باشد باحسن وجه نصیب آنها میگردد و از هر دو جهت محظوظ میگردند.

اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الأَرضِ مِثلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الأَمرُ بَینَهُنَّ پس از بیان احکام طلاق و حدود آن و تهدید کسانی که از قوانین و مقررات الهی سرپیچی نموده و اطاعت ننموده‌اند و بشارت مؤمنین و کسانی که مطیع قوانین و مقررات الهی گشته و اعمال صالح نموده‌اند، برای رفع استبعاد منکرین معاد و اوضاع قیامت اشاره بکمال قدرت خود مینماید که خدا و پدید آورنده قیامت آن

کسی است که هفت آسمان و هفت زمین آفریده و آنها را از نیستی بهستی و از عدم بوجود آورده و تقدیرات او از حیات و موت و باقی امور بین آسمانها و زمین جریان دارد بـدون آنکه در اینکه خلقت و آفرینش محتاج بکمک و معاون باشـد و تمام امور خلقت را بیک اراده وحدانی پدید گردانیده وَ ما أَمرُنا إِلّا واحِدَةٌ کَلَمحٍ بِالبَصَرِ«۱» که تعبیر از آن بلفظ کن نموده.

(اعتراض)

در هیئت جدیـد ثابت نمودهانـد کرات که از آن تعبیر بآسـمان شـده زیادتر از هفت عـدد است و ظاهر آیه منحصـر می‌نمایـد بهفت آسمان و نیز معلوم نیست که

----

(۱) سوره قمر آیه ۵۰ نیست امر ما مگر یکی مانند گردانیدن چشم

زمین هفت طبقه باشد.

(پاسخ)

گوئیم شایـد مقصود از هفت آسـمان مـدار و محـل جولانگاه سیّارات هفتگانه معروف خورشـید، ماه، مشتری، مریـخ، زهره، زحل، عطارد باشد که هر یک از آنها را فلکی و آسمانی است وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسبَحُونَ سوره یس آیه ۴۰ تمامشان در مدار خود شناورند، و چنانچه در محل خود مبرهن گردیده اثبات شـیء نفی ما عدا را نمیکند، و بر فرض صـحت گفتار اهل هیئت جدید چون رأی اهل هیئت قدیم متفقا بر اینکه بوده که عدد آسمانها و زمین هفت است از اینکه جهت در کلام الهی نیز اقتصار بر همین عدد شده.
و چون باعتبـار علوم جدیـده و اخبار بسـیار نیز مؤیّـد آن است هر کرهای خود دارای آسـمانی و زمینی است شایـد هفت زمین اشاره بزمین هر کرهای باشد و شاید همین زمین ما دارای هفت طبقه باشد و علم او نزد خدا است.
بروایت منهـج ابو صالح از إبن عباس چنین روایت نموده که زمینهای هفتگانه که فرموده وَ مِنَ الأَرضِ مِثلَهُنَّ طبقه طبقه بر بالای هم نیستند تمامشان زیر آسمانند و تعدّد آنها از جهت فاصله شدن دریاها است وسط آنها.
و شایـد مقصود از هفت آسـمان چنانچه بعضـی احتمال دادهانـد یکی همین آسـمانی باشد که ما میبینیم با تمام سـتارگان و کرات و کهکشانها و آنچه در او است و آن را آسمان دنیا نامیده و در وصفش فرموده إِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنیا بِزِینَةٍ الکَواکِبِ«۱» و شش آسمان دیگر فوق آن باشد که علم بشـر راهی بآن ندارد زیرا که مخلوقات خدا غیر متناهی است و بشـر هر قدر کوشش کند اندکی از آنها را نتوانـد بـدرستی و حقیقت ادراک نمایـد وَ ما أُوتِیتُم مِنَ العِلمِ إِلّا قَلِیلًا شاهد بر اینکه است لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللّهَ قَد أَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلماً

----

(۱) سوره و الصافات آیه ۶ بدرستی ما زینت دادیم آسمان دنیا را بزینت ستارگان

اشاره به اینکه وقتی شما عجائب صنعت خلقت آسمانها و زمینها و آنچه بین آنها است از جمادات و نباتات و حیوانات و غیر اینها را ببینید بدو چیز دانا می‌گردید و دو امر برای شما ظاهر می‌گردد یکی علم ضروری پیدا میکنید که آن کسی که پدید آورنده اینکه موجودات غیر متناهی و منظم و مدبر اینکه کاخ عظمت جهانی است قادر بر اینکه است که پس از خرابی اینکه عالم دنیا عالم دیگری که مناسب مرتبه کمال بشری و منزل جاودانی انسانی باشد پدید نماید تا اینکه در آنجا هر کسی بنتیجه اعمال خود و بمنتهی درجه سیر خود برسد و اگر غیر از اینکه باشد وجود انسان بلکه وجود عالم لغو و بیهوده میباشد و کار لغو در خور عالم الوهیّت نیست.

و دیگر پس از اندک تدبر در نظام خلقت بر شما ظاهر و معلوم میگردد که اینکه عوالم کذایی و اینکه نظام حیرت بخش جهانی از روی علم و تدبیر و حکمت ناشی گردیده و آن کسی که عالم را برای وجود شما آفریده غافل از حال شما نیست و بتمام افعال و اعمال و نیات شما آگاهست و علم او محیط بر همه و آنچه واقع شده و میشود در علم حضوری او ظاهر و مکشوف است.

صفحه : ۳۷۷

سورة التحريم

اشاره

و هی اثنا عشرة آية

[سوره التحريم (۶۶): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

يـا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللّهُ لَكَ تَبتَغِي مَرضاتَ أَزواجِكَ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) قَد فَرَضَ اللّهُ لَكُم تَحِلَّةَ أَيمانِكُم وَ اللّهُ مَولاكُم وَ هُوَ العَلِيمُ الحَكِيمُ (۲) وَ إِذ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلي بَعضِ أَزواجِهِ حَدِيثاً فَلَمّا نَبَّأَت بِهِ وَ أَظهَرَهُ اللّهُ عَلَيهِ عَرَّفَ بَعضَهُ وَ أَعرَضَ عَن بَعضٍ فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَت مَن أَنبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ العَلِيمُ الخَبِيرُ (۳) إِن تَتُوبا إِلَى اللّهِ فَقَد صَغَت قُلُوبُكُما وَ إِن تَظاهَرا عَلَيهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِيلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِينَ وَ المَلائِكَةُ بَعدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ (۴)

عَسي رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبدِلَهُ أَزواجاً خَيراً مِنكُنَّ مُسلِماتٍ مُؤمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبكاراً (۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُم وَ أَهلِيكُم ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ عَلَيها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُم وَ يَفعَلُونَ ما يُؤمَرُونَ (۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعتَذِرُوا اليَومَ إِنَّما تُجزَونَ ما كُنتُم تَعمَلُونَ (۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً عَسي رَبُّكُم أَن يُكَفِّرَ عَنكُم سَيِّئاتِكُم وَ يُدخِلَكُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ يَومَ لا يُخزِي اللّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُم يَسعي بَينَ أَيدِيهِم وَ بِأَيمانِهِم يَقُولُونَ رَبَّنا أَتمِم لَنا نُورَنا وَ اغفِر لَنا إِنَّكَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۸)

صفحه : ۳۷۸

(ترجمه)

سوره تحريم در مدينه فرود آمده و دوازده آيه است

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

اى نبى اكرم براى چه حرام مى‌گردانى بر خودت آنچه را كه خدا بر تو حلال گردانيده، ميطلبى باين تحريم رضا و خشنودى زنهاى خود را و خدا آمرزنده و مهربان است،

بدرستى كه خدا مقرّر گردانيد و بيان كرد براى شما كه قسمهاى خود را (بكفّاره) بگشائيد و خدا مولى و صاحب اختيار شما است و او بمصالح و مفاسد شما دانا و درستكار است.

چون پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سرا و مخفيانه ببعضى زنهاى خود (حفصه دختر عمر) گفت و او (بعايشه دختر ابو بكر) اظهار نمود و وى را بر آن سرّ مطلع گردانيد خدا از طريق وحى پيمبرش را خبردار گردانيد و حضرت ببعضى از آنچه (حفصه) فاش نموده بود وى را شناسا گردانيد و از بعضى از آن سرّ اعراض نمودند، پس چون آن زن (حفصه) خبردار گرديد كه حضرت فهميده گفت چه كس تو را از اينمطلب خبردار نمود گفت خبر نمود مرا آنكه دانا بهمه چيز و آگاه بر هر چيزى است.

(اى حفصه و اى عايشه) اگر توبه كنيد و بازگشت بسوى خدا نمائيد (براى شما بهتر است) اگر چه محققا قلبهاى شما از حق برگشته و اگر شما دو زن پشتيبان هم گرديد، خدا دوست و يار و ياور (پيمبر خود است) و بعد از آن جبرئيل و مرد صالحى از مؤمنين و ملائكه پشتيبان او ميباشند.

اگر پيمبر شما را طلاق دهد بزودى پروردگار او تبديل نمايد شما را بزنهايى كه بهتر از شمايند و آنها موصوف باين صفات باشند، گرويدگان بامر الهى، تصديق كنندگان فرمان او، بازگشت كنندگان از معاصى، عبادت كنندگان، روزه داران و آنها شوهر ديدگان باشند يا باكره.

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد نگاه داريد خود و اهل خود را از آتشى كه آتش

صفحه : ۳۷۹

انگيز آن مردمان و سنگ (كبريت) است و بر آن آتش فرشتگان سختى موكلند كه امر خدا را مخالفت نميكنند و بر آنچه مأمور بآن گرديده‌اند عمل مينمايند.

اى كسانى كه كافر شديد امروز كه روز قيامت است عذر خواهى نكنيد ثابت و محقق است كه شما جزا داده ميشويد بر آنچه قبلا (در دنيا) عمل كرده‌ايد.

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد بازگشت نمائيد بسوى خدا و توبه كنيد توبه خالص شايد پروردگار شما بپوشاند گناهان شما را و داخل گرداند شما را در بهشتهايى كه از زير درختهاى آن نهرها جريان دارد در آن روزى كه خداوند خجل نكند پيمبر و آن كسانى را كه ايمان آورده‌اند و نور آنها از جلو آنان و از طرف راستشان ميرود و مؤمنين گويند پروردگار ما تمام كن نور ما را (و ما را بكمال برسان) و ما را بيامرز (از ظلمت گناه پاك گردان) زيرا كه تو بر هر چيزى توانايى.

(توضيح آيات)

اشاره

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللّهُ لَكَ تَبتَغِي مَرضاتَ أَزواجِكَ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حرام) در اصطلاح شرع چيز قبيحى را گويند كه

بنهی ممنوع شده باشد و مقابل آن حلال است و آن چیز نیکویی را نامند که از طرف شرع مأذون در عمل باشد و تحریم و تحلیل بیان حلیت و حرمت شیء است.
در اینکه آیه خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که ای کسی که از طرف حق- تعالی دارای مقام نبوّت و ولایت گردیده‌ای برای چه بر خود حرام نموده‌ای و خود را ممنوع گردانیده‌ای از آن چیزی که خدا بر تو حلال نموده است.
(سخنان مفسرین در شأن نزول آیه مختلف است یک قول اینست که گویند رسم حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین بود که بعد از هر نماز صبح در حجره‌ها و منزلهای زوجات خود میرفت و بعد از آن مشغول میشد ببیان شرایع و احکام زینب دختر

صفحه : ۳۸۰

حجش قدری عسل داشت وقتی حضرت بخانه وی می‌آمد زینب قدری از عسل را شربت مینمود و خدمت حضرتش میآورد که میل فرماید اینکه بود که قدری در منزل زینب بیشتر توقف می‌نمود و اینکه مطلب بر باقی زنهای حضرت شاق آمد عایشه و حفصه با هم اتّفاق نمودند که وقتی حضرتش بمنزل آنها آید بگویند از تو بوی (مغافیر) می‌شنویم و بزنهای دیگر نیز همین طور توصیه نمودند (مغافیر) صمغ درختی است که آن را عرفط خوانند و خیلی بد بو است و چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بوی بد اجتناب می‌نمود اینکه بود که خواستند باین وسیله حضرت در خانه زینب مکث ننماید پس از آن بخانه سوده آمد او گفته که نخواستم دروغ بگویم ولی از عایشه ترسیدم و گفتم پس از آنجا وقتی بمنزل عایشه رفت عایشه بینی خود را گرفت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی (مغافیر) میآید در جواب فرمود در خانه زینب شربت عسل آشامیده‌ام گفت زنبور آن در شکوفه عرفط چریده بوده و چون بمنزل حفصه رفت او نیز چنین کرد و گفت از تو بوی عرفط می‌آید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی مکرر استماع نمود فرمود
(حرّمت العسل علی نفسی فو اللّه لا اکله ابدا)
پس از آن اینکه آیه فرود آمد یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکَ.
و بعض مفسرین گفته‌اند زنی که ترتیب عسل مینمود ام السّلمه بود و بعضی گفته‌اند حفصه دختر عمر بوده که از مکّه مقداری عسل برای وی هدیه آورده بودند و هر وقت که پیمبر اکرم بخانه او میرفت نمیگذاشت بیرون رود تا وقتی که شربت عسل بیاشامد وقتی عایشه خبردار شد باقی زنها را خبردار نمود و با هم اتفاق نمودند که وقتی از منزل حفصه بیرون آید بگویند از تو بوی (مغافیر) استشمام مینمائیم اینکه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عسل را بر خود حرام نمود.
و بروایت دیگر شأن نزول آیه اینکه بود که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزها را بین زنان خود قسمت نموده بود اتفاقا یک روز نوبت حفصه بود گفت یا رسول اللّه اجازه فرما تا خدمت پدرم روم پس از آنکه رخصت گرفت و رفت پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ماریه قبطیه که مادر ابراهیم بود و پادشاه اسکندریه بعنوان تحفه نزد حضرتش فرستاده

صفحه : ۳۸۱

بود حضرت آن وقت وی را طلبید وقتی حفصه درب اطاق را بسته دید همانجا نشست تا رسول اللّه از حجره بیرون آمد و عرق از پیشانی و روی مبارکش می‌چکید حفصه پس از آنکه از قضیه مطلع گردید بگریه افتاد و گفت یا رسول اللّه کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت فرمودی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با هیچیک از زنان دیگر خود چنین ننمودی حضرت فرمود ای حفصه اینکه کنیز من است و خدای تعالی وی را بر من مباح گردانیده من برای رضای تو او را بر خود حرام نمودم لکن اینکه سخن سرّی است و پیش تو امانت باشد باید بکسی اظهار ننمایی حفصه قبول کرد لکن چون بین او و عایشه دوستی بود در پس دیواری که

ميان خانه او و خانه عايشه بود مشت بديوار زد و گفت اى خواهر مژده باد بر تو كه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ماريه را بر خود حرام گردانيد و ما از تشويش او راحت شديم چون حضرت بخانه عايشه آمد بطور كنايه باو گفت پس از آن اينكه سوره فرود آمد كه (اى نبىّ‌اكرم چرا آنچه را كه خدا بر تو مباح نموده بر خود حرام نموده‌اى).

و بروايتى حضرت صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بعد از آن بحفصه فرمود سرّ ديگرى نيز بتو ميگويم بشرط اينكه بكسى نگويى و اينكه مطلب را فاش نكنى و آن اينكه است كه بعد از من ابو بكر و پدر تو مالك اينكه امّت ميشوند و پادشاهى ميكنند و بعد از آن عثمان متصدّى حكومت ميگردد حفصه از اينكه كلام خوشحال گرديد و هر دو سرّ را بعايشه گفت.

بروايت منهج اينكه حديث را بعينه عياشى بسند خود از عبد اللّه بن عطاء مكّى و عبد اللّه از حضرت ابو جعفر عليه السّلام روايت كرده و بروايت طبرسى از عبد اللّه بن عطا از ابى جعفر همين روايت را نقل نموده و پس از آن چنين گويد عايشه و حفصه هر دو اينكه حديث را بپدر خود بيان نمودند و آنها راجع بماريه بعايشه و حفصه عتاب كردند كه چرا سرّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فاش نموديد لكن راجع بآن ديگر كه حكومت پدرانشان باشد چيزى نگفتند (پايان) اينكه بود كه خدا خطاب نموده بپيمبر خود كه اى پيغمبر چرا آنچه را خداوند

صفحه : ۳۸۲

بر تو مباح نموده براى رضايت زنهاى خود بر خود حرام نموده‌اى در صورتى كه بايستى بحكم خدا آنها رضايت تو را تحصيل نمايند.

و كسانى كه منكر عصمت انبياء (ع) ميباشند از اينكه آيه خواسته‌اند سوء استفاده نمايند زيرا چنين استظهار نموده‌اند كه پيغمبر اكرم در اينجا بخلاف حكم حق تعالى (ماريه) را كه خداوند بر او حلال نموده بود بر خود حرام گردانيد از اينكه جهت مورد عتاب واقع گرديد و قوله تعالى وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ نيز مؤيد آن است زيرا كه بخشش در جايى صادق آيد كه گناهى واقع شده باشد.

پاسخ، گناه آن است كه انسان بر خلاف امر وجوبى يا امر تحريمى عمل نمايد يا در جايى كه امر وجوبى يا تحريمى رسيده بر خلاف آن حكم نمايد، لكن در مباحات كه اختيار بدست خود شخص گذاشته شده كه ميخواهد بكند و ميخواهد نكند وقتى بناى خود را بر كردن يا نكردن گذارد خلاف امر مولى ننموده تا اينكه مرتكب خلافى شده باشد. گناه و خطيئه چيزى را نامند كه مخالف فرمان شده باشد، و در اينجا (ماريه) كنيزى بود كه براى رسول اللّه مقاربت با آن مباح بوده، و شايد در اينكه جا بنظر مباركش ترك مقاربت بجهاتى رجحان داشته كه حضرتش خود را ملزم گردانيده كه او را ترك نمايد.

و در اينكه آيه نظر بخطاب يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ميتوان استفاده نمود كه خداوند از روى اشفاق و آن لطف مخصوصى كه نسبت برسولش داشت بوى خطاب نمود كه چرا براى رضايت از واجب چيزى را كه خداوند بر تو مباح نموده از خود منع مى‌نمايى و قوله تعالى وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ هيچ دلالت ندارد كه پيمبر اكرم گناهى كرده و خداى تعالى او را ميبخشد زيرا كه بدلالت قوله تعالى لِيَغفِرَ لَكَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ سوره فتح آيه ۲ آنچه ممكن بود نسبت بحضرتش منشأ گناه بشود از او منتفى گرديده يعنى قواى طبيعيّه كه منشأ گناه ميشود تحت حكومت عقلش واقع گرديده بود اينكه است كه از حضرتش چنين نقل ميكنند كه فرموده (من شيطان خودم را كشته‌ام).

صفحه : ۳۸۳

يا آنكه چنانچه در حديث است شايد مقصود از گناهى كه بخشيده شده آن است كه در نظر اهل مكّه گناه بود نه در واقع.

و بر فرض تسليم كه (لم تحرّم) بطور عتاب بوده باز حرمت را نميرساند بلكه دلالت بر ترك اولى دارد يعنى بهتر اينكه بوده كه

پیمبر اکرم چنین کاری نکند.
قَد فَرَضَ اللّه لَکُم تَحِلَّةَ أَیمانِکُم وَ اللّه مَولاکُم وَ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ محقّقا خدا مقرّر گردانید برای شما باز کردن قسم‌هایتان را بکفاره یعنی آنچه را بقسم بر خود بسته‌اید بکفّاره توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است که فرموده فَکَفّارَتُه إِطعامُ عَشَرَةِ مَساکِینَ و او دانا بمصالح شما و حکیم است.
فَرَضَ اللّه بیان چیزی است که بآن حلال شود آنچه را که بواسطه قسم حرام شده بود و اینکه برای شما مشروع گردانید مخالفت قسم را زیرا که یمین بکفّاره منحل میگردد.

سخنان مفسرین در توجیه آیه مأخوذ از مجمع البیان

(۱) بتحقیق بیان کرد برای شما کفّاره قسم‌های شما را در سوره مائده.
(۲) خدا بپیمبر خود امر نمود که کفّاره قسم خود را بدهد و بماریه رجوع نماید و حضرت بنده‌ای آزاد نمود و بماریه رجوع نمود (مقاتل) (۳) از بعض مفسرین است که خداوند بر شما واجب نمود که برای قسم‌هایتان کفّاره بدهید چنانچه گفته وَ إِن أَسَأتُم فَلَها یعنی (فعلیها) برای کسی که قسم میخورد و مخالفت قسم میکند ثابت است کفاره بدهد و در آیه کفّاره را (تحلّه) نامیده زیرا برای منحل شدن یمین کفاره واجب است و از اینکه آیه چنین استفاده میشود که حضرت قسم یاد نموده بود نه آنکه همین قدر فرموده باشد (هی علیّ حرام) زیرا اینکه کلام قسم نامیده نمیشود تا آنکه در منحل شدنش محتاج بکفاره باشد (پایان) وَ إِذ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعضِ أَزواجِهِ حَدِیثاً فَلَمّا نَبَّأَت بِهِ وَ أَظهَرَهُ اللّه عَلَیهِ عَرَّفَ بَعضَهُ وَ أَعرَضَ عَن بَعضٍ فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَت مَن أَنبَأَکَ هذا

صفحه : ۳۸۴

آیه راجع باین است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راجع به اینکه ماریه را بر خود حرام نمود، یا راجع به اینکه بعد از من ابو بکر و عمر بر مردم سلطنت میکنند بحفصه بیان نمود و باو امر فرمود که اینکه سخن را بکسی نگوید و مخفی دارد حفصه مخالفت امر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نمود و بعایشه گفت خدای تعالی رسولش را مطلع گردانید و حضرت بحفصه بعض آن را ظاهر گردانید که مخالفت نمودی و آن سرّ که تحریم ماریه باشد ظاهر گردانیدی.
چون حفصه سرّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که راجع بماریه بود افشاء گردانید حضرت از وی اعراض نمود لکن راجع بحکومت عمر و ابو بکر باو چیزی نگفت، و حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد پدرش عمر بوی غضب کرد و گفت اگر در افشاء اینکه خبر خیری بود پیغمبر تو را طلاق نداده بود و گویند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ۲۹ روز از تمام زنهای خود دوری نمود و در منزل (ماریه) منزوی گردید تا وقتی که آیه آمد و پس از آنکه حضرت بعضی از آن اسراری که حفصه فاش نموده بود اظهار نمود حفصه گفت چه کس تو را خبردار گردانید که من سرّ تو را فاش نمودم.
قالَ نَبَّأَنِیَ العَلِیمُ الخَبِیرُ فرمود مرا خبردار نمود آن کسی که عالم و دانا بهمه امور و خبیر و بینا بتمام چیزها است.
إِن تَتُوبا إِلَی اللّهِ فَقَد صَغَت قُلُوبُکُما وَ إِن تَظاهَرا عَلَیهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِیلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِینَ وَ المَلائِکَةُ بَعدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ ای عایشه و ای حفصه اگر توبه کنید و بسوی خدا بازگشت نمائید خدا توبه شما را قبول مینماید و محققا دلهای شما از حق برگردیده، اشاره به اینکه اگر دل شما رو بحق بود سرّ رسول اللّه را فاش نمینمودید.
از صاحب کشاف چنین نقل میکنند که در معنی آیه چنین گفته، اگر شما دو

صفحه : ۳۸۵

زن حفصه و عایشه توبه کنید بسوی خدا و با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مصادقت نمائید و دوست دارید آنچه را او دوست دارد و از آنچه او دوست ندارد کاره باشید اگر چنین باشید توبه شما محقق میگردد و پذیرفته میشود.

بروایت (منهج) از إبن عباس روایت شده که گفته من بسیار حریص بودم که بدانم اینکه کدام دو زن بودند که سرّ رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فاش نمودند و دل آنها میل نمود بآشکار گردیدن آن اتفاقا در سالی با عمر حج رفته بودم و در منزلی آب بدست او میریختم و او دست میشست پرسیدم آن دو زن که خدا آنها را بخطاب (ان تتوبا) عتاب فرموده کدام بودند عمر گفت و عجبا یا بن عباس و از اینکه سؤال وی را خوش نیامد پس از قدری تأمل گفت آن دو زن حفصه و عایشه بودند. بعد از آن گفت ما جماعت قریش همیشه بر زنان مستولی بودیم وقتی مدینه آمدیم زنان انصار جواب شوهران میدادند و با آنان درشتی می‌نمودند زنان ما از آنها یاد گرفتند تا یک روز با زن خود گفتگویی میکردم مرا بجواب آزرده نمود گفتم با من مکابره میکنی گفت تو را از جواب من بد آمد زنان با بزرگتر از تو مکابره و سرکشی میکنند گفتم آن کیست گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من نزد حفصه رفتم و از روی تعجب از وی سؤال نمودم که شما با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درشتی میکنید گفت آری گاهی میشود که یک شبانه روز از وی دوری میکنیم گفتم از خشم خدا اندیشه نمیکنید زینهار دیگر اینکه طور سلوک نکنی و از او چیزی نخواهی و هر وقت بچیزی محتاج گشتی از من بخواه اتفاقا روزی بنی عسقلان اسب را نعل میکردند که بجنگ ما بیایند مرا همسایه انصاری بود نماز شام مرا ملاقات نمود باو گفتم خبر داری که حادثه بزرگی پیش آمده گفت آن چیست گفتم بنی عسقلان با ما اراده جنگ دارند گفت حادثه عظیم‌تر هست گفتم چیست گفت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همه زنان خود را طلاق داده من با خود گفتم حفصه را نصیحت کردم و او قبول ننمود تا کار او به اینجا کشید روز دیگر از حفصه استفسار نمودم و گفتم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شما را طلاق داده گفت نمیدانم لکن از ما مفارقت نموده و در غرفه امّ ابراهیم رفته من رفتم بدر خانه (ماریه) و

صفحه : ۳۸۶

رسول اللّه غلام سیاهی داشت باو گفتم برسول اللّه بگو عمر درب خانه اذن دخول میطلبد غلام برگشت و گفت رسول اللّه در جواب من هیچ نگفت من ساعتی نشستم بار دیگر غلام را نزد رسول اللّه فرستادم باز هیچ جواب نگفت مرتبه سوم اجازه دخول فرمود رفتم و سلام کردم دیدم که حضرت بر حصیری تکیه نموده و آن حصیر در پهلوی مبارکش اثر نموده بود گفتم یا رسول اللّه زنان را طلاق داده‌ای فرمود نه اللّه اکبر پس از آن حکایتی که بین من و حفصه و زنم گذشته بود بیان نمودم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تبسم نمود گفتم یا رسول اللّه اجازه بده یک ساعت نزد تو بمانم پس از آنکه اذن داد اطراف خانه را نگریستم چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند گفتم یا رسول اللّه اگر دعا کنی تا خدای تعالی بر امّت تو امور معاش آنها را وسعت دهد چنانچه بر رومیان و پارسیان وسعت داده و آنها خدا را نمی‌پرستند حضرت نشست و گفت یا إبن خطاب تو در شکی و نمیدانی که اینان قومی میباشند که لذّات و نعمتهای آنها در دنیا است گفتم یا رسول اللّه برای من طلب آمرزش کن پس از آن حضرت فرمود من قسم یاد نموده‌ام که تا یک ماه نزدیک اینکه زنان نروم. (منهج الصادقین) از آیه بالا بضمیمه اینکه روایت چنین استفاده میشود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دست زنهای خود خیلی زجر میکشید، واقعا جمع کردن بین نه نفر زن با آن حسد و غیرتی که مرکوزی بیشتر زنها است و با عدالت بین آنها رفتار نمودن آن هم در یک خانه واقعا از عهده یک بشر عادی خارج است چنانچه در سوره نساء آیه ۱۲۸ قوله تعالی وَ لَن تَستَطِیعُوا أن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم اشاره بهمین است یک قوه قاهره الهی میخواهد که بتواند بین چندین زن جمع کند و همه را راضی نماید آن طوری که هر مردی مکلّف بآن است زیرا پس از آنکه در

قرآن مجيد براى مرد تجويز نموده دو و سه و
چهار زن را فرموده فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً سوره نساء آيه ۳. اگر ميترسيد كه نتوانيد بين آنان بعدالت رفتار نمائيد اكتفاء نمائيد بيكى، مخصوصا وقتى مرد بسن كهولت رسـد با آن بار كمر شـكن رسالت و طرف شـدن با كفّار و آن اعراب وحشـى حسود متكبر كه در باره آنها فرموده

صفحه : ۳۸۷

(الأَعرابُ أَشَدُّ كُفراً وَ نِفاقاً).
و اينكه خود يكى از معجزات آن حضـرت بشما ميرود و مصدّق قوله تعالى است كه در باره حضرتش فرموده إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ و شايد از جانب حق تعالى مأمور گرديده بود كه زنهاى متعدد بگيرد و البته در آن حكمتهايى مندرج بوده.
و شايد يكى از آن حكمتها اينكه باشد كه خلق عظيم او ظاهر گردد مسلّما بسيار زن گرفتن او از روى شهوترانى نبوده زيرا در موقع جوانى كه هنوز متكفل بار رسالت نشـده بود قناعت بيكزن (خـديجه) نموده بود چطور آدم عاقل قبول مى‌كنـد كه حضـرت از روى شهوترانى جمع نمايـد بين چنـد زن كه هر يـك در سـنى و از قبيله و طـائفه‌اى با اخلاق مختلفى كه داشـتند بـدون مصـلحت بزرگى عهـده‌دار گردد و عـدالت بين آنـان اسـتوار گردانـد و بـا آنـان بطورى مهربـانى نمايـد كه آنهـا جسور گردنـد و وجود مبـاركش را برنجانند و آن حضرت تحمل نمايد و تلافى نكند و اينكه نيست مگر بيك قوه خارق العاده كه مخصوص حضرتش بوده.
وَ إِن تَظاهَرا عَلَيهِ تَظاهَرا در اصل تتظاهرا و فعل مضارع است براى تخفيف تاء اول را حذف نموده (تظاهرا) شد.
و گوينـد قراء تَظاهَرا را دو طور قرائت نموده‌اند قرّاء كوفه بتخفيف (ظاء) خوانده‌اند و باقى قرّاء (تاء) دوم در (تتظاهرا) ادغام در ظاء نموده‌اند و ظاء را مشدد نموده‌اند و در هر دو قسم فعل مضارع و بمعنى معاونت است.
مرجع ضـمير تظاهرا عايشه و حفصه‌انـد كه مورد عتاب حق تعالى واقع گرديـده انـد كه هر گاه شـما دو زن براى آزردن دل مقـدس حضـرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم معاون هم گرديد نتوانيد بوجود مباركش ضرر رسانيد زيرا كه خدا يار و ياور او است و جبرئيـل معين او و نيز (صالـح مؤمنين) على بن ابى طـالب عليه السّـلام همراه او است و پس از اينها تمام فرشـتگان ارضـى و سـمائى پشتيبان و معاون اويند و او را كمك مينمايند.
از اينكه آيات توان استفاده نمود كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چه بسيار از زنهاى

صفحه : ۳۸۸

خود زجر ميكشيده مخصوصا آن دو ملعونه كه در مقام ايذاء پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برآمده بودند چنانچه آيه بعد: عَسى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبدِلَهُ أَزواجاً خَيراً مِنكُنَّ مُسلِماتٍ مُؤمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبكاراً شاهـد بر اينكه است كه خداى سبحان براى جلوگيرى از ايذاء آنها اينكه آيات را فرود آورده و در مقام تهديد آنها فرموده اگر شـما زنهاى رسول بخواهيد پيمبر ما را اذيت رسانيد عَسى كه بمعنى ترجّى است لكن نسبت بحق تعالى بمعنى وجوبست پروردگار او از روى رحمتى كه نسبت به پيمبرش دارد شما را طلاق دهد و تبديل گرداند شما را بزنهايى كه موصوف باين صفات نيكو باشند مسلم مؤمن فرمان بردار خـدا و رسول او، خـاضع، تـابع امر او، تـائب از گنـاه و نافرمانى هر گاه گناهى از آنها صادر گردد، عبادت كننـدگان (سائـح) رونـدگان در اطاعت امر رسول يا خوددارى كنندگان در طعام، (ثيبات) زنهاى شوهر ديده، (ابكار) دخترهاى باكره، كه چنين زنهاى نيكويى براى پيمبر ما مهيا است.
در اينكه مقصود از صالـح مؤمنين كه در آيه تصـريح مينمايد كه او معاون و ياور پيمبر صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است چه كسـى

است گفتاری از مفسرين نقل شده بروايت منهج الصادقين كه از صاحب كشاف نقل ميكند (صالح) در اينجا بمعنى جمع است يعنى هر كس ايمان آورد و عمل صالح نمود.

ديگرى گفته مقصود صحابه‌اند لكن نزد بزرگان اهل سنت و تمام فرق اماميه مقصود از (صالح المؤمنين) على بن ابى طالب عليه السّلام است.

از آن جمله در تفسير كاشفى كه يكى از فضلاى سنيها است تصريح مينمايد كه مجاهد گفته مقصود از (صالح المؤمنين) حضرت امير المؤمنين عليه السّلام است.

و حافظ ابو نعيم اصفهانى در كتاب خود كه بحلية الاولياء موسوم گرديده از اسماء بنت عميس چنين روايت ميكند كه گفته من از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شنيدم كه فرمود (صالح المؤمنين) على بن ابى طالب است.

صفحه : ۳۸۹

ديگرى گفته مقصود انبياء ميباشند. (منهج الصادقين) شيخ طبرسى از سدير صيرفى از ابى جعفر عليه السّلام چنين روايت ميكند كه فرموده رسول اكرم دو مرتبه (على بن ابى طالب) را باصحاب خود معرفى نمود يك مرتبه آن موقعى كه گفت

(من كنت مولاه فعلى مولاه)

مرتبه دوم وقتى اينكه آيه فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِيلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِينَ الخ فرود آمد. آن وقت حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم دست على عليه السّلام را گرفت و فرمود

(ايّها النّاس هذا صالح المؤمنين).

(پايان) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُم وَ أَهلِيكُم ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ عَلَيها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُم وَ يَفعَلُونَ ما يُؤمَرُونَ حضرت عزّت خطاب بمؤمنين نموده كه اى كسانى كه بمبدء و معاد ايمان آورده‌ايد نگاهداريد و حفظ كنيد خودتان و كسان و اهل و عيالات خود را از آن آتشى كه آتش گيرانه آن افراد بشر و سنگ است و بر آن موكّل گرديده‌اند ملائكه‌اى كه بسيار غليظ و بشدت سخت گيرى ميكنند بر اهل جهنم زيرا كه آنان مورد غضب الهى واقع گرديده‌اند و آن ملائكه موكّلين عذاب مخالفت امر حق تعالى را نمى‌كنند و سخت گيرى آنان بآن طورى است كه بآن مأمور گرديده‌اند

سخنان مفسرين راجع بحجاره

حجاره جمع حجر و بمعنى سنگ است. و در اينكه مقصود از آن سنگى كه آتش گيرانه جهنّم است چيست بعضى گفته‌اند آن سنگهايى است كه بصورت بت درآورده‌اند بدليل قوله تعالى إِنَّكُم وَ ما تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ سوره نساء آيه ۹۸.

ديگرى گفته جسدهاى اهل جهنم مثل سنگ در جهنّم باقى ميماند بنا بر اينكه معنى النّاس و الحجارة يكى ميشود.

ديگرى گفته مقصود گنجهاى طلا و نقره است كه از سنگ توليد شده.

ديگرى گفته سنگ كبريت است زيرا كه آتش آن شديد است. (پايان)

صفحه : ۳۹۰

و شايد مقصود دو نوع از آتش باشد يكى آن آتشى كه از قبل كفر و فساد اعتقادات و اخلاق ذميمه و ناشى از عدم اعتقاد بمبدء و معاد گرديده آن وقت شعله‌ور ميگردد و مايه برافروخته شدن آن حقيقت نفس انسانى است كه از قبل ملكات نكوهيده و منبعث از

قوای شهویّه و غضبیه گردیده و در قلب آدمی نفوذ مینماید و شاید قوله تعالی نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الأفئِدَةِ«۱» اشاره باین نوع آتش باشد و البته نوع آتشی که در قلب سرایت مینماید غیر از آتشی است که ببدن سرایت مینماید.

و دیگر آن آتشی است که از قبل سیئات و اعمال جسمانی تولید میگردد نه از چوب و ذغال و غیره که مایه افروخته شدن آن آتش جسد انسانی است که جماد و بمنزله سنگ است. و شاید اشاره باین نوع آتش دارد قوله تعالی کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ«۲» از اینکه آیه استفاده میشود که جسد انسان در جهنّم مثل سنگ میگردد که از آتش گداخته نمیگردد و علی الدوام پوست آن عوض میگردد.

خلاصه چون کفار و اشقیاء بروح و بدن عصیان و مخالفت مینمایند و روح و بدن دو چیز است و مجازات هر چیزی بایستی در خور وی باشد پس باین لحاظ عذاب جهنمیان و آنچه باعث عذاب آنان گردیده دو نوع عذاب است.

یکی عذاب روحانی که ناشی از بعد جوار (رب العالمین است) و آن عذابی است که منشأ آن قلب آدمی است که خود را از اینکه مقام محروم گردانیده و بازگشت آن نیز بقلب است.

دیگر عذاب جسمانی که از راه بدن سرزده و بازگشت آن نیز ببدن است

---

(۱) سوره همزه آیه ۶ آتش خدایی برافروخته شده آن آتشی که نفوذ نماید و قلب و دل آدمی را خبردار میکند.

(۲) سوره نساء آیه ۵۹ هر وقت که پوست بدن آنها گداخته شد تبدیل مینمائیم آن را بپوست دیگر تا آنکه عذاب را بچشند.

صفحه : ۳۹۱

و چون بدن جسم است و عذاب هر چیزی بایستی درخور وی باشد اینکه است که عذاب آن نیز جسمانی است.

و اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که در سوره بقره آیه ۲۴ فرموده فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ أُعِدَّت لِلکافِرِینَ و در بیان اینکه آیه در جلد دوم اینکه تفسیر اندازه‌ای بحث نمودیم رجوع بآن جا شود.

(سؤال)

در سوره (همزه) فرموده چنین آتشی را مهیّا نموده‌ایم برای کافرین أُعِدَّت لِلکافِرِینَ و نیز اصلا آیه راجع بکسانی است که منکر قرآن یا شاکّ در آن باشند و در اینجا خطاب بمؤمنین است که خود را از چنین آتشی باز دارید و مسلما مؤمنین و کافرین در ردیف هم نیستند.

(پاسخ)

بچند وجه از اینکه سؤال جواب داده شده که یا مقصود از مؤمنین در اینکه آیه منافقین باشند یا خطاب بمؤمنین است که خود و اهل خود را نگاه دارید که از دین حق اعراض ننمائید و مرتد گردید و با کفّار در چنین آتشی فرود آئید.

و ممکن است گفته شود همان طوری که بهشت درجاتی دارد جهنم هم درکاتی دارد که شدیدترین درکات آن جایگاه کفّار و منافقین است که شاید نسبت بآنان نیز باعتبار خبث باطنشان درکاتشان متفاوت باشد و مرتبه سبک‌تر آن جایگاه فسّاق از مؤمنین است آنهم بدرجه فسقشان تفاوت دارد، و در تمام درکات جهنم اینکه دو نحو عذاب هست منتهی الامر شدت و ضعف دارد.

خلاصه آيه در مقام تهديـد كسانى است كه ايمان آورده‌اند كه گمان نكنند بمجرد تصديق بكلمه توحيد و نبوّت از عذاب رسته‌اند بـايستى بوظيفه ايمانشـان خوددارى بنماينـد از مخـالفت آنچه را كه بر آن مـأمور گرديده‌انـد، و نيز موظفنـد كه اهل و اولاد خود را وادار نماينـد كه بوظيفه ايمانيشان عمل نمايند، كه ارشاد نمودن اهل و عيال بلكه مطلق امر بمعروف و نهى از منكر وظيفه هر مؤمنى است

صفحه : ۳۹۲

لكن نسبت بآنها مهم‌تر است چنـانچه حضـرت رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم در اول بعثت مـأمور گرديـد بقوله تعالى وَ أَنـذِر عَشِيرَتَكَ الأَقرَبِينَ كه اقوام و كسانى كه نزديكترين مردمند نسبت بتو هدايت و ارشاد بنما.

و بروايت (منهج) در حـديث است كه خـدا رحمت كنـد مردى را كه باهل بيت خود بگويـد بر شـما است كه نماز گذاريد و روزه بگيريد و زكاة مال خود را بدهيد و در باره فقراء و يتيمان و همسايه‌هاى خود احسان كنيد و در باره آنان مرحمت و شفقت مراعات نمائيـد، كسـى كه چنين كنـد شايـد خداونـد آنهـا را بـا او در بهشت جمع نمايـد، و غير اينهـا از احاديث و اخبار بسيارى راجع باين موضوع رسيده است.

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعتَذِرُوا اليَومَ إِنَّما تُجزَونَ ما كُنتُم تَعمَلُونَ در قيامت بكفار گفته ميشود اى كسانى كه كافر شديـد امروز كه روز جزاء است عـذر خـواهى نكنيـد كه عـذر شـما قبـول نميشود امروز روز جزاء است نه روز عمـل آن وقـتى كه موقع عمـل بود و ميتوانستيـد بمتـابعت پيمبران خود را از عـذاب امروز برهانيـد دنبال هواى نفسانى خود را گرفته و مخالفت نموديـد تا آنكه آن قوّه و اسـتعداد كمالى كه در شـما پنهان بود و ميتوانستيد آن را از قوّه بفعل بياوريد و سـعادت امروز خود را تأمين نمائيد برايگان از دست داديـد، امروز ديگر موقعى و محلى براى سـعادت شـما باقى نمانـده و فعليّت اخير شـما شـرّ است يعنى شـرّ در شـما غالب گرديـده و خيريّت در شما مفقود شده پس بايستى جايگاه شما جهنم باشد كه مناسب است با صفات رذيله و اعمال ركيك شما.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُم أَن يُكَفِّرَ عَنكُم سَيِّئاتِكُم وَ يُدخِلَكُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ (نصوح) را دو طور قرائت نموده‌اند حمّاد و يحيى (نصوحا) بضم نون قرائت كرده‌اند و باقى بفتح نون خوانده‌اند.

صفحه : ۳۹۳

شيخ كلينى (ره) بسند متصل از معاوية بن وهب چنين نقل ميكند كه گفته از ابا عبد اللّه عليه السّلام شنيدم كه فرمود

(اذا تاب العبد توبة نصوحا احبّه اللّه تعالى فستر اللّه عليه فى الدنيا و الاخرة)

هر گاه بنده توبه كند توبه خالص خدا او را دوست ميدارد و گناهانش را بر وى ميپوشاند هم در دنيا و هم در آخرت.

راوى گويـد گفتم چگونه بر او مستور ميگرداند فرمود فراموش ميگرداند از آن دو ملكى كه گناه او را مى‌نويسـند پس از آن وحى ميگردانـد بسوى اعضاء خود عاصـى كه عيوب وى را پنهان گردانيـد و به بقعه‌هاى زمين نيز وحى ميكنـد كه پنهان گردانيد آنچه بر روى شما گناه نموده اينكه است كه در قيامت چيزى نيست كه شهادت دهد بر گناه او.

(سؤال: حقيقت توبه چيست و خلوص آن كدام است!).

(جواب) حقيقت توبه باز گشت از مخالفت امر خدا است بسوى موافقت امر او و يكى از اسماء اللّه تعالى (التوّاب) است چنانچه خود را معرفى فرموده (هو التوّاب الرحيم) و توّاب صـيغه مبـالغه است وقتى كه نسبت بحق تعـالى داده شود متعـدّى (بعلى) مى گردد قوله تعالى إِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَى اللّهِ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ«۱» زيرا كلمه (على) دلالت بر علو دارد و اينكه حق تعالى خود را توّاب ناميـده شايـد اشاره باشـد كه وقتى بنـده از مخالفت امر حق تعالى بر گشت و موافقت نمود خـداى تعالى نيز از غضب رجوع مينمايـد بعفو و

وقتی توبه نسبت بعبد داده میشود متعدی میگردد به (الی) قوله تعالی حکایت از موسی علیه السّلام فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبحانَکَ تُبتُ إِلَیکَ زیرا (الی) دلالت بر انکسار و ذلّت دارد.

---

(۱) سوره نساء آیه ۲۱ تمام آیه ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِم وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً یعنی جز اینکه نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است مر کسانی را که از روی جهالت و نادانی عمل بد میکنند پس از آن بزودی توبه میکنند و چنین کسانی را خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خداوند دانا و درستکار است) و در اینکه آیه در قبولی توبه دو قید نموده یکی گناه از روی جهالت باشد و دیگر بزودی توبه کند.

صفحه : ۳۹۴

(توبه نصوح چیست)

در (مجمع البحرین) در معنی توبه نصوح چنین گفته قوله تعالی تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً نصوح فعول است و مأخوذ از نصح و مقابل غشی است و توبه نصوح مبالغه در نصح است یعنی توبه‌ای که بازگشت بگناه نشود، و بعضی گفته‌اند آن پشیمانی در قلب و استغفار بزبان و ترک گناه بجوارح است، و اینکه در نیت او اینکه باشد که عود بگناه نکند و نصیحت در لغت بمعنی خلوص است (یقال نصحته و نصحت له). (پایان) و نظر به اینکه نصوح صیغه مبالغه و مقابل غشی است شاید مقصود از توبه نصوح اینکه باشد که چنان توبه کنید که دل و قلب شما از جرم و کثافت معاصی تصفیه گردد و عمل شما از خودخواهی و از اغراض نفسانی پاک شود و برای خدا خالص گردید.

در کافی باسناد خود از ابی بصیر چنین نقل میکند که گوید بابی عبد اللّه علیه السّلام گفتم قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوبَةً نَصُوحاً چیست فرمود آن بازگشت از گناهی است که هیچ وقت رجوع بآن نشود الخ.

و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت میکند که فرموده

(لا شفیع انجح من التوبة)

و نیز در کافی باسناد خود از محمّد بن مسلم از ابی جعفر علیه السّلام نقل میکند که فرموده (ای محمّد بن مسلم شخص مسلمان وقتی توبه نمود گناهش آمرزیده میشود و باید مؤمن وقتی توبه نمود عمل خود را از سر گیرد (یعنی از گناه پاک میشود و پس از پاک شدن آن وقت اعمال او بدرجه قبول میرسد) و شاید مقصود اینکه باشد که اعمالی که در حال معصیت نموده چون بدون تقوی بوده بدرجه قبول نرسیده ثانیا پس از توبه از سر گیرد تا آنکه بدرجه قبول برسد و قسم بخدا که اینکه نیست مگر برای اهل ایمان شاید مقصود از اهل ایمان شیعیان باشند محمّد بن مسلم گوید گفتم اگر بعد از توبه و استغفار عود بگناه کند و باز توبه کند قبول میشود فرمود ای محمّد بن مسلم آیا چنین گمان میکنی که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و توبه کند و خداوند توبه او را قبول نکند گوید گفتم اگر مکرّر چنین کند فرمود

صفحه : ۳۹۵

هر وقت بنده با ایمان اقبال کند باستغفار و توبه خداوند اقبال میکند بقبول و گناهان وی را عفو مینماید زیرا که خداوند غفور و رحیم است (یقبل التوبة و یعفو عن السیئات) و ای محمّد بن مسلم خودداری نما از اینکه مؤمنین را از رحمت خدا مأیوس گردانی.

الی غیر ذلک از آیات و احادیث که دلالت دارد بر فضیلت و وجوب توبه آری کسی که از خواب غفلت و جهالت بیدار گشته بوجدان سرّی خود می‌یابد که در اثر گناه است که قلب وی تاریک گردیده و هر وقت خود را از اشراقات نور جلال الهی محجوب دیـد بوجدان سرّی میابد که اینکه تاریکی و ظلمت در اثر تراکم پیروی هواهای نفسانی و امور طبیعی است که اطراف قلب وی را گرفته و او را در وادی ظلمانی طبیعت پرتاب گردانیده و گویا آن نور و ضیاء و اشراقاتی که در قلب وی طلوع نموده بود در اثر گناه کدر گردیده.

آن وقت آتش پشیمانی در قلب وی شعله‌ور میگردد و متألم و محزون گردیده و با دیده اشک بار و دل غمناک رو بسوی مبدء خود آورده و با ناله و تضرّع روی نیازمندی بسوی بی‌نیاز مطلق می‌آورد و عذر خواهی میکند و از او پوزش میطلبد بر آنچه از او فوت گردیده و تصمیم میگیرد بر تدارک ما فات در آینده و همین است توبه اهل اللّه که امیدوار بلقاء او میباشند.

و اما توبه غیر اینها از مؤمنین که بدرجه اهل اللّه نرسیده‌اند خوف آنها است از عذاب جهنّم و نکال دنیا که از قبل آیات و اخباری که دلالت دارد که گناه موجب سخط حق تعالی و عذاب اخروی و مأیوس شدن آنان از نعمتهای بهشتی است و اعتقاد آنان باین امور سبب تألم و پشیمانی آنها میگردد اینکه است که در آن حال تصمیم می‌گیرند بر اینکه در آینده گناه نکنند و چون آنها هنوز ایمانشان بدرجه (عین الیقین) نرسیده باز نفس غالب می‌گردد و خطا مینمایند تا وقتی که ملکه تقوی پیدا نموده و ایمانشان بدرجه (عین الیقین یا حق الیقین) برسد دیگر مصون از گناه گردند.

صفحه : ۳۹۶

(توبه بچه چیز محقق میگردد)

بروایت (نهج البلاغه) شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام (استغفر اللّه) میگفت حضرت فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی (استغفر اللّه) چیست (استغفر اللّه) درجه علیین است و آن اسمی است که شش معنی در بردارد.

(اول) پشیمانی بر گذشته. (دوم) عزم بر ترک عود بر آن ابدا (سوم) اداء نمودن حق غیر تا آنکه خدا را ملاقات کنی در حالی که پاک باشی و بر تو مظلمه‌ای نباشد.

(چهارم) هر فریضه‌ای که از تو فوت شده باشد قضاء کنی.

(پنجم) گوشتی که در حال گناه ببدن تو روئیده شده بحزن و گریه و تضرع آب کنی تا آنکه پوست باستخوانت بچسبد و پس از آن گوشت تازه‌ای روئیده شود (ششم) بجسم خود بچشانی الم طاعت و عبادت را چنانچه چشیده بود لذّت معصیت را.

از جمع بین آیات و اخبار توان استفاده نمود که بعضی از اینکه امور ششگانه که امام در تحقق توبه مأخوذ گردانیده بعضی از آن در اصل و حقیقت توبه مدخلیت ندارد بلکه شرط کمال آن است.

آری اداء نمودن حق غیر و قضاء فریضه بگردن انسان ثابت است لکن ظاهرا توبه که بمعنی بازگشتن از مخالفت بموافقت باشد بدون آن نیز محقق می‌گردد چنانچه حدیثی از پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده

(التّوبة ندم)

توبه همان پشیمانی است.

و آنچه در اصل توبه مدخلیّت دارد که بدون آن توبه محقق نمیگردد دو چیز است یکی ندم و پشیمانی از گناه و دیگر عزم بر عدم عود زیرا که لازمه پشیمانی عزم بر عدم عود است.

و اینکه بعضـی گفته‌اند توبه همان ندم و پشـیمانی است شاید نظرشان باین بوده که چون لازمه پشـیمانی عزم بر عدم عود است و لو در همان حال توبه اینکه بود

صفحه : ۳۹۷

که اکتفاء بر همان پشیمانی نموده‌اند.

در کتاب اربعین الهاشمیّه اندازه‌ای راجع بماهیّت و حقیقت و فضیلت و شرائط توبه بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود.

عَسـی رَبُّکُم أَن یُکَفِّرَ عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ یُدخِلَکُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ آیه در مقام فضیلت توبه است کسی که چنین توبه‌ای (توبه نصوح) کنـد خداونـد اضـافه بر اینکه گناهـان وی را میپوشانـد او را از نعمتهـای بهشتی برخوردار میگردانـد و بهشـتهایی بوی کرامت مینمایـد که از زیر درختهای آن آبها جریان دارد و اینکه همان حسـناتی است که راجع بتوبه کنندگان در سوره (فرقان) آیه ۷۰ فرموده فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ که علاوه بر آمرزش گناه تفضلاتی در باره آنان مینماید.

یَومَ لا یُخزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُم یَسـعی بَینَ أَیـدِیهِم وَ بِأَیمـانِهِم یَقُولُونَ رَبَّنـا أَتمِم لَنـا نُورَنـا وَ اغفِر لَنا إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ یَومَ منصوب بنزع خـافض و متعلّق بـآیه بالا یـدخلکم میباشـد یعنی آن روزی که مؤمنین را در چنین بهشـتهای پر نعمت داخـل میگرداننـد در آن روز خداونـد پیمبر خود را خوار و مخـذول نکنـد بلکه او را در بلنـدترین مرتبه خلقت جـا و مقـام دهـد، و کسانی که باو ایمان آورده‌اند (معه) با اویند و آنان نیز حائز مراتب و مقامات و درجات قرب میباشند.

ذات احـدیّت در مقام درجه و مقام مؤمنین برآمده و یکی از اوصاف مؤمنین را در اینکه مبارک آیه تذکر میدهد که روزی که نور افشانی نیست مؤمنین صاحب نورند و نور آنان در پیش روی آنها و در طرف راستشان حرکت می‌کند و آنان طلب زیادتی

صفحه : ۳۹۸

نور کننـد که خـدایا نور ما را بمرتبه کمال برسان و لغزشـهای ما را ببخش زیرا که تو بر هر چیزی توانایی. از اینکه مبارک آیه توان اسـتفاده نمود که مؤمنین در قیـامت نیز قابل اسـتکمال هسـتند و ممکن است باز نور ایمان آنها زیاد شود و گر نه طلب کردن بیموقع بود.

و اینکه نـور همـان نـوری است که در سوره حدیـد آیه ۱۲ بیـان فرموده، در قیـامت که ظلمت سرتاسـر عـالم را فرا گرفته منافقین و منافقـات وقـتی خـود را در ظلمت و مؤمنین را در نور بیننـد بطور ذلّت و انکسـار از آنهـا طلب نور میکننـد و گوینـد نظر خود را بما بیندازید تا ما از شما اقتباس نور نمائیم.

نوری که مؤمنین در قیـامت دارا میگردنـد نور برق و خورشـید نیست نور ایمان و توحیـد و نور تقوی است و آن نور ناشـی از کمال روحـانی آنها است که در اثر کمال ایمان و تقوی در آنها پدیـد شـده و جزء حقیقت آنان گردیـده، نور عرضـی و خارجی نیست تا بشود دیگری که فاقد آن است از آن استضائه نماید.

و چون قیامت روزی است که هر کس آنچه را در دنیا در خود انـدوخته و در باطن خود نهفته بمرتبه ظهور و فعلیّت میرسـد و از آن برخوردار میگردد، کفّار و منافقین که در دنیا کسب نور ایمان و تقوی ننموده‌انـد آنجا فاقـد نورند، و از نور دیگران نتوانند اسـتفاده نور نمایند زیرا که آن جهات اسـتعدادی که قادر متعال در بشر گذارده که بتوسط آن در ایّام حیات دنیوی میتوانست خود را بکمال رسانـد در آن وقت منقضـی گردیده و فعلیّت اخیر آن که مایه حیات ابدی او است بکفر و نفاق تبدیل یافته بلکه فعلیّت حیات ابدی وی مثال یک سبع درنده یا بهیمه خورنده گردیده اینکه است که در آن وقت در هاویه ظلمت جهل و بی‌خردی باقی ماند.

(اللّهُ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ)

صفحه : ۳۹۹

[سوره التحریم (۶۶): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغلُظ عَلَیهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ (۹) ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امرَأَتَ نُوحٍ وَ امرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحتَ عَبدَینِ مِن عِبادِنا صالِحَینِ فَخانَتاهُما فَلَم یُغنِیا عَنهُما مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ قِیلَ ادخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلِینَ (۱۰) وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امرَأَتَ فِرعَونَ إِذ قالَت رَبِّ ابنِ لِی عِندَکَ بَیتاً فِی الجَنَّةِ وَ نَجِّنِی مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ القَومِ الظّالِمِینَ (۱۱) وَ مَریَمَ ابنَتَ عِمرانَ الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیهِ مِن رُوحِنا وَ صَدَّقَت بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَت مِنَ القانِتِینَ (۱۲)

(ترجمه)

ای پیمبر (گرامی) بـا کفّـار و منـافقین جهاد نما و درشتی و غلظت کن با آنها و جایگاه آنان جهنم است و بـد محل بازگشتی است برای آنان-

خداونـد برای کـافرین و منافقین مثال آورده زن نوح و زن لوط را که زیر حکم دو- نفر از بنـدگان صالـح ما بودنـد پس آن دو زن بآن دو بنـده صالح ما خیانت نمودند پس آنها را چیزی از عذاب خدا بی‌نیاز نگردانید (یعنی برای آنکه همسر پیمبر بودند عذاب از آنها رفع نشد) و بآنان گفته شد داخل گردید در آتش با درآیندگان در آتش.

و نیز خدا برای مؤمنین مثال آورده زن فرعون را وقتی که گفت پروردگار من نزد خودت در بهشت خانه‌ای برای من بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات بده و برهان مرا از گروه ستمکاران

و مریم دختر عمران آن کسـی که عفت خود را نگاهـداشت پس از روح خود در او نفخه دمیـدیم و مریم بکلمات پروردگار خود و کتابهایش تصدیق نمود و مریم بود از عبادت کننده‌گان.

صفحه : ۴۰۰

(توضیح آیات)

اشاره

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنـافِقِینَ وَ اغلُظ عَلَیهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ خطاب بنبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که ای نبی گرامی با کفّار و منافقین مجاهده و جهاد کن و با شدت و غلظت و درشتی با آنان رفتار نما و در گفتار و کردار با آنها مسامحه و همراهی منما زیرا که آنان از رحمت خـدا دورنـد و جایگاهشان دوزخ است که دار غضب الهی است و بد بازگشتی است برای آنها.

و اینکه حضرتش را بلفظ نبی خطاب نموده اشاره بمقام و مرتبه نبوت و ولایت او است زیرا که نبی مأخوذ از نبأ و نبأ در لغت بمعنی

خبر عظیم است که فائده بزرگی در برداشته باشد و اشاره دارد بعلوّ و برتری انبیاء زیرا که آن بزرگواران خبر از حق تعالی و صفات و اسماء الحسنی او میدهند.

چنانچه در محل خود مبرهن گردیده مرتبه ولایت مقدم بر مرتبه رسالت است بلکه رسالت متفرّع بر مرتبه ولایت و منشأ رسالت همان مرتبه ولایت است.

و درجات پیمبران در تقدّم و تأخر و شرف و فضیلت ناشی از مرتبه ولایت آنان است و انبیاء از حیث نبأ و فضیلت نفسانی چهار مرتبه دارند چنانچه در اصول کافی کلینی (ره) بسند متصل از ابا عبد اللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام چنین روایت میکند که فرموده (انبیاء و مرسلین) چهار طبقه میباشند: مرتبه اول-

(نبیّ منبأ فی نفسه لا یعد و غیرها، و نبیّ یری فی النوم و یسمع الصوت و لا یعاینه فی الیقظهٔ و لم یبعث الی احد و علیه امام مثل ما کان ابراهیم علیه السّلام علی لوط علیه السّلام، و نبیّ یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین الملک و قد ارسل الی طائفهٔ قلّوا او کثروا قال اللّه تعالی لیونس (ع) و ارسلناه الی مائهٔ الف او یزیدون قال یزیدون ثلاثین الفا و علیه امام، و الّذی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین فی الیقظهٔ و هو امام مثل اولی العزم و قد کانت ابراهیم علیه السّلام نبیّا و لیس بامام حتّی قال اللّه تعالی إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ

صفحه : ۴۰۱

إِماماً قالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهدِی الظّالِمِینَ

«۱»

در اینکه حدیث امام علیه السّلام برای انبیاء چهار مرتبه قائل میگردد لکن سه مرتبه آن را بیشتر بیان نفرموده شاید مقصود از مرتبه چهارم مرتبه ختمیت باشد که سیّد و نبی ما محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مخصوص باین مقام گردیده که فوق او در بشر مقامی نیست اینکه است که خدای جلیل در بسیاری از آیات رسول رحمت خود را بمرتبه نبوّت مطلقه که شامل تمام مراتب نبوّت و ولایت میگردد مخصوص گردانیده.

و در اربعین الهاشمیه ذیل حدیث نهم اندازه‌ای راجع بهمین حدیث بحث نمودیم بآن جا مراجعه شود.

و نظر بهمین ولایت مطلقه او است که در آیه او را مخاطب ساخته و حضرتش را مأمور میگرداند که در مقام تبلیغ رسالت بتمام قوی بشمشیر با کفّار مبارزه بنماید و بزبان و تکلیفات شاقّه با منافقین که بظاهر ایمان آورده‌اند و بباطن منکرند محاجّه نماید و سخت گیری کند و نهی فرموده از اینکه اینان طرف لطف تو واقع گردند زیرا که آنها اهل جهنّم میباشند.

ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امرَأَتَ نُوحٍ وَ امرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحتَ عَبدَینِ مِن عِبادِنا صالِحَینِ فَخانَتاهُما فَلَم یُغنِیا عَنهُما مِنَ اللّهِ شَیئاً

---

(۱) [منبأ فی نفسه] آن کسی است که علوم و معارف بدون ترتیب عادی در قلبش ریزش نماید و نه ملک حامل وحی را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل لوط که در روایت تصریح شده و چنین کسی امام دیگری نیست بلکه در اخذ احکام محتاج بامام است. مرتبه دوم از مراتب نبوت اینکه است که در خواب ملک را ببیند و صدای او را نیز بشنود لکن در بیداری نه ملک را ببیند و نه صدای ملک را بشنود مثل یونس با اینکه برای صد هزار نفر رسول بود باز در تکمیل جنبه روحانی محتاج بامام بوده. مرتبه سوم اینکه است که ملک را در خواب ببیند و صدای او را هم بشنود و در بیداری ملک را معاینه نماید چنین کسی امام است مثل اولی العزم و از حدیث چنین معلوم میشود که اینکه مرتبه سوم از حیث درجه و مقام دو مرتبه دارد مرتبه اول اولو العزمی دوم مرتبه خاتمیت

صفحه : ۴۰۲

وَ قِيلَ ادخُلَا النّارَ مَعَ الـدّاخِلِينَ در اينكه آيه در مقام تنبيه كفّار برآمـده كه گمان نكنيـد كه عمل خير كسـى بشـما نفع بخشد و شايد مقصود از (كفروا) در آيه كفّار قريش باشند كه ممكن است آنان چنين گمان كرده باشند كه بسبب قرابتشان برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نجات مى‌يابند و لو آنكه مطيع او نگردند.

يا آنكه چنانچه فخر رازى آن سنّى متعصّب در تفسير كبير گويد، اينكه دو مثال (زن نوح و زن لوط) و آن دو مثال بعد (زن فرعون و مريم) تعريض به امى المـؤمنين حفصه و عـايشه است كه چـون اينكه دو زن از حـق خودشـان تعـدى مينمودنـد اينكه آيه آنـان را تهديـد مينمايد بغليظترين و شديدترين وجهى كه در باره آنها توان اجراء نمود زيرا كه آنان را مثال كفّار قرار داده. (پايان) مفسـرين گويند نام زن نوح واغله بوده و زن لوط واهله يا واعله نام داشته و خيانت اينكه دو زن بزنا نبوده.

و بروايت إبن عباس هيچ زنى از زنهاى پيمبران زناكار نبودند و در روايت صـحيح آمده كه زن نوح بمردم ميگفت نوح ديوانه است حالات او را من بهتر ميـدانم، و زن لوط قوم را از مهمانهـاى لوط خبر داد تـا مهمانـان را رنجه دادنـد و هر كس بوى ايمـان ميآورد بظلمه خبر ميداد تا آنكه او را ميگرفتند و ميكشتند اينكه بود كه زن نوح بطوفان غرق شد و بر سر زن لوط سنگ باريد.

آرى گويـا خداونـد در مقـام توهين اينكه دو زن عـايشه و حفصه برآمـده و آنـان را در رديف زن نوح و زن لوط بشـمار آورده كه همين طورى كه آنها همسـر دو رسول مرسل بودنـد و چون بشوهرشان خيانت نمودنـد با كفّار داخل جهنّم ميگردند شـما دو زن نيز اگر نبى اكرم ما را برنجانيد و اطاعت نكنيد از اهل جهنم خواهيد بود.

وَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امرَأَتَ فِرعَونَ إِذ قالَت رَبِّ ابنِ لِي عِندَكَ بَيتاً

صفحه : ۴۰۳

فِي الجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِن فِرعَونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ القَومِ الظّالِمِينَ در آيه بالا زن نوح و زن لوط را مثال آورده براى كافرين كه بـدانند هر كس گرفتار عمل خودش ميباشد بانتساب بغير و لو پيمبر باشد نجات پيدا نمى‌نمايد.

و در اينكه آيه اخير زن فرعون و در آيه بعد مريم (ع) را مثال آورده براى مؤمنين كه بدانند عمل بد كسـى ضرر بكس ديگر نميزند قوله تعالى وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرى«۱» و قوله تعالى فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَهُ وَ مَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ«۲».

زن فرعون آسـيه نام داشت گويند آسيه عمّه حضرت موسى عليه السّلام بود وقتى معجزه عصا را ديد ايمان آورد و مدّتى ايمان خود را مخفى گردانيد وقتى فرعون بر آن مطلع گرديد آنچه باو اصـرار نمود كه از دين حق برگردد فائده نبخشـيد تا آنكه امر نمود او را بچهار ميخ بستند و در آفتاب انداختند پس از آن فرعون گفت سنگى بر سينه وى گذاريد وقتى آسيه سنگ را ديد در مقام مناجات گفت خدايا در بهشت نزد خودت خانه‌اى بمن عنايت كن و مرا از قوم ستمكاران نجات ده خداوند دعاى او را قبول نمود و پيش از آنكه سنگ بسينه او اصابت نمايد قبض روح شد و الم سنگ را نچشيد.

وَ مَريَمَ ابنَتَ عِمرانَ الَّتِي أَحصَنَت فَرجَهـا فَنَفَخنـا فِيهِ مِن رُوحِنـا وَ صَـدَّقَت بِكَلِمـاتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَت مِنَ القانِتِينَ (و مريم) عطف (بامرأة فرعون) است الفرج و الفرجه در لغت بمعنى شـقّه نمودن و شـكافتن و دو قسـمت نمودن چيزى است مثل شكاف پيدا نمودن ديوار كه

---

(۱) سوره انعام آيه ۱۶۴ در قيامت هر كس از عمل خود بهره‌مند ميگردد وبال عمل كسى بگردن ديگرى نيست.

(۲) كسى كه مثقال و ذره‌اى عمل خير كند آن را ميبيند و كسى كه مثقال ذره‌اى عمل بد كند آن را ميبيند سوره زلزال آيه ۷ و ۸.

صفحه : ۴۰۴

گوینـد فرجه پیـدا نمـود و در عـورت بطـور اسـتعاره اسـتعمال شـده مثـل قوله تعـالی که در جمله اوصـاف مؤمنین فرموده الَّذِینَ هُم لِفُرُوجِهِم حـافِظُونَ و همین آیه بالاـ که در باره مریم علیه السّلام فرموده الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها یعنی مریم خود را از زنا و شوهر نگاه داشت و چون بشری او را مسّ ننموده بود و از تمام کثافات ظاهری و باطنی پاك بود لایق فَنَفَخنا فِیهِ مِن رُوحِنا گردید و اضافه روح که فرموده مِن رُوحِنا اضافه تشریفیه است.

(و مریم را در اینکه آیه بچند صفت حمیده ستوده)

اول- (احصنت فرجها) خود را از زنا و غیره حفظ نمود.

دوم- وَ صَدَّقَت بِکَلِماتِ رَبِّها مریم بکتابهای آسمانی و کلمات پروردگارش ایمان داشت شاید مقصود از کلمات کلماتی باشد که بطور الهام بقلب مبارکش فرود میآیـد زیرا که حضـرتش صـدّیقه و معصومه بود و قلب پاکی که خالی از کثافات نفسانی باشد قابل تجلّیات انوار علوم و معارف میگردد اینکه بود که مریم علیه السّلام بآن صفا و طهارت قلبش میفهمید کلماتی را که از مصدر صدق بقلبش فرود میآمد و بآن تصدیق مینمود.

سوم- وَ کـانَت مِنَ القانِتِینَ در مقام عبودیت و فرمانبرداری اسـتقامت مینمود و چون موصوف باین صـفات نیکو بود لایق آن گردید که از جانب پروردگارش محل نفخه روح پاك (پیمبر اولو العزم) حضرت مسیح گردد.

گمان نشود که مقصود از (روحنا) در آیه اینکه باشـد که خداونـد از روح خود یا نفس خودش نفخه بفرج مریم دمیده باشد (تعالی اللّه عن ذلك علوا کبیرا).

بلکه مقصود از روحی که نسبت بخودش داده یا اضافه تشریفیه است چنانچه گفته شد مثل کعبه و مسجد را که خانه خدا نامند.

یـا مقصـود از روح آن روح اعظـم باشـد که اول مـا خلق اللّه بشـمار میرود و اول چیزی است که مشـمول رحمت و فیض منبسـط و رحمت رحمانی گردیده و بتمام

صفحه : ۴۰۵

موجودات احاطه نموده و از آن روح اعظم بامر الهی نفخه‌ای بمریم دمیده شد و بحضرت عیسی مسیح علیه السّلام حامله گردید.

و برای رفع تهمت از مریم صـدیقه (ع) که نسبت زنا باو داده نشود در مقام شـرافت او برآمده که ما از آن روح اعظم بدون واسطه بشری و معدّات خارجی نفخه بمریم دمیدیم.

اینـک جزء پنجم از تعـداد تـألیف تفسـیر کنز العرفـان یـا مخزن العرفـان در علوم قرآن بپایان رسـید، از سوره الرّحمن الی آخر سورهٔ التحریم بقلم کمترین خادمه‌ای از خدّام آل رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کوچکترین ذره‌ای از ذراری بتقول و امهٔ من اماء اللّه تعالی در روز پنجشـنبه ۲۵ شـهر ربیع الاولی ۱۳۸۳ هجری قمری مطـابق ۲۴ مرداد ماه ۱۳۴۲ شمسـی (و هو الاـول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیهم) و السلام علی من اتبع الهدی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹